

سایبر عظیم جلد ۱

سیمی پرگز آکتاب الفیروز افراسیابی

# الفیروز

ALGHADIR

نمای، مجلی و ترجمه  
نور حسن شیخی شاهرودی

کتابخانه و مرکز اسناد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم: بحثی برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی رحمه الله

نویسنده:

عبدالحسین امینی (علامه امینی)

ناشر چاپی:

میراث نبوت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

- فهرست ..... ۵
- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم : بحثی برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی رحمه الله جلد ۱ ..... ۱۳
- مشخصات کتاب ..... ۱۳
- اشاره ..... ۱۴
- پیشگفتار: ..... ۱۷
- اشاره ..... ۱۷
- نخست - پیرامون سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ..... ۱۷
- دوم - پیرامون ارکان اسلام ..... ۲۰
- اشاره ..... ۲۰
- چرا ولایت رکن اصلی اسلام است؟ ..... ۲۱
- اینک برخی از بدعت ها در عرصه اصول دین: ..... ۲۲
- اما برخی از بدعت ها در حوزه فروع دین: ..... ۲۴
- اصرار بر مخالفت با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها: ..... ۳۱
- سوم - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سخنان مخالفان مقام اصحاب را بالا بردند و از ارزش پیامبر صلی الله علیه و آله کاستند! ..... ۳۴
- ۴ - مظلومیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ..... ۳۷
- پنجم - پیرامون مجموعه کتابهای حاضر موسوم به «سلسله موضوعات الغدیر» ..... ۳۸
- نخست فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۳
- اشاره ..... ۴۳
- ۱ - «لولا محمد ما خلقتُ الجنة والنار»: ..... ۴۵
- اشاره ..... ۴۵
- توضیح شعر: ..... ۴۶
- ۲ - عبدی کوفی از شعرای قرن دوم می گوید: ..... ۴۷
- ۳ - و همچنین عبدی کوفی می گوید: ..... ۴۹
- ۴ - جابر بن عبد الله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ..... ۵۰

- ۵ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است: ..... ۵۰
- ۶ - در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به علی علیه السلام فرمود: ..... ۵۱
- ۷ - حدیث معراج: ..... ۵۲
- ۸ - شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله: ..... ۵۴
- ۹ - دشمن پیامبر بریده نسل و بی عقب است: ..... ۵۵
- دوم ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۵۷
- سوم استحباب نامگذاری به نام پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۶۳
- اشاره ..... ۶۳
- اجتهاد عمر درباره نامها و کنیه ها: ..... ۶۵
- چهارم کلمات و روایاتی که مستلزم پایین آوردن مقام نبوت است ..... ۷۳
- اشاره ..... ۷۳
- ۱ - نعره های جاهلیت نخستین ..... ۷۵
- اشاره ..... ۷۵
- فرو مایگی شرق یا انحطاط عرب ..... ۸۰
- اشاره ..... ۸۰
- ای مادرش، به عزایش بنشین! ..... ۸۰
- دنباله رو مقصر نیست ما أساء من أعقب: ..... ۸۴
- ۲ - متهم کردن پیامبر اسلام به اینکه برای خوشبختی دخترش کاری نمی کند ..... ۱۰۲
- ۳ - در امان نماندن پیامبر اسلام از نیش زبان آلوده ابن حزم سرور انبیا از پدر و مادر کافر متولد شده است!! ..... ۱۰۲
- ۴ - پایین آوردن مقام نبوت و بالا بردن مقام معاویه! ..... ۱۰۳
- ۵ - تغییر رنگ چهره پیامبر از تقدیر الهی! ..... ۱۰۷
- اشاره ..... ۱۰۷
- رجال سند روایت: ..... ۱۰۸
- ۶ - شیطان از عمر می ترسد ولی از رسول خدا نمی ترسد!! پیامبر دوست دارد به زنان رقاص نگاه کند، و به صدای غنای آنها گوش دهد، و در مجالس لهو حضور یابد!! ..... ۱۱۱
- اشاره ..... ۱۱۱
- غناء و آلات لهو در روایات: ..... ۱۱۴

- ۱۱۵ ----- غناء در مذاهب چهار گانه:
- ۱۱۶ ----- نگرشی در احادیث یاد شده:
- ۱۲۰ ----- دیدگاه عمر درباره غناء:
- ۷ - پایین آوردن مقام رسالت به خاطر یک اُموی بی ارزش! پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دیگر افراد بشر خشمگین می شود!! ----- ۱۲۳
- ۸ - بخاری و مسلم عریان بودن پیامبر صلی الله علیه و آله در بین مردم را روایت کرده اند!! ----- ۱۲۶
- ۹ - هیچ کس پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره ای از جماع به او داده نشده آنچنانکه به من داده شده است!! ----- ۱۴۵
- ۱۰ - خلیفه انسان بهتر از پیامبر اوست!! ----- ۱۴۷
- ۱۱ - پیامبر می تواند هرکس را که می خواهد بی جهت لعن کند!! ----- ۱۴۸
- ۱۲ - ابوحنیفه اعلم از رسول خداست!! ----- ۱۵۹
- ۱۳ - ابوبکر پیرمردی معروف و پیامبر جوانی ناشناخته است!! ----- ۱۵۹
- ۱۴ - ابوبکر از پیامبر مستتر است!! ----- ۱۶۱
- ۱۵ - رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان را از وقت حاجت به تأخیر انداخته است!! ----- ۱۶۲
- ۱۶ - امت اسلامی با پیامبر در آنچه که برای او ثابت بوده، شریک است!! ----- ۱۶۳
- پنجم اجتهاد در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ----- ۱۶۹
- اشاره ----- ۱۶۹
- ۱ - دیدگاه خلیفه درباره ارث جدّه (مادر بزرگ) ----- ۱۷۱
- ۲ - دیدگاه خلیفه درباره ارث دو جدّه (دو مادر بزرگ) ----- ۱۷۲
- ۳ - دیدگاه خلیفه درباره بریدن دست دزد ----- ۱۷۹
- ۴ - دیدگاه خلیفه درباره سرپرست شدن مفضول ----- ۱۸۰
- اشاره ----- ۱۸۰
- خلافت نزد اهل سنت: ----- ۱۸۸
- سخن باقلانی: ----- ۱۸۸
- سخن تفتازانی: ----- ۱۹۱
- سخن قاضی ایجی: ----- ۱۹۱
- آنچه امامت با آن منعقد می شود: ----- ۱۹۳
- سخن قرطبی: ----- ۱۹۴

- نگاهی به خلافتی که اهل سنت آورده اند: ..... ۱۹۵
- ۵ - دیدگاه خلیفه درباره قضا و قدر ..... ۲۰۳
- ۶ - دیدگاه خلیفه در داستان مالک ..... ۲۰۶
- اشاره ..... ۲۰۶
- نگاهی به این رویداد: ..... ۲۰۸
- ۷ - دیدگاه خلیفه درباره کسی که فاقد آب جهت وضو می باشد اجتهاد در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله!! ..... ۲۱۵
- اشاره ..... ۲۱۵
- تحریف و دست کاری در این حدیث: ..... ۲۱۶
- ۸ - حکم خلیفه درباره زن دیوانه ای که زنا کرده بود ..... ۲۲۰
- ۹ - اجتهاد خلیفه در قرائت نماز ..... ۲۲۱
- ۱۰ - دیدگاه خلیفه درباره ارث ..... ۲۲۲
- ۱۱ - دستور خلیفه به سنگسار زن حامله ای که به زنا اعتراف کرده بود ..... ۲۲۴
- ۱۲ - دیدگاه خلیفه درباره زنی که در حال عدّه با مردی ازدواج کرد ..... ۲۲۴
- ۱۳ - اجتهاد خلیفه درباره جدّ ارث پدر بزرگ ..... ۲۲۵
- ۱۴ - حکم خلیفه به سنگسار زنی که به زنا مجبور شده بود ..... ۲۲۷
- اشاره ..... ۲۲۷
- شرح ماجرا: ..... ۲۲۷
- ۱۵ - دیدگاه خلیفه درباره حدّ شراب ..... ۲۲۸
- ۱۶ - دیدگاه خلیفه درباره قصاص ..... ۲۲۸
- ۱۷ - دیدگاه خلیفه درباره مقتول اهل کتاب ..... ۲۲۹
- ۱۸ - فتوای خلیفه درباره حکم انگشتان انسان ..... ۲۲۹
- ۲۱ - دیدگاه خلیفه درباره آثار پیامبران ..... ۲۳۱
- ۲۲ - اجتهاد خلیفه درباره گریه بر مُرده ..... ۲۳۳
- ۲۳ - قربانی و اجتهاد خلیفه ..... ۲۳۸
- ۲۴ - دیدگاه خلیفه درباره تحقّق بلوغ ..... ۲۴۰
- ۲۵ - کاستن خلیفه از مقدار حدّ ..... ۲۴۰

- ۲۴۲ - دیدگاه خلیفه درباره سه طلاقه کردن زن
- ۲۴۷ - دیدگاه خلیفه درباره عجم غیر عرب
- ۲۴۹ - دیدگاه خلیفه درباره حج تمتع و ازدواج موقت
- ۲۴۹ - حج تمتع:
- ۲۵۱ - ازدواج موقت یا صیغه:
- ۲۵۲ - دو مُتعه مُتعه حج و مُتعه زنان
- ۲۵۳ - نگرشی دیگر در دو مُتعه
- ۲۵۴ - اما حج تمتع:
- ۲۵۴ - اما مُتعه زنان (ازدواج موقت):
- ۲۶۱ - مُتعه (ازدواج موقت) در قرآن:
- ۲۶۳ - اینک با من همراه باش:
- ۲۶۵ - حدود و چهار چوب ازدواج موقت در اسلام:
- ۲۶۶ - بخوان و بخند یا گریه کن:
- ۲۶۸ - ۳۰ - اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن
- ۲۷۷ - ۳۱ - خلیفه بنیانگذار عول در ارث
- ۲۸۰ - ۳۲ - دیدگاه خلیفه درباره بیت المقدس
- ۲۸۲ - ۳۳ - دیدگاه خلیفه درباره مجوس
- ۲۸۴ - ۳۴ - دیدگاه خلیفه درباره روزه ماه رجب
- ۲۸۶ - ۳۵ - اجتهاد خلیفه درباره سؤال از مشکلات قرآن
- ۲۸۸ - ۳۶ - دیدگاه خلیفه درباره پرسش از آینده
- ۲۸۹ - ۳۷ - نهی خلیفه از حدیث
- ۲۹۱ - ۳۸ - نهی از نگاشتن سنت
- ۲۹۱ - ۳۹ - قضاوت خلیفه درباره زنی که فرزندی شش ماهه به دنیا آورد
- ۲۹۳ - ۴۰ - عثمان نماز را در سفر تمام می خواند
- ۲۹۳ - اشاره
- ۲۹۵ - نگرشی در دیدگاه خلیفه:



- ۳۰۴ ----- دین نزد گذشتگان سیاست روز بود: -----
- ۳۱۰ ----- ۴۱ - خلیفه حدود را ضایع کرده، اجرا نمی کند -----
- ۳۱۵ ----- ۴۲ - دیدگاه خلیفه درباره حج تمتع -----
- ۳۱۸ ----- ۴۳ - دیدگاه خلیفه درباره جنابت -----
- ۳۲۳ ----- ۴۴ - دیدگاه خلیفه درباره زکات اسب -----
- ۳۲۵ ----- ۴۵ - مقدم کردن خطبه نماز عید فطر و قربان بر نماز توسط عثمان همه سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده است حتی نماز!! -----
- ۳۲۵ ----- اشاره -----
- ۳۲۹ ----- این بود اجمال سخن در بدعت خلیفه. -----
- ۳۳۱ ----- ۴۶ - دیدگاه خلیفه درباره قرائت -----
- ۳۳۱ ----- اشاره -----
- ۳۳۲ ----- دیدگاه شافعی: -----
- ۳۳۳ ----- دیدگاه مالک: -----
- ۳۳۳ ----- دیدگاه حنبلیان: -----
- ۳۳۴ ----- ۴۷ - دیدگاه خلیفه درباره نماز مسافر -----
- ۳۳۷ ----- ۴۸ - حکم خلیفه درباره مردی که زنش را طلاق داد سپس در حیض سوم به او رجوع کرد -----
- ۳۳۸ ----- ۴۹ - خلیفه برای خود و خویشاوندانش قرقگاه قرار می دهد -----
- ۳۴۰ ----- ۵۰ - خلیفه فدک را برای مروان قرار داد -----
- ۳۴۲ ----- ۵۱ - دیدگاه خلیفه درباره اموال و صدقه ها -----
- ۳۴۷ ----- ۵۲ - بخششهای خلیفه به حکم بن ابی العاص پناه دادن لعین و مطرود رسول خدا صلی الله علیه و آله!! -----
- ۳۴۷ ----- اشاره -----
- ۳۴۸ ----- حکم و چه می دانی حکم کیست؟! -----
- ۳۵۰ ----- حکم در قرآن: -----
- ۳۵۳ ----- نگرشی در دو سخن: -----
- ۳۵۸ ----- پرسش: -----
- ۳۶۱ ----- ۵۳ - بخششهای خلیفه به مروان -----
- ۳۶۱ ----- اشاره -----

- ۳۶۲ ..... مروان، و کیست مروان؟
- ۳۶۷ ..... این مروان است:
- ۳۶۹ - ۵۴ - قرار دادن جیره و بخشش خلیفه به حارث
- ۳۷۱ - ۵۵ - بهره سعید از بخشش خلیفه
- ۳۷۲ - ۵۶ - بخشش خلیفه از مال مسلمین به ولید
- ۳۷۲ ..... اشاره
- ۳۷۳ ..... ولید و پدرش:
- ۳۷۴ ..... این پدر است و تو چه می دانی که چه فرزندی داشت؟! -
- ۳۷۷ - ۵۷ - بخشش خلیفه به ابوسفیان
- ۳۸۰ - ۵۸ - اموال فراوانی که به برکت خلیفه جمع شد
- ۳۸۰ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... فهرستی از بذل و بخششهای خلیفه و اموالی که به برکت وی انباشته گردید
- ۳۸۸ - ۵۹ - خلیفه و شجره ملعونه در قرآن
- ۳۹۲ - ۶۰ - تبعید ابوذر به بیابان خشک ریزه به حکم خلیفه
- ۳۹۲ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... سخن امیر المؤمنین علیه السلام وقتی ابوذر به ریزه تبعید شد -
- ۳۹۸ ..... با من بیا تا با عینک تحقیق و پژوهش بنگریم
- ۳۹۸ ..... تعبد ابوذر پیش از بعثت، پیشی گرفتن وی در اسلام، ثبات قدم او در راه خدا:
- ۴۰۰ ..... حدیث علم ابوذر:
- ۴۰۰ ..... حدیث راستگویی و زهد او:
- ۴۰۱ ..... حدیث فضیلت ابوذر:
- ۴۰۲ ..... وصیت پیامبر اعظم به ابوذر:
- ۴۰۳ ..... این ابوذر است
- ۴۰۹ ..... جنایت تاریخ
- ۴۱۰ ..... بلاذری:
- ۴۱۲ ..... ابن جریر طبری:

- ۴۱۳ ..... نگرشی با ارزش پیرامون تاریخ طبری:
- ۴۱۴ ..... ابن اثیر جزری:
- ۴۱۷ ..... عماد الدین بن کثیر:
- ۴۲۲ ..... دیدگاه ابوذر درباره اموال
- ۴۲۷ ..... ابوذر و سوسیالیسم
- ۴۳۳ ..... روایات ابوذر درباره اموال:
- ۴۳۶ ..... نگرشی در سخنانی که در ستایش و مدح ابوذر وارد شده است آیا با آنچه بدان متهم شده سازگاری دارند؟!:
- ۴۳۸ ..... ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابوذر و میثاق حضرت با او:
- ۴۴۰ ..... فهرست محتوا
- ۴۹۰ ..... فهرست محتوای پانوشت ها
- ۴۹۴ ..... درباره مرکز

## پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم : بحثی برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی رحمه الله جلد 1

### مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، عبدالحسین، 1281 - 1349.

عنوان قراردادی: الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب . فارسی . برگزیده.

عنوان و نام پدیدآور: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم [کتاب]: بحثی برگرفته از کتاب الغدیر اثر علامه امینی رحمه الله/ تدوین، تحقیق و ترجمه محمدحسن شفیعی شاهرودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه میراث نبوت، 1432 ق. = 1390 -

مشخصات ظاهری: 3 ج.

فروست: سلسله موضوعات الغدیر؛ 1

شابک: دوره 0-96-5363-600-978 ؛ 60000 ریال: ج. 1 6-32-5363-600-978 ؛ 70000 ریال: ج. 2: 978-600-5363-33-3 ؛ 45000 ریال: ج. 4 8-96-5363-600-978

یادداشت: کتاب حاضر برگزیده ای از کتاب الغدیر اثر علامه امینی است.

یادداشت: ج. 2 و 3 (چاپ اول: 1390).

یادداشت: کتاب حاضر با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق.

شناسه افزوده: شفیعی، محمدحسن، 1354-، مترجم

شناسه افزوده: امینی، عبدالحسین، 1281 - 1349 . الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب . فارسی . برگزیده

شناسه افزوده: سلسله موضوعات الغدیر؛ ج. 1

رده بندی کنگره: 54/223/BP/الف8غ4042155 ج. 1 1390

رده بندی دیویی: 297/452

شماره کتابشناسی ملی: 2778166

ص: 1

اشاره

«عنوان صحیفه المؤمن حبّ علی بن ابی طالب»

کنز العمال 11:601؛ تاریخ بغداد 5:177

امینی، عبدالحسین، 1281-1349.

الغدیر فی الكتاب والسنة والادب - برگزیده

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله / عبدالحسین امینی؛ تلخیص، ترجمه و تحقیق محمد حسن شفیعی شاهرودی.

قم: مؤسسه میراث نبوت، 1389.3 ج (سلسله موضوعات الغدیر؛ 1)

ISBN:978-600-5363-92-0 (دوره)

ISBN:978-964-2527-33-3 (جلد اول)

فارسی. (جلد دوم) ISBN:978-964-2527-96-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا. (جلد سوم) ISBN:978-964-2527-59-5

کتابنامه ص 341-376 از جلد سوم، همچنین به صورت زیر نویس.

1 - غدیر خم. 2 - علی بن ابی طالب علیه السلام، امام اول، 23 سال قبل از هجرت - 40 ق. - اثبات خلافت بلا فصل. 3 - محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11 ق.

الف. شفیعی شاهرودی، محمد حسن 1354، گرد آورنده و مترجم. ب. مؤسسه میراث نبوت.

ج. عنوان د. عنوان: الغدیر. ه عنوان: النبی الأعظم صلی الله علیه و آله.

40421 غ 8 الف / BP 297/452 223/54

1389

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

کتاب: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - جلد اول

مؤلف: علامه شیخ عبدالحسین امینی نجفی

تلخیص، ترجمه و تحقیق: محمد حسن شفیعی شاهرودی

نوبت چاپ: اول، ذی القعدة 1432 هـ ق

صفحه آرایي: مؤسسه ميراث نبوت

ناشر: موسسه ميراث نبوت / قم

ليتوگرافي: ليتوگرافي ايران - قم

چاپخانه: باقري / قم مقدسه

شمارگان: 5000 نسخه

بها: 9000 تومان

شابك: 978-600-5363-32-6

تعداد صفحات: 478 صفحه

مرکز پخش:

قم، بلوار 15 خرداد، كوچه 13، پلاك 13، مؤسسه ميراث نبوت.

تلفن: 7771093، نمابر: 7785460، همراه: 09122519830

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وكفى، والصلاة على النبي المصطفى،

وآله مصابيح الدجى، والحجج الواضحة لأهل الحجى

**پیشگفتار:**

**اشاره**

دربار دارنده چند بحث است:

**نخست - پیرامون سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله**

امسال (1) از سوی مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله سید علی حسینی خامنه ای دام ظلّه به نام سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نامگذاری شد؛ و این نامگذاری به خاطر آن است که در سال گذشته یکی از نشریات غربی کاریکاتوری را منتشر ساخت که در آن به آستان مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله اهانت شده بود، و برخی از دولت های غربی به بهانه آزادی اندیشه و بیان و رسانه این حرکت زشت را به اشاره یا به صراحت تأیید کردند و نشریه یاد شده دوباره دست به انتشار این تصاویر توهین آمیز زد....

در پی آن، در تقبیح این عمل نابخردانه، و در دفاع از ساحت پاک خاتم پیامبران، موج خروشان خشم و غضب سراسر جهان - به ویژه جهان اسلام - را فرا گرفت، و درست عکس آنچه که دشمنان اسلام و پیامبر اکرم اراده کرده بودند رخ داد؛ منزلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد عوام و خواص جایگاه خود را یافت، و برای محکوم کردن عملکرد برخی از دولت های اروپایی و برای دفاع از حریم مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روز به روز بر دامنه تظاهرات و اعتراضات در سراسر جهان افزود شد، چنانکه گویندگان و نویسندگان در کتاب ها و مقاله های خود با بحث پیرامون این موضوع و تشریح ابعاد و انگیزه های آن مشارکت نمودند.

و دعوت رهبر انقلاب اسلامی در این راستا انجام شد تا این راه استمرار یابد و این حرکت عمومی تقویت و تحکیم گردد و پشتوانه محکمی برای آن فراهم آید.

و این فراخوانی با نامگذاری سال 1385 به نام «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» انجام گرفت تا نگاه ویژه مسلمانان را به این رمز مقدس الهی جلب نماید و مردم را تشویق کند تا

ص: 3

---

1- - سال 1427 هجری قمری، مطابق با سال 1385 هجری شمسی، مصادف با سال 2006 میلادی. این مقدمه برای چاپ اول کتاب عربی که در همین سال منتشر شده، نوشته شده است.



به سیره علمی و عملی آن حضرت مراجعه نمایند، و با این آینه شفاف و تمام نمای انسان کامل به خوبی آشنا شوند... تا باشد که به دشت آرامش و ساحل نجات برسند، و از این اوضاع اسف بار و بحران زده که جهان امروز در آن به سر می برد رهایی یابند و به دامن اسلام حقیقی باز گردند.

دفاع مسلمانان از ساحت پاك پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر مشرکان و هجمه تبلیغاتی آنان علیه اسلام حرکتی پسندیده و مورد رضای خداوند بوده و کاری به جاست...

لکن در این راستا حرکت دیگری لازم است که نباید از آن غافل بود و آن بازگشت مسلمانان به خود و بازنگری در احوال خویش است و این که مسلمانان پس از رحلت پیامبر تا به امروز چه اندازه به سفارشات آن حضرت عمل کرده اند؟

آیا در گفتار و کردارشان چهره زیبایی از خود نشان دادند و نمونه ای از ویژگی های پیامبر اکرم را به نمایش گذاشتند یا به عکس، از اسلام و پیامبر عظیم الشان آن چهره ای وارونه جلوه دادند؟! متأسفانه بسیاری از مسلمانان چهره زیبا و حقیقی اسلام را در جهان منعکس نکرده اند؛ زیرا از يك سو تحریفات فراوانی صورت گرفته و دروغهای بی شمار و گوناگونی به پیامبر نسبت داده اند، و از سوی دیگر عملکرد بسیار ناشایست و زشتی از خود به جا گذاشته اند.

از این رو بر مسلمانان لازم است که امسال بلکه هر سال در دو مقام به فعالیت جدی بپردازند:

1 - در مقام علم: مصادر تفسیر، حدیث، تاریخ، کلام و... را مورد دقت، تنقیح و تهذیب قرار داده به پژوهش آراسته سازند و از میان مطالب درهم آمیخته از درست و نادرست، سیره صحیح و حقیقی را استخراج کنند.

2 - در مقام عمل: رفتار و کردارشان باید مطابق با سیره صحیح و حقیقی باشد و نباید خود را در معرض هلاکت و بافته ها و دروغهای این و آن قرار دهند.

هر انسان منصفی هنگامی که احادیث و خطبه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از آغاز تبلیغ رسالت اسلامی و اذار خویشاوندان نزدیکش: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>(1)</sup>، تا حجة الوداع که آخرین حج پیامبر اکرم است، بلکه تا لحظات پایانی زندگی پربار خود که در حال احتضار بود و قلم و دوات خواست تا برای مردم چیزی بنویسد که پس از او هرگز گمراه نشوید: «ایتونی بدواة و بیاض اکتب لکم ما لا تضلّون بعده أبداً»<sup>(2)</sup> [دوات و کاغذی بیاورید تا چیزی را برای شما بنویسم که بعد از

ص: 4

1- شعراء: 214.

2- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 11:49.

آن هیچ گاه گمراه نشوید]، اگر همه را به دقت مطالعه کند درمی یابد که: سنت واقعی سنتی است که از طریق اهل بیت علیهم السلام دریافت می شود... و سنت واقعی سنتی است که تابع و ملازم اهل بیت علیهم السلام باشد، و اگر غیر از این باشد بی شک بشر در طول تاریخ در دام امثال معاویه بن ابی سفیان، و یزید بن معاویه و جنایتکاران دیگر خواهد افتاد. امروز بسی جای تأسف است که در بیشتر منابر مسلمانان به جای این که صداها به نام و یاد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بلند گردد به نام و یاد بنی امیه بلند می شود و حکایات و روایاتی از معاویه برای مردم نقل می شود. اینجانب خود بارها در مدینه منوره و مکه مکرمه، در مسجد الحرام و مسجد نبوی شاهد بوده ام که خطیب نماز جمعه از معاویه سخن می گوید و روایات و سفارشات او به امت اسلامی را برای مردم نگون بخت می خواند و آنان را به رفتار بر اساس آنها تذکر می دهد! و به گمانم عمداً بر این کار اصرار می کنند و در هر خطبه ای حتماً یادی از معاویه کرده و در پی نام او از خدا برایش طلب خشنودی می کنند و واژه «رضی الله عنه» را بر زبان جاری می کند!!

آنان با این کار می خواهند نام «نهج البلاغه»، «صحیفه سجّادیه» و... به فراموشی سپرده شود... و به جای این که سخنان امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شود عمداً به سراغ فتاوی ابوحنیفه و امثال او می روند و به آن ها استشهاد می کنند و بر فراز منابر و در مجالس و در حلقه های درس و بحث سخنان و فتاوی این گونه افراد را نقل می کنند و بر اساس این قبیل فتواها کارهای زشت خود را توجیه می کنند. و مصیبت بزرگ، و مشکل اصلی و اساسی مسلمانان همین است. آینده مسلمانان دوستدار و پیرو معاویه و یزید بهتر از گذشته نکبت بار آنها نخواهد بود.

امسال خوشبختانه حزب الله لبنان به رهبری عربی شجاع، سید حسن نصرالله، در برابر حمله ناجوانمردانه آمریکایی - اسرائیلی بر ضد مسلمانان ایستاد و با ایستادگی خود درس عزت و آزادگی به همگان آموخت و فرق میان پیروان امام حسین علیه السلام و پیروان معاویه و یزید را بر همگان روشن ساخت....

عزت حسینی کجا و ذلت برخی از مسلمان نماها کجا؟

قرآنی که مفسرش امیر مؤمنان علی علیه السلام باشد کجا و قرآنی که معاویه و عمرو عاص بر سر نیزه کردند کجا؟

اسلامی که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده کجا و اسلامی که از طریق بنی امیه و بنی عباس رسیده کجا؟

دولتی که رهبرش ولی فقیه عادل و شجاع باشد کجا و دولتی که رهبرش فاسق

و فاجر و دنیا طلب و بنده شکم و زیر شکم باشد کجا؟

توحید کجا و وهابی گری کجا؟

همه به ظاهر ادعای مسلمانی می کنند ولی یکی أسلم و جبهه الله [با تمام وجود تسلیم خداست] و دیگری أسلم نفسه للهوی والشیطان [خود را تسلیم هوای نفس و شیطان نموده است]!!

همگی مؤمن شمرده می شوند اما یکی مؤمن به خداوند بزرگ و کافر به جبت و طاغوت است، و دیگری مؤمن به جبت و طاغوت و کافر به خدای بزرگ.

یا خود راستی می نامد... لکن آیا پیرو سنت پیامبر است یا پیرو سنت معاویه و یزید و بدعت های مجتهدین و اجتهادهای بی مغز و بی پایه آنها که در برابر نصّ قرار دارند؟!

## دوم - پیرامون ارکان اسلام

### اشاره

از مطالب یاد شده روشن می شود که رکن اصلی و اساسی اسلام «ولایت» است:

امام صادق می فرماید علیه السلام: «بُني الإسلام على خمس: على الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية، ولم يناد بشيء كما نودي بالولاية، فأخذ الناس بأربع وتركوا هذه - يعني الولاية -» (1) [اسلام بر پنج پایه بنا نهاده شده است: نماز، زکات، روزه، حج، و ولایت، و آن گونه که به ولایت فراخوانده شده به هیچ چیز دیگری فراخوانده نشده است، مردم به چهار تا عمل کردند و ولایت را رها کردند].

و زراره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمودند: «بُني الإسلام على خمسة أشياء:

على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية» [اسلام بر پنج پایه بنا نهاده شده است: نماز، زکات، حج، روزه، و ولایت].

زراره می گوید: پرسیدم: کدام يك از اینها برتر است؟ فرمود:

«الولاية أفضل؛ لأنها مفتاحهنّ والوليّ هو الدليل عليهنّ... ذروة الأمر وسنانه ومفتاحه وباب الأشياء ورضا الرحمن الطاعة للإمام بعد معرفته؛ إن الله عزّ وجلّ يقول: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (2). أما لو أنّ رجلاً قام ليله وصام نهاره وتصدّق بجميع ماله وحجّ جميع دهره ولم يعرف ولاية وليّ الله فيواليه ويكون جميع أعماله بدلالته إليه، ما كان له على الله عزّ وجلّ حقّ في ثوابه ولا كان من أهل

ص: 6

1- - کافی، کلینی 2:18.

2- - نساء: 80.

الإيمان»(1) [ولایت برتر است؛ زیرا کلید همه آنهاست، و ولی رهنمای به آنهاست... رأس و قلّه و کلید و درب همه اشیاء و خشنودی رحمان فرمانبرداری از امام پس از معرفت و شناخت اوست؛ زیرا خداوند عزوجل می فرماید: «هر که از پیامبر اطاعت کند به تحقیق که از خدا اطاعت کرده است، و هر کس روی گردان شود ما تو را برای حفظ آنان نفرستاده ایم». همانا اگر کسی شبها عبادت کند و روزها روزه بگیرد و همه اموال خود را در راه خدا انفاق کند و همه عمرش حجّ به جا بیاورد لکن ولایت ولی خدا را نشناسد تا ولایتش را بپذیرد و همه اعمالش با راهنمایی او انجام گیرد، هیچ حقی در دریافت ثواب نسبت به خداوند ندارد و از اهل ایمان نیز نخواهد بود].

از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «بُني الإسلام على خمس: إقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وحجّ البيت، وصوم شهر رمضان، والولاية لنا أهل البيت؛ فجعل في أربع منها رخصة، ولم يجعل في الولاية رخصة؛ من لم يكن له مال لم يكن عليه زكاة، ومن لم يكن عنده مال فليس عليه حجّ، ومن كان مريضاً صلّى قاعداً وأفطر شهر رمضان، والولاية صحيحاً كان أو مريضاً أو ذا مالٍ أو لا مال له فهي لازمة»(2) [اسلام بر پنج اساس بنا شده است: به پاداشتن نماز، پرداخت زکات، حجّ خانه خدا، روزه ماه رمضان، و ولایت ما اهل بیت عليهم السلام؛ در چهار تا از آن ها رخصت قرار داده شده ولی در ولایت رخصتی نیست؛ بدین معنا که اگر کسی مال نداشته باشد زکات بر او واجب نیست، و اگر کسی مال نداشته باشد حجّ بر او واجب نیست، و اگر مریض باشد نماز را نشسته می خواند و روزه ماه رمضان را افطار می کند، اما ولایت در تمام حالات، سلامت و بیماری، و دارایی و نداری بر آدمی واجب و لازم است].

### چرا ولایت رکن اصلی اسلام است؟

ولایت امیر مؤمنان و اهل بیت عليهم السلام و آموختن سخنان و سفارشات آنان و دقت در آنها، به انسان در حوزه اصول دین اعمّ از توحید، نبوت، امامت و معاد بصیرت کامل می دهد، و در حوزه فروع نیز انسان را در صراط مستقیم قرار می دهد. و اگر از راه اهل بیت عليهم السلام منحرف شود در دام کسانی چون معاویه می افتد که خود را مجتهد می شمارند و حتی از اجتهاد در برابر نصّ باکی ندارند و کسی که پیرو آنان باشد به زودی در می یابد که در اصول و فروع دین به بیراهه رفته و در بیابان بی پایان گمراهی و ضلالت یا در دریای ظلمانی بی ساحل گرفتار شده است، و به دیگر سخن، به سوی مقصدی نامعلوم رهسپار است.

ص: 7

1-- کافی 2:19.

2-- خصال صدوق: 278.

انسان منحرف از ولایت و دور از آستان عصمت، چاره ای جز عمل به رأی خود از راه قیاس و استحسان و... ندارد، و میوه این اجتهاد افزون بر گمراهی در اصول و فروع دین، رواج انبوهی از بدعت ها در محافل دینی است که همه شاهد آن هستیم.

با نگاهی گذرا در مذهب اهل بیت علیهم السلام و مذهب مخالفان اهل بیت علیهم السلام - علی رغم مشترکات ظاهری میان این دو مذهب - به خوبی روشن می شود که آن دو در واقع اختلاف جوهری و بنیادی دارند، و کلید حلّ این اختلاف تنها در پذیرش و عدم پذیرش ولایت یافت می شود.

بی شک همه مسلمانان يك خدا را می پرستند، و يك قرآن را می خوانند، و از يك پیامبر پیروی می کنند، و بهشت و جهنم را قبول دارند، و عبادت های مشترکی مانند: نماز، زکات، روزه، حجّ و... دارند ولی این کجا که اصول دین از امیر مؤمنان علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و سایر اهل بیت علیهم السلام که به نصّ پیامبر صلی الله علیه و آله امامان تعیین شده از جانب خداوند هستند، دریافت شود، یا از فلان مجتهد پوشالی که فتوای به رأی می دهد؟!!

این کجا که انسان فروع دین را از امام باقر و امام صادق علیهما السلام بگیرد یا از امثال ابوحنیفه؟!!

و از این روست که ولایت پایه و اساس اسلام بوده و سرچشمه همه اختلافات موجود در حوزه دین است.

آری، اختلاف در ولایت... بی شک اگر انسان مسلمان به اهداف اهل بیت علیهم السلام چنگ زند، راه درست به سوی اصول و فروع دین را پیدا خواهد کرد، و اگر در دام مخالفان بیفتد قطعاً در اصول و فروع دین به بیراهه خواهد رفت.

برای روشن شدن پیامدهای دوری از سرچشمه زلال ولایت اهل بیت علیهم السلام باید برخی از بدعت های پدید آمده در عرصه دین را بررسی کرد تا به خوبی روشن گردد که چگونه ولایت پایه بنیادین دین است.

### **اینک برخی از بدعت ها در عرصه اصول دین:**

1 - دیدگاه برخی از اشاعره درباره این که خداوند متعال جسم است، و رؤیت او در روز قیامت ممکن است.

2 - انکار حسن و قبح عقلی از سوی اشاعره.

3 - قائل بودن اشاعره به جبر و معتزله به تقویض.

4 - نظریه قدیم بودن قرآن.

5 - انکار هدفمند بودن کارهای خداوند (أفعال الباري تعالی معلّلة بالأغراض).

6 - احکام شرعی به عالمان به آن‌ها اختصاص دارند.

7 - دیدگاه اشاعره درباره این که تکلیف به محال و غیر مقدور، ممکن است.

8 - انکار تعیین و نصب اوصیاء و جانشینان پیامبر از سوی خداوند و انتخابی دانستن آنها.

9 - قول به حجّیت ذاتی اجماع.

10 - قول به حجّیت قول و فعل صحابه.

11 - قول به عدم عصمت جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله.

12 - قول به جواز مقدّم کردن مفضول بر فاضل.

تفتازانی در «شرح المقاصد»<sup>(1)</sup> نوشته است:

در امام شرط نیست که هاشمی و معصوم و برتر از دیگران باشد.

13 - این دیدگاه که خلیفه با فسق و ظلم و تعطیل کردن حقوق از خلافت عزل نمی شود، و از این جهت جایز نیست که علیه او قیام کرد!<sup>(2)</sup>

باقلاّنی در «تمهید»<sup>(3)</sup> در باب سخن درباره صفت امامی که عقد بیعت با او لازم است، می نویسد:

بزرگان اهل عرفان و اصحاب حدیث گفته اند: امام با انجام فسق و گناهیانی مثل غصب اموال، شلاق زدن، قتل به ناحق، ضایع کردن حقوق، و تعطیل کردن حدود الهی، برکنار نمی شود و خروج علیه او واجب نمی شود بلکه باید او را نصیحت کرده و ترساند، و در معاصی خدا از او امر او اطاعت نکرد. و در این مبنا به روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه که درباره وجوب اطاعت از حاکمان است اگر چه ستم کنند و اموال را برای خود بردارند، استناد کرده اند. از جمله آن که حضرت فرموده اند: «إسمعوا وأطيعوا ولو لعبد أجدع، ولو لعبد حبشيّ، وصلّوا وراء كلّ برّ وفاجر» [بشنوید و اطاعت کنید هر چند از برده ای که بینی اش بریده شده است، و هر چند از برده حبشی، و پشت سر هر انسان نیکوکار و بدکاری نماز بخوانید]. و روایت شده که

ص: 9

1- - شرح المقاصد 2:271 [233/5].

2- - نگاه کن: شرح صحیح مسلم، نووی، حاشیة إرشاد الساری 8:36 [شرح صحیح مسلم 329/12].

3- - التمهید: 186.

فرموده است: «أطعمهم وإن أكلوا مالك، وضربوا ظهرك، وأطيعوهم ما أقاموا الصلاة» [از آنها اطاعت کنید هر چند به ناحق مال شما را بخورند و به شما شلاق بزنند، و از آنها اطاعت کنید مادامی که نماز را به پای دارند].

### اما برخی از بدعت‌ها در حوزه فروع دین:

- 1 - تغییرات فراوان در وضو و نماز و دیگر عبادات.
- 2 - تغییرات در اذان و اقامه.
- 3 - مقدم داشتن خطبه نماز عید فطر و قربان بر نماز.
- 4 - تمام خواندن نماز در سفر.
- 5 - ترك تکبیرهای مستحبی در نمازها.
- 6 - تحریم حج تمتع.
- 7 - نگفتن لبیک به خاطر مخالفت با علی علیه السلام.
- 8 - تحریم ازدواج موقت.
- 9 - فتوا به تحقق سه طلاق در يك مجلس.
- 10 - عول و تعصیب در ارث.

و دهها بدعت دیگر که ما در این کتاب به آنها اشاره کرده ایم و برخی از آنها در عنوان «اجتهاد در برابر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله» خواهد آمد.

در سال (1425 ه ق) که نخستین بار به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف شدم، در نماز جمعه و جماعت مسجد الحرام و مسجد نبوی موارد زیادی از بدعت‌های اُمویان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام را مشاهده کردم و با خود گفتم: به راستی که پیامبر صلی الله علیه و آله مظلوم و سنت آن حضرت متروک است. و در اینجا می‌خواهم به برخی از این مشاهدات اشاره کنم:

نخست - خوابیدن پیش از نماز یا در میان خطبه؛ برخی نمازگزاران پیش از نماز یا در میان خطبه می‌خوابند سپس بدون اینکه تجدید وضوء کنند نماز خود را می‌خوانند. از این امر بسی شگفت زده و متحیر شدم! اما تحیر و بهت زدگی من چندان طول نکشید و پس از مراجعه به برخی از فتاوی‌ای اهل سنت برطرف شد؛ زیرا دیدم که نظر ابوحنیفه آن است که اگر کسی به یکی از حالت‌های نمازگزار مانند حالت رکوع، سجده، ایستاده یا نشسته، بخوابد وضویش باطل نمی‌شود! و به نظر شافعی هر خوابی مبطل نماز نیست مانند این که نشیمنگاه انسان خواب به زمین یا ستون و مانند آن چسبیده باشد، این امر مانع خروج باد معدّه احتمالی است و نماز باطل نمی‌شود.

در سنن ترمذی آمده (1) است:

عن أنس بن مالك قال: «كان أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ينامون ثم يقومون فيصلون ولا يتوضؤون». قال أبو عيسى: هذا حديث حسن صحيح. قال: وسمعتُ صالح بن عبد الله يقول: سألت عبد الله بن المبارك عمَّن نام قاعداً معتمداً؟ فقال: لا وضوء عليه.

اختلف العلماء في الوضوء من النوم: فرأى أكثرهم أن لا يجب عليه الوضوء إذا نام قاعداً أو قائماً حتى ينام مضطجعا؛ وبه يقول الثوري وابن المبارك وأحمد.

وقال بعضهم: إذا نام حتى غلب على عقله وجب عليه الوضوء؛ وبه يقول إسحاق.

وقال الشافعي: من نام قاعداً فرأى رؤيا أو زالت مقعدته لوسن (2) النوم، فعليه الوضوء [از انس بن مالك نقل شده که گفته است: «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می خوابیدند و بیدار می شدند و بدون این که وضو بگیرند نماز می خواندند»].

ابوعیسی گفته: این حدیث صحیح و حسن است. و گفته: از صالح بن عبدالله شنیدم که می گفت: از عبدالله بن مبارک پرسیدم: اگر کسی عمداً به حالت نشسته بخوابد حکم وضویش چیست؟ گفت: وضو بر او واجب نیست. علما درباره وضو پس از خواب دیدگاههای گوناگونی دارند: بیشتر آنان بر کسی که نشسته یا ایستاده حتی دراز کشیده خوابیده باشد وضو را واجب نمی دانند؛ فتوای ثوری و ابن مبارک و احمد همین است. و برخی نیز گفته اند: اگر بخوابد و خواب بر عقل او غلبه کند وضو بر وی واجب می شود؛ دیدگاه اسحاق همین است.

و شافعی گفته: اگر کسی بخوابد و خواب ببیند یا به خاطر چُرت آغاز خواب نشیمنگاهش از زمین جدا شود وضو بر او واجب است].

و در «شرح نووی بر صحیح مسلم» (3) آمده است:

قد اختلف العلماء فيها على مذاهب:

أحدها: أن النوم لا ينقض الوضوء على أي حال كان؛ وهذا محكي عن

ص: 11

1- - سنن ترمذی 1:52.

2- - «وسن»: أوّل خواب. وسن یوسن سنة فهو وسن ووسنان. و هاء در سنّة عوض از واو محذوف است؛ این سخن را جزری در نهایه گفته است.

3- - شرح مسلم، نووی 4:73-74.



أبي موسى الأشعري و...

والمذهب الثاني: أن النوم ينقض الوضوء بكل حال؛ وهو مذهب الحسن البصري و...

والمذهب الثالث: أن كثير النوم ينقض بكل حال وقليله لا ينقض بحال؛ وهذا مذهب الزهري و....

والمذهب الرابع: أنه إذا نام على هيئة من هيئات المصلين كالراعي والساجد والقائم والقاعد لا ينقض وضوؤه سواء كان في الصلاة أو لم يكن. وإن نام مضطجعا أو مستلقيا على قفاه ينتقض؛ وهذا مذهب أبي حنيفة وداود.

والمذهب الخامس: أنه لا ينقض إلا النوم الراعي والساجد؛ روي هذا عن أحمد ابن حنبل.

والمذهب السادس: أنه لا ينقض إلا النوم الساجد؛ وروي أيضاً عن أحمد.

والمذهب السابع: أنه لا ينقض النوم في الصلاة بكل حال، وينقض خارج الصلاة؛ وهو قول ضعيف للشافعي.

والمذهب الثامن: أنه إذا نام جالسا ممكنا مقعدته من الأرض لم ينتقض، وإلا انتقض، سواء قل أو كثير، سواء كان في الصلاة أو خارجها؛ وهذا مذهب الشافعي. وعنده أن النوم ليس حدثا في نفسه وإنما هو دليل على خروج الريح؛ فإذا نام غير ممكنا المقعدة غلب على الظن خروج الريح فجعل الشرع هذا الغالب كالمحقق، وأما إذا كان ممكنا فلا يغلب على الظن الخروج والأصل بقاء الطهارة [علما در اين باره دیدگاههای متفاوتی دارند:

نخست: خواب به هیچ عنوان وضورا باطل نمی کند؛ این فتوا از ابوموسی اشعری و... نقل شده است.

دوم: خواب در تمام حالات وضورا باطل می کند؛ فتوای حسن بصری و... این است.

سوم: خواب زیاد به هر حال وضورا باطل می کند و خواب کم در هیچ حالتی وضورا باطل نمی کند؛ دیدگاه زهري و... همین است.

چهارم: اگر به حالتی از حالات نمازگزار بخوابد مانند حالت رکوع کننده یا سجده کننده یا ایستاده یا نشسته وضویش باطل نمی شود چه در حال نماز خواندن باشد و چه در غیر حال نماز خواندن، ولی اگر به پهلو و یا به پشت بخوابد وضویش باطل می شود؛ این، فتوای ابوحنیفه و داود است.

پنجم: تنها خواب رکوع کننده و سجده کننده وضورا باطل می کند؛ این فتوا از احمد بن حنبل نقل شده است.

ششم: فقط خواب سجده کننده وضورا باطل می کند؛ این نیز از احمد بن حنبل

هفتم: خواب در حین خواندن نماز به هیچ وجه وضو را باطل نمی کند و در غیر نماز باطل می کند؛ این، فتوای ضعیفی از شافعی است.

هشتم: اگر به حالت نشسته بخوابد چه کم باشد چه زیاد و چه در نماز باشد و چه در غیر نماز، و مقعدش روی زمین قرار گرفته باشد وضویش باطل نمی شود، و گرنه باطل می شود؛ این، فتوای شافعی است.

و نزد او خود خواب حدث (و باطل کننده وضو) نیست بلکه خواب دلیل خروج باد معده است و در واقع باد است که حدث و باطل کننده وضو است نه خواب؛ از این رو اگر مقعد خود را بر زمین نگذاشته باشد و بخوابد ظنّ غالب آن است که از او باد معده خارج می شود و شرع این ظنّ غالب را مانند قطع قرار داده است، ولی اگر مقعد خود را بر زمین نهاده باشد ظنّ غالب بر خروج باد حاصل نمی شود و در این موارد، اصل بر بقاء طهارت است (استصحاب طهارت).]

دوم - نگفتن ذکر «حیی علی خیر العمل» در اذان و اقامه، و «تثویب» در نماز صبح؛ «تثویب» عبارت است از گفتن جمله «الصلاة خیر من النوم» بعد از «حیی علی الفلاح» به جای «حیی علی خیر العمل». «تثویب» در لغت به معنی بازگشت است، عرب می گوید: ثاب فلانٌ إلى كذا أي: عاد إليه، و ثاب إلى فلان جسمه بعد العلة أي: رجع، و در اینجا مؤذن با عبارت «حیی علی الصلاة» مردم را به نماز فرا می خواند، آنگاه می گوید: «حیی علی الفلاح»، و سپس با عبارت: «الصلاة خیر من النوم» دوباره به سوی فراخواندن مردم به نماز می گردد(1).

در کتاب «الاستغاثة»(2) ابوالقاسم کوفی آمده است:

ومن ذلك [أي من بدع عمر]: ما أفسده من حدود الصلاة فأسقط من الأذان والإقامة وزاد ما أفسدهما على متبعية. أمّا الأذان فإنه كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله بما جاء به الرواية على طريق الشيعة الإمامية يقال فيه: حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ؛ فقال: أسقطوا هذا من الأذان لئلا يتكل الناس على الصلاة ويتركوا الجهاد فأسقط ذلك من الأذان والإقامة جميعاً لهذه العلة؛ فقبلوا ذلك منه واتبعوه عليه... ثم إنه لما أسقط ذلك من الأذان والإقامة أثبت في الأذان:

«الصلاة خیر من النوم» مرتین ولم یکن هذا علی عهد رسول الله صلى الله عليه وآله.... [از بدعت های عمر آن است که حدود نماز را تباه کرد چراکه برخی از فرازهای اذان و

1- نگاه کن: غریب الحدیث ابن قتیبہ 1:18؛ تذکره الفقهاء، علامه حلی 3:5.

2- الاستغاثة 1:25-26.

اقامه را انداخت و فرازهایی را بر آن افزود تا بدین وسیله اذان و اقامه پیروانش را تباه سازد. و اذان در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن صورتی بود که روایت شیعه امامیه بیان می کند که در آن «حیّ علی خیر العمل» می گویند. ولی عمر گفت: این بخش را از اذان بیندازید تا مردم بر نماز تکیه نکنند و جهاد را واگذارند؛ به همین بهانه آن فراز از اذان و اقامه برداشته شد؛ و مردم نیز از او پذیرفتند و پیروی نمودند... و پس از آن که فراز «حیّ علی خیر العمل» از اذان و اقامه حذف شد، دو بار گفتن «الصلاة خیر من النوم» را به جای آن نهاد. در حالی که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این گونه نبوده است...].

سوّم - آهسته گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» حتی در نمازهای جهریّه، در حالی که سنت نبوی و علوی این چنین بوده که «بسم الله» را در تمام نمازها بلند می خواندند، حتی در نمازهایی که حمد و سوره آنها آهسته خوانده می شود.

فخر رازی در تفسیر خود می گوید:

وأما أنّ عليّ بن أبي طالب رضی الله عنه كان يجهر بالبسملة فقد ثبت بالتواتر، ومن اقتدى في دينه بعليّ بن أبي طالب فقد اهتدى؛ والدليل عليه قوله صلى الله عليه وآله: «اللّهم أدر الحقّ مع عليّ حيث دار»<sup>(1)</sup> [به تواتر ثابت شده است که علی بن ابی طالب «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند می خوانده است. و هر که در دین خود به علی ابن ابی طالب اقتدا کند هدایت یافته است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «اللّهم أدر الحقّ مع عليّ حيث دار»].

شافعی در کتاب «الأُمّ»<sup>(2)</sup> از عبید بن رفاعه نقل می کند:

أنّ معاوية قدم المدينة فصلّى بهم فلم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم، ولم يكبر إذا خفض وإذا رفع، فناداه المهاجرون حين سلّم والأنصار: أن يا معاوية سرقت صلاتك! أين بسم الله الرحمن الرحيم؟! وأين التكبير إذا خفضت وإذا رفعت؟! فصلّى بهم صلاة أخرى، فقال ذلك فيها الذي عابوا عليه [معاويه به مدینه آمد و برای مردم نماز خواند و بسم الله الرحمن الرحيم را نخواند و نیز هنگام نشست و برخاست های نماز تکبیر نگفت، وقتی نماز را سلام داد مهاجران و انصار گفتند: ای معاویه! از نمازت دزدیدی! «بسم الله الرحمن الرحيم» کجا رفت؟! تکبیر هنگام نشست و برخاست کجا رفت؟! آنگاه معاویه برای آنها نماز دیگری خواند، و چیزهایی را که بر او عیب گرفته بودند در این نماز به جا آورد].

ص: 14

1- - تفسیر الکبیر: 1:111 [205/1]، چاپ دیگر].

2- - کتاب الأُمّ 1:94 [130/1].

چهارم - نخواندن سوره کامل بعد از حمد، و بسنده نمودن به قسمتی از سوره، در حالی که طبق مذهب اهل بیت علیهم السلام واجب است که سوره کامل خوانده شود.

اما امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را دوست داشت؛ از این رو در نماز بیشتر سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» می خواند.

عمران بن حصین می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی را به فرماندهی علی علیه السلام برای انجام مأموریتی اعزام کرد و هنگام بازگشت، پیامبر از آنان درباره علی علیه السلام پرسید و آنان پاسخ دادند: همه کارهایش خوب بود جز این که در همه نمازهایش «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را می خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! چرا چنین کردی؟ عرض کرد:

به خاطر این که سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را دوست می دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما أحببتها حتى أحبك الله» (1) [همانا سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را دوست ندارم مگر این که خدا به تو محبت ورزید].

پنجم - خواندن آیه سجده دار در نماز، و سجده در بین نماز، در حالی که این عمل در مذهب اهل بیت علیهم السلام نماز را باطل می کند.

مخالفان خیلی اوقات آیات سجده دار را در نماز می خوانند، و این کار را عمداً برای مخالفت با شیعه انجام می دهند. در نمازهای پنجگانه ای که در مسجد الحرام و مسجد النبی برگزار می شود، امام جماعت دست کم در یک نماز فرازی از سوره های عزائم (سجده دار) را می خواند و همگی در وسط نماز به سجده می روند!

ششم - تکفیر یا تکتف (گذاشتن دستها روی هم) در نماز؛ این کار از بدعت های عمر است که نماز را باطل می کند و بر خلاف سنت صحیح و قطعی است.

نکته جالب آن است که علی رغم این که این عمل در مسلک اهل سنت یک نوع احترام به خداوند متعال شمرده می شود و عملی مستحب می باشد، ولی بر انجام دادن آن اصرار می ورزند و کمتر سنی می توان یافت که دست بسته نماز نخواند (به جز مالکی ها که انجام آن را جز در برخی حالات جایز نمی دانند). حال با خود فکر کن و ببین که اصرار آنان بر انجام این عمل چه نکته ای جز اظهار مخالفت با اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنها دارد.

ص: 15

در «مصباح الفقيه» حاج آقا رضا همدانی (1) آمده است:

حكي عن عمر أنه لما جيء إليه بأسارى العجم كفّروا أمامه فسُدَّ ل عن ذلك فأجابوه بأننا نستعمله خضوعاً وتواضعاً لملوكنا فاستحسن هو فعله مع الله تعالى في الصلاة [از عمر نقل شده که وقتی اسیران ایرانی را نزد او آوردند آنان در برابر وی دست هایشان را روی هم نهادند. چون عمر علت آن را جویا شد گفتند: ما برای احترام به پادشاهان و بزرگان خود و فروتنی در برابر آنان این کار را انجام می دهیم. عمر از این کار خوشش آمد و انجام دادن آن را در نماز در برابر خدا پسندید].

هفتم - گفتن آمین در نماز. مأمومین پس از قرائت سوره حمد توسط امام جماعت، با صدای بلند و از ته دل آمین می گویند، در حالی که این عمل بنا بر مذهب اهل بیت علیهم السلام مبطل نماز است. حال آمین گفتن نیز نزد آنان مستحب است ولی بر گفتن این جمله آن هم با صدای بلند اصرار می ورزند، و هماهنگ و با صدای بلند همه می گویند: «آمین»، بر عکس «بسم الله الرحمن الرحيم» که برخلاف سنت آهسته می گویند. و این جز برای مخالفت ورزیدن با اهل بیت علیهم السلام نمی باشد؛ (آمین) را که مبطل نماز است با صدای بلند می گویند، و «بسم الله الرحمن الرحيم» را حتی در نمازهای جهری آهسته می گویند!!

هشتم - ترك تكبير هنگام نشست و برخاست های نماز؛ نخستین کسی که این سنت قطعی و ثابت را ترك کرد، عثمان بن عفان بود، آنگاه معاویه و بنی امیه از او پیروی کردند، و این بدعت به اندازه ای ادامه یافت که سنت قطعی از بین رفت و به فراموشی سپرده شد (2). در زمان ما نیز حاملان روح خبیث اموی، بر خلاف سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام این سنت ثابت را ترك کرده و پشت سر انداخته اند.

نهم - آهسته خواندن ذکر «رکوع» و «سجده» و «تشهد».

دهم - ترك سجده بر چیزی که سجده بر آن صحیح است.

یازدهم - ترك تسییحات حضرت زهرا علیها السلام و سایر تعقیبات رسیده از اهل بیت علیهم السلام.

و چه به جا گفته شده است: «همه سنت های پیامبر خدا حتی نماز تغییر داده شده است»؛ شافعی در کتاب «الأم» از وهب بن کیسان نقل کرده است:

ابن زبیر را دیدم که نماز (عید فطر و قربان) را بر خطبه مقدم کرد.

ص: 16

1- - مصباح الفقيه همدانی، چاپ قدیم 402:2.

2- - نگاه کن: ص 41-44 و ص 62-66 از جلد دوم این کتاب.

آنگاه گفت: «كُلَّ سنن رسول الله قد غُيِّرَت حتَّى الصلاة» [همه سنّت های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حتّی نماز تغییر یافته است].

### اصرار بر مخالفت با اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها:

مع الأسف در این روزگار مشاهده می کنیم که بسیاری از مخالفان از روی جهل یا تجاهل، از سنّت صحیح و ثابت روی می گردانند، و تنها به خاطر مخالفت با شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر گناه صغیره و کبیره ای را انجام می دهند و آنچه را دست هوی در برابر دین حنیف سنّت قرار داده، زنده می کنند.

چنانکه معاویه برخی کارها - مانند تمام خواندن نماز در سفر(1) - را به خاطر زنده کردن بدعت خلیفه اموی عثمان بن عفّان انجام می داد، و برخی کارها را نیز تنها به خاطر مخالفت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام انجام می داد؛ مانند ترك تلبیه(2) و...

شیخ محمّد بن عبدالرحمن دمشقی در کتاب «رحمة الأمة في اختلاف الاثمة» که در حاشیه کتاب «المیزان» نوشته شعرانی چاپ شده می نویسد(3):

سنّت در قبر آن است که هم سطح زمین باشد، به باور شافعی این دیدگاه ارجح است، و ابوحنیفه و مالک و احمد بن حنبل می گویند: تسنیم [بالا بردن قبر] اولی است چون هم سطح کردن قبر شعار شیعه شده است!

و غزالی و ماوردی می گویند:

آنچه مشروع است مسطح بودن قبر است ولی چونکه رافضه آن را شعار و علامت خود کرده اند ما تسنیم (=بلند و برجسته قرار دادن روی قبر) را برگزیده ایم.

نگارنده کتاب «الهدایة» - از حنفیان - می نویسد(4):

مشروع و سنّت آن است که انگشت در دست راست باشد ولی چون رافضه چنین عمل می کنند ما در دست چپ می کنیم!

نخستین کسی که برخلاف سنّت رسول خدا انگشت را در دست چپ کرد

ص: 17

1- نگاه کن: ص 278-295 از این کتاب.

2- نگاه کن: ص 66-72 از جلد دوم این کتاب.

3- رحمة الأمة في اختلاف الاثمة، چاپ شده در حاشیه المیزان شعرانی 1:88.

4- [ر. ك: الصراط المستقیم، بیاضی 206/3؛ شرح المواهب، زرقانی 13/5؛ منهاج السنّة، ابن تیمیّة 143/2؛ تفسیر فخر رازی 1/212؛ فتح الباری 11/142].

معاویه بود آن گونه که در «ربیع الأبرار» زمخشری(1) آمده است.

و حافظ عراقی در توضیح کیفیت رها کردن تحت الحنك عمّامه(2) [إسدال] می نویسد:

آیا رها کردن از سمت چپ که عادت ماست سنت است یا از طرف راست که شرافت دارد؟ دلیلی بر اینکه طرف راست متعین باشد غیر از يك روایت که طبرانی آن را ضعیف دانسته، پیدا نکردم و بر فرض صحّت این روایت ممکن است حضرت آن را از طرف راست می آورده و از سمت چپ بالا می برده است. ولی این کار شعار امامیه شده است، پس شایسته است به خاطر دوری از تشبّه به آنها از آن اجتناب شود!

ابن تیمیّه در «منهاج السنّة» درباره تشبّه به رافضی ها می گوید(3):

از این رو برخی از فقها گفته اند: اگر عمل مستحبی شعار آنها بشود باید آن را ترك کرد، اگر چه ترك آن واجب نیست ولی چون عمل به آن باعث شباهت به رافضی ها می شود، و سنّی و رافضی معلوم نمی شود، و مصلحتی که در تمییز از آنها به خاطر دوری از آنها و مخالفت با ایشان وجود دارد، از مصلحت آن عمل مستحب بیشتر است، از این رو آن عمل ترك می شود!

سپس این تشبّه را مثل تشبّه به کفار قرار داده که اجتناب از شعار و علامت آنها واجب است!

شیخ اسماعیل بروسوی در تفسیر «روح البیان»(4) می نویسد:

نگارنده کتاب «عقد الدرر والالاکي»(5) می گوید: در روز عاشورا انجام کارهای خیر مثل صدقه و روزه و ذکر خدا و کارهایی از این دست مستحب است، و شایسته نیست مؤمن در آن روز به یزید ملعون و نیز به شیعه و رافضی ها و خوارج با برخی کارها تشبّه کند؛ یعنی آن را روز عید و یا ماتم قرار ندهد؛ چون هرکه در عاشورا سرمه به چشم بکشد به یزید ملعون و خویشانش تشبّه کرده است، اگر چه بر استحباب سرمه کشیدن در عاشورا روایت صحیحی وجود دارد، ولی اگر سنّتی شعار اهل بدعت

ص: 18

1- - ربیع الأبرار [24/4].

2- - شرح المواهب، زرقانی 5:13.

3- - منهاج السنّة 2:143 [147/2].

4- - روح البیان 4:142.

5- - کتاب عقد الدرر والالاکي في فضل الشهور والأیام واللیالي، شیخ شهاب الدین احمد بن أبی بکر حموی، مشهور به رسّام.

شود ترك آن مستحبّ خواهد بود؛ مثل انگشتر به دست راست کردن که در اصل، مستحبّ و سنّت است ولی چون شعار اهل بدعت و ظلمت شده، در زمان ما سنّت بر آن شده که انگشتر در انگشت كوچك دست چپ قرار داده شود آن گونه که در شرح قهستانی آمده است. و هر که در روز عاشورا و دههٔ اوّل محرّم مقتل حسین علیه السلام را بخواند به رافضی ها تشبّه کرده است به ویژه اگر از الفاظی که منافی عظمت و عزّت است و برای گریاندن شنوندگان به کار می رود، استفاده کند.

در کراهیهٔ القهستانی آمده است: اگر بخواند مقتل حسین علیه السلام را بخواند شایسته است که ابتدا مقتل سایر اصحاب را یادآور شود تا تشبّه به رافضی ها نکرده باشد.

و حجّة الإسلام غزالی می گوید: بر واعظ و هر فرد دیگری حرام است که مقتل حسین علیه السلام و داستان او و درگیریها و مشاجراتی که میان اصحاب رخ داده، را روایت کند؛ چون باعث بغض و کینه نسبت به صحابه و مذمت آنها می شود در حالی که آنها بزرگان دین هستند و باید نزاعها و جنگهایشان را حمل بر صحت نمود، شاید به خاطر اشتباه در اجتهادشان بوده، نه برای طلب دنیا و ریاست طلبی.

اصرار اهل سنّت بر مخالفت با امیر مؤمنان و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان او در حالی است که پیامبر اکرم از آغاز بعثت تا لحظهٔ پایان زندگی شریفش بر پیروی از امیر مؤمنان و اهل بیتش پافشاری کرده و پیوسته بر آن تأکید می کردند و مردم را به دوستی و پذیرش ولایتشان تشویق می کرد و از سوی خدای متعال در قرآن مزد رسالت را مودّت و دوستی نزدیکان پیامبر قرار داده است، آیا مودّت و دوستی اهل بیت علیهم السلام با سرپیچی از فرمانشان در مقام عمل، قابل جمع است؟!

آیا خنده دار نیست که کسی مدّعی محبّت اهل بیت باشد اما اصول و فروع دین خود را از مخالفانشان بگیرد و به آن هم اکتفا نکند، بلکه بر مخالفت سیرهٔ عملی آنان پافشاری کرده و احادیث و روایاتشان را دور بیندازد!!

از مصادیق روشن مخالفت اهل سنّت با شیعهٔ اهل بیت علیهم السلام آن است که تودهٔ اهل سنّت بر خلاف شیعه هیچ گونه مراسم عزاداری و اظهار غم و اندوه برای ایّام حزن و اندوه و مصیبت اهل بیت مانند ماه محرّم و صفر و روزهای شهادت ائمهٔ علیهم السلام، و نیز مراسم جشن و اظهار شادی به مناسبت ایّام ولادت اهل بیت علیهم السلام و عید غدیر و غیر آن بر پا نمی کنند، بلکه با برپایی این گونه مراسم به شدّت مخالفت می ورزند، و هیچ نامی از اهل بیت علیهم السلام نمی برند. و این بزرگترین جنایت



بر مسلمانان است. آری، بر فراز منابر نام فرزندان امیه و دشمنان اهل بیت علیهم السلام را برده و از آنان به خوبی یاد می کنند ولی نامی از اهل بیت پیامبر نبرده و یادی از آنان نمی کنند.

آیا این است پاسخ دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله؟! مگر نه این است که به مودت و دوستی و پیروی اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان دعوت می کرد و بر آن پافشاری می نمود؟!

**سوم - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سخنان مخالفان مقام اصحاب را بالا بردند و از ارزش پیامبر صلی الله علیه و آله کاستند!**

یکی از پیامدهای دوری از مکتب اهل بیت علیهم السلام این است که حتی نگاه انسان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله تغییر می کند، توصیف پیامبر در زبان امیر مؤمنان علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام کجا، و توصیف آن حضرت در زبان صحیح مسلم و بخاری و... کجا؟

حال به این سخنان اهانت آمیز و نقص آور بنگر که چگونه به پیامبر اهانت شده و نقص وارد می کنند:

1 - راویان بدکردار از يك سواز اسلام ابوبکر و پدر مادرش سخن گفته و روایاتی درباره آن می بافند و می گویند آیاتی در شأن آنان نازل شده اند، و از سوی دیگر درباره پدر و مادر پیامبر می گویند که آنان کافر بوده اند و پیامبر را فرزند کافر معرفی می کنند؛ در کتاب «الإحکام» (1) آمده است:

قد غاب عنهم - یعنی الشيعة - أن سيّد الأنبياء هو ولد كافر وكافرة!! [بر شیعه پوشیده مانده است که سرور پیامبران فرزند پدر و مادر کافر است!!].

عاصمی در «زین الفتی» هنگامی که شباهت میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام را بیان می کند می گوید:

أمّا تشبيه الأبوين في الحكم والتسمية، فإنّ النبيّ في كثرة ما أنعم الله تعالى عليه ووفور إحسانه إليه لم يرزقه إسلام أبويه، وعلى هذا جمهور المسلمين إلّا شردمة قليلون لا يلتفت إليهم. فكذلك المرتضى فيما أكرمه الله به من الأخلاق والخصال وفنون النعم والأفعال لم يرزقه إسلام أبويه [أمّا تشبیه پدر و مادر آن دو در حکم و نام گذاری، باید گفت: با وجود نعمت های فراوانی که خدای تعالی به

ص: 20

پیامبر داد و احسان بی حدّی که در حقّ او کرد اما اسلام پدر و مادرش را روزی او نکرده است، و این، عقیدهٔ جمهور مسلمین است (1) به جز گروه اندکی که قابل توجه نمی باشند. و مرتضی نیز همین گونه است و با وجود این که خداوند به او اخلاق و صفات پسندیده و نعمت های گوناگون داده اما پدر و مادر مسلمان روزی او نموده است].

2- راویان زشتی و بدی جرثومهٔ هلاکت و خواری یعنی معاویه را در کنار پیامبر و جبرئیل و... امین وحی معرفی کرده اند، و این بالاترین توهین به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پایین آوردن مقام آن حضرت است؛ زیرا گفتار و کردار این شخص با سیره و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تناقض دارد، و ما می دانیم که میان مرتبهٔ نبوتی که مسلمانان بدان معتقدند و جایگاه این شخصی که بر کرسی خلافت تکیه زده، فاصله از زمین تا آسمان است.

ما از این گروه می پرسیم: چه عاملی باعث شده که این مقام بلند به او عطا شود؟ آیا ریشهٔ پاکش آن شجرهٔ معلونه در قرآن و زبان پیامبر صلی الله علیه و آله؟!]

یا فرع غاصب و ستمگرش؟!]

یا بقای او بر کفر تا چند ماه قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله؟!]

یا جنگ او با خلیفهٔ زمانش خلیفه ای که طاعتش بر او واجب بود و اهل حلّ و عقد با او بیعت کرده و مسلمان همه بدان راضی بودند، ولی وی بر خلیفهٔ زمانش شمشیر کشید و خونهای محترم فراوانی را ریخت؟!]

یا شرور او در زمان به چنگ آوردن حکومت مانند: کشتن نیکوکارانی مثل حجر بن عدی و یارانش، و کشتن عمرو بن حمق خزاعی، و قتل محمد بن ابی بکر و مالک اشتر، و بسیاری دیگر از صالحان اُمت، و قنوتش به لعن امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام و گروهی دیگر از مؤمنان برگزیده، و تحریک هواپرستان برای تعرّض به اهل بیت پیامبر، و به کارگیری راویان برای خدشه دار کردن مقام و منزلت آنان و ساختن روایاتی در مدح و ثنای اُمویان و ملحق کردن زیاد به ابوسفیان بر خلاف روایت نبوی قطعی: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» [فرزند متعلّق به شوهر است و زناکار باید سنگسار شود]، و نیز گرفتن بیعت برای یزید، آن بی حیای خائن شرابخوار، و مسلّط کردن او بر نوامیس و خون های مردم، و استمرار این خیانت ها و صدها جنایت دیگر تا پایان عمر.

ص: 21

1- - این مرد بر جمهور مسلمین دروغ بسته است؛ زیرا همهٔ امامیه و زیدیّه و محققان اهل سنت عقیده دارند که پدر و مادر پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله مسلمان بوده اند، و هر که دیدگاهی غیر از این دارد ارزشی نداشته و به آن توجهی نمی شود.

3 - ناراحت شدن و تغییر چهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از قضا و قدر الهی (1).

4 - شیطان از عمر می ترسد ولی از رسول خدا نمی ترسد!! بر اساس روایتی جعلی پیامبر دوست دارد به زنان رقص نگاه کند، و به صدای غنای آنها گوش کند، و در مجالس لهو حاضر باشد؟! و اینها او را قانع نمی کند تا اینکه همسرش عایشه را به آنجا بیاورد در حالی که مردم از نزدیک به آن دو نظاره می کنند و او به همسرش می گوید: سیر شدی؟! سیر شدی؟! و او جواب می دهد: خیر، تا منزلتش را نزد پیامبر بفهمد! و اُبّهت پیامبری مانع نمی شود که همراه با کودکان برای دیدن مجالس لهو و لعب بایستد بسان اراذل و اوباش و انسانهای پیرو هوای نفس و بی شرم و بی حیا، در حالی که شریعت مقدس او تحریم همه این موارد را در کتاب و سنت گوشزد کرده است.

5 - کاستن از مقام رسالت به خاطر يك أموی بی ارزش؛ ابن حجر در «صواعق» می گوید: «لعنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر حکم و پسرش ضرری به آن دو نمی رساند؛ زیرا با فرمایش خود در حدیث دیگر آن را جبران کرده است که: «إني بشرٌ أغضب كما يغضب البشر» [من بشری هستم که مانند دیگران خشمگین می شوم]!

6 - عریان بودن پیامبر صلی الله علیه و آله در میان مردم بر اساس روایت بخاری و مسلم!

محبّت کور کننده و کر کننده، آفریننده این افک را در بر گرفته؛ چرا که خواسته فضیلتی را برای خلیفه اثبات کند و فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده است که لازمه این فضیلت سازی، سلب آن فضیلت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

پناه بر خدا، به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که حضرت در حضور اصحاب خود بدون اعتنا به حضور آنان ران های خود را نمایان کرد، تا آن که عمر یا عثمان که فرشتگان از آنها شرم می کنند در مجلس حاضر شدند و پیامبر از او خجالت کشید و ران خود را پوشاند!!

7 - حجّاج می گوید: خلیفه انسان بهتر از پیامبر اوست!!

8 - قسطلانی گفته است: «پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند پس از امان دادن بکشد، و هر که را بخواهد بدون سبب لعن کند، و خداوند ناسزا و لعن پیامبر را برای کسی که به وی ناسزا گفته شده و یا مورد لعن واقع شده مایه تقرّب به خدا قرار می دهد؛ زیرا خود پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دعائی کرده (که خدایا! کسی را که بی سبب لعن کرده ام این لعن را برای او رحمت و مایه تقرّب قرار بده).

ص: 22

1- - نگاه کن: ص 93 از این کتاب.

9 - ابوحنیفه از پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر است!

10 - ابوبکر پیر مردی شناخته شده و پیامبر جوانی ناشناس است.

11 - پیامبر رساندن پیام الهی را از وقت حاجت به تأخیر انداخت!

12 - امت در همه و ویژگی ها با پیامبر شریک است(1)!

#### 4 - مظلومیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

پیامبر عزیز اسلام هم در حال حیات مظلوم بود و هم بعد از وفات؛ اما مظلومیت پیامبر در حال حیات به خاطر آن است که منافقان زیادی گرد او جمع شده بودند، کسانی که در اندیشه خود، نقشه های بی شماری را برای آینده امت اسلامی ترسیم می کردند، در صورتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این برنامه ها و نقشه ها آگاه بود، ولی به خاطر حفظ اصل اسلام در برابر آنان به سکوت پناه برده بود.

چنان که برخی از پیوندهای دامادی نیز به همین دلیل بود؛ امثال عایشه با او در زیر یک سقف زندگی می کردند، و پیامبر می دانست که او به زودی علیه امیر مؤمنان علی علیه السلام شورش کرده و وارد جنگ شده و آتش فتنه شتر سرخ موی را شعله ور خواهد ساخت. و ده ها نفر از منافقان دیگر مانند: ابوسفیان، طلحه، زبیر، و... و در اطراف پیامبر حلقه زده بودند و حضرت از آینده آنان و از روحيات و درون خباثت بار آنان آگاهی داشت ولی از آن پرده بر نمی داشت، همه اینها به جهت حفظ کیان اسلام بود....

همانا پیامبر همراه اشخاصی بود که می دانست به همین زودی به دختر عزیزش فاطمه زهرا علیها السلام، یورش برده و او را به بدترین شکل به شهادت می رسانند، و چنین کردند، در خانه اش را آتش زدند، جنینش محسن بن علی را سقط کردند و...

پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله افرادی بودند که امیر المؤمنین علی علیه السلام را به مدت بیست و پنج سال خانه نشین کردند... و حدیث غدیر و صدها سفارش و حدیث دیگر درباره محبت و ولایت و امامت علی علیه السلام را زیر پا نهادند...

اشخاصی که در ظاهر مسلمان بودند ولی در برابر خلیفه پیامبر و وصی او آتش جنگ جمل، صفین، و نهروان را افروختند... مسلمان بودند اما به نص پیامبر اکرم ناکشین، قاسطین، و مارقین شدند...

افرادی که جگر گوشه و ریحانه و سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام را

ص: 23

1- - درباره همه اینها نگاه کن: آنچه در ص 61-154 از این کتاب می آید.

هدف قرار داده و با سم کشنده مسموم نمودند و او را مظلومانه به شهادت رساندند با این حال باز ادعا می کنند که مسلمانند!!

افرادی که خود را مسلمان و اصحاب پیامبر نامیدند اما در بیابانی سوزان به سراغ جگر گوشه پیامبر، امام حسین و فرزندان و یارانش که عطشان بودند و از عطش جگرهایشان کباب بود، رفتند و به فجیع ترین شکل ممکن آنان را کشتند و سرهایشان را از تن جدا کرده بر سر نیزه ها زده و در شهرها چرخاندند و از شهری به شهر دیگر بردند و به آن جنایت افتخار کردند و اهل بیت پیامبر را به اسارت بردند...

و ده ها جنایت دیگر.

این، مظلومیت پیامبر در حال حیات است. و پس از رحلتش نیز مظلوم بود، و نمونه مظلومیت او تسلط افراد یاد شده بر شهرهای اسلامی است که به حکمرانی و زور گویی پرداختند. کسانی که روح اموی در جان و دلشان نفوذ کرده است در مسجد الحرام و مسجد النبی بر فراز منابر و در خطبه های نماز به جای این که احادیث و حکایاتی از امیر مؤمنان و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کنند از امثال معاویه حدیث می خوانند.

آری، از بنی امیه این شجره ملعونه و خبیثه یاد می کنند که پیامبر اکرم پیوسته مردم را از آنان پرهیز می داد.

### **پنجم - پیرامون مجموعه کتابهای حاضر موسوم به «سلسله موضوعات الغدیر»**

1 - پس از تدوین کتاب تلخیص الغدیر، یکی از مراجع تقلید پس از آگاهی از کتاب یاد شده پیشنهاد داد که مجدداً به مطالعه کتاب تدوین شده پردازم و موضوعات مهم آن را استخراج کرده و مطالب مربوط به هر موضوع که در سراسر الغدیر به مناسبت مطرح شده اند را تدوین نمایم و آنگاه کتابهایی کوچک که جابه جایی آن ها راحت و مطالعه آنها آسان باشد، تألیف شوند. و خوشبختانه رهبر عزیز انقلاب نیز که همواره بر انجام مباحث علمی در حوزه های علمیه جهت تحکیم مبانی مکتب اهل بیت علیهم السلام و دست یابی به وحدت اسلامی، تأکید دارند، در دوبار تشرّف بنده به محضر ایشان در سال 1389 از انجام این مهم خشنود شدند و تصریح کردند که خیلی پیش از این باید این کار انجام می شد و فرمودند که به مؤسسه آیت الله سید محمود شاهرودی چند بار گفته بودم که باید موضوعات پراکنده کتاب الغدیر جهت استفاده آسانتر در کتابهای مستقّلی تدوین

شوند که اکنون شما بر انجام آن موفق شده اید. این سخنان معظم له ما را بر تکمیل هر چه سریعتر موضوعات تدوین شده و انتشار آنها مصمم کرد، و خوشبختانه به توفیق الهی ظرف يك سال پس از فرمایشات رهبر عزیز، سلسله موضوعات الغدير در (29) جلد به زبان عربی و (31) جلد به زبان فارسی منتشر شدند و تا پایان سال 90 به زبان اردو نیز ترجمه و منتشر خواهند شد.

پس از مطالعه کتاب «برگزیده الغدير» و دسته بندی مطالب مربوط به موضوعات گوناگون، (27) موضوع به نامهای زیر به دست آمد که هر کدام کتاب مستقلی را ترتیب دادند:

1 - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله - 2 - ثقل اکبر قرآن کریم 3 - ثقل اصغر اهل بیت علیهم السلام

4 - علی علیه السلام در قرآن 5 - علی علیه السلام در سنت 6 - علی علیه السلام از زبان مخالفان

7 - علی علیه السلام سید مظلومان 8 - صدیقه طاهره علیها السلام 9 - امام حسن علیه السلام

10 - امام حسین علیه السلام 11 - ابوطالب علیه السلام 12 - اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام

13 - علی علیه السلام و خلفا 14 - بنی امیه 15 - معاویه بن ابی سفیان

16 - عمرو و عاص 17 - اصحاب جمل 18 - یزید بن معاویه

19 - امامان چهارگانه فقه 20 - داستان غدیر خم 21 - کتابهای دروغین

22 - شیعه علی علیه السلام 23 - غلو 24 - خلافت و امامت

25 - اجتهاد 26 - شعر و شعرا 27 - سرقتهای حدیثی

نکته قابل توجه این است که بیشتر این موضوعات با این عناوین و اسم خاص در کتاب شریف الغدير مطرح نشده اند، و اینجانب به خاطر تسلط بر مطالب کتاب و مطالعه و استقراء کامل، این تعداد از موضوعات را با سلیقه خود استخراج کردم و مطالب مربوط به هر موضوع را باز به سلیقه خود ذیل سر فصلهای جداگانه قرار داده و برای هر موضوع کتابی را تدوین نمودم که تا کنون به سه زبان عربی، فارسی، و اردو تدوین و منتشر شده است. و در واقع از این (27) موضوع، دو موضوع آن یعنی شماره (11) ابوطالب حامی پیامبر، و شماره (20) داستان غدیر خم، در جای مشخصی از الغدير قرار دارد و تنظیم آنها کار آسانی بوده است، ولی بقیه موضوعات هم اسم آنها با انتخاب اینجانب بوده، و هم فصلها و ابواب کتاب و هم چینش مطالب مطرح شده در هر فصل، از این رو تنظیم آنها کار دشواری بوده است و ناچار شده ایم که تمام مطالب برگزیده الغدير را مطالعه و از جای جای کتاب، مطالب مربوط به هر موضوع را گردآوری و از تلفیق آنها کتاب مستقلی را شکل دهیم.

2 - در تدوین کتاب برگزیده الغدير و نیز دوره سلسله موضوعات الغدير بر

موسوعه چهارده جلدی تحقیق شده توسط مرکز الغدير مؤسسه دائرة المعارف فقه اهل بیت با اشراف آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی اعتماد کرده ایم.

3 - برای دستیابی آسان به منابع و مصادر کتاب، آنچه را که علامه امینی در متن کتاب مطرح کرده را به پانویس منتقل کردیم، آنگاه داخل گروه آدرس چاپهای جدید آن کتابها بر اساس تحقیقات یاد شده درج شدند.

4 - منبع برخی از مطالبی که در چاپ تحقیق شده از کتاب الغدير احياناً بدون منبع ذکر شده بودند، را به دست آورده و در پاورقی افزودیم.

5 - آدرس تمام مطالبی را که مؤلف با عبارت «گذشت» یا «خواهد آمد» از آنها یاد کرده بود، را پیدا کردیم و شماره صفحه آن را در پاورقی نوشتیم.

6 - نکات و ایراستاری را حتی المقدور رعایت کردیم.

7 - عناوین مباحث و رؤس مطالب با حروف درشت و پررنگ قرار داده شده اند تا خواننده به راحتی به مطلب مورد نظر دست یابد.

8 - عناوین مباحث در سرصفحه ها نیز به شکل منظم و دقیق قرار داده شده اند، تا خواننده به راحتی به مطلب مورد نظر دست یابد.

9 - در تمام مجلّات، فهرست محتوایی دقیق که دربردارنده نکات مهم کتاب است تدوین شده اند تا خواننده به راحتی بتواند به مطالب مورد نظر خود دست یابد. فهرست کتابها به قدری دقیق و ریز تدوین شده اند که به منزله چکیده ای از کتاب نیز می باشند و تدوین این گونه فهرستی در کتابهای مشابه کمتر به چشم می خورد. و این از مزایای این کتابهاست.

10 - سعی کرده ایم هر کتاب حتی المقدور مستقل باشد و به کتاب دیگر از این مجموعه نیازمند نباشد؛ و برای دستیابی به این هدف ناچار شدیم احياناً يك مطلب یا يك فصل را در چند کتاب تکرار کنیم. و دلیل این امر آن است که هدف ما افزون بر توزیع دوره کامل سلسله موضوعات الغدير، این است که هر کتاب را نیز در مناسبتهای مذهبی و احياناً در قالب مسابقات کتابخوانی میان توده مردم به ویژه جوانان توزیع کنیم و از این رو باید حتی المقدور تمامی مطالب مربوطه را در آن کتاب یاد آور شویم هر چند در کتاب دیگر تکرار شده باشد. البته گاهی نیز به خاطر پرهیز از زیادی حجم کتاب، به ناچار برخی مطالب را به کتابهای دیگر از سلسله موضوعات الغدير یا کتاب برگزیده الغدير، ارجاع داده ایم.

همکاران:

بر خود لازم می‌دانم افزون بر همکاران خود در تدوین کتاب برگزیده الغدیر در سال 1386، از فضلای زیر که در سه سال گذشته با اینجانب در تدوین و آماده سازی سلسله موضوعات الغدیر به زبان عربی و فارسی همکاری داشته اند تشکر کنم، امیدوارم این تلاشها مورد توجه امیر مؤمنان علیه السلام واقع شود و حضرت در لحظه جان دادن و شب اول قبر و در عالم برزخ و قیامت به همگی توجه خاص و ویژه کند؛ آن عزیزان از این قرارند:

1 - فاضل محترم جناب آقای علی اسماعیلی که از آغاز تا کنون به طور منظم و مستمر در تنظیم کتابها همکاری کرده اند.

2 - فاضل محترم جناب آقای سیف الله حبیبی.

3 - فضلای محترم آقایان عبد الحسین بیگدلی کاشانی و محسن محقق در به دست آوردن معانی مراد از برخی عبارات عربی.

4 - جناب آقای سید ضیاء سلطانی صفحه آرای کتابهای عربی و جناب آقای سید علی موسوی صفحه آرای کتابهای فارسی.

5 - جناب آقای ایل بیگی طراح جلد کتابهای عربی و فارسی.

6 - جناب آقای مهدی قربانپور در امور اجرایی؛ شکر الله مساعیهم.

تشکر ویژه:

بر خود لازم می‌دانم که به طور ویژه از رهبر عزیز انقلاب که ما را بر انجام این امر مهم تشویق کرده اند، و نیز از مراجع معظم تقلید شیعه به خصوص حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، و دفتر حضرت آیت الله العظمی سیستانی تشکر می‌کنم و نیازمند دعای آن بزرگواران بوده و خود را مرهون حمایتهای آن حضرات می‌دانم.

در پایان:

هدف اصلی اینجانب از تدوین مجموعه کتابهای موسوم به «سلسله موضوعات الغدیر» آن است که کتاب ارزشمند الغدیر میان توده مردم به ویژه جوانان منتشر شود و مطالب و مباحث مهم آن به راحتی در دسترس همگان قرار گیرد و از فرهنگ ناب اسلامی بهره کافی ببرند. برای نیل به این هدف امیدوارم که مؤسسات، هیئات، و سازمانها به ویژه آموزش و پرورش و مسئولین دانشگاهها و

ص: 27



حوزه های علمیّه اولاً - دست کم يك دوره از این کتابهای ارزشمند را برای کتابخانه حوزه، دانشگاه و مدرسه تهیه کنند تا در دسترس جوانان قرار گیرند و از معارف درس آموز علوی بهره مند شوند. ثانیاً - در مناسبتهای گوناگون مذهبی مانند عید غدیر، ولادت و شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام، ولادت و شهادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام، ایام محرم و صفر، و دهه فاطمیّه و... کتابهای متناسب با آن مناسبت مذهبی که در میان سلسله موضوعات الغدیر وجود دارند، را میان جوانان در قالب مسابقات کتابخوانی و... منتشر نمایند و بدین ترتیب فرصت مطالعه معارف موجود در این کتابها برای جوانان فراهم شود تا با تاریخ واقعی اسلام حقیقی و سیره پیامبر اسلام و امیر مؤمنان آشنا شوند و راه درست را از بیراهه تشخیص دهند و با تقویت بنیه علمی خود در برابر تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام و مکتب اهل بیت مقاومت نمایند.

و روشن است که هدف ما از تدوین و انتشار این کتابها تحکیم وحدت اسلامی و دستیابی همگان به تاریخ صحیح و آشنایی با سیره واقعی پیامبر اسلام است. در این راستا مرحوم آیت الله شهید مطهری می فرماید: «الغدیر نقش برجسته ای در تحقق وحدت اسلامی دارد».

و از خداوند می خواهیم که ما را جزء ناشران معارف اهل بیت علیهم السلام و احیاء کنندگان اسلام حقیقی قرار دهد... اسلام نهج البلاغه و صحیفه سجادیّه...

اسلام محرم و صفر و فاطمیّه و غدیر نه اسلام بنی امیّه و وهابیت و امثال ابوحنیفه کسانی که به قول امیر المؤمنین علیه السلام: «احتجوا بالشجرة (نبوت) وأضاعوا الثمرة (ولایت)» (1).

وفي الختام: نسأل الله الإخلاص، فإنه الأصل والأساس،

والله الموفق للسداد والصواب، وإليه المرجع والمآب

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية علي بن أبي طالب عليه السلام

عش آل محمد قم مقدسه - مؤسسة ميراث نبوت

محمد حسن شفیعی شاهرودی

5 جمادی الأولى 1432 هـ ق، مصادف با 1390/2/12

ص: 28





## 1 - «لولا محمد ما خلقت الجنة والنار»:

### اشاره

قاضی نظام الدین متوفای (678) سروده است:

1 - من لا يواليكُم في الله لم ير من \*\*\* قبيح اللطى وعذاب القبر تسكيننا

2 - لأجل جدكُم الأفلاك قد خلقت \*\*\* لولاه ما اقتضت الأقدار تكويننا

3 - من ذا كمثل عليّ في ولايته \*\*\* ما مبغضيه أرى إلا مجانينا

4 - مهما تمسك بالأخبار طائفة \*\*\* فقولهُ وال من والاه يكفيننا

5 - يوم الغدير جرى الوادي فطمّ عليّ \*\*\* قويّ قوم هم كانوا المعاديننا

6 - شبلاه ريحانتا روض الجنان فقل \*\*\* في طيب أرضٍ نمت تلك الرياحينا

[1] - کسی که برای خدا شما را دوست ندارد از آتش و عذاب قبر تسکینی (و نجاتی) نمی یابد. 2 - به خاطر جدّ شما افلاك خلق شده است، اگر او نبود قضا و قدرها مقتضی تکوین نبود. 3 - کیست که مثل علی در ولایتش باشد، کسانی که بغض وی در دل دارند، دیوانه ای بیش نیستند. 4 - هر گاه گروهی به اخبار و روایات تمسک کنند،

ص: 31

---

1- - صاحب بن عبّاد متوفای (385)، دو انگشتر داشت که نقش یکی از آنها این کلمات بود: علی الله توکلت وبالخمس توصلت [بر خدا توکل می کنم، و به پنج تن توصل می جویم]. و نقش دیگری، این کلمات بود: شفيح إسماعيل في الآخره محمد والعترة الطاهره [شفاعت کننده اسماعیل در آخرت، محمد و عترت پاک اوست]. این مطلب اخیر را شیخ در «مجالس المؤمنین» [449/2] ذکر کرده، و شیخ ما صدوق نیز در آغاز «عیون الأخبار» [16/1] به آن اشاره کرده است.

سخن پیامبر که فرمود: «خدایا! دوستداران او را دوست بدار»، ما را کافی است. 5 - روز غدیر همچون سیل به راه می افتد و بر دشمنان قوی ما چیره می شود (و دلیلی علیه آنهاست). 6 - دو فرزندش دو ریحانه بهشتند، پس بگو: در زمین پاکیزه، این گیاهان خوشبو روئیده اند].

### توضیح شعر:

این قصیده به (42) بیت می رسد که آن را قاضی مرعشی در «مجالس المؤمنین»<sup>(1)</sup> ذکر کرده است.

وی با بیت دوم به روایتی که حاکم ذکر کرده و در «مستدرک»<sup>(2)</sup> آن را صحیح دانسته، اشاره دارد: از ابن عباس روایت شده است: «أوحى الله إلى عيسى عليه السلام: يا عيسى! آمن بمحمد وأمر من أدركه من أمتك أن يؤمنوا به، فلولا محمد ما خلقت آدم، ولولا محمد ما خلقت الجنة والنار، ولقد خلقت العرش على الماء فاضطرب فكتب عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، فسكن» [خداوند به عیسی وحی فرستاد: ای عیسی! به محمد ایمان بیاور و به هر کسی از امتت که او را درک می کند وصیت کن به او ایمان بیاورد، که اگر محمد نبود آدم و بهشت و جهنم را خلق نمی کردم، و من عرش را بر روی آب خلق کردم و آب مضطرب شد، پس بر آن نوشتیم: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله»، آنگاه آرام گرفت].

حاکم پس از این، حدیث دیگری را ذکر کرده و آن را صحیح دانسته است<sup>(3)</sup> که در آن اشاره ای به آنچه ذکر شد دارد؛ متن آن حدیث از این قرار است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لما اقترف آدم الخطيئة قال: يارب! أسألك بحق محمد لما غفرت لي. فقال الله: يا آدم! وكيف عرفت محمداً ولم أخلق؟ قال: يارب! لأنك لما

ص: 32

1- - مجالس المؤمنین: 226 [543/1].

2- - المستدرک علی الصحیحین 2:615 [672/2] ح [4227].

3- - المستدرک علی الصحیحین [672/2] ح [4228].

خلقتني بيدك ونفخت في من روحك، رفعت رأسي فرأيت على قوائم العرش مكتوباً: لا إله إلا الله محمد رسول الله؛ فعلمت أنك لم تضيف إلى اسمك إلا أحب الخلق إليك.

فقال الله: صدقت يا آدم! إنه لأحب الخلق إليّ، أدعني بحقه فقد غفرت لك، ولولا محمد ما خلقتك» [چون آدم مرتكب خطا شد، گفت: پروردگارا! تو را به حق محمد می خوانم تا مرا بیامری. خداوند فرمود: ای آدم! چگونه محمد را شناختی در حالی که او را خلق نکرده ام؟ گفت: پروردگارا! وقتی مرا با دست خود خلق کردی و در من از روح خود دمیدی، سرم را بالا آوردم، پس دیدم بر ساقهای عرش نوشته شده است: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» و دانستم تو نزدیک اسم خود نمی آوری مگر کسی را که محبوبترین خلق نزد تو باشد. خدا فرمود: ای آدم! راست گفתי، او محبوبترین خلق من است، مرا به حق او بخوان که تو را آمرزیدم، و اگر محمد نبود تو را خلق نمی کردم].

بیهقی این حدیث را در «دلائل النبوة»<sup>(1)</sup> ذکر کرده، و این همان کتابی است که ذهبی درباره آن گفته است: «علیک به فکله هدی و نور» [تو را به آن کتاب توصیه می کنم که همه آن هدایت و نور است].

ما این مختصر را نوشتیم تا خواننده را بر بطلان کلام بی معنایی که از ابن تیمیّه و پیروان وی - مثل قسیمی - نقل شده، مطلع سازیم، تا به فضیلت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله آگاه شود.

## 2 - عبدی کوفی از شعرای قرن دوم می گوید:

محمدٌ وصنوه وابنته \*\*\* وابناه خیرٌ من تحفی واحتدی

از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لما خلق الله تعالى آدم أباً البشر ونفخ فيه من روحه التفت آدم يمناً العرش فإذا في النور خمسة أشباح سجدوا ورگعاً. قال آدم:

هل خلقت أحداً من طين قبلي؟ قال: لا يا آدم! قال: فمن هؤلاء الخمسة الأشباح الذين

ص: 33

قال: هؤلاء خمسة من وُلدك لولا هم ما خلقتك، هؤلاء خمسة شَققت لهم خمسة أسماء من أسمائي لولا هم ما خلقت الجنة والنار، ولا العرش ولا الكرسي، ولا السماء ولا الأرض، ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجن، فأنا المحمود وهذا محمد، وأنا العالی وهذا علي، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا الإحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين، آليت بعزتي أن لا يأتيني أحدٌ بمثقال ذرة من خردل من بَغض أحدهم إلا أدخله ناري ولا أبا لي. يا آدم! هؤلاء صفوتي بهم أنجيتهم وبهم أهلكتهم، فإذا كان لك إلي حاجة فبهؤلاء توسل» [چون خدای تعالی آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم به جانب راست عرش توجه کرد و ناگاه در میان نور، پنج شبح دید که در حال سجده و رکوع بودند. آدم گفت: آیا کسی را قبل از من از گل آفریده ای؟ فرمود: نه، ای آدم! پرسید: پس این پنج شبحی که آنها را در شکل و صورت خود می بینم کیانند؟

فرمود: این پنج نفر از فرزندان تو هستند که اگر آنها نبودند تو را نمی آفریدم، این پنج نفر هستند که پنج اسم از اسمهای خود را برای آنها جدا کردم، اگر نبودند بهشت و جهنم و عرش و کرسی و آسمان و زمین و فرشتگان و انسانها و جن را نمی آفریدم؛ پس من محمود هستم و این محمد است، و من عالی هستم و این علی است، و من فاطر هستم و این فاطمه است، و من احسان هستم و این حسن است، و من محسن هستم و این حسین است. به عزت خود سوگند می خورم که کسی با ذره ای کوچک از دشمنی یکی از اینها پیش من نمی آید، مگر اینکه او را داخل آتش می افکنم و باکی ندارم. ای آدم! اینها برگزیدگان من هستند، به وسیله آنها نجات می دهم و به وسیله آنها هلاک می کنم پس اگر تو حاجتی به من داری به اینها متوسل شو].

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا، ومن حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة، فليسأل بنا أهل البيت» [ما کشتی نجات هستیم که هر کس به آن چنگ زند نجات یابد، و هر کس از آن منحرف شود هلاک می شود، پس هر کس

حاجتی به سوی خدا دارد باید به وسیلهٔ ما اهل بیت بخواهد].

این روایت را شیخ الاسلام حموینی در باب اول از کتاب «فرائد السمطين» (1) نقل کرده است.

### 3 - و همچنین عبدی کوفی می گوید:

ولا یتَّم لا مرئى صلواته \*\*\* إلا بذكرهم ولا يزكو الدعاء

اشاره دارد به اینکه خداوند به درود فرستادن بر محمد و آل او در نماز فرمان داده است. و در این مقام اخبار زیاد و کلمات کامل و فراوانی است که در لا به لای کتابهای فقه و تفسیر و حدیث یافت می شود.

ابن حجر در کتاب «صواعق» (2) آیه: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (3) خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستد؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم باشید] را ذکر می کند و تعدادی از روایات صحیحی که دربارهٔ آن روایت شده را نقل می کند؛ از جمله اینکه وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ چگونگی درود و سلام بر او سؤال شد، پیامبر درود بر خود را همراه درود بر آل خود آوردند. سپس می نویسد:

و این، دلیل آشکاری است بر اینکه منظور از این آیه، دستور به درود فرستادن بر اهل بیت آن حضرت و بقیهٔ آل او است، وگرنه مردم بعد از نزول آیه دربارهٔ درود فرستادن بر اهل بیت او سؤال نمی کردند و آنچه گفته شد در جواب آنها گفته نمی شد.

و روایت شده است: «لا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبِتْرَاءِ» [بر من درود ناقص و دم

ص: 35

1- - فرائد السمطين [36/1، ح 1].

2- - الصواعق المحرقة: 87 [ص 146].

3- - احزاب: 56.



بریده نفرستید]. گفتند: صلوات ناقص و دم بریده چیست؟ فرمود:

«تقولون: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَتُمِّسْ كُونَ، بل قولوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» [اینکه بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، بلکه بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ].

و نیشابوری در «تفسیر» (1) خود در ذیل آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (2) می نویسد:

برای شرافت و فخر آل رسول خدا صلی الله علیه و آله همین بس است که در هر نمازی، تشهد، با نام آنها و صلوات و درود بر آنها تمام می شود.

و محبّ الدین طبری در کتاب «الذخائر» (3) از جابر نقل کرده است: «لو صَلَّيْتُ صَلَاةً لَمْ أُصَلِّ فِيهَا عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ مَا رَأَيْتُ أَنَّهَا تُقْبَلُ» [اگر نمازی بخوانم و در آن بر محمد و آل محمد درود نفرستم گمان ندارم که قبول شود].

#### 4 - جابر بن عبد الله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مکتوب علی باب الجنة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، عليّ أخو رسول الله، قبل أن تخلق السماوات والأرض بألفي عام» [دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین بر در بهشت نوشته شده بود: خدایی جز او نیست و محمد فرستاده و پیامبر او و علی برادر پیامبر است].

«مناقب احمد»، «تاریخ خطیب»، «الرياض النضرة»، «تذكرة السبط»، «مناقب خوارزمی»، «کنز العمال» از ابن عساکر، آن را نقل کرده اند (4).

#### 5 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده است:

«اشتقّ الله تعالى لنا من أسمائه أسماء: فالله عزّوجلّ محمودٌ وأنا محمدٌ والله الأعلى وأخي عليّ» [خداوند نام ما را از

ص: 36

1- - غرائب القرآن: [مج 11، ج 35/25].

2- - شوری: 23.

3- - الذخائر: 19.

4- - مناقب عليّ عليه السلام، احمد بن حنبل [ص 182، ح 254]؛ الرياض النضرة 2:168 [112/3]؛ تذكرة الخواص: 14 [ص 22]؛

المناقب 87 [144، ح 168]؛ كنز العمال 6:399 [624/11] ح 44043؛ تاريخ مدينة دمشق [139/12].

نامه‌های خود برگرفت، خدای عزوجل «محمود» است ومن «محمّد»، و خدا «اعلی» است و برادر من «علی».

این روایت را حموی در باب دوم (1) فرائدش از طریق ابو نعیم و نطنزی نقل کرده است.

## 6 - در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به علی علیه السلام فرمود:

«یا ابا الحسن! کلم الشمس فانّها تکلّمک» [ای ابوالحسن! با خورشید سخن بگو که او با تو سخن می‌گوید]. علی علیه السلام فرمود: «السلام علیک ایها العبد المطیع لله ورسوله!» [سلام بر تو ای بنده مطیع خدا و رسولش!]. خورشید گفت: «وعلیک السلام یا امیر المؤمنین، و امام المتّقین، وقائد الغر المحجلین! یا علی! أنت وشیععتک فی الجنة، یا علی! اول من تنشق عنه الأرض محمّد ثمّ أنت، و اول من یحیا محمّد ثمّ أنت، و اول من یکسی محمّد ثمّ أنت» [و سلام بر تو ای امیر المؤمنان، و امام متّقیان، و پیشوای بهشتیان که پیشانی و دستها و پاهای آنها (مواضع سجده و وضو) نورانی و سفید است (2)! ای علی! تو و پیروانت در بهشت هستید. ای علی! اولین کسی که زمین از او جدا شده (کنایه از خلق شدن) محمّد بود و سپس تو، و اولین کسی که زنده می‌شود محمّد است و سپس تو، و اولین کسی که لباس به وی پوشانده می‌شود محمّد است و سپس تو]. پس علی علیه السلام برای خداوند متعال سجده نمود در حالی که از چشمانش اشک می‌ریخت.

آنگاه پیامبر نزدیک او شد و فرمود: «یا اخی وحبیبی! ارفع رأسک فقد باهی الله بک أهل سبع سماوات» [ای برادر و حبیب من! سرت را بالا بیاور که خداوند بر اهل هفت آسمان به تو مباحثات می‌کند]. این روایت را شیخ الاسلام حموی در

ص: 37

1- - فرائد السمطين [41/1، ح 5].

2- - [نگاه کن: ص 84 از این کتاب].

## 7 - حدیث معراج:

1 - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «قال لي ربي عز وجل ليلة أُسري بي: من خَلَفْتَ علي أُمَّتِكَ يا مُحَمَّد!؟ قال: قلت: يا رب! أنت أعلم. قال: يا مُحَمَّد! انتجبتك (4) برسالتی، واصطفيتك لنفسی، وأنت نبی وخیرتی من خلقي، ثمَّ الصديق الأكبر الطاهر المطهر الذي خلقته من طينتك وجعلته وزيرك وأبا سبطيك السيدين الشهيدین الطاهرین المطهرین سيدي شباب أهل الجنة وزوجته خير نساء العالمين. أنت شجرةٌ وعليّ أغصانها وفاطمة ورقها والحسن والحسين ثمارها، خلقتُهما من طينة عليّين وخلقْتُ شيعتكم منكم، إنهم لو ضربوا عليّ أعناقهم بالسيوف ما ازدادوا لكم إلحاحاً. قلت: يا رب! ومن الصديق الأكبر؟ قال: أخوك عليّ بن أبي طالب» [پروردگار من - عزوجل - در شب معراج به من فرمود: ای مُحَمَّد! چه کسی را بر امت خود جانشین می کنی؟ گفتم:

پروردگار! تو داناتری. فرمود: ای مُحَمَّد! تو را به رسالت خود انتخاب کردم و برای خود برگزیدم، و تو پیامبر من و بهترین خلق من هستی، و سپس صديق اکبر پاك و پاکیزه شده که او را از سرشت تو آفریدم و او را وزیر تو و پدر دو نوه ات دو آقا و دو شهید پاك و پاکیزه شده و دو آقای جوانان اهل بهشت، قرار دادم و بهترین زنان عالم را به ازدواج او در آوردم. تو درخت هستی و علی شاخه های آن و فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه های آن، آن دو را از سرشت علیین آفریدم و شیعه شما را از شما آفریدم، همانا آن ها اگر شمشیر بر گردنهایشان فرود آید دوستی شان نسبت به شما زیاده تر می شود.

گفتم: پروردگار! صديق اکبر کیست؟ فرمود: برادرت علی بن ابی طالب].

ص: 38

1-1 - فرائد السمطين [1/185، ح 147].

2-2 - المناقب: 68 [113، ح 123].

3-3 - ینایع المودّة: 140 [1/140، باب 49].

4-4 - [در منبع اصلی چنین آمده است: «إنني اجتيتك»].

این روایت را قرشی در «شمس الأخبار» (1) نقل کرده است.

2 - عبدی کوفی در مدح امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - می گوید:

صَوَّرَ اللَّهُ لِأَمَلِكِ الْعُلِيِّ \*\*\* مِثْلَةَ أَعْظَمِهِ فِي الشَّرَفِ

وهي ما بين مُطِيفٍ زَائِرٍ \*\*\* وَمُقِيمٍ حَوْلَهُ مُعْتَكِفٍ

هكذا شاهده المبعوث في \*\*\* ليلة المعراج فوق الرفرف (2)

[خداوند برای فرشتگان آسمان ها، شبیه و صورت او را که در شرافت، بزرگ است، آفرید. و فرشتگان یا در حال طواف و زیارت او هستند، و یا پیرامون او گرد آمده و معتکف شده اند. پیامبر او را در شب معراج در بالای رُفرف (بالش، بستر، فرش) این چنین دید].

در این ابیات به حدیث حافظ یزید بن هارون که فردی مُتَمَنَّن، بزرگ و ثقه بوده، از حمید طویل که فردی ثقه بوده، از انس بن مالک، اشاره شده است؛ انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در شب معراج گذر می کردم که ناگاه فرشته ای را دیدم که بر منبری از نور نشسته و فرشتگان در اطراف او هستند.

گفتم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟ گفت: نزدیک او شو و سلام کن. پس نزدیک او رفتم و به او سلام کردم که ناگاه برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را دیدم. گفتم: ای جبرئیل! علی پیش از من به آسمان چهارم آمده است؟! گفت: ای محمد! خیر، ولکن فرشتگان از شدت محبت خود نسبت به علی شکایت کردند از این رو خداوند متعال این فرشته را از نور به شکل علی آفریده است و فرشتگان در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار او را زیارت کرده و خدا را تسبیح و تقدیس می کنند و ثواب آن را به دوستانان علی هدیه می کنند.

ص: 39

1- - مسند شمس الأخبار: 33 [89/1].

2- - أعيان الشيعة [271/7].

حافظ گنجی در «کفایه»<sup>(1)</sup> این حدیث را نقل کرده و نوشته است: این حدیث حَسَن و عالی است و ما آن را جز از همین طریق ننوشته ایم.

## 8 - شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفات ابوطالب، شفاعت خود را منوط به گفتن کلمه اخلاص کرد و فرمود: «یا عمّ! قل لا إله إلا الله كلمة استحلّ لك بها الشفاعة يوم القيامة»<sup>(2)</sup> [ای عمو! بگو لا-إله إلا الله کلمه ای که به واسطه آن می توانم در روز قیامت تو را شفاعت کنم]، چنانکه آن حضرت شفاعت از دیگران را منوط به گفتن این کلمه کرد، و این مطلب در اخبار زیادی آمده که حافظ منذری تعدادی از آن را در «الترغیب و الترهیب»<sup>(3)</sup> جمع کرده است. از جمله آن ها این روایت است:

از ابوذر غفاری با سند مرفوع در ضمن حدیثی نقل شده است: «أُعْطِيَتِ الشَّفَاعَةُ وَهِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مِنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئاً» [مقام شفاعت به من داده شده و به کسی از اُمّت می رسد که به خدا شَرک نرزد].

و در حدیثی از انس نقل شده است: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ اذْهَبْ إِلَى مُحَمَّدٍ فَقُلْ لَهُ: اِرْفَعْ رَأْسَكَ سَلْ تُعْطَ وَاشْفَعْ تُشْفَعْ أَدْخَلَ مِنْ أُمَّتِكَ مِنْ خَلَقَ اللَّهُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَوْمًا وَاحِدًا مُخْلِصًا وَمَاتَ عَلَى ذَلِكَ» [خداوند به جبرئیل علیه السلام وحی نمود که به سوی محمد برو و بگو: سرت را بلند کن و بخواه که به تو داده می شود و شفاعت کن که شفاعت تو قبول می شود. از اُمّت تو کسی که يك روز از روی اخلاص بگوید «لا إله إلا الله» و بر همین عقیده بمیرد را داخل بهشت می کنم].

ص: 40

1- - کفایة الطالب: 51 [132، باب 26].

2- - مستدرک حاکم 2:336 [366/2] ح 3291، و نیز ذهبی در تلخیص آن]، او و نیز ذهبی در تلخیص، حدیث را صحیح دانسته اند؛ کنز العمال 7:128 [37/14] ح 37874.

3- - الترهیب و الترهیب 4:150-4:158 [432-437] ح 91 و 93 و 94 و 96 و 98.

سپس منذری (1) نوشته است: «احمد این روایت را نقل کرده (2) و راویان آن در صحیح قابل احتجاج هستند [یعنی همه راویان آن از کسانی هستند که نگارندگان کتب روائی موسوم به «صحیح» به روایات آنها اعتماد می کنند]».

پس اگر شهادت به توحید منتفی شد، جنس شفاعت نیز منتفی می شود، یعنی به کلی ساقط می شود؛ زیرا کافر اهلیت آن را حتی در برخی از مراتب و درجات عذاب ندارد؛ پس شفاعت کردن برای کاستن از عذاب کافر از مراتب منتفی شده شفاعت است، چنانکه شفاعت به همین صورت در آیات قرآن نفی شده است: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ» (3) [و کسانی که کافر شدند، آتش دوزخ برای آنهاست؛ هرگز فرمان مرگشان صادر نمی شود تا بمیرند، و نه چیزی از عذابش از آنان تخفیف داده می شود؛ این گونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم]. و «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ» (4) [و هنگامی که ظالمان عذاب را ببینند، نه به آنها تخفیف داده می شود، و نه مهلت].

و نیز نگاه کن: غافر، 18 و 49-50؛ بقره، 86؛ أنعام، 70؛ مدثر، 38-48؛ مریم، 86-87.

### 9 - دشمن پیامبر بریده نسل و بی عقب است:

عاص بن وائل - پدر عمرو عاص - همان کسی است که قرآن مجید صریحاً او را «أبتر» خوانده است: «إِنَّ شَائِنَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (5) [(و بدان) دشمن تو قطعاً

ص: 41

1- - الترغيب والترهيب [4/436، ح 96].

2- - مسند احمد [3/561، ح 11743].

3- - فاطر: 36.

4- - نحل: 85.

5- - کوثر: 3.

بریده نسل و بی عقب است!]. در تفسیر این آیه دیدگاه اکثر مفسران و علما همین است(1).

هر چند در برخی از تفاسیر مصداق این آیه بین پدر عمرو و ابوجهل و ابولهب و عقبه بن ابی معیط و افراد دیگر مردّد مانده است، اما می توان گفت که قول صحیح همان است که فخر رازی در تفسیر این آیه ذکر کرده است. او می گوید:

تمامی نام بُردگان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را نکوهش کرده اند اما عاص بن وائل (پدر عمرو) بیش از همه به آن حضرت اهانت کرده است. بنابراین آیه کریمه همه آنها را شامل می شود، ولی آیه و پستی و حقارتی که در آن مطرح شده با تأکید خاصی به این لعین اختصاص دارد. از این رو بین مفسران مشهور شده است که عاص بن وائل مراد از این آیه است.

تابعی بزرگ، سلیم بن قیس هلالی در کتابش روایت می کند:

آیه کریمه درباره شخص نامبرده است، او یکی از سرزنش کنندگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود که وقتی فرزند آن حضرت ابراهیم وفات کرد، گفت: محمد اُتر شده است و دیگر نسلی ندارد(2).

ص: 42

---

1- - ر. ک: طبقات ابن سعد 1:115[1/133]؛ والمعارف ابن قتیبه: 124 [ص 285]؛ وتاریخ ابن عساکر 7/330[13/493]؛ و مختصر تاریخ دمشق 19/232].

2- - کتاب سلیم بن قیس [2/737، ح 22].







از شبابه از فرات بن سائب نقل شده است: به میمون بن مهران گفتم: آیا ابوبکر صدیق زودتر به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد یا علی بن ابی طالب؟ گفت: به خدا سوگند! همانا ابوبکر در زمان بحیرای راهب به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، و بین آن حضرت و خدیجه رفت و آمد کرد تا خدیجه را به ازدواج آن حضرت در آورد، و همه اینها پیش از ولادت علی بن ابی طالب بود.

و امام نووی نوشته است: «ابوبکر زودتر از همه مردم اسلام آورد، او در سنّ بیست سالگی و گفته شده پانزده سالگی اسلام آورد»<sup>(1)</sup>.

امینی می گوید: بیا به این روایتهای مرسل نگاه کنیم که آیا اثری از راستی دارند؟!

اما سند روایت ابن مهران:

1 - شبابه بن سوار<sup>(2)</sup> ابو عمرو مدائنی: از روایت ابو علی مدائنی به دست می آید: وی دشمن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و کسی او را نفرین کرد و گفت:

خداوندا! اگر شبابه دشمن اهل بیت پیامبر می باشد همین الآن او را فلج کن، و او همان روز فلج شد و مُرد<sup>(3)</sup>.

ص: 45

---

1- - ر. ك: البداية والنهاية 9:319 [348/9]، حوادث سال 13 هـ؛ تاريخ الخلفاء، سيوطي [ص 32].

2- - در ميزان الاعتدال: «سواد» ضبط شده است [260/2]، شماره 3653؛ و در چاپي که نزد ماست «سوار» ضبط شده است.

3- - ميزان الاعتدال 1:440؛ تهذيب التهذيب 4:302 [264/4].

2 - فرات بن سائب جزری: بخاری نوشته است: «حدیث او مقبول نیست». و نسائی نوشته است: «حدیث او متروک است» (1).

3 - میمون بن مهران: عجلی نوشته است: او کینه علی را در دل داشت؛ آن گونه که در تهذیب ابن حجر است (2)؛ پس او و حدیث چه ارزشی دارند وقتی با علی امیر المؤمنین علیه السلام دشمن است.

وانگهی، میمون در حدیثش دو مطلب آورده است: اسلام ابوبکر در زمان بحیرا، و رفت و آمد وی برای ازدواج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه.

اما رفت و آمد میان پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه را هیچ فرد آگاهی خبر نداده است.

و ممکن نیست واسطه در به هم رسیدن مرد بزرگی چون محمد و زنی از خانواده مجد و سیادت و ریاست چون خدیجه، جوانی کم سن و سال و بیست و سه ساله باشد، در حالی که آن مرد عموهای شریف و بزرگی چون عباس و حمزه و ابوطالب دارد که در میان آنها و در خانه آنها زندگی کرده است، و آن گونه که خواهد آمد عمویش ابوطالب او را بسیار دوست می داشت و فرزندان خود را به اندازه او دوست نمی داشت، و همیشه در کنار او می خوابید، و هر گاه از خانه خارج می شد با او خارج می شد (3)، و همو بود که با خدیجه سخن گفت تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را وکیل خود در تجارت نمود (4).

و آنچه در کتب سیره و تاریخ درباره این ازدواج آمده این است که خدیجه کسی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و به خاطر قربت و امانت و خوش اخلاقی و راستگویی آن حضرت، مایل بود با آن حضرت ازدواج کند، و خود را بر آن

ص: 46

---

1- - میزان الاعتدال 2:325 [341/3، شماره 6689]؛ لسان المیزان 4:430 [503/4، شماره 6522].

2- - تهذیب التهذیب 10:391 [349/10].

3- - برای آگاهی از تفصیل بحث پیرامون ابوطالب علیه السلام نگاه کن: برگزیده الغدیر / 690-712.

4- - آن گونه که در الامتاع، مقریزی: 8 آمده است.

حضرت صلی الله علیه و آله عرضه کرد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ماجرا را برای عموها بازگو کردند و عموی او حمزه به همراه او آمد - و در روایت ابن اثیر آمده است: حمزه و ابوطالب و دیگر عموهای آن حضرت آمدند - تا بر خُوَیَلد بن اَسَد، یا بر عمرو بن اَسَد عموی خدیجه وارد شدند و از او خواستگاری کردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله با او ازدواج کردند، و ابوطالب خطبه ازدواج را خواند(1).

پس پندار باطل ابن مهران از کجای این تاریخ صحیح متواتر بیرون آمده است؟!

و اما اسلام ابوبکر قبل از ولادت علی امیر المؤمنین و در زمان بحیرای راهب، از روایتی که ابن منده(2) از طریق عبدالغنی بن سعید ثقفی از ابن عباس نقل کرده، گرفته شده است.

این روایت را تعدادی از حافظان ضعیف دانسته اند؛ ذهبی در میزان الاعتدال نوشته است(3): «ابن یونس، عبدالغنی را ضعیف دانسته است». و ابن حجر در کتاب «لسان»(4) خود به ضعف وی اقرار کرده است. و در «إصابة» نوشته است(5): «از کسانی است که در نقل روایت ضعیف است و حدیثش مقبول نیست».

و اگر ابوبکر نخستین کسی است که اسلام آورد پس تا پایان سال هفتم بعثت کجا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن فرموده اند: «لقد صلّت الملائكة علیّ

ص: 47

---

1- - ر. ك: الطبقات الكبرى 1:113 [131/1]؛ تاریخ الأمم والملوك 2:127 [281/2]؛ الكامل في التاريخ، ابن اثیر 2:15 [471/1].

2- - ابو عبدالله محمد بن اسحاق اصفهانی حافظ رحال، متوفای 355.

3- - میزان الاعتدال 2:243 [642/2]، شماره 5051.

4- - لسان المیزان 4:45 [53/4]، شماره 5236.

5- - الإصابة 1:177.

وعلى عليّ سبع سنين؛ لأنّا كنّا نصليّ وليس معنا أحد يصليّ غيرنا»(1) [همانا ملائکه بر من و علی هفت سال درود فرستادند؛ زیرا ما نماز می خواندیم و کسی با ما نبود که نماز بخواند].

و در اینکه امیر المؤمنین نخستین مسلمان بوده احادیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و از مولا امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است(2)، و بیش از شصت روایت از صحابه و تابعان در باره اینکه علی اول کسی از مردم بود که اسلام آورد و اول مردی بود که نماز خواند و ایمان آورد، وجود دارد.

و در روایت صحیح طبری آمده است: ابوبکر پس از اینکه بیش از پنجاه مرد اسلام آوردند، اسلام آورد.

و اگر ابوبکر اولین مسلمان بود و قبل از ولادت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده است پس او کجا بود روزی که عبّاس به عبدالله بن مسعود گفت: «ما علی وجه الأرض أحد يعبد الله بهذا الدين إلا هؤلاء الثلاثة: محمّد وعليّ و خديجة»(3) [بر روی زمین کسی که خدا را به این دین عبادت کند نیست مگر این سه نفر: محمّد و علی و خدیجه]؟!]

ص: 48

---

1- - ر. ك: مناقب عليّ بن أبي طالب، ابن مغازلی ص 14، ح 17 و 19.

2- - ر. ك: برگزیده الغدير / 324-331.

3- - تاریخ مدینه دمشق 1:318 [266/3]؛ مختصر تاریخ دمشق 2/68].

سوم استحباب نامگذاری به نام پیامبر صلی الله علیه وآله

اشاره

ص: 49



## اجتهاد عمر درباره نامها و کنیه ها:

1 - از زید بن اسلم از پدرش نقل شده است: عمر بن خطاب پسر خود را به خاطر این که کنیه اش ابو عیسی بود، تنبیه کرد. و کنیه مغیره بن شعبه نیز ابو عیسی بود، عمر به او گفت: چرا کنیه خود را ابو عبد الله نمی گذاری؟ پاسخ داد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنیه مرا ابو عیسی نهاد. عمر گفت: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ غَفَرَ لِمَنْ تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَإِنَّا فِي جِلْسَتِنَا» (1) [پیامبر خدا کسی است که گناهان گذشته و آینده اش بخشیده شده است (2)، ولی ما در جلسه خود هستیم]؛ پس از آن تا آنگاه که به هلاکت رسید، همیشه او را ابو عبد الله خطاب می کرد (3).

2 - سوگلی و معشوقه عبید الله بن عمر نزد عمر آمده از او شکایت کرده و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا مرا از دست ابو عیسی نجات نمی دهی؟ عمر گفت:

ابو عیسی کیست؟ معشوقه گفت: فرزندان عبید الله. عمر گفت: وای بر تو! چگونه به او ابو عیسی می گویی؟ و فرزندش را فراخواند و به او گفت: وای بر تو! کنیه خود را ابو عیسی گذاشتی؟ او را از این کار بر حذر داشته و ترساند و بعد دستش را دندان گرفت تا ناله اش بلند شد، سپس او را زد و به او گفت: وای

ص: 51

---

1- - در عبارت ابوداود چنین آمده است: «جَلَبَتِنَا» [که معنا چنین می شود: «ما در میان انبوه مسلمانان قرار داریم و نمی دانیم چه می شود»].

2- - [در سوره فتح آیه 2 آمده است: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ...»] «تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد...»].

3- - سنن أبي داود 2:309 [291/4، ح 4963].



بر تو! مگر عیسی پدر داشت؟ تو از کنیه‌هایی که عرب انتخاب می‌کند آگاهی نداری؟ مانند ابوسلمه، ابوحنظله، ابوعرفطه، و ابو مرّه (1).

3 - عمر رضی الله عنه به اهل کوفه نوشته بود: «لا تسمّوا أحداً باسم نبيّ» [کسی را به نام پیامبری ننماید]. و به گروهی از ساکنان مدینه دستور داد نام فرزندانشان که محمّد بود، را تغییر دهند تا این که گروهی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: خود پیامبر به آنان اجازه داده تا فرزندانشان را محمّد بنامند، در این هنگام از آنان دست برداشت (2).

4 - عمر از مردی شنید که مرد دیگری را ذو القرنین می‌خواند به او گفت:

«أفرغتم من أسماء الأنبياء فارتفعتم إلى أسماء الملائكة؟» (3) [نام انبیا را تمام کردید حال نوبت به نام فرشتگان رسید؟].

امینی می‌گوید: این روایات از چندین جهالت و نادانی پرده برمی‌دارند:

1 - خلیفه از نامگذاری افراد به نام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نهی کرده و به کسانی که نامشان محمّد بود دستور داده که نامشان را تغییر دهند، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «من ولد له ثلاثة أولاد فلم يسمّ أحدهم محمّداً فقد جهل» (4) [هر کسی که سه فرزند داشته باشد و نام یکی از آنها را محمّد نگذارد، جاهل است]. و نیز فرموده است: «إذا سمّيتم محمّداً فلا تضربوه ولا تحرموه» (5) [هرگاه فرزند خود را محمّد نامیدید او را نزنید و از چیزی محروم نسازید]. و می‌فرماید: «إنّ الله ليوقف العبد بين يديه يوم القيامة إسمه أحمد أو محمّد فيقول الله تعالى له: عبدي أما استحييتي

ص: 52

1- شرح نهج البلاغة 3:104 [44/12]، خطبة 223.

2- عمدة القاري 7:143 [39/15].

3- حياة الحيوان 2:21 [556/1]؛ فتح الباري 6:295 [383/6].

4- این روایت را طبری [در المعجم الكبير 59/11، ح 11077]، و ابن عدی [در الكامل في ضعفاء الرجال 89/6، شماره 1617]، و سیوطی در الجامع الصغير، در حرف میم [653/2]، ح 9084 نقل کرده اند.

5- مجمع الزوائد 8:48؛ السيرة الحلبية 1:89 [83/1].

وَأنت تعصيني واسمك إسم حبيبي محمد؟ فينكس العبد رأسه حياءً ويقول: اللَّهُمَّ إِنِّي قد فعلتُ. فيقول الله عزّ وجلّ: يا جبريل! خذ بيد عبدي وأدخله الجنة فإني أستحي أن أُعذّب بالنار من اسمه اسم حبيبي»(1)[خداوند روز قیامت بنده ای را که نامش احمد یا محمد است در محضر خود نگه داشته و می فرماید: ای بنده من! تو که نامت، نام حبيب من محمد است چرا آنگاه که گناه می کردی شرم نکردی؟ او از شرم سر خود را پایین انداخته می گوید: خدایا! به راستی که من مرتکب گناه شدم. خدای عزّوجلّ می فرماید:

ای جبرئیل! دست بنده ام را بگیر و او را داخل بهشت نما، من بنده ای را که نامش نام حبيب می باشد شرم دارم که با آتش عذابش کنم].

و خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افراد زیادی از متوّلّدين عصرش را محمد نامید. به علاوه، شرع مقدّس مردم را برای انتخاب و نامگذاری نام های زیبا تشویق نموده و زیباترین نام «محمد» است، و بهترین اسم، آن است که به وسیله آن عبادت و حمد خدا انجام گیرد؛ از این رو از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسیده است: «إِنَّكُمْ تَدْعُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَسْمَائِكُمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِكُمْ فَأَحْسِنُوا أَسْمَاءَكُمْ»(2)[شما روز قیامت با نام خود و پدرانتان خوانده می شوید پس نام نیک برای خود انتخاب کنید].

و فرموده است: «من حقّ الولد علی الوالد أن يحسن اسمه وأن يحسن أدبه»(3)[از حقوق فرزند آن است که نام نیک برای او انتخاب کرده و خوب او را تربیت نماید].

2 - نهی وی از نامگذاری به نام پیامبران که پس از نامهای برگرفته شده از اسماء حُسنای الهی یعنی محمد و علی و حسن و حسین، از زیباترین اسامی هستند.

در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ما من أهل بيت فيه اسم نبيّ إلا بعث الله تبارك وتعالى إليهم ملكاً يقدرهم بالغداوة والعشي»(4)[هیچ خانه ای نیست که در آن

ص: 53

1- - المدخل، ابن حاجّ 1:129.

2- - سنن أبي داود 2:307[287/4] ح 4948؛ سنن بیهقی 9:306.

3- - مجمع الزوائد، حافظ هیثمی 8:47.

4- - المدخل، ابن حاجّ 1:128.

اسم پیامبری باشد مگر این که خدای تبارک و تعالی فرشته ای را بر انگیزته، صبح و شب آنان را تقدیس نماید]. و می فرماید: «سَمُوا بِأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، وَأَحَبَّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ، وَأَصْدَقُهَا حَارِثُ وَهَمَامٌ، وَأَقْبَحُهَا حَرْبُ وَمَرَّةٌ»<sup>(1)</sup> نام خود را از نام پیامبران انتخاب کنید و محبوب ترین نام نزد خدا عبدالله و عبدالرحمن، و صادق ترین آنها حارث و همام، و زشت ترین آنها حرب و مرّه است].

3 - مذمت و سرزنش کردن وی، کسی را که کنیه اش ابو عیسی بوده، به این دلیل که آیا عیسی پدر داشت (تا «ابوعیسی») - پدر عیسی - صحیح باشد؟!!

آیا خلیفه خیال کرده که هر کس خود را ابو عیسی نامید خود را پدر عیسی ابن مریم می داند تا به او اشکال شود که: مگر عیسی پدر داشت؟! یا وی برای عیسی که پدرش به واسطه او این کنیه را پیدا کرده، پدری نمی دید و گمان می کرده که کنیه پدران بر اساس نامهای اولادشان می باشد. و به همین دلیل بود که به صهیب گفت: چرا خود را ابو یحیی می نامی، تو که فرزند نداری؟!!

4 - و شگفت انگیزتر از همه آن است که خلیفه پس از شنیدن سخن مغیره که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله او را ابوعیسی نامیده، او را تصدیق کرد، ولی باز از دیدگاه خود برنگشت و آن را از گناهان بخشیده شده پیامبر شمرد! و خواست او و رفیقش مرتکب گناه نشوند؛ زیرا نمی داند که عاقبتشان چه خواهد بود.

من نمی دانم آیا او با برهانی قاطع اثبات کرده که آن، گناهی است که عذاب یا مغفرت را در پی دارد؟! و آنگاه از کجا فهمید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرتکب گناه شده است تا با استدلال به آیه مبارکه سوره فتح حکم کند که گناهان پیامبر بخشیده شده است؟! خیر، او برهانی ندارد، بلکه با این دلیل خیالی خود و سفسطه، چنین برداشتی کرده است: «آیا عیسی پدر داشت؟!».

حال اگر این سخن، برهان دارد - که من هرگز چنین نمی گویم - پس معاذ الله آفرین به پیامبر غیر معصوم! و اگر با سفسطه چنین سخنی رانده است

ص: 54

پس وای به حال کسی که ندانسته سخن می گوید!

5 - او پس از این که این دو کنیه را زشت پنداشت، تعزیرش این بود که پیش از زدن، دست او را دندان گرفت، و گوش زمانه چنین تعزیر قساوت باری را هرگز نشنیده است!

6 - از کنیه های عرب که خلیفه انتخاب کرد «ابومرّه» است، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نامگذاری به این کنیه نهی فرموده است. افزون بر این، آن گونه که در کتب لغت آمده (1)، «ابومرّه» کنیه ابلیس است، و گفته شده: بدین جهت کنیه ابلیس ابومرّه [پدر مرّه] است که دختری به نام مرّه دارد. و پیامبر خدا از نامگذاری افراد به نام «حیات» نهی کرده و فرموده: «فإنَّ الحیات الشیطان» [زیرا حیات شیطان است].

ابوداود در «سنن» خود (2) از مسروق نقل می کند: به دیدار عمر بن خطاب رفتم، پرسید: تو کیستی؟ گفتم: مسروق بن أجدع. عمر گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «أجدع» یعنی شیطان. گویا عمر دستور سابق خود را که کنیه «ابومرّه» را انتخاب کنید، فراموش کرده بود. آیا او نمی دانست «ابومرّه» کنیه ابلیس است؟ یا او برای خود در برابر پیامبر رأی و نظری دارد؟ والله اعلم.

و همچنین است کنیه «ابوحنظله»؛ زیرا آن گونه که در «زاد المعاد» (3) آمده، ابن قیّم «حنظله» را از زشت ترین نام ها شمرده است.

7 - پندار او که «ذو القرنین» از اسامی فرشتگان است، در حالی که نمی دانسته ذو القرنین - بنا به گفته طبری (4) - جوانی رومی بوده که پادشاهی و مُلک به او عنایت شده است.

و در روایت صحیحی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «أَنَّه كان رجلاً أحبَّ الله

ص: 55

1- - قاموس اللغة 2:133 [ص 610]؛ تاج العروس 2:539؛ لسان العرب 7:18 [76/13].

2- - سنن أبي داود 2:308 [289/4]، ح 4957.

3- - زاد المعاد 1:260 [6/2].

4- - تاريخ الأمم والملوك [575/1].

فأحبّه، وناصح الله فناصره، لم يكن نبياً ولا ملكاً»(1) [ذو القرنين کسی بود که به خدا مهر ورزید و خدا نیز او را محبوب خود ساخت، و خالصانه برای خدا کار کرد و خداوند نیز به او خلوص و پاکی عنایت کرد، او نه پیامبر بود و نه فرشته].

در قرآن کریم آیاتی چند درباره «ذو القرنین» وجود دارد که گویا خلیفه از همه آنها غافل بوده است. و نیز بر او پوشیده مانده بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علی علیه السلام را ذو القرنین نامیده و در حضور مردم فرموده: «یا ایها الناس! أوصیکم بحبّ ذی قرنیها أخي وابن عمّی علی بن ابی طالب؛ فإنه لا یحبّه إلا مؤمن، ولا یبغضه إلا منافق، من أحبّه فقد أحبّتی، ومن أبغضه فقد أبغضنی»(2) [ای مردم! به شما سفارش می کنم که ذو القرنین یعنی برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را دوست بدارید؛ زیرا فقط مؤمن او را دوست می دارد و تنها منافق به او بغض می ورزد. هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس به او بغض ورزد به من بغض ورزیده است].

و نیز خطاب به علی علیه السلام فرمود: «إنّ لك فی الجنّة بیتاً - ویروی: کنزاً - وأنت لذو قرنیها» [برای تو در بهشت خانه ای - و بنا به روایتی: گنجی - است و تو ذو القرنین بهشت هستی].

شارحان حدیث گفته اند: یعنی صاحب دو طرف بهشت، و ملک با عظمت آن، همه بهشت را در بر می گیرد آن گونه که همه زمین در اختیار ذو القرنین قرار گرفت. یا به این معناست: او ذو القرنین امت است گر چه به جای واژه امت ضمیر آمده بدون اینکه پیش از آن، نامی از امت برده شده باشد؛ مانند سخن خدای تعالی: «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْجِبَابِ»(3) [تا خورشید در پس پرده ظلمت و تاریکی پنهان شد و غروب کرد]، که خداوند از ضمیر مستتر در «توارت» خورشید را

ص: 56

1- فتح الباری 6:295 [383/6]؛ کنز العمال 1:254 [457/2]، ح 4493.

2- الرياض النضرة 2:214 [166/3]؛ تذکرة السبط: 17 [ص 28]؛ شرح ابن ابی الحدید 2:451 [172/9]، خطبة 154.

3- سورة ص: 32.

اراده کرده (1) بدون اینکه پیش از آن، نامی از خورشید به میان آمده باشد.

ابو عبید می گوید: من تفسیر دوم را بر اولی ترجیح می دهم. گفته اند: از علی رضی الله عنه درباره ذو القرنین روایت شده است: «دعا قومه إلى عبادة الله تعالى فضربوه على قرنه ضربتين وفيكم مثله» [او قوم خود را به پرستش خدا فرا خواند ولی آنان دو ضربه بر پیشانی او وارد آوردند، و در میان شما نیز مانند ذو القرنین وجود دارد]. به نظر ما حضرت، خودش را اراده کرده است؛ یعنی من مردم را به سوی حقّ فرا می خوانم تا این که دو ضربه بر سر من زده می شود و به سبب آن کشته می شوم. و از ثعلب نقل شده است: منظور این است: «ذو جَبَلِيَّهَا (2) الحسن والحسين سبطي الرسول رضي الله عنهما» [علی پدر دو سید و عالم امت، حسن و حسین - فرزندان پیامبر - رضی الله عنهما می باشد].

و یا ذو القرنین بدین معناست: «ذو شجنتین فی قرنی رأسه»؛ یعنی دو شکاف و شکستگی که در سرش به وجود آمده بود یکی از ضربت عمرو بن عبدود در جنگ خندق، و دیگری از ضربت ابن ملجم لعنة الله عليه. ابو عبید می گوید: و این صحیح ترین قول است (3).

ص: 57

---

1- - [و حاصل معنای آیه این است: حضرت سلیمان می گوید: من به قدری اسبان را دوست داشتم، که وقتی اسبان را بر من عرضه کردند، نماز از یادم رفت تا وقتش فوت شد و خورشید غروب کرد. البتّه علاقه سلیمان برای خدا بوده، و علاقه به خدا او را به اسبان علاقه مند می کرد؛ چون می خواست آنها را برای جهاد در راه خدا تربیت کند. البتّه برخی از مفسران گفته اند: ضمیر در «توارت» به واژه «خیل» برمی گردد و معنای آیه این است: سلیمان از شدت علاقه ای که به اسبان داشت، پس از سان دیدن از آنها، همچنان به آنها نظر می کرد، تا آنکه اسبها در پس پرده بعد و دوری ناپدید شدند؛ ر. ك: تفسير الميزان [203/17].

2- - [«جَبَل»: سید و عالم قوم، و هاء در واژه «جبلها» به امت برمی گردد؛ ر. ك: لسان العرب [11/97].

3- - نوادر الأصول، حکیم ترمذی: 307 [187/2، اصل 241]؛ مستدرک حاکم 3:123 [133/3، ح 4623]؛ الرياض النضرة 2:210 [161/3]؛ النهاية، ابن أثير 3:278 [51/4]؛ لسان العرب 17:210 [136/11]؛ كنز العمال 1:254 [456/2-457، ح 4491-4493].

و هنگامی که خلیفه از مطالب موجود در قرآن و سنت بی خبر است دیگر جا ندارد که ما او را به خاطر جهلش به شعر شعرای جاهلیت مؤاخذه کنیم؛ چرا که نام و یاد ذوالقرنین در شعر امرء القیس و اوس بن حجر و طرفه بن عبد آمده است.

از آن گذشته، نامگذاری به نام ملائکه چه مانعی دارد؟! و چه بسیارند افرادی که به نام برترین فرشتگان همچون «جبرئیل»، «میکائیل» و «اسرافیل» نامیده شده اند، و این سه اسم عبرانی هستند و بنا بر نقل ابن حجر(1) معنای آنها به عربی چنین است: عبدالله، عبیدالله، عبد الرحمن.

و در صحیح بخاری از عکرمه نقل شده است: «أَنَّ جبر، ومیک، وسراف:

عبد، وإیل: الله»(2) [جبر، میک و سراف یعنی بنده، و ایل یعنی الله].

و در حدیثی صحیح آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ»(3) [محبوب ترین نام ها نزد خدای تعالی عبدالله و عبدالرحمن است]. و هیچ مانعی از نامگذاری به این نامهای عبرانی نیز وجود ندارد.

ص: 58

---

1- - الإصابة [399/2، شماره 5126].

2- - صحیح بخاری، باب من كان عدواً لجبریل [کسی که دشمن جبرئیل است]، در کتاب التفسیر [1628/4، ح 4210].

3- - این روایت را احمد [در مسند 456/5، ح 18553]، وابن حبان در صحیح خود [142/13، ح 5828] نقل نموده اند.

چهارم کلمات و روایاتی که مستلزم پایین آوردن مقام نبوت است

اشاره

ص: 59





«إِنَّ الَّذِينَ إِزْتَدُوا عَلَيٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ

الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ» (1)

[کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند،

شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای

طولانی فریفته است].

چه بسا پژوهشگر در برخی تألیفات شرق شناسان پیرامون تاریخ اسلامی، اثری از پاکی در نوشتن، و امانت در نقل می یابد، و نیز مطالب حکایت شده از منابع گوناگون - هر چند منبع غیر موثق - از تحریف و تصرف خالی بوده، و از رفتارهای زشت نویسندگان پیراسته می باشند.

لکن در میان این قوم کسانی هستند که می نویسند و کم عقلی به خرج می دهند و اندیشه ای سست و واهی را مطرح می کنند؛ «فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (2) [هنگام نزول عذاب نه گوشها و چشمها و نه عقلهایشان برای آنان هیچ سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند؛ و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها وارد شد!].

ص: 61

1- - محمد: 25.

2- - أحقاف: 26.

پس گویا جهل و نادانی هنوز نمرده در حالی که ابوجهل مرده است، و هنوز زبانه های آتش گمراهی خاموش نشده در حالی که ابولهیب در قعر جهنم، هیزم آتش گردیده است، و گویا دنیا به عقب برگشته، و از خورشید اسلام در حد آتشی برای گرم شدن استفاده می شود(1).

پس از گذشت زمانی طولانی، برخی آمده و مردم را به جاهلیت نخستین و تعصب نابود شده آن فرا می خوانند، در حالی که پس از نابود شدن آنچه مورد علاقه و طمع است، دیگر تعصبی نسبت به آن باقی نمی ماند(2). برخی برخاسته و به مسیحی که مرگب از دو طبیعت الهی و بشری است بشارت می دهد و می پندارد در کتابش شگفتی آفریده و امر جدیدی آورده است.

وی استاد امیل درمنغم نگارنده کتاب «حیاء محمد» است.

این مرد چون مشاهده کرده که امروز ندای اسلام بر فراز شده، و آوازه نیک آن سراسر دنیا را پر کرده، و آسمان آن بر همه زمین در شرق و غرب مشرف شده، بر وی گران آمده - آن گونه که بر گذشتگان بی فرهنگ وی گران می آمد - که این سلطنت بزرگ عالم گیر را مشاهده کند.

بر او گران آمده که در مکان زندگیش - غرب - طلوع اسلام شرقی، و روشن شدن افکار دانش آموختگان از قومش را با انوار قرآن مجید عربی، و انتشار معارف جاودان اسلام را در پایتختهای اروپا، مشاهده کند.

بر او سخت بوده است که از قلب دنیای غرب و از زبان فلاسفه آن، با دو گوش خود بشنود: محمد با یک تصمیم راسخ در طول زندگی در مقابل دوگانه

ص: 62

---

1- - [در متن، ضرب المثل: «کادت الشمس تکون صلاء» به کار رفته است. «صیلاء» به معنای آتش است، این ضرب المثل درباره فقیری به کار می رود که به جای آتش از حرارت خورشید استفاده می کند. و درباره چیزی به کار می رود که از آن کم استفاده می شود و بهره برداری کافی نمی شود؛ ر. ک: مجمع الأمثال 50/3، شماره 362].

2- - [در اینجا مصنف از ضرب المثل: «لا بُقیا للحمية بعد الحرائم» استفاده کرده است، و «حریمه» به معنای هر چیز مورد طمع و علاقه ای است که انسان آن را از دست داده است].

پرستی ایستاد، و يك لحظه بين دوگانه پرستی و عبادت خدای واحدِ اَحَدِ شَكِّ نكرد(1).

یا اینکه از دیگری که از خود آنهاست، بشنود که ندا می دهد: همانا قرآن، قانونی عمومی است که از پیش رو و از پشت سرش هیچ باطلی در آن راه نمی یابد، و برای هر مکان و زمانی صلاحیت دارد(2).

یا اینکه از نفر سومی از قوم خود که صدایش دنیا را پر کرده بشنود:

پایه های اسلام بر اساس و بنیان محکمی از آیات روشنگر بنا شده، آیاتی که پی در پی نازل شده و پایان آنها این آیه است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»(3)[امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم].

یا اینکه با دو گوشش قرآن عزیز را بشنود که در رادیوها هر صبح و شب تلاوت می شود و آیات آن است که گوشهای مردم دنیا را می نوازد نه کتاب قوم او یا هر ملت دیگری.

ونادی لسان الكون في الأرض رافعاً \*\*\* عقيرته في الخافقين ومنشدا

أَعْبَادَ عِيسَىٰ إِنَّ عِيسَىٰ وَحِزْبَهُ \*\*\* وَمُوسَىٰ جَمِيعاً يَخْدُمُونَ مُحَمَّدًا(4)

[و زبان طبیعت، در زمین در حالی که صدایش را در شرق و غرب بالا برده، ندا می دهد و می خواند: ای کسانی که عیسی را می پرستید! همانا عیسی و حزبش و موسی همگی خادم محمد هستند].

در چنین شرایطی این مرد، تعصب به خرج می دهد، خشمگین می شود و خشمگینانه و با بالای چشمش(5) به اسلام و کتابش و پیامبرش نگاه می کند، و برای دفاع از دین و آیین باطل خود، زمینه سازی می کند؛ پس صدای خود

ص: 63

1- سخنان کانت هنری دی کاستری.

2- سخن مسیو سنایس.

3- سخن دکتر نجیب أرمنازی.

4- ایباتی از شاعر ماهر ابوالوفاء راجح حلّی، متوفای (627).

5- عبارت «نظر إليها بصدور عينه» ضرب المثلی معروف است.

را از سینه ای که کینه حق را دارد بلند کرده، راست و دروغ را با هم می آمیزد(1) و قصد اصلاح ندارد، و به اسم اسلام و حیات محمد(2) مردم را به مسیحیت فرا می خواند و بر این باور است که پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله گویا يك نصرانی است که کتابی عربی آورده است، و بیان می کند که آن حضرت یکی از پیامبران است.

و بر این باور است: مسیحیت در محمد اثر گذاشت، و می پندارد مسیحیان شعور دینی آن حضرت را پیش از بعثت بیدار کردند، و اصول مسیحیت در قرآن وجود دارد.

و بر این باور است: تأیید عیسی توسط روح القدس ذاتی است، ولی تأیید موسی و محمد ذاتی نیست.

و بر این باور است: عیسی عصمتی دارد که محمد ندارد، و گمان می کند که این در قرآن آمده است(3).

و گمان می کند: مسیحیت، اسلام را در بر می گیرد (و از آن جامع تر است)، و برخی چیزها را به آن افزوده است.

و بر این باور است: مسیح، تنها فرزند خداست، البته به معنای عرفانی مناسب با ذوق خرافی.

و گمان می کند: قرآن به مسیحیت صحیح که همان خدا و بشر بودن مسیح است و اینکه هر دو طبیعت در يك شخص گرد آمده، دعوت می کند. و همه

ص: 64

---

1- - [در متن، عبارت «یشوب ولا یروبو» به کار رفته است. «شوب» به معنای مخلوط کردن و در هم آمیختن است. «رأب» به معنای اصلاح است. و بدین معناست: «یخلط الماء باللبن، أي: یخلط الصدق بالکذب، ولا یروبو»؛ آب را با شیر مخلوط می کند و راست و دروغ را در هم می آمیزد و در صدد اصلاح نیز بر نمی آید؛ زیرا وقتی شیر با آب مخلوط شود، شیر اصلاح نمی شود].

2- - حیاة محمد، ایمیل در منغم: 100-118 [ص 124-143].

3- - ای کاش ما را بر آیه ای که دلالت بر این مطلب می کند، رهنمون می شد.

نظرات بی ارزش خود را به قرآن مقدس نسبت می دهد و می پندارد که قرآن به همه آنچه در واقع و نفس الامر حق است، احاطه ندارد.

و گمان می کند: آخرین قرآنی که بر آن اعتماد می شود، نوشته حجاج بن یوسف ثقفی است، و می توان قرآن شریف را به غیر آنچه که در واقع هست، تلاوت کرد.

و گمان می کند: علمای توحید، قائل به خدا بودن مسیح هستند.

و گمان می کند: فاصله عمیق بین مسلمانان و مسیحیان نتیجه سوء تفاهم است.

و گمان می کند: دوری بین دو دین و آیین، ناشی از فکر مفسران قرآن و علمای اسلام است.

و گمان می کند: عقل و تاریخ به صلیب کشیده نشدن مسیح را امری غریب و دور می دانند.

و گمان می کند: اعتقاد مسلمانان بر به صلیب کشیده نشدن مسیح باطل است، و آیه دلالت کننده بر آن مبهم و پیچیده است.

و آیه: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» (1) [نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آنها مشتبه شد] را به گونه ای تأویل و تفسیر می کند که مناسب با تعلیمات مسیحیت است.

و انکار خدا بودن مسیح و بشر دانستن وی را از گمراهی های جزیره العرب می شمارد. و بر این باور است که: پیامبر، تا زمانی که به مسیحیت صحیح علم نداشت، خود را بالاتر از همه اعتقادات می دانست.

و از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به بادیه نشین بسیار متعصب تعبیر می کند!

اینها نمونه هایی از افکار خرافی وی پیرامون بشارت و دعوت به مسیحیت می باشد؛ «إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَٰذِبُونَ» (2)

ص: 65

1- - نساء: 157.

2- - نحل: 105.

[تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری)، دروغگویان واقعی آنها هستند!].

و اگر می‌خواهی بر حقیقتِ دروغ‌های زشتی که این مرد به هم بافته است اطلاع یابی، به کتاب «الهدی إلى دین المصطفی» و کتاب «الرحلة المدرسیة» و کتابهای دیگر از تألیفات استاد ما، عَلم مجاهد، حَجّتِ حقّ، شیخ محمّد جواد بلاغی نجفی و دیگر کتابهایی که دیگر بزرگان دین نگاشته‌اند، مراجعه کن.

## فرومایگی شرق یا انحطاط عرب

### اشاره

گمان نمی‌کنم بر ساده لوحان امت اسلامی، تا چه رسد به بزرگان امت، هدفهایی که از این گونه کتابهایی که دروغها را آراسته‌اند انتظار می‌رود، مخفی بماند؛ پس امت عربی که جلودار شرق هستند چه نیازی به ترجمه این گونه کتابها که خالی از ادب دین، ادب علم، ادب پاک، ادب عفت، ادب صدق و امانت، و ادب حقّ و حقیقت است، دارند؟!]

چگونه امت اسلامی به این کتابها نیاز دارد در حالی که کتاب مقدّس عربی را دارد کتابی که: «لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (1) [شکّ در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است]؟! چگونه محتاج است در حالی که حامل سنّت نبوی است و در برابرش کتاب «نهج البلاغه» امام امیر المؤمنین - گرد آوری شده توسط سیّد رضی - قرار دارد؟! کتابی که فیلسوفان دنیا آن را پایین تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق می‌دانند.

### ای مادرش، به عزایش بنشین!

گ ای شرقی‌های مسلمان! با من بیاید تا از استاد فلسطین محمّد عادل زعیتر

ص: 66

1-- بقره: 2.

- که فرد بسیار شروری است(1)، و در ترجمه کتاب «حياة محمد» که پر از گمراهی است، بد گفته و بد عمل کرده است - پرسیم:

این چه جنایت بزرگی است که بر امت عربی روا داشته و در مقدمه ترجمه اش نوشته است:

شکی نیست که شرق شناسان بر حقیقت‌هایی که در سیره رسول اعظم بوده است جنایت کرده اند، و این جنایت آنها سبب شده که نویسندگان عرب از برگرداندن کتابهای آنها به زبان عربی با همان مطالبی که در بردارند، کناره بگیرند و به هر حال خالی گذاشتن لغت عرب از این مطالب، نقص در حرکت علمی ما شمرده می شود.

چگونه خالی گذاشتن لغت عرب از جنایات دست جاهلیت - که بر حقیقتها جنایت کرده است - نقص در حرکت علمی ما که پیرامون کتاب و سنت می چرخد، شمرده می شود؟! و کتاب و سنت ملاک دانش هر دانشمندی، و مقصد و منظور هر فیلسوف شرقی یا غربی است. و این خود نویسنده است که در مقدمه کتاب می نویسد:

با اهمیت ترین منابع برای تبیین حیات محمد، قرآن و کتابهای حدیث و سیره است، و قرآن با اینکه مختصرترین این منابع است، اما صحیح ترین آنها می باشد.

ای کاش او در کناره گیری نویسندگان عرب از برگرداندن نوشته های دست گمراهی، به عربی، از آنها پیروی می کرد، و قلمش را از انتشار کلمات فاسد در جامعه اسلامی - بدون اینکه تعلیقی بر آن بزند و به خواننده گوشزد کند که این سخنان فاسد و باطل است - حفظ می کرد، در حالی که خود می گوید:

خواننده گمان نکند که من با نویسنده در همه عقایدش همراه و همفکر

ص: 67

---

1- - [در متن، عبارت «هو یدبُّ مع القُراد» به کار رفته که مثلی است درباره انسان خبیث بسیار شرور؛ ر. ک: مجمع الأمثال 486/3، شماره 4557].



هستم؛ زیرا به نظر من بسیاری از آنها دور از حقیقت است.

ای مادرش، به عزایش بنشین! به چه بهای اندک یا گزافی شرافت و بزرگی امت، و ارجمندی دین، و بزرگی قوم و قداست کتاب و سنتش را فروخته است؟! و در مقدمه نوشته است:

نگارنده با اینکه حُسن نیت دارد، آراء و نظراتش خالی از لغزش نیست.

ای کاش من و قومم می دانستیم: ما چه نیازی به حُسن نیت کسی که مسیح، عیسی بن مریم را خدا می داند، و او را تنها فرزند خدا قرار می دهد، داریم؟! و چه چیز از حسن نیت او خبر می دهد در حالی که هر صفحه از کتابش هلاک کننده تر از راههای کوچک و باریک بیابان پهناور است(1)؟! و کم است صفحه ای که در آن مطالبی که کاشف از بدی و فساد نیت و خباثت نظر اوست، نباشد.

آری آنچه من می بینم - و «المؤمن ينظر بنور الله» [مؤمن با نور خدا می بیند] - این است که مترجم از دروغها و گفتارهای ناهنجاری که کاشف از خواسته ها و هواهای اُموی است، خوشش آمده و از این رو این دو رفیق بد با یکدیگر همراه می شوند، و خوش خلقی را کنار گذاشته و بد اخلاقی را پیشه خود می کند، و در و تخته با هم جور و مناسب می شود(2).

ص: 68

1- - [در متن عربی، عبارت: «كُلَّ صَحِيفَةٍ مِنْ كِتَابِهِ أَهْلَكَ مِنْ تَرَهَاتِ الْبَسَابِسِ» به کار رفته است؛ «ترهات» به معنای راههای کوچک و باریک است که از راه بزرگ و اصلی منشعب می شوند، و «بسابس» جمع بسبس و به معنای بیابان پهناور است. ضرب المثل «أَخَذْنَا فِي تَرَهَاتِ الْبَسَابِسِ» هنگامی به کار می رود که کسی بدون هدف شروع به کاری می کند و در راهی که فایده ای برایش ندارد قدم می نهد؛ ر. ك: المستقصى في أمثال العرب 443/1، شماره 1875؛ مجمع البحرين 290/1].

2- - [در متن عربی سه عبارت: «فَبِذَلِكَ غَدَا الذَّنْبُ لِلصَّبْحِ»، و «جاء وقد أدر غريه وأقبل هريره»، (ووافق شَنَّ طَبَقَةَ) به کار رفته است که اشاره به سه ضرب المثل عربی دارد؛ در عبارت نخست «ذنب» به معنای گرگ، و «ضبع» به معنای کفتار است، و در مواردی به کار می رود که دو چیز بد با هم همراه و قرین هستند. و در عبارت دوم «غریر» به معنای اخلاق نیک، و «هریر» به معنای کراهیت است و درباره پیرمرد بد اخلاق به کار می رود؛ و بدین معناست: «ذهب منه ما كان يُعْرُ وَيَعْجَب، وجاء ما يكره منه من سوء الخلق وغير ذلك» یعنی صفات پسندیده از او رخت بر بسته، و صفات ناپسند مانند بد اخلاقی به او روی آورده است. و توضیح عبارت سوم در ص 316 از این کتاب می آید؛ ر. ك: مجمع الأمثال 475/1، شماره 1422].

آری، وی خوش داشته است به اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله با گفته های بی ارزش و دروغ، و نگارش تاریخ دروغی که کرامت پیامبر اقدس و آبروی عترت او را از بین می برد، زخم زبان بزند، سخنانی که با روح خبیث اموی تناسب دارد، و آل خدا را در دید جامعه کوچک جلوه می دهد، و آوازه آنها را با نسبتهایی از قبیل بد اخلاقی، بد معاشرتی، مدارا نکردن که قانون طبیعت و شرافت انسانی آنها را تحمّل نمی کند، بد و زشت می سازد. وی می نویسد:

فاطمه ترشروی بود، و در زیبایی پایین تر از رقیه، و در ذکاوت پایین تر از زینب بود. و وقتی پدرش از پس پرده به او خبر داد، فاطمه نمی دانست که علی بن ابی طالب اسم او را برده است [و از او خواستگاری کرده است]. فاطمه، علی را، با اینکه بسیار شجاع بود، حقیر و زشت و بدبخت می شمرد، و با این حال علی نسبت به فاطمه رغبتی بیشتر از رغبت فاطمه نسبت به علی نداشت(1)!!

و علی خوش چهره نبود؛ به خاطر دو چشم بزرگ و پلکهای ضعیف و فروهشته، و پایین آمدن استخوان بینی، و بزرگی شکم و طاسی سر. و همه اینها علاوه بر این بود که او شجاع و با تقوا و راستگو و خود نگه دار و با اخلاص و صالح بود، البتّه با سستی و تردید،....

و علی از شدّت رنج از دل ناله می زد و در مقابل دو مُشت خرما، برای نخلستان يك يهودی، از چاه آب می کشید، و وقتی با آن خرما باز

ص: 69

می گشت با ترشروی به همسرش می گفت: بخور و به فرزندان بخوران....

و علی پس از هر بار درگیری، از خانه قهر می کرد و می رفت تا در مسجد بخوابد، و پدر زنش آهسته برکتفش می زد و او را نصیحت می کرد، و میان او و فاطمه تا مدتی آشتی برقرار می کرد. و از رویدادها این بود که روزی پیامبر دخترش را در خانه اش دید که به خاطر مشتی که علی به او زده بود گریه می کرد.

محمد با اینکه به خاطر راضی کردن دخترش پیشی گرفتن علی در اسلام را مدح کرده بود، اما توجه کمی به او داشت، و دو داماد اموی پیامبر - یعنی عثمان کریم و ابو العاصی - بیشتر از علی با پیامبر مدارا می کردند، و علی از اینکه پیامبر برای خوشبختی دخترش کاری نمی کند، و از اینکه او را برای کارهای بزرگ مناسب نمی دید، ناراحت بود، و پیامبر با اینکه زدن دشمنان را به علی واگذار می کرد اما از واگذاری رهبری به او اجتناب می کرد(1). و بدتر از این، واقعه ای بود که هنگام رویاری علی و فاطمه با دشمنانشان یعنی همسران پیامبر و درگیری آنها روی داد، و فاطمه از روی حسرت پدرش را عتاب می کرد؛ زیرا او به دخترانش روی نمی آورد [و توجهی نمی کرد].

و جنایات تاریخی دیگری که این مرد صفحات کتابش را با آن سیاه کرده است.

### **دنباله رو مقصر نیست ما اساء من أعقب:**

من نویسنده کتاب را - خداوند گوشه‌هایش را ببرد - با اینکه سخن دروغ و باطلی نوشته(2) ملامت نمی کنم؛ زیرا از گروهی است که بسیار بر اسلام

ص: 70

---

1-- حیاة محمد: 199.

2-- [در متن عربی عبارت: «وإن جاء بأذني عناق» به کار رفته که ضرب المثلی عربی است و به معنای دروغ آشکار و سخن باطل گفتن است، «عناق» به معنای بلا و مصیبت است که در اینجا دروغ و باطل مراد است. ر. ک: مجمع الأمثال 290/1، شماره 851].

خشمگین هستند و چنین کسی سست و لغزنده بوده و از وی امید خیر و خوبی نمی رود<sup>(1)</sup>، و کتابش از تمام عیب و نقصش پرده بر می دارد. و تمام عتاب و سرزنش بر مترجم است که خود را مسلمان و شرقی و عرب می داند و بر اینها جنایت می کند. بله، خشکسالی شدید به چراگاه بد می کشاند، و همه امور در خوبی و بدی، با هم شکل خود هستند<sup>(2)</sup> (امور خوب با یکدیگر، و امور بد نیز با هم سازگار بوده و جمع می شوند)، و هر چیزی به سوی هم جنس خود می رود.

همه این سخنان ساختگی و نسبتهای دروغینی که در کتاب است، چیزی جز کلمات جلف و سبک نیست که با تاریخ صحیح و آنچه مورد اتفاق نظر امت اسلامی است و آنچه پیامبر اقدس به آن خبر داده، ناسازگار است.

آیا دروغ پردازی های وی درباره فاطمه با سخن پدرش صلی الله علیه و آله مناسبت دارد که

ص: 71

1- - [در متن عربی، عبارت: «وهو مع ذلك جُرْفٌ مُنْهَالٌ وَسَحَابٌ مُنْجَالٌ» بکار رفته که ضرب المثلی عربی است. «جُرْفٌ»: کناره رودخانه که سیل زیر آن را خالی کرده است، «مُنْهَالٌ»: مُنْهَارٌ، لغزنده و فرو ریزنده، و عبارت «جُرْفٌ مُنْهَالٌ» درباره کسی به کار می رود که عقل و قدرت تصمیم گیری ندارد چونان کناره رودخانه که لغزنده و فرو ریزنده و سست است. «سحابٌ»: ابر، «مُنْجَالٌ»: منجلی و مُنْكَشَفٌ و آشکار، و هوا وقتی صاف بوده و ابر آشکار باشد امید باران نمی رود، عبارت «سحابٌ مُنْجَالٌ» درباره کسی به کار می رود که از وی امید خیر و خوبی نمی رود چونان که از ابر امید ریزش باران نمی رود].

2- - [در متن عربی از ضرب المثل: «جَدَبٌ السَّوِّءِ يُلْجِئُ إِلَى نُجْعَةٍ سُوِّءٍ» استفاده شده و معنایش این است که امور در خوبی و بدی، با هم شکل خود هستند؛ نظیر اینکه اگر در زمانی قحطی و خشکسالی شدیدی وجود داشته باشد، چراگاههای بد و کم علفی نیز به بار خواهد آمد. «جدبٌ»: قحطی و خشکسالی، «نُجْعَةٌ»: چراگاه. ر. ک: مجمع الأمثال 316/1، شماره 947].

فرمود: «فاطمة حوراء إنسيّة، كلّمّا اشتقتُ إلى الجنّة قبلتُها»<sup>(1)</sup> [فاطمه حوريّة انسيّه است و هر گاه مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم]؟!

یا فرمود: «ابنتي فاطمة حوراء آدميّة»<sup>(2)</sup> [دخترم فاطمه حوریه ای از جنس بشر است]؟!

یا فرمود: «فاطمة هي الزهرة»<sup>(3)</sup> [فاطمه همان زن زیبا و سفید و خوش آب و رنگ است]؟!

یا با سخن مادر انس بن مالک مناسبت دارد:

«كانت فاطمة كالقمر ليلة البدر أو الشمس كفر غماماً - إذا خرج من السحاب - بيضاء مشربة حمرة، لها شعر أسود، من أشدّ الناس برسول الله صلى الله عليه وآله شبيهاً، والله! كما قال الشاعر:

بيضاء تَسحُبُ من قِيامِ شعرها \*\*\* وتغيّبُ فيه وهو جَثَلٌ أسحُمُ

فكانها فيه نهارٌ مُشرقٌ \*\*\* وكأنه ليلٌ عليها مظلمُ

[فاطمه مانند ماه شب چهارده یا خورشیدی که با ابرها پوشیده شده - آنگاه که از پس ابر بیرون آید - بود، و سفید رویی مخلوط با قرمزی داشت، موهایش سیاه بود، و بیشترین شباهت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، به خدا سوگند! آن گونه بود که شاعر گفته است: «سفید رویی بود که وقتی می ایستاد موهایش به زمین کشیده می شد و در میان موها که زیاد و سیاه بود، پنهان می شد. پس گویا او در میان موها، روز طلوع کننده بود، و موهایش گویا شب بسیار تاری بر او بود»]؟!

و لقب آن حضرت: «زهرا»، که همگان بر آن اتفاق نظر دارند، به روشنی پرده از حقیقت بر می دارد.

ص: 72

1- تاریخ خطیب بغدادی 5:87 [شماره 2481].

2- الصواعق: 96 [ص 160]؛ إسعاف الراغبين: 172؛ به نقل از نسائی.

3- نزهة المجالس 2:222.

«كانت فاطمة تحدّث في بطن أمّها، ولمّا ولدت وقعت حين وقعت على الأرض ساجدة، رافعةً إصبعها»<sup>(1)</sup> [فاطمه در شکم مادرش سخن می گفت، و آنگاه که متولد شد و روی زمین قرار گرفت، سجده کرد و انگشتش را بالا برد]؟!!

یا سخن عایشه با مطالب یاد شده مناسبتی دارد که می گوید:

«ما رأيت أحداً أشبه سمتاً، ودلاً، وهدياً، وحديثاً، برسول الله في قيامه وعوده من فاطمة. وكانت إذا دخلت على رسول الله قام إليها فقبّلها ورَحّب بها، وأخذ بيدها وأجلسها في مجلسه»<sup>(2)</sup> [من کسی را ندیدم که در شکل ظاهری و خوش سیرتی، و طریقه و روش، و سخن گفتن، شبیه تر از فاطمه به رسول خدا در ایستادن و نشستن او باشد. و آنگاه که بر رسول خدا وارد می شد، بلند می شد و به سوی او می رفت و او را می بوسید و به او خوش آمد می گفت و دست او را می گرفت و در جای خود می نشاند]؟!!

و آیا سخنان ناهنجار وی درباره امام علی صلوات الله علیه، و زیبا رو نبودن او، و اینکه فاطمه او را حقیر و زشت می شمرد، و ترشو بودن او، با آنچه درباره صورت زیبای او روایت شده، سازگار است: «كان حسن الوجه كأنه قمر ليلة البدر، وكان عنقه إبريق فصّة»<sup>(3)</sup>، ضحوك السنّ<sup>(4)</sup>، فإن تبسم فعن مثل اللؤلؤ المنظوم»<sup>(5)</sup> [او زیبا روی بود مانند ماه شب چهارده، و گردنش گویا آبریز نقره ای بود، و میان دندانهایش باز بود، و اگر تبسم می کرد دندانهایش مانند مرواریدهای چیده شده

ص: 73

1- - سيرة الملائ [ج 5 / ق 211/2]؛ ذخائر العقبی: 45؛ نزهة المجالس 2:227.

2- - این روایت را حافظ ابن حبان [در صحیح خودش 403/15، ح 6953] چنانکه در ذخائر العقبی: 40 آمده، و حافظ ترمذی [سنن ترمذی 657/5، ح 3872] نقل کرده اند، و ترمذی آن را حسن دانسته است.

3- - کتاب صفین: 262 [ص 233]؛ الاستیعاب 2:469 [القسم الثالث / 1123، شماره 1855]؛ الرياض النضرة 2:155 [97/3]؛ نزهة المجالس 2:204.

4- - تهذیب الأسماء واللغات، امام نووی [349/1، شماره 429].

5- - حلیة الأولیاء 1:84 [شماره 4]؛ تاریخ ابن عساکر 7:35 [473/8]؛ و در مختصر تاریخ دمشق [158/11]؛ المحاسن والمساوی 1:32 [ص 47].

و این سخنان کجا و گفته ابوالأسود کجا که می گوید:

إذا استقبلت وجه أبي ترابٍ \*\*\* رأيت البدر حار الناظرينا(1)

[آنگاه که با چهره ابوتراب رو به رو می شوی، ماه شب چهارده را می بینی که بینندگان را حیران می سازد].

آری:

حسدوا الفتى إذ لم ينالوا فضلةً \*\*\* فالناسُ أعداءُ له وخصومُ

كضرائرِ الحسناءِ قلنَ لوجهها \*\*\* حسداً وبغضاً إنَّه لدميمٌ

[بر جوانمرد حسادت کردند؛ زیرا به فضیلت او نایل نشدند از این رو مردم، بدخواه و دشمن او هستند. مانند هُووهای يك زن زیبا روی که از روی حسد و بغض درباره چهره اش می گویند: حقیر و زشت و بی مقدار است].

آیا وجدانت تو را به سستی و تردیدی که این مرد به علی زخم زبان زد و نسبت داد، خیر می دهد (وراضی می شود)؟! و علی آن کسی است که متهوّرانه و بی باکانه در کارهای هولناک وارد می شد، و در جنگها و غزوات افراد لشکر دشمن را با شمشیر از وسط و پهلوی دو نیم می کرد و جلو می رفت، و او بود که در هر پیش آمد ناگوار و اندوهگین کننده ای، اندوه را از چهره رسول خدا از زمانی که به دین حنیف دعوت کرد تا وقتی در رخت خواب آن حضرت خوابید و خود را فدای او کرد و در مدینه ساکن شد، می زدود.

آیا علی علیه السلام همان تنها مجاهدی نبود که آیه: «أَجْعَلْتُمْ سِيئَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (2) [آیا سیراب کردن حجّاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او

ص: 74

1- تذكرة السبط: 104 [ص 181].

2- توبه: 19؛ ر. ك: ص 156 از كتاب برگزیده الغدير.

جهاد کرده است؟! (این دو)، نزد خدا مساوی نیستند! و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند!، و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنُ يَشْرِي نَفْسَهُ  
إِتِّغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (1) [بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر  
صلی الله علیه و آله)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند] درباره او نازل شده است؟!

پس چه زمانی علی از رویارویی با مردان، و دفاع از پیامبر اقدس، روی گردان شد تا بتوان سستی یا تردید در کاری را به او نسبت داد؟! آری  
سخن باطل حدّ و مرز ندارد.

و آیا درباره امیر المؤمنین چنین رفتار بد و ناشایستی با همسر پاکش تصوّر می شود؟! در حالی که پیامبر به او فرمود: «أشبهت خُلقي  
و خُلقي وأنت من شجرتي التي أنا منها» (2) [تو در خلقت و اخلاق، شبیه من هستی و تو از همان درختی هستی که من از آن درخت  
هستم].

و چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله او را بافضیلت ترین فرد امت خود، و بزرگترین آنها از لحاظ بردباری، و نیکوترین آنها از لحاظ خلق و  
خو می دانست و می فرمود:

«عليٌّ خير أمتي، أعلمهم علماً، وأفضلهم حِلماً» (3) [علی بهترین امت من، و داناترین آنها، و با فضیلت ترین آنها از لحاظ بردباری  
است]؟!!

و به فاطمه فرمود: «إني زوجتك أقدم أمتي سلماً، وأكثرهم علماً، وأعظمهم حِلماً» (4) [همانا من تو را به ازدواج کسی در آوردم که در امت  
من زودتر اسلام آورد، و داناترین فرد امت و بردبارترین آنهاست]؟!!

ص: 75

---

1- - بقره: 207؛ ر. ك: ص 152 از كتاب برگزیده الغدير.

2- - تاريخ بغداد، خطيب 11:171 [شماره 5870].

3- - طبري، خطيب، دولابي [الذريّة الطاهرة/ 93، شماره 83]؛ چنانکه در كنز العمّال 6:153 و 392 و 398 [605/11] ح 32926؛  
114/13، ح 36370؛ ص 135، ح 36423 آمده است.

4- - مسند احمد 5:26 [662/5] ح 19796؛ الرياض النضرة 2:194 [141/3]؛ ذخائرالعقبى: 78؛ مجمع الزوائد 9:101 و 114، و  
او حديث را صحيح، و راويان آن را ثقة دانسته است.



و فرمود: «زَوْجَتِكَ أَقْدَمَهُمْ سَلَمًا، وَأَحْسَنَهُمْ خُلُقًا»<sup>(1)</sup> [تو را به ازدواج کسی در آوردم که زودتر از همه مسلمان شد، و خوش خُلق تر از همه است].

همه اینها را پیامبر می فرماید در حالی که رفتار وی با همسرش در برابر چشم و گوش اوست! دروغ پردازان دروغ می گویند، علی علیه السلام همان گونه است که پیامبر صادقِ امین خبر داد.

و آیا شعور و فهم تو مشت زدن علی به فاطمه پاره تن مصطفی را که این مرد - خداوند دهانش را بشکند - به او نسبت داد، می پذیرد؟! در حالی که علی همان کسی است که پا جای پای پیامبر گذاشت و در گوشش این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه پر است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»<sup>(2)</sup> [همانا خدا به خاطر غضب تو غضب می کند، و به خاطر رضایت تو راضی می شود].

و در حالی که دست فاطمه را گرفته بود، فرمود: «مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ بَضْعَةٌ مَنِّي، هِيَ قَلْبِي وَرُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي، فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي»<sup>(3)</sup> [هر کس این را می شناسد که می شناسد، و هر کس او را نمی شناسد بداند که او پاره تن من است، و او قلب من و روح من که بین دو پهلوی من است، می باشد پس هر که او را بیازارد همانا مرا آزرده است].

و فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي، يَرِيبُنِي مَا رَابَهَا، وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»<sup>(4)</sup> [فاطمه پاره تن من است، مرا به ستوه می آورد هر چه او را به ستوه آورد، و مرا می آزارد هر چه او را آزار دهد].

ص: 76

1- - این روایت را ابو الخیر حاکمی چنانکه در الرياض النضرة 182:2 [128/3] آمده، نقل کرده است.

2- - مستدرک حاکم 154:3 [167/3]، ح [4730]، و حدیث را صحیح دانسته است؛ ذخائر العقبی: 39؛ تذکره السبب: 175 [ص 310]؛ مقتل خوارزمی 1:52؛ کفایة الطالب: 219 [ص 364]، باب [99]؛ الصواعق: 105 [ص 175].

3- - الفصول المهمة: 150 [ص 144]؛ نزهة المجالس 2:228؛ نور الأبصار: 45 [ص 96].

4- - صحیح بخاری [2004/5]، ح [4932]؛ صحیح مسلم [53/5]، ح 93، کتاب فضائل الصحابة؛ صحیح ترمذی [655/5]، ح [3867]؛ و مسند احمد 4:328 [430/5]، ح [18447].

و فرمود: «فاطمة بَصْعَةٌ مَنِّي، فمن أغضبها فقد أغضبني»<sup>(1)</sup> [فاطمه پارهٔ تن من است، هر که او را غضبناک کند مرا به خشم آورده است].

و فرمود: «فاطمة بَصْعَةٌ مَنِّي، يقبضني ما يقبضها، ويسطني ما يسطها»<sup>(2)</sup> [فاطمه، پارهٔ تن من است، مرا خشمگین و ناراحت می کند هر چه او را خشمگین سازد، و مرا شاد می کند هر چه او را شاد کند].

و آیا ستایش پیامبر از علی تنها به پیشی گرفتن او در اسلام منحصر بوده است، تا پیامبر برای راضی کردن دخترش آن را ذکر کرده و شروع به فلسفه بافی نماید؟!

وانگهی، اگر این ستایش به خاطر این گمان می بود، حتماً پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره بر سخن خود به فاطمه اکتفا می کرد، و هدف با همین مقدار بر آورده می شد، پس چرا گاه دست علی را در میان صحابه می گرفت و می فرمود: «إنَّ هذا أول من آمن بي، وهذا أول من يصفحني يوم القيامة» [همانا این نخستین کسی است که به من ایمان آورده، و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند]؟!

و گاه اصحابش را مخاطب قرار می داد و می فرمود: «أولكم وارداً عليّ الحوض، أولكم إسلاماً: عليّ بن أبي طالب» [اولین کسی از شما که در حوض (کوثر) بر من وارد می شود، اولین کسی است که اسلام آورد (یعنی) علی بن ابی طالب]؟!

و چگونه این سرّ ساختگی (که مدح پیامبر نسبت به اسلام علی علیه السلام، برای ارضای دخترش بوده است) بر صحابه ای که حاضر بودند و تابعان نیکوکار آنها مخفی ماند، و شروع به مدح علی علیه السلام با این کرامت نمودند؟! چنانکه از سلمان فارسی، انس بن مالک، زید بن أرقم، عبد الله بن عباس، عبد الله بن حجل، هاشم بن عتبّه، مالک اشتر، عبد الله بن هاشم، محمد بن ابی بکر، عمرو بن

ص: 77

---

1- صحیح بخاری [1361/3، ح 3510]؛ خصائص نسائی: 35 [خصائص أمير المؤمنين/147، ح 135]؛ و در السنن الكبرى 97/5، ح 8371، کتاب المناقب].

2- مسند احمد 4:323 و 332 [423/5، ح 18428؛ ص 435، ح 18451]؛ الصواعق: 112 [ص 188].

حمق، ابو عمره عدی بن حاتم، ابورافع، بریده، جندب بن زهیر، أم خیر دختر حریش، نقل شده است(1).

آیا این سخن که پیامبر توجه کمی به علی داشت با فرموده قرآن که می گوید علی جان پیامبر پاك است، یا مزد رسالت او را مودت و محبت علی قرار می دهد، سازگار است؟!

یا با فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث طیر مشوی (مرغ بریان شده) که در کتابهای صحیح و مسند روایت شده: «اللهم ائتني بأحبّ خلقك إليك ليأكل معي» [خدایا! محبوب ترین خلق خود را به سوی من آور تا با من بخورد] سازگار است؟!

یا سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه: «إنّ عليّاً أحبّ الرجال إليّ، وأكرمهم عليّ، فاعرفني له حقّه وأكرمي مثواه»(2) [همانا علی محبوب ترین مردان در نزد من و گرامی ترین آنها بر من است، پس حقّ او را بشناس و او را گرامی بدار]؟!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «أحبّ الناس إليّ من الرجال عليّ»(3) [از میان مردان محبوب ترین مردم به من علی است]؟!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «عليّ خير من أترکه بعدي»(4) [علی بهترین کسی است که پس از خود به جای می گذارم]؟!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «خير رجالكم عليّ بن أبي طالب، وخير نسائكم فاطمة بنت محمّد»(5) [بهترین مردان شما علی بن ابی طالب، و بهترین زنان شما فاطمه دختر محمّد است]؟!

ص: 78

1- - [مرحوم علامه در الغدير 3/310-335 صد حدیث از روایات پیامبر و کلمات رسیده از امیرالمؤمنین و صحابه و تابعان را یادآور شده که همگی يك صدا می گویند: «علی اولین مسلمان و نخستین نمازگزار می باشد»؛ ر. ک: برگزیده الغدير / 324-331].

2- - این حدیث را حافظ خجندی - چنانکه در الرياض 2:161 [104/3]، و ذخائر العقبی: 62 آمده - نقل کرده است.

3- - و در نقلی آمده است: «أحبّ أهلي» [محبوب ترین اهل من...]; بخشی از حدیث اسامه.

4- - مواقف ایچی 3:276 [ص 409]; مجمع الزوائد 9:113.

5- - تاریخ بغداد، خطیب 4:392 [شماره 2280].

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «علیٌّ خیر البشر فمن أبی فقد كفر»<sup>(1)</sup> [علی بهترین انسان است و هر که امتناع ورزد همانا کافر شده است]؟!!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «من لم یقل علیٌّ خیر الناس فقد كفر»<sup>(2)</sup> [کسی که نگوید علی بهترین مردم است همانا کافر شده است]؟!!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله در حدیث رایت [پرچم] که مورد اتفاق نظر همه است:

«لأعطينَ الرايةَ غداً رجلاً يحبُّه اللهُ ورسوله، ويحبُّ اللهُ ورسوله» [فردا پرچم را به مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند، و او (نیز) خدا و رسولش را دوست می دارد]؟!!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «علیٌّ منِّي بمنزلة الرأس (رأسي) من بدني (أو جسدي)»<sup>(3)</sup> [علی نسبت به من به منزله سر (سر من) از بدن من (یا جسد من) است]؟!!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «علیٌّ منِّي بمنزلة مني من ربي»<sup>(4)</sup> [علی نسبت به من به منزله من نسبت به پروردگارم است]؟!!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «علیٌّ أحبُّهم إليَّ، وأحبُّهم إلى الله»<sup>(5)</sup> [علی محبوب ترین آنها نزد من و محبوب ترین آنها نزد خداست]؟!!

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «أنا منك وأنت مني. أو: أنت مني وأنا منك»<sup>(6)</sup> [من از تو هستم و تو از من هستی. یا تو از من هستی و من از تو هستم]؟!!

ص: 79

1- - تاریخ خطیب به نقل از جابر [421/7، شماره 3984]؛ کنوز الحقائق حاشیة الجامع الصغیر 2:16؛ کنز العمال 6:159 [625/11]، ح 33045.

2- - تاریخ خطیب بغدادی 3:192 [شماره 1234]؛ کنز العمال 6:159 [625/11]، ح 33046.

3- - تاریخ خطیب 7:12 [شماره 3475]؛ الرياض النضرة 2:162 [105/3]؛ الصواعق: 75 [ص 125].

4- - الرياض النضرة 2:163 [106/3]؛ السيرة الحلبيّة 3:391 [362/3].

5- - تاریخ خطیب 1:160 [شماره 10].

6- - مسند احمد 5:204 [265/6]، ح 21270؛ خصائص النسائي 36 و 51 [خصائص أمير المؤمنين: 87، ح 70؛ ص 149، ح 138؛ و در السنن الكبرى 127/5، ح 8455].

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «علیّ منّی وأنا منه، وهو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»<sup>(1)</sup> علی از من و من از او هستم، و او پس از من ولیّ و سرپرست هر مؤمنی است؟!]

یا سخن وی صلی الله علیه و آله در حدیث فرستادن سوره توبه که همگی آن را صحیح دانسته اند: «لا یذهب بها إلّا رجل منّی وأنا منه»<sup>(2)</sup> [آن را نمی برد مگر مردی که از من است و من از او هستم]؟!]

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «لحمک لحمی، ودمک دمی، والحقّ معک»<sup>(3)</sup> [گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من است، و حقّ با توست]؟!]

یا سخن وی صلی الله علیه و آله: «ما من نبیّ إلّا وله نظیر فی أمّته، وعلیّ نظیری»<sup>(4)</sup> [هیچ پیامبری نیست مگر اینکه در امت خود همانندی دارد و علی همانند من است]؟!]

یا با روایت اُمّ سلمه که حاکم آن را صحیح دانسته و طبرانی نقل کرده است:

«کان رسول الله إذا أغضب، لم یجترئ أحدٌ أن یکلمه غیر علیّ»<sup>(5)</sup> [هر گاه رسول خدا خشمگین می شد کسی غیر از علی جرأت نمی کرد با او سخن بگوید] موافق است؟!]

یا با سخن عایشه: «والله! ما رأیت أحداً أحبّ إلى رسول الله من علیّ، ولا فی الأرض امرأة کانت أحبّ إلیه من امرأته»<sup>(6)</sup> [به خدا سوگند! مردی را ندیدم که از علی نزد رسول خدا محبوب تر باشد، و در زمین زنی نیست که از همسر علی نزد پیامبر محبوب تر باشد] (موافق است)؟!]

ص: 80

1- مسند احمد 5:356/489/6، ح 22503.

2- خصائص نسائی: 8 [خصائص أمير المؤمنين/49، ح 24؛ و در السنن الكبرى 113/5، ح 8409].

3- المحاسن والمساوی 1:31 [ص 44]؛ كفاية الطالب: 135 [ص 265، باب 62].

4- الرياض النضرة 2:164 [108/3].

5- مستدرک حاکم 3:130 [141/3]، ح 4674؛ الصواعق: 73 [ص 123]؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: 116 [ص 161].

6- مستدرک حاکم 3:154 [167/3]، ح 4731 و آن را صحیح دانسته است؛ العقد الفريد 2:275 [123/4].

یا با سخن بریده و اُبی: «أحبّ الناس إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من النساء فاطمة، ومن الرجال عليّ»<sup>(1)</sup> [محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان زنان فاطمه و از میان مردان علی بود] (موافق است)؟!

یا با حدیث جمیع بن عمیر که گفت: «دخلتُ مع عمّتي علي عائشة، فسألتُ:

أيّ الناس أحبّ إلى رسول الله؟ قالت: فاطمة. فقيل: من الرجال؟ قالت: زوجها، إن كان ما علمت صوّماً قوّماً»<sup>(2)</sup> [با عمّه ام بر عایشه وارد شدیم پس پرسیدم: کدامیک از مردم نزد رسول خدا محبوب تر بودند؟ گفت: فاطمه. پس گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت:

همسر فاطمه و تا آن جا که می دانم روزه دار و قیام کننده در شب بود] (موافق است)؟!

و چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگران را در توجّه کردن، بر علی مقدّم می داشت در حالی که وقتی خدا بر اهل زمین نگاه کرد علی نخستین مردی بود که او را پس از پیامبر انتخاب کرد؟! چنانکه پیامبر به فاطمه خبر داد و فرمود: «إنّ الله اطّلع على أهل الأرض فاختار منهم أبالك فبعثه نبياً، ثمّ اطّلع الثانية فاختار بعلك، فأوحى إليّ، فأنكحته واتّخذته وصياً»<sup>(3)</sup> [همانا خدا به اهل زمین نگاه کرد پس از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث نمود، سپس دوباره نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی نمود که او را به ازدواج تو در آورم و وصی خود قرار دهم]؟!

و فرمود صلی الله علیه و آله: «إنّ الله اختار من أهل الأرض رجلين: أحدهما أبوك والآخر

ص: 81

---

1- - خصائص نسائي: 29 [خصائص أمير المؤمنين/128، ح 113؛ و در السنن الكبرى 140/5، ح 8498]؛ مستدرک حاکم 155/3:168/3، ح 4735، و نیز در تلخیص آن [حاکم و ذهبی حدیث را صحیح دانسته اند؛ جامع ترمذی 2:227/655/5، ح 3868].

2- - جامع ترمذی 2:227/658/5، ح 3874 [چاپ هند؛ مستدرک حاکم 3:157/167/3، ح 4731].

3- - حدیث را طبرانی از ابو ایوب انصاری نقل کرده است [المعجم الكبير 4/171، 4046] چنانکه در إكمال كنز العمّال 6/153/604/11، ح 32923 آمده است؛ و هیشمی حدیث را از علی هلالی در مجمع الزوائد 9:165 نقل کرده است.

زوجك» (1) [همانا خدا از اهل زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری همسرت]؟!]

و من مجال آن را ندارم که سخن این مرد: «دو داماد اموی پیامبر...» را تحلیل کنم. و همین در مدارا کردن عثمان بزرگوار تو را بس است که انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که چون هنگام دفن دختر عزیزش رقیه شد و بر قبر او ایستاده و اشک از چشمانش سرازیر بود، فرمود: «أَنتُمْ لَمْ يُقَارَفِ اللَّيْلَةَ أَهْلَهُ» [کدامیک از شما در این شب با همسر خود نزدیکی نکرده است]؟ و ابو طلحه گفت:

من؛ پس به او امر نمود که در قبر رقیه برود.

ابن بَطَّال نوشته است: پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست عثمان را از فرود در قبر رقیه محروم کند در حالی که سزاوارترین مردم به این کار بود؛ زیرا شوهر او بود، و ارتباط با او را که عوض و بدلی ندارد از دست داده بود چون وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کدامیک از شما امشب با همسرش نزدیکی نکرده است»؟ عثمان ساکت شد و نگفت: من؛ زیرا او در شبی که دختر رسول خدا مرده بود با یکی از زنانش نزدیکی کرده بود! و غمناک بودن به خاطر این مصیبت، و قطع رابطه دامادی او برای پیامبر صلی الله علیه و آله وی را از آمیزش باز نداشته بود؛ و از این رو از آنچه حَقِّ او بود و از ابوطلحه و دیگران به آن شایسته تر بود، محروم شد. و این مطلب به روشنی از حدیث استفاده می شود و شاید پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را با وحی می دانست ولی چیزی به عثمان نگفت؛ زیرا کار حلالی کرده بود، لکن مصیبت برایش به حدی نرسیده بود که او را مشغول کند [و از همبستر شدن با همسرش باز دارد] تا اینکه با کنایه و بدون تصریح محروم شد از آنچه محروم شد (2).

و درباره ابوالعاص چه می توانم بگویم که تا سال جنگ حدیبیه مشرک بود، و دو بار با مشرکان اسیر شد، و اسلام میان او و همسرش زینب دختر پیامبر شش سال جدایی انداخت، و زینب که اسلام آورده بود مهاجرت کرد و او را

ص: 82

1- - مواقف ایچی: 8 [ص 410].

2- - نگاه کن: الروض الأئف 2:107 [362/5].

به خاطر شرکش ترك نمود و پس از اسلامش، هرگز کلمه ای از او که پرده از ارتباط و مدارای وی با پیامبر بر دارد، نقل نشده تا چه رسد به اینکه با علی که پدر ذریّه پیامبر و آقای عترت اوست، مقایسه شود!

و این مرد، پیامبر اسلام را متهم کرد که برای خوشبختی دخترش که به تصریح قرآن عزیز طاهره و مطهره [پاك و پاك شده] است، کاری نمی کند، و به علی تهمت زد که از این کار ناراحت می شود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صبح می شد به در خانه علی و فاطمه می آمد و می فرمود: «یرحمکم الله إثمًا یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً» [خدا شما را رحمت کند، همانا خدا اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاکیزه کند؛ چه پاکیزه کردنی].

و پیوسته می فرمود: «فاطمة أحبّ الناس إليّ» [فاطمه محبوب ترین مردم نزد من است].

و می فرمود: «أحبّ الناس إليّ من النساء فاطمة» [محبوب ترین مردم از میان زنان نزد من فاطمه است].

و می فرمود: «أحبّ أهلي إليّ فاطمة» [محبوب ترین اهل من نزد من فاطمه است].

و عمر به فاطمه می گفت: «والله! ما رأيتُ أحداً أحبّ إلى رسول الله منك»<sup>(1)</sup> [به خدا سوگند! کسی را ندیدم که نزد رسول خدا محبوب تر از تو باشد].

و این مرد چه کار زشتی انجام داده که این دروغ را به پیامبر نسبت داده است که علی را قیام کننده [و لایق] برای کارهای بزرگ نمی شمرد، در حالی که علی تقویت کننده و یاری دهنده و کمک کار او به تمام معنای کلمه، با همه توان و امکانات از آغاز دعوت تا آخرین لحظه حیات بود؛ و به همین خاطر جان و برادر و وزیر و وصی و خلیفه و وارث و ولی پس از او شد، و تنها فرمانده او در جنگها و غزواتش بود. و او به وحی از جانب خدای عزیز، در

ص: 83



شب معراج از مسجد الحرام به مسجد الأقصى، ملقب به «قائد الغر المحجلین» (1) یعنی فرمانده و رهبر بهشتیانی که پیشانی و دستها و پاهای آنها سفید و نورانی است [گردید (2)].

و بدتر از همه اینکه این مرد همسران پیامبر را دشمنان علی و فاطمه

ص: 84

1-1 - [ملاً صالح مازندرانی در شرح خود بر اصول کافی / 155 می گوید: «(قائد) از نظر معنا، در برابر «سائق» قرار دارد، و کسی است که فرد پشت سر خود را به جلو می کشد. و «غُرٌّ» جمع أغرّ و از ماده غرّه می باشد، و معنای اصلی آن عبارت است: سفیدی موجود در صورت اسب. و اسب «مُحَجَّلٌ» عبارت است از اسبی که سفیدی در دست و پای او تا جای بند بالا بیاید و از میج آنها تجاوز کند ولی از زانوهای او تجاوز نکند. و این سفیدی یا در چهار دست و پا است یا در سه تای آنهاست یا در دو پا می باشد، و هرگز تحجیل در يك دست یا دو دست بدون پا، وجود ندارد. این، معنای اصلی مُحَجَّلٌ است، ولی مجازاً (استعاره) در صاحبان شرافت در علم و عمل و صلاح و کرامت ذات استعمال می شود». و در حاشیه بحار الأنوار 219/10 آمده است: «جزری در نهاییه گفته است: معنای اصلی «غُرّه» عبارت است از سفیدی موجود در صورت اسب؛ و غُرٌّ در این روایت به همین معناست: «غُرٌّ مُحَجَّلون من آثار الوضوء»؛ «غُرٌّ» در این حدیث جمع أغرّ و از ماده غرّه به معنای سفیدی صورت است، و مراد سفیدی صورت آنها با نور وضوء در روز قیامت است. و «مُحَجَّلٌ» عبارت است از اسبی که سفیدی دست و پای او تا موضع بند بالا برود و از میج دست و پای او تجاوز کند؛ و «مُحَجَّلٌ» در روایت: «أُمَّتِي الْغُرُّ الْمُحَجَّلون» به همین معناست؛ یعنی مواضع وضو از دستها و پاهای آنها، سفید و نورانی است. در این استعمالات، اثر وضو در صورت و دستها و پاهای انسان، از سفیدی صورت و دستها و پاهای اسب استعاره گرفته شده است». و در حاشیه کتاب نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه 271/1 آمده است: «(غُرٌّ) جمع «أغرّ» است و کسانی هستند که در پیشانی آنها اثر سجود وجود داشته باشد. و «غُرٌّ» در روایت: «وقائد الغرّ المحجلین» که در توصیف علی علیه السلام است به همین معناست، و مراد سفیدی صورت آنها به خاطر نور وضو و سجود است»].

2- - مستدرک حاکم 3:138 [3/148، ح 4668]، و آن را صحیح دانسته است؛ الرياض النضرة 2:177 [3/122]؛ شمس الأخبار: 39 [105/1، باب 7]؛ أسد الغابة 1:69 [1/84، شماره 92]؛ مجمع الزوائد 9:121.

می شمارد، و جنگ و دعوای عایشه با علی و فاطمه و اُم سلمه را ذکر می کند، و با نقل حادثه ای دروغین گفتار را در این زمینه گسترش می دهد و از آنها دو حزب درست می کند: دموکراسی، و ضد دموکراسی، و سخنانی را نسبت می دهد که آبروی پیامبر، و کرامت همسرانش مادران مؤمنان را پایین می آورد، و آل الله را با انواع خشونت و بد اخلاقی به تصویر می کشد.

ای کاش می دانستم چگونه مترجم خوش داشته که عایشه را دشمن فاطمه شمارد در حالی که می گفت: «ما رأیت أحداً قطّ أفضل من فاطمة غیر آیهها»<sup>(1)</sup> [هرگز کسی را ندیدم که از فاطمه با فضیلت تر باشد غیر از پدرش]؟!]

و عایشه سر فاطمه را می بوسید و می گفت: «یا لیتنی شعرة فی رأسک!»<sup>(2)</sup> [ای کاش من مویی در سر تو بودم!].

و چگونه قوم او به انتشار این کلمه دردناک راضی می شوند در حالی که قرآن، مودت عترت پیامبر را بر امت واجب کرده است<sup>(3)</sup>، و از مسلمات میان مسلمانان این است که نشانه ایمان و نفاق در شریعت پیامبر محبوب، حب و بغض علی است، چنانکه حدیث آن خواهد آمد<sup>(4)</sup>!]

و بر اساس آنچه در حدیث غدیر خواهد آمد<sup>(5)</sup>، امت اتفاق نظر دارند که رسول خدا درباره علی فرمود: «اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه» [خدایا! هر که او را دوست دارد دوست بدار، و هر که با او دشمنی می کند دشمن بدار].

و از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث صحیح نقل شده است: «من أحبّ علیاً فقد أحبّنی،

ص: 85

---

1- - المعجم الأوسط 3:349، ح 2742؛ شرح المواهب 3:202؛ الشرف المؤبد: 58 [ص 124].

2- - نزهة المجالس 2:227.

3- - ر. ك: برگزیده الغدير / 211-212.

4- - ر. ك: جلد سوم از این کتاب: ص 244؛ [و نگاه کن: برگزیده الغدير / 311-313].

5- - ر. ك: جلد سوم از این کتاب: ص 33-37.

ومن أبغض علياً فقد أبغضني، ومن آذى علياً فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله»(1) [هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده، و هر که علی را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است].

و آن حضرت صلی الله علیه و آله از جبرئیل خبر داد: «السعيد كل السعيد من أحب علياً في حياتي وبعد مماتي، ألا وإن الشقي كل الشقي من أبغض علياً في حياتي وبعد مماتي»(2) [خوشبخت کامل کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگ من دوست بدارد، آگاه باشید همانا بدبخت کامل کسی است که علی را در زمان زندگی و بعد از مرگ من دشمن بدارد].

و چگونه بر این مرد مخفی مانده که نسبت دشمنی با سید عترت و سیده آنها، به همسران پیامبر، تهمت و دشنامی زشت است، اگر به محکمه عدل اسلامی عرضه شود و به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عترتش استناد شود که فرمود:

«لا يحبهم إلا سعيد الجد (3) طيب المولد، ولا يبغضهم إلا شقي الجد رديء الولادة»(4) [دوست ندارد آنها را مگر خوشبخت و حلال زاده، و دشمنی نمی کند با آنها مگر بدبخت دارای ولادت پست]؟!]

یا اگر به آنچه از طریق راویان ثقه نقل شده، استناد شود که: «أن علياً لا يبغضه أحد قط إلا وقد شارك إبليس أباه في رحم أمه»(5) [هرگز کسی با علی دشمنی نمی کند،

ص: 86

---

1- - الاستيعاب 2:461 [قسم سوم/ ص 1101، شماره 1855]؛ ذخائر العقبی: 65؛ الإصابة 3:103 [542/2]، شماره 5866؛ نزهة المجالس 2:207.

2- - الرياض النضرة 3:215 [167/3]؛ الفصول المهمة: 124 [ص 123]؛ مجمع الزوائد 9:132؛ كنز العمال 6:400 [145/13]، ح 36458؛ نزهة المجالس 2:207.

3- - [«جَدَّ»]: بخت، بهره، اقبال. به معنای عظمت، بلند پایگی، و محبوبیت نزد مردم نیز می آید؛ در سوره جن، آیه 3 آمده است: «وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (و اینکه بلند است مقام باعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است)، و در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا من تعالی جدُّه!». [

4- - الرياض 2:189 [136/3].

5- - تاریخ خطیب 3:289 [شماره 1376].

مگر اینکه شیطان با پدرش در رحم مادرش شریک شده باشد].

یا اگر به آنچه حافظ جزری از عبادۀ بن صامت نقل کرده، استناد شود که:

«کنا نبور أولادنا بحبِّ عليِّ بن أبي طالب رضی الله عنه؛ فإذا رأينا أحدهم لا يحبُّ عليَّ بن أبي طالب علمنا أنه ليس منا وإته لغير رَشدة»  
[ما فرزندانمان را با دوستی علی بن ابی طالب رضی الله عنه امتحان می کردیم؛ پس اگر یکی از آنها را می دیدیم که علی بن ابی طالب را دوست نمی دارد می فهمیدیم او از ما نیست و از راه حلال نبوده است].

سپس حافظ جزری می نویسد: و از قدیم تا به امروز مشهور است که تنها زنازاده با علی علیه السلام دشمنی می کند(1).

این بود پاره ای از سخنان ناهنجار کتاب «حیة محمّد». و چه بسیارند کتابهایی از این دست پیرامون قرآن و تحریف آن، و تهمتهای ناروای فراوان به شیعیان.

و شگفتا که عادل زعیتر خود را در انتشار این سخنان باطل گمراه کننده، معذور می داند و در مقدمه کتاب می نویسد:

من دوست داشتم بر این کتاب حاشیه هایی بنویسم اگر نمی دیدم که این کار مرا از دایره ترجمه خارج می کند.

آیا از عدالت است که در روح جامعه دینی این گونه سمهای کُشنده را تزریق کند، و با چنین سخن بی ارزشی عذر بیاورد؟!

آیا آدمی تا این اندازه ظالم و جاهل آفریده شده است؟!

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ

أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (2)

[کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است؛ و خداوند می داند و شما نمی دانید].

ص: 87

---

1- - نگاه کن: أسنى المطالب: 8 [57 و 58].

2- - نور: 19.

## - 2 - متهم کردن پیامبر اسلام به اینکه برای خوشبختی دخترش کاری نمی کند

این مرد [نگارنده کتاب «حیة محمد»(1)] پیامبر اسلام را متهم کرد که برای خوشبختی دخترش که به تصریح قرآن عزیز طاهره و مطهره [پاک و پاک شده] است، کاری نمی کند، و به علی تهمت زد که از این کار ناراحت می شود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صبح می شد به در خانه علی و فاطمه می آمد و می فرمود: «یرحمکم الله إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً» [خدا شما را رحمت کند، همانا خدا اراده کرده که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاکیزه کند؛ چه پاکیزه کردنی].

## - 3 - در امان نماندن پیامبر اسلام از نیش زبان آلوده ابن حزم سرور انبیا از پدر و مادر کافر متولد شده است!!

حیف که برای آگاهی خوانندگان فرصت پرداختن به همه سخنان ننگ آور و مصیبت بار کتاب «الفصل» نوشته ابن حزم، و حتی بخش مهم آن را نداریم؛ چون جمیع مجلّات آن به ویژه جلد چهارم پر است از زورگویی، گزافه گویی، تحریف و تغییر حقایق، و حقه بازی و بهتان و سخنان باطل. افزون بر دشنام های زشت و انواع تهمت های ناروای او که بی نهایتند به گونه ای که هیچ کسی حتی وجود پیامبر بزرگوار از نیش زبان آلوده او چه در «الفصل» و چه در دیگر آثارش در امان نمانده است.

چنانکه در کتاب «الإحکام»(2) می گوید:

«قد غاب عنهم - یعنی الشیعة - أنّ سیّد الأنبیاء هو ولد کافر وکافرة» [شیعه تا کنون نفهمیده که سرور انبیا از پدر و مادر کافر متولد شده است!].

ص: 88

---

1- - نگاه کن: ص 70 و 83 از این کتاب.

2- - الإحکام فی أصول الأحکام 5:171 [160/5].

چه چیزی او را در این گفتار دردآور یاری نموده؟! ادب دینی؟! یا ادب نویسندگی؟! یا ادب علمی؟! یا ادب عفت؟! کدام؟!

و عاصمی نیز در کتابش «زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی» هنگام بیان وجه شباهت میان پیامبر و مرتضی صلی الله علیهما و آلهما می نویسد:

اما شباهت پدر و مادر آن دو در حکم و نامگذاری: همانا پیامبر با وجود نعمتهای زیادی که خدا به او داد و احسان فراوانی که به وی نمود، اسلام آوردن پدر و مادرش را روزی او نکرد، و جمهور مسلمانان بر همین باورند(1)، مگر گروه اندکی که توجهی به آنها نمی شود. و نیز مرتضی با وجود خلق و خو و خصلتها و انواع نعمتها و کارها که خداوند به واسطه آن ها او را گرامی داشت، اسلام آوردن پدر و مادرش را روزی او نکرد.

«أَلْقِي الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَسْرٌ \* سَيَعْلَمُونَ غَدًا

مَنْ الْكُذَّابُ الْأَشْرُ» (2)

[آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟! نه، او آدم بسیار دروغگوی

هوسبازی است. ولی فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است!].

#### - 4 - پایین آوردن مقام نبوت و بالا بردن مقام معاویه!

از ابو هریره به سند مرفوع نقل شده است: «الأمناء عند الله ثلاثة: أنا وجبريل ومعاوية» [اشخاص امین نزد خدا سه نفرند: من، و جبرئیل، و معاویه].

خطیب و نسائی و ابن حبان گفته اند(3): این حدیث جعلی و باطل است.

از واثله به سند مرفوع نقل شده است: «إن الله ائتمن على وحيه جبريل وأنا

ص: 89

1- این مرد بر جمهور مسلمین دروغ بسته است؛ زیرا همه امامیه و زیدیه و محققان اهل سنت عقیده دارند که پدر و مادر پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله مسلمان بوده اند، و هر که دیدگاهی غیر از این دارد ارزشی نداشته و به آن توجهی نمی شود.

2- قمر: 25 و 26.

3- کتاب المجروحین [146/1].

ومعاوية، وكاد أن يبعث معاوية نبياً من كثرة علمه واثمائه على كلام ربي، يغفر الله لمعاوية ذنوبه، ووقاه حسابها، وعلمه كتابها، وجعله هادياً مهدياً وهدى به» [خداوند جبرئیل و من و معاویه را برای وحی، امین دانست و نزدیک بود معاویه به خاطر کثرت علم و امین بودنش بر کلام پروردگار، پیامبر شود. خداوند گناهان معاویه را می آمرزد، و از حساب (قیامت) او را حفظ می کند، و کتابش را به او تعلیم داد و او را هدایت کننده و هدایت شده قرار داد و به وسیله او (دیگران را) هدایت کرد]. این حدیث را ابن عساکر از مردی [عن رجل] نقل کرده است (1).

حاکم گفته است: از احمد بن عمر دمشقی - که فردی آگاه به حدیث [رایج در] شام بود - درباره این حدیث سؤال شد و او آن را با جدّیت انکار کرد.

امینی می گوید: گمان می کنم راویان بد کردار خواسته اند از مقام نبوت بکاهند، نه این که مقام معاویه را ترفیع دهند؛ زیرا می دانیم که فاصله زیادی است بین مرتبه نبوتی که مسلمین به آن اعتقاد دارند، و بین این شخصی که بر مسند خلافت تکیه زده است. و از این قوم می پرسیم چه چیز موجب شده این مقام شامخ را به وی نسبت دهید؟! آیا اصل و ریشه وی؛ یعنی شجره ملعونه در قرآن و زبان پیامبر؟! یا ظلم و جوری که مرتکب شده است؟! یا کافر بودنش تا چند ماه قبل از وفات پیامبر؟! یا جنگیدن با خلیفه وقت خود که فرمانبرداری از او بر وی واجب بوده و اهل حلّ و عقد با وی بیعت کرده بودند و مسلمین به خلافت وی راضی شده بودند، [با این حال] بر وی شمشیر کشید و خونهای زیادی را به ناحق ریخت؟! یا گناهان بزرگی که در ایام تسلطش انجام داد؛ مثل قتل ابرار اخیری چون:

ص: 90

---

1- - [مختصر تاریخ دمشق 6/25؛ و حدیث را سیوطی در لآلی خود با سند ذکر کرده است 419/1].

حجر بن عدی و اصحابش، و عمرو بن حمق خزاعی و بسیاری افراد دیگر؛ و لعن کردن امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و گروهی از مؤمنان ممتاز در قنوت؛ و برانگیختن هوا و هوس ها برای تهمت زدن به اهل بیت نبوت؛ و به راه انداختن راویانی که به اهل بیت خدشه وارد می کردند، و جعل احادیث برای ستایش از امویان؛ و ملحق کردن زیاد [به ابوسفیان] به رغم حدیثی که نزد همه مسلمین ثابت شده یعنی: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» [فرزند از آن فراش (شوهر) است و بر زانا کار، حد جاری می شود]؛ و بیعت گرفتن برای یزید خون ریز خائن دائم الخمر، و مسلط کردن وی بر جان و ناموس مسلمین؛ و استمرار این ناهنجاری ها و عادات زشت و امثال آنها، که صفحه تاریخ را سیاه کرد تا آنگاه که کاسه ظلمش لبریز شد و مرگش فرا رسید؟!

و چه زمانی معاویه به علم و قرآن ربط داشته با این که حتی يك آیه از آن را هم نمی دانسته است؟! مثل آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (1) [ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را!]. آیا امیر المؤمنین علی علیه السلام از جمله «أولی الامر» نیست بنا بر هر تفسیری که از آیه شود؟!

و مانند آیه: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فِجْرًاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» (2) [و هر کس، فرد باایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است].

و مانند آیه: «وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا» (3) [و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند].

و آیات فراوان دیگری که با جرایم سنگینش، آنها را ضایع کرده است. و آیا

ص: 91

---

1-- نساء: 59.

2-- نساء: 93.

3-- احزاب: 58.



کسی که حتّی به يك آیه قرآن هم عمل نکرده و حدود آن را اقامه نکرده، امین بر قرآن می شود؟! «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (1) [و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده است].

«وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (2) [و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوارکننده ای است].

آیا علم زیاد او که نزدیک بود او را به نبوت مبعوث کند، او را بر دشمنی عترت طاهره برانگیخته است؟! و آیا این علم، او را بر این گناهان بزرگ و فواحش آشکاری که تاریخ از او و این پیشانی سیاهان، ثبت کرده، وادار کرده است؟! تاریخ، قتل بسیاری از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه و سایر بلاد اسلامی توسط او را برای ما ثبت کرده است. و اما پیرامون اذیت و آزار مکرر وی نسبت به شیعیان مخلص آل الله، سخن بگو و هر چه بگویی اغراق نکرده ای و اعتراضی بر تو وارد نیست (3).

سپس از روایان، درباره امانتداری معاویه که به واسطه آن مستحق شده که نفر سوم در کنار پیامبر و جبرئیل گردیده، و از امنای خداوند حساب شود، می پرسیم: آیا [منظور] امانتداری وی نسبت به قرآن است؟! که وی با آن مخالفت کرد. یا امانتداری نسبت به سنت است؟! که وی به آن عمل نکرده است. یا امانتداری نسبت به خونهاست؟! که وی آنها را ریخته است. یا امانتداری نسبت به اهل بیت است؟! که او به آنها ستم کرده است. یا به خاطر ایجاد امنیت برای امت است؟! که این امنیت را از بین برده است. یا به خاطر

ص: 92

1-- طلاق: 1.

2-- نساء: 14.

3-- [برای آگاهی از ناهنجاری ها و عیوب معاویه نگاه کن: برگزیده الغدير / 1052-1214].

صدق و راستی وی است؟! که از صدق و راستی جدا بوده است. یا بر دروغ گویی است؟! که دیگران را بر آن برانگیخته است. یا بر مؤمنان است؟! که اعضای آنها را قطع کرده است. یا بر اسلام است؟! که آن را ضایع کرد. یا بر احکام است؟! که آنها را تغییر داد. یا بر منابر است؟! که آنها را با لعن اولیای خدا بر آنها، آلوده ساخت. و یا؟! و یا؟! و یا!...

آیا به خاطر این جنایات و امثال آنها، نزدیک بود که وی به نبوت مبعوث شود، آن گونه که راویان بدی به دروغ گفتند؟!

خوشا به حال نبوتی که نزدیک بود، چنین مردی بار آن را به دوش کشد!

قد خم، ریش سفید، اشک دمامد یحیی \*\*\* تو به این حالت اگر عشق نبازی چه شود

ای کاش راویان سوء، دیدگاه های خود را بر حدیث اُرژ [برنج] جمع می کردند و از آن تجاوز نمی کردند و نبوت را به مثل معاویه نمی بخشیدند، که همین در شناخت نبوت و فضیلت آن کفایت می کند! و آن حدیث این است:

«لو كان الأئز حيوناً لكان آدمياً، ولو كان آدمياً لكان رجلاً صالحاً، ولو كان صالحاً لكان نبياً، ولو كان نبياً لكان مرسلأ، ولو كان مرسلأ لكان أنا» [اگر برنج حیوان بود (به صورت) انسان بود، و اگر انسان بود (به صورت) مرد صالحی بود، و اگر صالح بود (به صورت) نبی بود، و اگر نبی بود (به صورت) رسول بود، و اگر رسول بود (به صورت) من بود] (1).

## - 5 - تغییر رنگ چهره پیامبر از تقدیر الهی!

### اشاره

آن گونه که در «مرقاة الوصول» (2) آمده است: حکیم ترمذی از رزق الله بن موسی باجی بصری، از مؤمل بن اسماعیل - عدوی بصری - از حماد بن سلمه،

ص: 93

1- - صغانی در کشف 2:160 [شماره 2109] حدیث را جعلی دانسته است.

2- - مرقاة الوصول: 112.

از سعید بن جمهان بصری، از سفینه غلام امّ سلمه نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که نماز صبح می خواند رو به اصحاب می کرد و می فرمود:

کدام يك از شما دیشب خوابی دیده است؟ روزی پس از نماز صبح رو به اصحاب کرد و گفت: کدام يك دیشب خوابی دیده است؟ مردی گفت: ای رسول خدا! من خواب دیدم گویا ترازویی از آسمان آویزان است و شما در يك کفه، و ابوبکر در کفه دیگر قرار دارید و شما سنگین تر از ابوبکر بودید.

پس برداشته شدید و ابوبکر همانجا ماند. سپس عمر در کفه دیگر قرار گرفت و با ابوبکر مقایسه شد و ابوبکر سنگین تر از عمر شد. پس ابوبکر برداشته شد و عمر همانجا ماند، سپس عثمان در کفه دیگر قرار گرفت و عمر از او سنگین تر شد. پس عمر برداشته شد و عثمان همانجا ماند سپس علی در کفه دیگر قرار گرفت و عثمان از او سنگین تر بود و ترازو برداشته شد. در این هنگام چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرد، و آنگاه فرمود: «خلافه نبوة ثلاثین عاماً ثم تکون مُلکاً» [جانشینی پیامبر سی سال است، سپس پادشاهی می شود].

### رجال سند روایت:

1 - رزق الله بصری، متوفای (256 یا 260)؛ اُندلسی درباره وی گفته است:

«احادیث غیر قابل قبولی را نقل کرده ولی فرد صالحی است و مشکلی ندارد»(1).

2 - مؤمل عدوی بصری، متوفای (206)؛ ابوحاتم(2) درباره وی نوشته است: «وی در نقل سنت بسیار راستگو و با خطای فراوان بوده است». و بخاری نوشته است(3): «حدیث وی مقبول نیست».

3 - سعید بن جمهان بصری، متوفای (136)؛ ابوحاتم(4) در باره وی نوشته

ص: 94

1- تهذیب التهذیب 3:273 [235/3].

2- الجرح والتعديل [374/8، شماره 179].

3- میزان الاعتدال 2:221 [228/4، شماره 8949]؛ تهذیب التهذیب 10:381 [339/10].

4- الجرح والتعديل [10/4، شماره 30].

است: «حدیثش نوشته می شود اما قابل احتجاج نیست». و ساجی نوشته است(1): «در احادیث وی کسی با او موافق نیست».

امینی می گوید: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ \* الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ \* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ \* أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ \* لِيَوْمٍ عَظِيمٍ \* يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (2) [وای بر کم فروشان! \* آنان که وقتی برای خود پیمانہ می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند؛ \* اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانہ یا وزن کنند، کم می گذارند! \* آیا آنها گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند، \* در روزی بزرگ؛ \* روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می ایستند].

این ترازویی که اهل بصره آورده اند و از آسمان بصره آویزان شده شاهینش (3) نامیزان است، یکی از دو کفه اش سبکتر از کفه دیگر است، و زیبانه اش کج است؛ «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (4) [بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟!]. «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» (5) [بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟! یا ظلمتها و نور برابرند?!].

چگونه در ترازوی عدل و انصاف، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این عظمت، با پسر ابوقحافه که فقط ابوبکر است مقایسه می شود؟! کدام طبع کریمانه و کدام خلق و خوی خوش در کفه ای که ابوبکر در آن قرار دارد گذاشته می شود؟! و کدام ملکات با ارزش؟! و کدام حکمت‌های علمی یا عملی؟! و کدام کارهای معروف و معرفت‌های رفیع؟! و کدام بصیرت نافذ؟! و کدام علم؟! و کدام شجاعت!؟

ص: 95

---

1-1 - میزان الاعتدال 1:377 [2/131، شماره 3149]؛ تهذیب التهذیب 4:14 [4/13].

2-2 - مطلقین: 1-6.

3-3 - [«شاهین»: میله افقی ترازو که کفه ها به آن آویزان است].

4-4 - زمر: 9.

5-5 - رعد: 16.

و کدام عصمت؟! و کدام قداست؟! و کدام عظمت؟! و کدام عزم؟! و کدام حزم [محکم کاری]؟! و کدام و کدام...؟! آیا وجدان و منطق این موازنه را قبول می کند تا سپس گفته شود یکی از دو کفه ترازو سنگین تر از دیگری شد؟! «فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (1) [پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درك کنند؟!].

وانگهی، چگونه ابوبکر سنگین تر از عمر شده در حالی که آن دو در همه فضایل در طول زندگی مساوی هستند، و تنها کشور گشایی عمر و احسانهای وی در پراکندن اسلام در گوشه و کنار دنیا فراموش نمی شود، و همیشه در صفحات تاریخ نوشته می شود؛ و اگر در ترازویی که معیوب نیست با ابوبکر سنجیده شود از او سنگین تر می شود.

و چگونه در این ترازو بین پیامبر اعظم و امیر المؤمنین جدایی افتاد؟! در حالی که او به نص قرآن کریم جان پیامبر است، و به حکم کتاب عزیز دارای عصمت است، و وارث علم پیامبر، و باب حکمت او، و هم پایه قرآن است، و براساس سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ اثْنَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي» [من دو چیز میان شما جانشین خود می کنم: کتاب خدا، و عترت و اهل بیتم را] خلیفه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

و عثمان کدام فضیلت بزرگ و مهمی را دارد که در کفه ترازو گذاشته شود و به واسطه آن از علی که در فضایل مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است برتری یابد؟! من نمی دانم.

افزون بر اینها، اگر این تعبیری که به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده اند حق باشد، پس به ناچار با تقدیری از جانب خدای متعال و خواست او و به جهت حفظ نظام اصلح بوده است؛ پس چرا چهره آن حضرت از آنچه خدا مقدر

ص: 96

کرده و خواسته است و دوست دارد، تغییر کرد؟! و آن حضرت هدفی نداشتند جز حصول رضایت خدا و دعوت به آن و رساندن امت به آن. آیا این با عصمت آن حضرت منافات ندارد و با مقام بلند او در تضاد نیست؟!!

لکن غلو در فضایل گاه این گونه سخنان را تصحیح می کند. فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

**- 6 - شیطان از عمر می ترسد ولی از رسول خدا نمی ترسد!! پیامبر دوست دارد به زنان رفاص نگاه کند، و به صدای غنای آنها گوش دهد، و در مجالس لهو حضور یابد!!**

#### اشاره

1 - از بریده نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای یکی از جنگها از مدینه خارج شد، و چون بازگشت کنیزی سیاه آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده ام اگر خدا تو را به سلامت باز گرداند در حضور شما دفّ بزنم و آواز خوانی کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِن كُنْتَ نَذَرْتَ فَاضْرِبِي وَإِلَّا فَلَا» [اگر نذر کرده ای، دف بزن وگرنه خیر]. پس شروع به دف زدن کرد، و ابوبکر داخل شد و او هنوز دف می زد، سپس علی داخل شد و او هنوز دفّ می زد، سپس عثمان داخل شد و او دفّ می زد، ولی تا عمر داخل شد کنیز دفّ را زیر پایش گذاشت و روی آن نشست. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ! إِيَّيْ كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ، فَلَمَّا دَخَلْتَ أَنْتَ يَا عُمَرُ! أَلْقَيْتَ الدَّفَّ» [ای عمر! همانا شیطان از تو می ترسد، من نشسته بودم و آن کنیز دفّ می زد، و ابوبکر آمد و او می زد، سپس عمر آمد و او می زد، سپس عثمان آمد و او می زد، و چون تو وارد شدی دفّ را انداخت].

و در لفظ احمد آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَفْرَقَ بَيْنَكَ يَا عَمْرُؤَ!»<sup>(1)</sup> [ای عمر! همانا شیطان از تو جدا می شود و دور می گردد].

2 - از عایشه نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند، پس سر و صدای کودکان را شنیدیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند شد و کنیز حبشی را دید که می رقصد و کودکان پیرامون او هستند؛ فرمود: «يا عائشة! تعالي فانظري» [ای عایشه! بیا و نگاه کن]. من آمدم و چانه خود را بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشتم و از بین شانه و سر پیامبر به آن کنیز نگاه کردم، پیامبر به من گفت: «أما شبعث؟ أما شبعث؟» [سیر نشدی؟ سیر نشدی؟]. و من می گفتم: نه، تا منزلت خود را نزد پیامبر بفهمم [که چقدر برای من ارزش قائل است]. ناگاه عمر آمد و مردم از اطراف کنیز پراکنده شدند، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَأَنْظُرُ شَيَاطِينَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ قَدْ فَرَّوْا مِنْ عَمْرٍ» [همانا من شیطانهای جنّ و انس را می بینم که از عمر فرار کردند]. عایشه می گوید: در این هنگام من بازگشتم»<sup>(2)</sup>.

3 - ابونصر طوسی در «اللمع»<sup>(3)</sup> نقل کرده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله داخل خانه عایشه شد، و دو کنیز را دید که آواز می خوانند و دفّ می زنند و آنها را از این کار نهی نکرد، و عمر بن خطاب خشمگین شد و گفت: آیا آلت لهو شیطان در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؟ در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دعهما یا عمر!! فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عَيْدًا» [ای عمر! آن دو را واگذار؛ همانا برای هر گروهی عیدی است].

امینی می گوید: ما نیازی به بحث از سند این روایات نداریم؛ زیرا در متن آنها آن قدر کلمات پست و ذلت آور وجود دارد که ما را از بحث

ص: 98

---

1- - مسند احمد 5:353/6/485، ح [22480]؛ سنن ترمذی 2:293/5/580، ح [3690] و نوشته است: «این حدیث حسن و صحیح و غریب است».

2- - سنن ترمذی 2:294/5/580، ح [3691] و نوشته است: «این حدیث حسن و صحیح و غریب است»؛ الرياض النضرة 3:208/2/255.

3- - اللمع: 274 [345، شماره 153].

سندی بی نیاز می‌کند. و ترمذی را واگذار که سند روایت را حسن و صحیح دانسته است، و حافظان را به حال خود واگذار که عیاب (ظرفهای) علم خود را با عیوبی مثل این روایات پر می‌کنند. بر این بیچاره‌ها پوشیده مانده است که آنچه به دنبالش هستند یعنی اثبات فضیلتی برای خلیفه دوم، رسوائیهایی را به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه می‌کند، که آن حضرت از این رسوائیه‌ها به دور است.

این چه پیامبری است که دوست دارد به زنان رقاص نگاه کند، و به صدای غنای آنها گوش کند، و در مجالس لهو حاضر باشد؟! و اینها او را قانع نمی‌کند تا اینکه همسرش عایشه را به آنجا بیاورد در حالی که مردم از نزدیک به آن دو نظاره می‌کنند و او به همسرش می‌گوید: سیر شدی؟! سیر شدی؟! و او جواب می‌دهد: خیر، تا منزلتش را نزد پیامبر بفهمد! و ابْهت پیامبری مانع نمی‌شود که همراه با کودکان برای دیدن مجالس لهو و لعب بایستند بسان اراذل و اوپاش و انسانهای پیرو هوای نفس و بی شرم و بی حیا، در حالی که شریعت مقدس او تحریم همه این موارد را در کتاب و سنت گوشزد کرده است:

1 - این، سخن خداوند متعال است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (1) [و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است].

و ابن ابی دنیا و ابن مَرْدَوِيَه از طریق عایشه به صورت مرفوع نقل کرده اند:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَرَّمَ الْقَيْنَةَ وَبَيْعَهَا وَثَمَنَهَا وَتَعْلِيمَهَا وَالْإِسْتِمَاعَ إِلَيْهَا» [همانا خدای متعال کنیز آواز خوان و فروش آن و بهای آن و تعلیم دادن به او و گوش کردن به او را حرام کرده است]، سپس این آیه را خواندند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» (2)

ص: 99

---

1- - لقمان: 6.

2- - الدر المنثور 5:159 [504/6]؛ تفسیر آلوسی 21:68.



[و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می خرنند].

و از ابن مسعود نقل شده است:

از پیامبر درباره آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ» سؤال شد. گفت:

«هو والله! الغناء»<sup>(1)</sup> [به خدا سوگند! منظور، غناء است].

2 - خداوند متعال امّت محمد صلی الله علیه و آله را در قرآن با آیه: «وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ»<sup>(2)</sup> [و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر می برید]، می ترساند؛ عکرمه از ابن عباس نقل کرده است: «سمد به زبان قبیله حمیر همان غناء است؛ «سَمَدٌ لَنَا» یعنی برای ما غناء بخوان، و به کنیز گفته می شود: «اسمدینا»؛ یعنی ما را با غناء سرگرم کن»<sup>(3)</sup>.

3 - در قرآن عزیز سخن خداوند به ابلیس وجود دارد که فرمود: «وَاسْتَفْزُزْ مَنِ اسْتَعْطَ مِنْهُمْ بَصْوَتِكَ»<sup>(4)</sup> [هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن].

ابن عباس و مجاهد گفته اند: «منظور از صدای شیطان، غناء، نی ها و لهو و لعب است»<sup>(5)</sup>.

### غناء و آلات لهو در روایات:

1 - از عمر بن خطاب در حدیث مرفوعی نقل شده است: «ثمن القینة سحت، وغناؤها حرام، والنظر إليها حرام، و ثمنها من ثمن الكلب، و ثمن الكلب سحت»<sup>(6)</sup> [پولی که در قبال کنیز آواز خوان داده می شود سحت (حرام و خبیث) است، و آواز خوانی او حرام، و نگاه به او حرام است، و بهای آن از بهای سگ است، و بهای

ص: 100

1- ر. ک: جامع البیان 21:39 و 40 [مج 11 ج / 61/21]؛ المستدرک علی الصحیحین 2:441 [2/455، ح 3542].

2- نجم: 61.

3- جامع البیان 28:48 [مج 13 ج / 82/27]؛ الجامع لأحكام القرآن 17:122 [80/17].

4- إسرائ: 64.

5- جامع البیان 15:81 [مج 9 ج / 118/15؛ 187/10]؛ الجامع لأحكام القرآن 10:288.

6- المعجم الكبير [73/1، ح 87]؛ إرشاد الساري، قسطلانی 9:163 [351/13].

2 - به پیامبر نسبت داده شده است: «ليكوننَّ في أُمَّتي قوم يستحلُّون الخمرَ والخمرَ والمعازف» [در اَمّت من گروهی می آیند که پوشیدن حریر و خوردن شراب و آلات موسیقی را حلال می دانند] (1)، (2).

3 - از انس و ابوأمّامه این حدیث مرفوع نقل شده است: «بعثني الله رحمةً وهدى للعالمين، وبعثني بمَحَقِّ المعازف والمزامير وأمر الجاهليّة» (3) [خداوند مرا رحمت و هدایت برای عالمیان مبعوث نمود، و برای محو آلات موسیقی و نی ها و امر جاهلیّت مبعوث کرده است].

4 - از انس بن مالک این حدیث مرفوع نقل شده است: «من جلس إلى قينة يسمع منها صُبَّ في أذنه الآنك يوم القيامة» (4) [کسی که کنار کنیز آواز خوان بنشیند و گوش دهد در روز قیامت در گوشش سرب ریخته می شود].

5 - رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمود: «إنّما بُعثتُ بكسر الدفِّ والمزمار» [من برای شکستن دَفّ و نی مبعوث شده ام]؛ آنگاه صحابه خارج شدند و آنها را از دست جوانان گرفتند و شکستند (5).

### غناء در مذاهب چهار گانه:

1 - پیشوای حنفیه، غناء را حرام کرده، و آن و نیز گوش دادن به آن را از گناهان شمرده است؛ و بزرگان اهل کوفه مانند سفیان و حمّاد و ابراهیم و شعبی و عِکْرَمَه بر همین باورند.

ص: 101

1- - در حواشی دمیاطی آمده است: «معازف» به معنای دَفّ و دُمبک است. و بر غنا و هر نوع بازی نیز اطلاق می شود؛ نیل الأوطار 8:261 [109/8].

2- صحیح بخاری [2123/5، ح 5268].

3- - جامع بیان العلم، ابن عبد البرّ 1:153 [ص 183، ح 937]؛ الدرّ المنثور 2:323 [178/3].

4- - الجامع لأحكام القرآن 14:53 [37/14]؛ نیل الأوطار 8:264 [113/8].

5- - بهجة النفوس شرح مختصر صحیح بخاری، ابو محمّد بن ابی جمرة اُزدی 2:74.

2 - از مالک پیشوای مالکیّه نقل شده که از غناء و گوش دادن به آن نهی کرد؛ و سایر اهل مدینه جز ابراهیم بن سعد نیز بر همین باورند.

3 - بر اساس آنچه شارح «المقنع» حکایت کرده، از گروهی از حنابله تحریم غناء نقل شده است. و از عبدالله بن احمد حنبل نقل شده است: «از پدرم درباره غناء پرسیدم گفت: نفاق را در قلب می رویاند، و آن را دوست ندارم. سپس سخن مالک را ذکر کرد که گفته است: نزد ما، فقط فاسقان آن را انجام می دهند».

4 - و اصحاب شافعی که آشنای به مذهب او هستند به تحریم غنا تصریح کرده اند، و سخن کسانی که حلال بودن آن را به وی نسبت داده اند - مانند قاضی ابوطیب که خود، کتابی در مذمت غناء و منع از آن نگاشته است، و مانند طبری، و شیخ ابواسحاق در «التنبیه» (1) - را رد کرده اند. و در «مفتاح السعادة» (2) آمده است: «گفته شده: لذت بردن با غناء و نواختن آلات لهو، کفر است».

امینی می گوید: شاید گوینده این سخن به این حدیث مرفوع ابوهریره که ابویعقوب نیشابوری نقل کرده، استناد کرده باشد: «استماع الملاهی معصیه، والجلوس علیها فسق، والتلذذ بها کفر» (3) [گوش دادن به آلات لهو معصیت است، و نشستن برای آن فسق است، و لذت بردن از آن کفر است].

### نگرشی در احادیث یاد شده:

این است جایگاه غناء و آلات لهو، و این است چیزی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است؛ آیا در این صورت معقول است چنین مسامحه ای که عصمت آن حضرت را معیوب می سازد، و مقام او را پایین می آورد، و او را در پرتگاه جهل می افکند، به وی نسبت داده شود؟! سپس گمان شود تنها کسی که از غناء

ص: 102

---

1 - - تلبیس ابلیس، ابن جوزی (نقد العلم و العلماء): 242-246 [228-231]؛ الجامع لأحكام القرآن 14:51 و 52 و 55 و 56 [39-36/14]؛ الدر المنثور 5:59 [507-504/6].

2 - - مفتاح السعادة 1:334 [376/1].

3 - - نیل الأوطار 8:264 [113/8].

و آلات لهو نهی کرد و در برابر باطل ترش روی شد و اخم کرد، و آن را درهم کوبید و بی اثر ساخت، عمر بود نه رسول خدا صلی الله علیه و آله! و این چه شیطانی است که از عمر می ترسد ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی ترسد؟!

این چه پیامبری است که صدای آلات لهو را می شنود، و زین رقص نامحرم در حضور او می رقصد و دف می زند و می خواند، و او همسرش را در این جایگاههای پست نگه می دارد، سپس می گوید: «لست من دد ولا الدد منی» یا «لست من دد ولا دد منی» [من از لهو و لعب نیستم، و لهو و لعب از من نیست]. یا می گوید: «لست من الباطل ولا الباطل منی»<sup>(1)</sup> [من از باطل نیستم و باطل از من نیست].

این چه بزرگی است که در خانه اش آواز کنیزان و دف زدن آنها را می بیند و هیچ نمی گوید، و تنها عمر به خشم می آید و می گوید: آیا آلت لهو شیطان در خانه رسول خداست؟! آیا این پیامبر همان کسی نیست که وقتی صدای آلت لهو را شنید دو انگشت خود را در گوشهایش کرد و از آن راه دور شد؟!

نافع می گوید: عبدالله بن عمر صدای آلت لهو را شنید پس دو انگشت خود را در گوشهایش فرو برد و از آن راه دور شد، و به من گفت: ای نافع! آیا چیزی می شنوی؟ گفتم: نه؛ پس انگشتش را از گوش در آورد و گفت: من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که چنین صدایی را شنید و همین کار را کرد<sup>(2)</sup>.

آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب نمی کنی که کنیزان حبشی در مسجد شریف او که شریف ترین مکانهای دنیاست بازی می کنند و می رقصند و غنا می خوانند و او و همسرش به آنها نظاره می کنند، و عمر آنها را نهی می کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: ای عمر! آنها را واگذار؟!

ص: 103

---

1- بخاری این روایت را در الأدب [الأدب المفرد/ 216، ح 806] و بیهقی [در سنن خود 217/10]، و خطیب و ابن عساکر نقل کرده اند؛ ر. ک: کنز العمال 7:333 [219/15]، ح 40664؛ فیض القدير 5:265 [ح 7241].

2- سنن أبي داود 2:304 [281/4]، ح 4924؛ سنن بیهقی 10:222؛ تاریخ ابن عساکر 7:206 و 284 [169/26]، شماره 3068؛ 35/27، شماره 3153.

آیا این روایت که از نبی اقدس صلی الله علیه و آله با چندین طریق نقل شده، صحیح است:

«جئبوا مساجدکم صبیانکم، ومجانینکم، وشرءکم، وبیعکم، وخصوماتکم، ورفع أصواتکم، وإقامة حدودکم» [در مساجد خود از ورود بچه ها، دیوانه ها، از خرید و فروش، دشمنی ها و دعواها، بلند کردن صدا، و اقامه حدود اجتناب کنید]. و فرمود:

«من سمع رجلاً ینشد ضالّةً فی المسجد فلیقل: لارّدها الله علیک؛ فإنّ المساجد لم تبن لهذا» [اگر کسی شنید مردی در مسجد درباره گمشده ای کمک می خواهد، باید بگوید:

خداوند آن را به تو باز نگرداند؛ زیرا مساجد برای این، بنا نشده اند]. این روایت را مسلم و ابو داود و ابن ماجه و ترمذی نقل کرده اند(1).

و مسلم و نسائی و ابن ماجه از بریده نقل کرده اند(2): مردی در مسجد برای پیدا شدن شترش کمک می خواست، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا وجدت، إنّما بنیت المساجد لِمَا بنیت له» [پیدا نکنی، همانا مساجد برای کارهای مهم بنا شده است].

و فرمود: «سیکون فی آخر الزمان قوم یکون حدیثهم فی مساجدهم لیس لله فیهم حاجة» [در آخر الزمان گروهی می آیند که سخن گفتن آنها در مساجدشان است و برای خداوند در آنها هیچ حاجتی نیست]. ابن حبان این حدیث را در صحیح خود نقل کرده است(3).

و نیز فرمود: «لا تتخذوا المساجد طرقاً إلا لذكر أو صلاة»(4) [مساجد را محل رفت و آمد قرار ندهید مگر برای ذکر یا نماز].

[حال با وجود این احادیث، چگونه تصوّر می شود که در مسجد نبوی لهو و لعب انجام شود و پیامبر نظاره گر باشد؟!]

ص: 104

---

1- صحیح مسلم [39/2، ح 79، کتاب المساجد]؛ سنن ابی داود [128/1؛ 473] سنن ابن ماجه [252/1، ح 767]؛ سنن ترمذی [139/2، ح 322].

2- صحیح مسلم [39/2، ح 80، ص 40، ح 81، کتاب المساجد]؛ السنن الکبری [263/1، ح 796]؛ سنن ابن ماجه [252/1، ح 765].

3- الإحسان فی صحیح ابن حبان [162/15، ح 6761].

4- این احادیث و امثال آن را حافظ منذری در الترغیب و الترهیب 1:89-92 [196/1-225] گردآوری کرده است.

و چه گمانی به پیامبر عصمت داری که خداوند سبحان پیش از بعثت او به خاطر شرافت دادن و بزرگداشت قداست جایگاهش، میان آن حضرت و گوش دادن به غنا و آلات لهوی که قصد کرده بود، فاصله می اندازد(1)، اما پس از مبعث شریف او، راه را بر او باز می گذارد تا با خاطری آسوده غنای زنان اجنبیه را در حال رقص آنها بشنود؟!

بیا به مصیبت دیگری از زرکشی در «الإجابة»(2) گوش دهیم که در آنجا از ویژگیهای عایشه این را برشمرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از رضایت عایشه پیروی می کرد مثل بازی کردن عایشه (که دختری کم سن و سال بوده) با وسائل بازی، و ایستادن حضرت در مقابل عایشه به گونه ای که بتواند به حبشی ها که می رقصیدند نگاه کند. و علما از این، احکام زیادی استنباط کرده اند و چقدر او [عایشه] با برکت است.

آیا این مرد می خواهد کرامتی را برای عایشه ثابت کند یا لغزشی برای شوهرش ذکر کند؟!

و آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از رضایت عایشه در امور مشروع پیروی می کرد، یا اعمّ از مشروع و غیر مشروع؟! پناه بر خدا.

و آیا ممکن است به دنبال رضایت او باشد حتی در نقض کردن شریعت الهی که آورده بود؟!

و کدام حکمی از مثل این مدرک بی ارزش استنباط می شود؟!

مرحبا به نویسندگان و علمایی که استنباط می کنند! و خداوند امثال این برکات را زیاد کند! و بلکه زیاد نکند!

ص: 105

---

1- - دلائل النبوة، ابونعیم 1:58 [236/1 ح 128]؛ أعلام النبوة، ماوردی: 140 [ص 211، باب 19]؛ تاریخ طبری 2:196 [279/2]؛ الكامل، ابن اثیر 2:14 [471/1]؛ عیون الأثر، ابن سید الناس 1:44 [65/1]؛ تاریخ ابن کثیر 2:287 [350/2]؛ الخصائص الكبرى 1:88 [149/1]؛ السیرة الحلبیة 1:132 [122/1].

2- - الإجابة: 67 [63، باب 1].

وانگهی، آیا نذر، کارِ ممنوع را مباح می کند؟! در حدیث شریفی، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لأنذر في معصية ولا نذر فيما لا يملك ابن آدم»<sup>(1)</sup> [نذر در معصیت و در چیزی که فرزند آدم مالک آن نیست صحیح نمی باشد].

و فرمود: «لا نذر إلا فيما يُتبعی به وجه الله تعالی»<sup>(2)</sup> [نذر صحیح نیست مگر در چیزی که با آن وجه خدای تعالی (و تقرب به او) طلب شود].

حال با توجه به این احادیث، آیا شرط انعقاد نذر این نیست که متعلق آن رجحان داشته باشد و به گونه ای باشد که با آن وجه خداوند طلب شود تا باعث تقرب انسان به خدای سبحان شود، و صحیح باشد که نذر کننده بگوید: «الله علیّ کذا» [برای خدا بر عهده من است فلان کار...؟! پس دف زدن زن نامحرم در حضور مرد نامحرم و آوازه خوانی و رقص او در حضور وی چه رجحانی دارد؟!]

مگر اینکه کسی بگوید: آن کنیز یا مسجد پیامبر اعظم، این امور ممنوعه را مباح کرده، یا غلو در فضایل خلیفه مباح کرده که جایز شمرده شوند!

### دیدگاه عمر درباره غناء:

اگر تعجب می کنی تعجب کن از این که این کلمات تمسخرآمیز می فهمانند که عمر از غناء کراهت داشت، در حالی که عینی در «عمدة القاری فی شرح صحیح بخاری»<sup>(3)</sup> به نقل از کتاب «التمهید» اثر ابو عمر نگارنده کتاب «الاستیعاب»، عمر را جزء کسانی می شمارد که غناء را مباح می دانند، و او را در شمار عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، معاویه، عمرو عاص، نعمان بن بشیر، و حسان بن ثابت قرار داده است.

ص: 106

---

1- صحیح مسلم 2:17 [462/3]، ح 8، کتاب النذر؛ سنن ابی داود 2:81 [228/3]، ح 3274؛ سنن ابن ماجه 1:652 [686/1]، ح 2124؛ سنن نسائی 7:19 و 29 [136/3]، ح 4754.

2- این روایت را ابو داود [در سنن خود 2:258]، ح 2192 نقل کرده، چنانکه در تیسیرالوصول 4:281 [337/4] آمده است؛ و نیز بیهقی در السنن الکبری 10:75 نقل کرده است.

3- عمدة القاری 5:160 [272/6].

و شوکانی در «نیل الأوطار» نوشته است(1): «[جواز] غنا و گوش دادن به آن از گروهی از صحابه و تابعان روایت شده است و از جمله صحابه، عمر است»؛ چنانکه ابن عبد البر(2) و دیگران روایت کرده اند.

و آن گونه که در «نیل الأوطار»(3) آمده است، میرد و بیهقی در «المعرفة» درباره عمر نقل کرده اند: «أُثِّمَ إِذَا كَانَ دَاخِلًا فِي بَيْتِهِ تَرْتَمَ بِالْبَيْتِ وَالْبَيْتِينَ» [عمر هرگاه داخل خانه اش می شد يك یا دو بیت را ترتم می کرد].

و شوکانی با این روایت بر مباح بودن غنا در بعضی مواقع استدلال کرده است، و این می رساند که منظور از ترتم، غناء است.

و ابن منظور در لسان العرب(4) نوشته است: «قَدْ رَخَّصَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي غِنَاءِ الْأَعْرَابِ» [عمر، غنای اعراب را اجازه داده بود].

و حدیث خوات بن جیبیر صحابی مطلب را روشن می کند؛ می گوید: «ما با عمر آهنگ حج نمودیم، و با سوارانی به راه افتادیم که در میان آنها ابوعمیة بن جراح و عبدالرحمن بن عوف بودند، پس گفتند: از شعر ضرار برای ما با غناء بخوان. عمر گفت: ابو عبدالله را واگذارید تا اشعار خود را با غناء بخواند؛ پس پیوسته برای آنها غناء خواندم تا سحر شد و آنگاه عمر گفت: «إِرفَع لِسَانَكَ يَا خَوَاتُ! فَقَدْ أَسْحَرْنَا» [ای خوات! زبان بازگیر که شب را به سحر رساندیم](5).

و از سائب بن یزید نقل شده است: هنگامی که با عبدالرحمن بن عوف در راه مکه بودیم به رباح گفت: برای ما غنا بخوان پس عمر به او گفت: «إِنْ كُنْتَ آخِذًا بِفَعْلِكَ بِشِعْرِ ضَرَّارِ بْنِ الْخَطَّابِ» [اگر می خواهی بخوانی، از شعر ضرار بن خطاب

ص: 107

1- - نیل الأوطار 8:226 [115/8].

2- - الاستیعاب [ص 457، شماره 686].

3- - نیل الأوطار 8:272 [120/8].

4- - لسان العرب 19:374 [135/10].

5- - سنن بیهقی 10:224؛ الاستیعاب 1:170 [القسم الثاني: 457، شماره 686]؛ الإصابة 1:457 [شماره 2298]؛ كنز العمال 7:335 [228/15]، ح 40697.



و در روایت ابن عساکر در تاریخش (2) آمده است: «عمر گفت: این چیست؟ عبدالرحمن گفت: این لهو اشکالی ندارد و بدین وسیله سفرمان را کوتاه می کنیم. آنگاه عمر گفت: اگر می خواهی بخوانی... تا آخر حدیث».

این عمر است، و این دیدگاهش می باشد، و این سیره وی درباره غناء است؛ حال آیا معقول است که آواز خوانان از او بترسند و از کار خود دست بکشند و به سرعت فرار کنند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به آن گوش دهد و از آن دوری نکند؟! و بر این باور باشد که شیطان از عمر فرار می کند ولی از او فرار نمی کند؟! پناه بر تو ای خدا! [المستعاذ بك يا الله!].

و احمد در «مسند» (3) خود از طریق ابن ابی اوفی همین فضیلت موهوم را برای عثمان نیز نقل کرده است؛ می نویسد: «ابوبکر از پیامبر اذن دخول خواست و کنیزی دَفّ می زد پس ابوبکر داخل شد، سپس عمر اذن دخول خواست و داخل شد، سپس عثمان اذن دخول خواست در این هنگام کنیز از دَفّ زدن دست برداشت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ عَثْمَانَ رَجُلٌ حَيٌّ» [همانا عثمان مرد باحیایی است].

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ

عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (4)

[و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب

تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه

در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که)

آنان، سرسخت ترین دشمنانند].

ص: 108

1- - الإصابة 2:209.

2- - تاریخ مدینة دمشق 7:35 [400/24، شماره 2932].

3- - مسند احمد 4:353 [470/5، ح 18634؛ ص 471، ح 18638].

4- - بقره: 204.

## - 7 - پایین آوردن مقام رسالت به خاطر يك أموی بی ارزش! پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دیگر افراد بشر خشمگین می شود!!

ابن حجر در «صواعق» نوشته است(1):

ابن ظفر گفته است: حکم و نیز ابوجهل به درد بی درمانی دچار شدند؛ دمیری در حیاة الحیوان چنین ذکر کرده است(2).

و لعنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر حکم و فرزندش ضرری به آن دو نمی رساند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این لعن را با سخن خود در حدیثی دیگر تدارک نموده است: «إِنَّهُ بَشْرٌ يَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ، وَإِنَّهُ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ مَنْ سَبَّهُ أَوْ لَعَنَهُ أَوْ دَعَا عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ [ذَلِكَ] رَحْمَةً وَزَكَاةً وَكَفَّارَةً وَطَهَارَةً» [همانا پیامبر بشری است که مانند دیگر انسانها غضب می کند و از پروردگارش خواست هر که را دشنام داده یا لعن کرده یا نفرین نموده، اینها مایه رحمت و تزکیه و کفّاره گناهان آنها و پاک شدن آنها باشد]. و آنچه را دمیری از ابن ظفر درباره ابوجهل نقل کرده تأویل و توجیهی ندارد، بر خلاف نقلی که درباره حکم شده است؛ زیرا او صحابی است، و خیلی زشت است که يك صحابی به چنین بلایی گرفتار شود؛ از این رو اگر این روایت صحیح باشد باید حمل شود بر اینکه پیش از اسلام دچار آن بلا شده است.

من نمی دانم آیا ابن حجر می داند چه سخنانی را بر زبانش جاری کرده و از دهان خارج می کند؟! آیا در این سخن، جدی است یا شوخی می کند؟! اما آن دلیلی که آورد و گفت: «لعن پیامبر صلی الله علیه و آله به حال حکم و پسرش ضرر ندارد...» این را از روایتی که بخاری و مسلم در «صحیح» خود(3) از طریق ابوهیره نقل

ص: 109

1- - الصواعق المحرقة: 108 [ص 181].

2- - حیاة الحیوان [422/2].

3- - صحیح بخاری 4:71 [2339/5] ح 6000، کتاب الدعوات؛ صحیح مسلم 2:391 [170/5] ح 91، کتاب البرّ والصلّة، و در آخر حدیث «یوم القيامة» اضافه شده است.

کرده اند، برداشت کرده است، فقط کلماتی از آن را حذف کرده و کلمات دیگری بر آن افزوده است؛ لفظ حدیث از این قرار است: «اللَّهُمَّ إِنَّمَا مُحَمَّدٌ بَشَرٌ يَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ، وَإِنِّي قَدْ اتَّخَذْتُ عِنْدَكَ عَهْدًا لَمْ تَخْلُفْنِيهِ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ آذَيْتَهُ أَوْ سَبَبْتَهُ أَوْ لَعَنْتَهُ أَوْ جَلَدْتَهُ فَاجْعَلْهَا لَهُ كَفَّارَةً وَقَرِيبَةً تَقَرَّبَهُ بِهَا إِلَيْكَ» [خدایا! محمد انسان است که مانند دیگر انسانها غضب می کند، و من نزد تو عهدی بسته ام که هرگز تو برخلاف آن نسبت به من عمل نمی کنی؛ پس هر مؤمنی را که آزرده ام یا دشنام داده ام یا لعنش کرده ام یا تازیانه زده ام اینها را کفاره او و مایه تقرّب او به خودت قرار ده].

این، کاستن از مقام نبوت به خاطر يك اموی بی ارزش است، و پنداشته است این لعنت کننده مانند انسان عادی است که هر چه دیگران را برمی انگیزاند او را نیز برمی انگیزاند، و درباره آنچه شایسته غضب نیست غضب می کند، و مخالف این آیه قرآن عزیز است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (1) [و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست].

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله انسان است اما او آن چنان است که در قرآن حکیم آمده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (2) [بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می شود]؛ پس اگر پیامبر بر اساس وحی الهی آن مطرود و فرزندان را لعن کرده، چه چیز او را از لعن نجات می دهد؟!

مگر اینکه ابن حجر گمان کند وحی نیز از شهوات تبعیت می کند! چه بزرگ است کلمه ای که از دهان آنها خارج می شود.

و چگونه لعن، رحمت و تزکیه و پاکی و کفاره می شود در حالی که به امر خدای سبحان به جایگاه خود اصابت کرده [و لعنی به جا بوده] است؟!

ص: 110

1-- نجم: 3-4.

2-- كهف: 110.

و ابن حجر با روایت صحیح متضافری که می گوید دشنام مسلمان فسق است (1) چه می کند؟!

و چگونه ایمان او جایز می شمارد که رسول خدا دشنام گو یا لعن کننده یا اذیت کننده کسی باشد و مسلمانی را به ناحق تازیانه بزند؟! و همه اینها با عصمت منافات دارد و خدای سبحان می گوید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ فَنَقَدُوا لَهَا أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ» [و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند]. و در حدیث صحیحی وارد شده است: «أَنَّ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَكُنْ سَبَّابًا وَلَا فَحَّاشًا وَلَا لَعَّانًا» [پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزاگو و فحش دهنده و لعن کننده نبود]. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از نفرین مشرکان امتناع کرد و فرمود: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَّانًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً» [من برای لعن مبعوث نشده ام، و تنها برای رحمت مبعوث شده ام] (3). پس او صلی الله علیه و آله درباره آن مشرکان امید هدایت داشت و آنها را لعن و نفرین نکرد، ولی چون در حکم و فرزندش امید هیچ خیری را نداشت آنها را چنان لعنی کرد که ذلت ابدی را برایشان باقی گذاشت.

آری، روایتی که در دو کتاب «صحیح» آمده و با عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله منافات دارد را دستهای هوی و هوس در زمان معاویه به خاطر نزدیکی به وی و به طمع عطای او، و اظهار محبت به آل ابو العاص که نزد معاویه مقرب بودند، ساخته و پرداخته است. و هر که می خواهد بر بیش از آنچه در اینجا ذکر کردیم آگاه شود به کتاب «ابوهریره» اثر سیدنا الایة سید عبد الحسین شرف الدین عاملی (4) مراجعه کند.

فرض کن که ما - پناه بر خدا - با ابن حجر در افسانه هایش درباره پیامبر

ص: 111

1- این روایت را احمد [در مسند خود 24/2، ح 4250]، و بخاری [در صحیح خود 2247/5، ح 5697] ذکر کرده اند.

2- احزاب: 58.

3- روایت را بخاری 9:22 [2243/5، ح 5684]، و مسلم در صحیح خود 2:393 [168/5، ح 87] نقل کرده اند.

4- ابوهریره: 118-129 [ص 35-45].

عصمت و قداست، همراه شدیم، اما این غفلت زده ساده لوح درباره آیاتی که درباره حَکَم و فرزنداناش نازل شده چه تدبیری دارد؟! آیا در این آیات ضرری برای او هست؟! یا این آیات را نیز رحمت و تزکیه و کفّاره و پاکی می دانند؟!

و چقدر بین دیدگاه ابن حجر درباره حَکَم، و بین سخن ابوبکر به عثمان درباره حَکَم که خواهد آمد، و سخن عمر به عثمان فاصله است؛ ابوبکر درباره وی به عثمان گفته است: «عَمَّكَ إِلَى النَّارِ» [عموی تو به سوی جهنّم می رود]، و عمر گفته است: «وَيَحُكُّ يَا عَثْمَانُ! تَتَكَلَّمُ فِي لَعْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَطَرِيدِهِ وَعَدْوِ اللَّهِ وَعَدْوِ رَسُولِهِ؟!» [وای بر تو ای عثمان! درباره کسی که لعن شده و طرد شده رسول خدا است و دشمن خدا و رسولش می باشد صحبت می کنی؟!].

## - 8 - بخاری و مسلم عریان بودن پیامبر صلی الله علیه و آله در بین مردم را روایت کرده اند!!

1- مسلم و احمد از طریق عقیل أموی، از لیث عثمانی(1)، از یحیی بن سعید أموی، از سعید بن عاص پسر عموی عثمان، از عایشه و عثمان نقل کرده اند:

ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن ورود خواست و آن حضرت روی رخت خواب خود به پهلو دراز کشیده بود و لباس پشمی یا کتانی عایشه را پوشیده بود پس در همان حال به ابوبکر اجازه فرمود و او حاجتش را برآورد و رفت. سپس عمر اجازه ورود خواست و در همان حال به او اجازه داد و او نیز حاجتش را برآورد و رفت. عثمان می گوید: سپس من اجازه ورود خواستم ولی آن حضرت نشست و به عایشه گفت: «اجمعی علیک ثيابک» [لباست را بر خود جمع کن]، و من نیز حاجتم را گفتم(2) و برگشتم.

ص: 112

1- - [سند این حدیث در صحیح مسلم و مسند احمد به این صورت آمده است: از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از یحیی بن سعید بن عاص...].

2- - [در یکی از نقلهای احمد این عبارت به این صورت آمده است: «پس حاجت مرا بر طرف نمود»].

در این هنگام عایشه گفت: ای رسول خدا! چه شد که ندیدم خود را به خاطر (ورود) ابوبکر و عمر مهیا و آماده کنی آن چنان که خود را برای (ورود) عثمان آماده و مهیا کردی! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ عَثْمَانَ رَجُلٌ حَيٌّ وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ أُذْنِتَ لَهُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ أَنْ لَا يَبْلُغَ إِلَيَّ فِي حَاجَتِهِ» (1) [همانا عثمان مرد با حیایی (2) است و من ترسیدم اگر با آن حال به او اجازه ورود بدهم، در آن حاجتی که دارد به سوی من نیاید].

2- مسلم و غیر او از طریق عایشه نقل کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من به پهلو خوابیده بود و رانهای خود یا ساقهای خود را نمایان کرده بود. در این هنگام ابوبکر اجازه ورود خواست و با همان حال به او اجازه داد و او سخن گفت. سپس عمر اجازه ورود خواست و با همان حال به او اجازه داد و او نیز سخن گفت. سپس عثمان اجازه ورود خواست پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و لباسهایش را مرتب کرد. و آنگاه که بیرون رفت عایشه گفت: «دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهْ، ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهْ، ثُمَّ دَخَلَ عَثْمَانُ فَجَلَسَتْ وَسَوَّيْتُ ثِيَابِي» [ابوبکر وارد شد و برای او حرکتی نکردی و توجهی به او نکردی، سپس عمر وارد شد و برای او حرکتی نکردی و توجهی به او نمودی، ولی عثمان که وارد شد، نشستی و لباسهایت را مرتب کردی!]. فرمود: «أَلَا- أَسْتَحْيِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ» (3) [آیا از مردی که ملائکه از او حیا می کنند حیا نکنم؟!].

امینی می گوید: حیا یعنی دوری نفس از هر چه به لحاظ دینی و انسانی با شرافت و بزرگی مناسبتی ندارد. و اصل آن فطری انسان است و کامل

ص: 113

---

1- صحیح مسلم 7:117 [18/5]، ح 27، کتاب فضائل الصحابة؛ مسند احمد 1:71 و 6:155 و 167 [114/1]، ح 516، 222/7، ح 24690 و ص 239، ح [24811].

2- «حیی» بر وزن غنی به معنای باحیا می باشد. و در شرح مسلم این واژه به این صورت ترجمه شده: «مرد بسیار باحیا».

3- مسند احمد 6:62 [92/7]، ح 23809؛ صحیح مسلم 7:116 [18/5]، ح 26، کتاب فضائل الصحابة].

شدن آن اکتسابی و به وسیله ایمان است؛ و با بالا رفتن ایمان و معرفت، حیا نیز بالا می رود و به ملکه راسخ در نفس منتهی می شود که صاحب ایمان و معرفت را از فرو رفتن در همه اموری که باعث خواری و بی مقداری می شود باز می دارد؛ از این روانسان به وسیله آن در افعال و اموری که ترك می کند و شهوتها و خواسته ها، محدود و دارای حدّ و مرز می شود، و آن حدّ و مرزها بر اعضا و جوارح و بر نفس و عقل گسترده و پخش می شود و هیچ کدام از آنها نمی تواند از حدّ و مرز خود خارج شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «الاستحیاء من الله حقّ الحیاء أن تحفظ الرأس وما وعی، والبطن وما حوی، وتذكر الموت والبلی»<sup>(1)</sup> [حیای واقعی از خدا این است که سر و هر چه در آن است، و شکم و محتویات آن را حفظ کنی، و مرگ و پوسیدگی را به یاد آوری].

پس هر عملی که از حدود دین و انسانیت بیرون باشد با حیاء منافات دارد، و حیاء تنها باز دارنده از امور زشت و قبیح، و هر گناه صغیره یا کبیره ای که دامن انسانیت و عقّت و ایمان را چرکین کند، می باشد و هر که حیاء نکند می تواند هر چه بخواهد انجام دهد؛ در روایتی نبوی - که بر گوینده آن و بر آل او سلام باد - آمده است: «إذا لم تستح فاصنع - فافعل - ماشئت»<sup>(2)</sup> [اگر حیاء نمی کنی هر چه می خواهی انجام بده!].

بنابراین هر يك از فحش، بد زبانی، دروغ، خیانت، پیمان شکنی، مکر و حيله، عهد شکنی، پیروی هوای نفس، بی شرمی در گفتار و کردار، و کارهایی از این دست، در مقابل حیاء و ضدّ آن است.

و این صفات در لسان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مقابل حیاء قرار گرفته اند؛ آنجا

ص: 114

---

1- این روایت را ترمذی در الجامع الصحیح [4/550، ح 2458]، و منذری در الترغیب والترهیب 3:166 [3/400، ح 13] ذکر کرده اند.

2- این روایت را بخاری در کتاب الأدب از صحیح خود [5/2268، ح 5769] نقل کرده است.

که می فرماید: «الحیاء من الإیمان والإیمان فی الجنة، والبذاء من الجفاء والجفاء فی النار»<sup>(1)</sup> [حیاء از ایمان ناشی می شود، و ایمان در بهشت است، و بد زبانی از جفا و ظلم ناشی می شود، و جفا در آتش است].

و می فرماید: «ما كان الفحش فی شیء إلا شانه، وما كان الحیاء فی شیء إلا زانه»<sup>(2)</sup> [فحش در چیزی راه نمی یابد مگر اینکه آن را قبیح و زشت می سازد، و حیاء در چیزی راه نمی یابد مگر اینکه آن را زینت می بخشد].

حال با من بیا تا به عمق زندگی خلیفه - عثمان - برویم شاید چیزی پیدا کنیم که بتواند دلیلی بر ثبوت این ملکه برای او باشد، البته اگر ناامیدی از این برهان ما را به علاقه و اشتیاق پنهانی برنگرداند؛ از این رو در کرده ها و نکرده ها و گفتگوها و سخنان خلیفه که پیش از این گذشت، دوباره دقت کن، سپس بین در گوشه ای از آنها چیزی می یابی که این ادعا را سر پا کند، تا چه رسد به اینکه او با حیاترین مردم یا باحیاترین فرد امت باشد یا ملائکه از او حیا کنند؟!

آیا اینکه به مولا- امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: «والله! ما أنت عندي أفضل من مروان» [به خدا سوگند! تو نزد من برتر از مروان نیستی] می تواند شاهی بر حیای او باشد؟!

آیا نمی دانست خداوند علی را در کتابش جان پیامبر اقدس شمرده و او را به تصریح قرآن حکیم تطهیر کرده است و مروان، رانده شده فرزند رانده شده و وزغ فرزند وزغ و ملعون فرزند ملعون است؟!

یا سخن وی آنگاه که آن حضرت درباره عمار و تبعید وی با عثمان صحبت کرد: «أنت أحق بالنفي منه» [تو برای تبعید شدن از او سزاوارتر هستی]؟!

یا سخن وی آنگاه که از یاران خود یعنی مروان و امثال او درباره ابوذر مشورت خواست: «أشيروا علي في هذا الشيخ الكذاب إما أن أضربه أو أحبسهُ أو

ص: 115

1- - این روایت را احمد [در مسند خود 294/3، ح 10134] نقل کرده است.

2- - سنن ابن ماجه 2:546 [2/1400، ح 4185]؛ سنن ترمذی [307/4، ح 1974].



أقتله» [درباره این پیر مرد بسیار دروغگو به من مشورت دهید که آیا او را بزنم یا حبس کنم یا بکشم]؟! در حالی که گوشه‌های صحابه از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پر است که فرمود: «ما أظلمت الخضراء، وما أقلت الغبراء على ذي لهجة أصدق من أبي ذر» [آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده صاحب لهجه ای را که راستگوتر از ابوذر باشد].

یا سخن وی به عمّار - آنگاه که از او شنید که می گوید: «رحم الله أبا ذر من كل أفسنا» [از ته دل و با تمام وجودمان از خداوند برای ابوذر طلب آمرزش می کنیم] - : «يا عاصم أير أئيه! أتراني ندمتُ على تسبيره» [ای عورت پدرت در دهانت باد! آیا گمان می کنی از تبعید او پشیمانم]؟! و دستور داد به پشت گردن عمّار زدند. در حالی که عمّار - آن گونه که او را خواهی شناخت (1) - پوست ما بین دو چشم رسول خدا و بینی او بود، و او پاک و پاکیزه بود، و سر تا پا مملوّ از ایمان بود، و ایمان با گوشت و خونس آمیخته بود، و هر جا حقّ بود گرد آن می چرخید، و در قرآن حکیم مورد ستایش واقع شده است.

اگر آنچه عثمان برای خود ادّعا کرده (2) - که از وقتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود به خاطر بزرگداشت دست کریم پیامبر، با دست راست خویش عورت خود را لمس نکرده - راست باشد ای کاش می دانستم چرا با زبان خود اسم عورت یاسر پدر عمّار را می برد؟! و چه بسیار که با این زبان، احادیث پیامبر را نقل کرد و کتاب خدا را تلاوت نمود.

آیا او نباید زبانش را به خاطر کرامت و ارزش قرآن و سنت از بد گویی و فحش باز دارد، چنانکه ادّعا کرد که به خاطر کرامت و ارزش دست پیامبر، عورت خود را لمس نکرد؟! البته اگر کسی که ادّعی او درباره دست نزدن به عورت را به خاطر مقایسه آن با بد زبانی پی در پی وی، انکار می کند سخن ما

ص: 116

1- - در ص 16-21 از جلد دوم این کتاب.

2- - [نگاه کن: البداية والنهاية، ابن کثیر 7:209؛ و فیض القدير شرح الجامع الصغیر، مناوی 4:399].

را به شدت ردّ نکند.

یا نزدیکی با همسرش در شب وفات امّ کلثوم دختر گرامی پیامبر اقدس [شاهد بر حیای اوست]؟! در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این کار به شدت متنفر بودند تا جایی که به او کنایه زد و فرمود: «هل فيكم من أحد لم يقارف الليلة؟» [آیا در میان شما کسی هست که امشب با همسرش نزدیکی نکرده باشد؟]، و حضرت با این سخن، عثمان را از دفن حبیبه اش منع کرد، و خواری و ذلت ابدی را بر پیشانی او نشانید.

یا چهار زانو نشستن بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه که خلیفه شد [شاهد بر حیای اوست]؟! و ابوبکر يك پله پایین تر از جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می نشست و سپس عمر يك پله پایین تر از جایگاه ابوبکر می نشست و سزاوار بود عثمان که از دو رفیقش با حیاتر بود روی منبر نرود و دست کم از روش ابوبکر و عمر، در حیاء و ادب پیروی کند، لکن وی....

یا مخالفت او با قرآن و سنت [شاهد بر حیای اوست]؟!

چنانکه مهاجران صدر اول و باقیمانندگان شورا به صحابه و تابعانی که در مصر بودند در نامه ای نوشتند: «أن تعالوا إلینا وتدارکوا خلافة رسول الله قبل أن یسلبها أهلها؛ فإنّ کتاب الله قد بدّل، وسنة رسولہ قد غیّرت» (1) [به سوی ما بیایید و پیش از اینکه خلافت رسول خدا از اهلش ربوده شود آن را دریابید؛ زیرا کتاب خدا تبدیل شده و سنت پیامبرش تغییر یافته است].

و عایشه کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را بالا برد و گفت: «تُرکت سنة رسول الله صاحب هذا النعل» [سنت رسول خدا صاحب این کفش، رها شده است]. و می گفت: «أقتلوا نعثلاً، قتل الله نعثلاً إنّه قد کفر» [پیر مرد احمق را بکشید، خدا او را بکشد، همانا او کافر شده است]. و سخنان دیگری از او [عایشه] و دیگران که درباره مخالفت عثمان با قرآن و سنت وارد شده است.

ص: 117

یا آشکار کردن آن دیدگاههای منحرف از قرآن و سنت درباره نماز و صدقه ها و بخششها و خمس و زکات و حج و ازدواج و حدود و دیات با لحنی شدید [شاهد بر حیای اوست]؟! کلماتی چون: «هذا رأي رأيتُهُ» [این نظر من است]، یا «لنأخذنَّ حاجتنا من هذا الفيء وإن رغمت أنوف أقوام، هذا مال الله أعطيه من شئت وأمنعه من شئت فأرغم الله أنف من رغم» [ما احتیاج خود را از این غنیمت برمی داریم اگر چه گروهی دماغشان به خاک مالیده شود، این مال خداست به هر که بخوایم می دهیم و از هر که بخوایم دریغ می کنیم، و خداوند دماغ هر که را نمی تواند ببیند به خاک بمالد]. پس علی به او فرمود: «إذن تُمنع من ذلك ويحال بينك وبينه» [در این صورت از این کار منع می شوی، و بین تو و بین آن فاصله انداخته می شود]. و عمار گفت: «أشهد الله أن أنفي أول راعم من ذلك» [خدا را شاهد می گیرم که من نخستین کسی هستم که این را نمی پذیرم و بینی ام به خاک مالیده می شود]. یا گفت:

«أنا والله! أول من رغم أنفه من ذلك»<sup>(1)</sup> [به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که از این کار بینی ام به خاک مالیده می شود].

یا تشویق مردم به عمل بر طبق آن نظراتی که از شریعت اسلام مقدس دور و منحرف بود [شاهد بر حیای اوست]؟! تا بدانجا که وقتی عثمان به امیرالمؤمنین گفت: «لا تراني أنهى الناس عن شيء وتفعله أنت» [نبینم که مردم را از چیزی نهی کنم و تو آن را انجام دهی]، آن حضرت فرمود: «ولم أكن لأدع سنة رسول الله صلى الله عليه وآله لقول أحد من الناس» [من این گونه نیستم که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر سخن یکی از مردم ترك کنم]. یا فرمود: «لم أكن لأدع قول رسول الله صلى الله عليه وآله لقولك» [من این گونه نیستم که فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر گفته تو ترك کنم]. و نزدیک بود امیرالمؤمنین به خاطر مخالفت با این بدعت کشته شود.

و عثمان با این کار، در جرأت و جسارت بر خدا و نسبت دروغ دادن به او را کاملاً گشود، و پس از او معاویه و مروان و دیگر فرزندان پدرش با دین

ص: 118

خدا بازی کردند، آن چنان که کودکان با فریره [دُوامه(1)] بازی می کنند.

یا پناه دادن به عبیدالله بن عمر و قصاص نکردن وی آنگاه که چند نفر بی گناه را کشت [شاهد بر حیای اوست]؟! و این در حالی بود که بیشتر صحابه - اگر نگوئیم همه آنها - که خود و دیدگاهشان مورد توجه بوده و با اهمیت است، به خاطر این کار بر او عیب گرفتند.

و یا اجرا نکردن حدّ بر ولید بن عُقبه به خاطر اینکه رَجَم و خویشاوند وی بود [شاهد بر حیای اوست]؟! و این در حالی بود که ولید شراب خورد و در محراب مسجد اعظم کوفه شرابهایی را که خورده بود بالا آورد تا جایی که بین مسلمانان بحث و گفتگو درگرفت و به جان هم افتادند و گفتگو و بحث بالا گرفت و با کفشها به زد و خورد پرداختند.

یا مسلط کردن بنی امیه آن مردان فساد و تباهی و فرزندان شجره ملعونه در قرآن، بر گردنهای مردم و احکام اسلام مقدّس، و استوار کردن پادشاهی سخت گیرانه و آزار دهنده برای آنها، و تأسیس حکومت اموی ظالم و ستمگر در جوامع اسلامی با کمک آنها [دلیل بر حیای اوست]؟!

یا باز گرداندن عمو و عموزاده هایش به مدینه و پناه دادن به آنها در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به خاطر پاك نگهداشتن آن زمین مقدّس از آن چرکهای کثافت رانده بود [شاهد بر حیای اوست]؟!

یا واگذاری مصالح عمومی جامعه به دست مروان که پرده از کارهای زشتش برداشته شده بود، و دگرگونی تدریجی عثمان در تدبیر بندگان بر طبق دخل و تصرفات مروان [شاهد بر حیای اوست]؟!

گویا کلیدهای امور امت به دست مروان است تا جایی که مولا

ص: 119

---

1- - [«دُوامه»]: فریره ای است چوبی به شکل گلابی که نخ به دور آن پیچیده و آن را بر زمین می زنند تا بچرخد].

امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان فرمود: «أما رضیت من مروان ولا رضی منک إلا بتحویلک عن دینک وعقلک مثل جمل الطعینة یقاد حیث یسار به؟» [تو به مروان راضی نمی شوی و او به تو راضی نمی شود مگر اینکه تو را از دین و عقلت برگرداند مثل شتر راهواری که هر کجا کشیده شود می رود].

و فرمود: «ما رضیت من مروان ولا رضی منک إلا بإفساد دینک و خدیعتک عن عقلک، و ائنی لأراه سیوردک ثم لا یصدرک» [تو به مروان راضی نمی شوی و او به تو راضی نمی شود مگر اینکه دینت را تباه سازد و نسبت به حکم عقلت تو را فریب دهد، و من او را می بینم که تو را بر سر آب می برد و تشنه بر می گرداند].

یا نوشتن نامه به عاملانش مبنی بر اینکه افراد صالح امت را کشته، به زندان افکنده، و عذاب و شکنجه کنند [شاهد بر حیای اوست]؟!!

یا تبعید بندگان صالح خدا از صحابه صدر اول و تابعان نیکوکار آنها از تبعیدگاهی به تبعیدگاه دیگر، و دور کردن آنها از خانه هایشان در مدینه و بصره و کوفه، و اذیت و آزار آنها به هر شکلی که می توانست مثل زدن، دشنام، تهمت، و شکنجه [دلیل بر حیای اوست]؟!!

مشرّدین نفوا عن عقرب دارهم \*\*\* کأنهم قد جنوا ما لیس یغفر

[افراد دربندی که از میان خانه هایشان تبعید شدند، گویا جنایتی انجام داده بودند که بخشودنی نبود].

تا جایی که بزرگ غفار ابوذر آن راستگوی تصدیق شده - پس از اینکه گوشتهای رانهایش به خاطر سختی در راه تبعیدش ریخته شد - در تبعیدگاه هلاک شد.

این، مقدار کمی بود که در صفحه حیای خلیفه نوشتیم تا پژوهشگری که خوب در آن دقت می کند حق انصاف را رعایت کند و در جوابش به سؤال کننده، راست بگوید؛ آیا پژوهشگر در یکی از اینها دلالتی بر پوشیده شدن بدن این مرد با یکی از لباسهای حیاء پیدا می کند؟! یا اینها را دلیلهای روشنی بر نداشتن این ملکه فاضله می یابد، و عثمان را می یابد که در همه این حالات

ردایی بر ضدّ این غریزه پوشیده [و بر خلاف حیاء عمل کرده است]؟! و بقیّه حالات وی را بر حالات یاد شده قیاس کرده و بسنج.

افزون بر این، اگر روایتی که می گوید خدا از ابوبکر حیاء کرد و پیامبرش را به خاطر حیای از ابوبکر تکذیب نمود(1)، صحیح باشد پس ابوبکر سزاوارتر از عثمان است که در حضور او رعایت حیاء شود؛ پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابوبکر حرکتی نمی کند و توجّهی به او ندارد ولی برای عثمان حرکت می کند؟!

بازگشتی دوباره به روایت حیاء از ناحیه ای دیگر: همانا دوست داشتی که کور و کر می کند، سازنده این دروغ را کور کرده است؛ زیرا می خواسته فضیلت زیادی را برای خلیفه ثابت کند در حالی که غافل شده یا خود را به غفلت زده از اینکه لازمه این اثبات فضیلت، سلب فضیلتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - پناه بر خدا است؛ زیرا به آن حضرت صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که رانهای خود را در حضور صحابه، نمایان کرده و توجّه و مبالاتی به حضور آنها نداشته و پس از ورود کسی که ملائکه از او حیاء می کنند، از او حیاء کرد و رانهای خود را پوشاند!

ما در پاسخ می گوئیم: اولاً: این کار از کارهایی است که بزرگان مردم و رجال امّتها مرتکب نمی شوند و تنها طبقات پایین و اراذل اعراب آن را انجام می دهند؛ پس پیامبر اعظم - که در وقار و متانت، کوه بسیار بزرگ را به ریشخند می گیرد و در معارفش، دریا را تحقیر می کند [کوه در مقابل وقار او و دریا در برابر معارف او ناچیز است] و چنان بود که ابوسعید خدری او را توصیف کرده که: حیایش از دختر باکره پشت پرده بیشتر بود(2)، و هرگاه از

ص: 121

1- [حدیثی است بی ارزش، شرم آور و جعلی که در نزهة المجالس 184/2 ذکر شده است؛ ر. ک: الغدير 334/7-335].

2- این روایت را بخاری در صحیح خود، باب صفة النبیّ 5:203 [1306/3] ح [3369]، و مسلم در صحیح خود 7:78 [488/4] ح 67، کتاب الفضائل [نقل کرده اند.

چیزی خوشش نمی آمد آثار آن را در چهره اش می دیدیم، و خداوند تعالی او را تأدیب کرده و هیچ صفت زشتی در او باقی نگذاشته و او را تهذیب نموده تا جایی که اخلاق کریمانه او را بزرگ شمرده و فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (1) [و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری] - هیچ صاحب فکری که به آن حضرت و فضیلت او ایمان دارد به خود اجازه نمی دهد مثل این بی حیایی زشت را به او نسبت دهد.

وانگهی، شریعتی که آن حضرت آورده رانها را عورت قرار داده و به پوشاندن آنها فرمان داده است:

1 - احمد پیشوای حنابله در «مسند» (2) خود با سند از محمد بن جحش برادر زن پیامبر صلی الله علیه و آله (یکی از همسران پیامبر زینب بنت جحش بوده است) نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله بر معمر (3) که در درگاه مسجد روی باسن خود نشسته بود و زانوها را به شکم چسبانده بود و مقداری از رانش نمایان بود، گذر کرد، و به او فرمود: «خَمَّرْ فَخْذَكَ يَا مَعْمَرُ! فَإِنَّ الْفَخْذَ عَوْرَةٌ» [ای معمر! رانت را بپوشان، همانا ران از عورت است].

2 - دارقطنی در «سنن» (4) خود از طریق عبد الله بن عمر نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مروا صبيانكم بالصلاة في سبع سنين، واضربوهم عليها في عشر، وفرّقوا بينهم في المضاجع، وإذا زوج أحدكم أمته عبده أو أجيّره فلا ينظر إلى ما دون السرة وفوق الركبة، فإنّ ما تحت السرة إلى الركبة من العورة» [به بچه هایتان امر

ص: 122

1- - قلم: 4.

2- - مسند احمد 5:290 [392/6] ح 21988 و 21989؛ صحیح بخاری 1:138، باب ما يذكر في الفخذ [145/1، باب 11].

3- - [وی معمر بن عبدالله بن نضله قرشی عدوی است].

4- - سنن دارقطنی [2301/1، ح 2]؛ مسند احمد 2:187 [387/2] ح 6717؛ سنن أبي داود [133/1، ح 495].

کنید که در هفت سالگی نماز بخوانند، و آنها را در ده سالگی برای نماز خواندن بزنید، و بین آنها در رخت خوابشان جدایی بیندازید، و هر گاه یکی از شما کنیزش را به ازدواج برده یا اجیرش در آورد ما بین ناف و زانویش را نگاه نکنند؛ زیرا ما بین ناف و زانو از عورت است].

این احادیث را بزرگان و پیشوایان فقه و فتوا پذیرفته و بر این باورند که ران عورت است، و چنانکه نَووی (1) نوشته دیدگاه بیشتر علماست، و آنگونه که قسطلانی و شوکانی (2) نوشته اند دیدگاه تمام علما می باشد.

و در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» (3) آمده است: «أما عورة الرجل خارج الصلاة فهي ما بين سرتة وركبته، فيحلّ النظر إلى ما عدا ذلك من بدنه مطلقاً عند أمن الفتنة» [اما عورت مرد در حالتی که نماز نمی خواند، ما بین ناف و زانوست، و در صورت ایمن بودن از فتنه، نگاه به غیر این مورد از تمام بدنش جایز است].

فرض کن نهی از نمایان کردن ران ها کراهتی است، اما شکی نیست که پوشاندن آن یکی از آداب شریعت و از لازمه های وقار و مقارنات ابّهت است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به رعایت این وارستگی که خود بدان سفارش کرده، سزاوارتر است.

و وجود این روایت در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم بر توگران نیاید؛ زیرا این دو کتاب - چنانکه درباره آن دو گفتیم - ظرف بزرگ سخنان پست و بی ارزش و خزینة خطاها و لغزش هاست، و در این دو کتاب آنقدر مطالب شرم آور، بی ارزش و دروغ هست که آوازه تألیف رازش و بد ترکیب کرده، و بازوی علم حدیث را ضعیف و ناتوان کرده است.

و ای کاش این دو کتاب در این بی شرمی تنها بر روایت نمایان کردن ران

ص: 123

1- - فتح الباري 1:382 [481/1]؛ نیل الأوطار 2:49 [70/2]؛ [و نگاه کن: شرح صحیح مسلم، نَووی 219/9].

2- - إرشاد الساري 1:389 [33/2]؛ نیل الأوطار 2:50 [71/2].

3- - الفقه علی المذاهب الأربعة 1:142 [192/1].



اكتفا می کردند و عریان شدن آن حضرت صلی الله علیه و آله در بین مردم را نقل نمی کردند؛ بخاری در «صحیح» (1) خود در باب ساختن کعبه و مسلم در «صحیح» (2) خود از طریق جابر بن عبدالله نقل کرده اند:

«چون کعبه ساخته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و عباس رفتند تا سنگی را منتقل کنند پس عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پوششت را بر دوشت بینداز تا تو را از [تیزی] سنگ حفظ کند؛ وقتی آن حضرت این کار را کرد، بر زمین افتاد و دیده اش به سوی آسمان خیره شد سپس بلند شد و گفت: لباسم، لباسم؛ پس لباس به دور او پیچیده شد».

و در لفظ مسلم (3) آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها برای ساختن کعبه سنگ حمل می کرد و لباسی پوشیده بود، عمویش عباس به او گفت: ای برادر زاده! کاش لباست را باز می کردی و روی دوش خود و زیر سنگ قرار می دادی. راوی می گوید: پس آن حضرت لباس خود را باز کرد و روی دوشش گذاشت و بعد غش کرد و افتاد. راوی می گوید: و پس از آن روز دیگر هرگز لخت و عریان دیده نشد».

و در داستانی که ابن هشام در کتاب «سیره» (4) آورده، آمده است: «در روایتی که برای من نقل شده، رسول خدا پیرامون مواردی که خداوند در زمان کودکی و جاهلیت او را حفظ کرده بود سخن می گفت و فرمود: «لقد رأيتني في غلمان قريش ننقل حجارة لبعض ما يلعب به الغلمان، كلنا قد تعرّى وأخذ إزاره فجعله على رقبتيه يحمل عليه الحجارة، فأني لأقبل معهم كذلك وأدبر، إذ لکمني لاکم ما أراه، لکمة وجیعة ثم قال: شدّ عليك إزارك. قال: فأخذته وشدته عليّ، ثم جعلت أحمل الحجارة على رقبتيه، وإزاري عليّ من بين أصحابي» [خود را در میان کودکان قریش

ص: 124

1- صحیح بخاری 6:13 [573/2] ح 1505.

2- صحیح مسلم 1:184 [340/1] ح 76، کتاب الحيض.

3- همان [ح 77، کتاب الحيض].

4- سیره ابن هشام 1:197 [194/1].

یافتم که برای بازی کودکانه سنگ حمل می کردیم و همگی لخت بودیم و لباس خود را کنده و بر دوش خود گذاشته بودیم و روی آن سنگ قرار می دادیم و حمل می کردیم و من با آنها به همین صورت رفتم و برگشتم که ناگاه کسی که او را نمی دیدم مشت محکمی به من زد و گفت: لباست را بر خود بییچ. پس لباس را گرفته و بر خود پیچیدم سپس سنگ را بر دوش خود حمل کردم، و در بین اصحاب من، علی لباس و پوشش من است].

ای مسلمانان همگی با من بیاید تا از این دو مرد - نگارنده دو کتاب صحیح - پرسیم آیا این، مزد زحمتهای پیامبر اعظم و تشکر واقعی از اصلاحات اوست؟! آیا این، بزرگداشت و ارجمند نمودن اوست؟! آیا صحیح است که گفته شود محمد صلی الله علیه و آله بین کارگران به صورت لخت و عریان و در حالی که لباسش را درآورده و لنگ خود را کنده و عورت خود را از حاضران نپوشانده، راه می رود؟! و چنانکه ابن اسحاق (1) گفته، حضرت در آن روز سی و پنج سال داشته است.

فرض کن راویان پست، این حدیث را برای هدفی مشخص، ساخته اند اما توجیه این دو مرد چیست که آن را صحیح بدانند و مانند روایت ثابت و صحیح در کتاب صحیح خود ذکر کنند؟! آیا گمان کرده اند این عمل فضاحت بار از مصادیق روایت صحیحی است که درباره او نقل کرده اند که حیای آن حضرت صلی الله علیه و آله از دختر باکره بیشتر بوده است (2)؟! و آیا در دختران باکره کسی را می یابی که این بی شرمی را مباح بدانند؟! به خدا سوگند! نه، به خدا سوگند! نه.

با من بیا بین آنچه دو کتاب صحیح درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و بین آنچه احمد در «مسند» (3) خود از حسن بصری نقل کرده مقایسه کنیم؛ حسن

ص: 125

1- - ر. ك: سیره ابن هشام 1:209[204/1]؛ الروض الأئف 1:127[228/2].

2- - ر. ك: آنچه در ص 121 از این کتاب گذشت.

3- - مسند احمد 1:74[118/1]، ح 544.

بصری، عثمان و حیای زیاد او را یادآور شد و گفت:

اگر در خانه بود، و در خانه بسته بود برای ریختن آب بر روی خود، لباسش را در نمی آورد و حیا مانع او می شد که کمر خود را راست کند(1).

به حیای پیامبر عصمت و قداست و حیای مولود شجره ملعونه در قرآن بنگر، و چقدر بین این دو فاصله است! آیا این پیامبر اعظم همان نیست که معاویه بن حیده از او پرسید: ای رسول خدا! عورت‌های خود را به که نشان دهیم و از که بپوشانیم؟ فرمود: «إحفظ عورتك إلامن زوجتك أو ما ملكت يمينك» [عورت خود را حفظ کن مگر از همسر و کنیزت]. گفت: اگر در میان جمعیت بودیم؟ فرمود: «إن استطعت أن لا يراها أحد فلا يرينها» [اگر می توانی که کسی آن را نبیند پس نباید ببیند]. گفت: اگر یکی از ما تنها باشد؟ فرمود: «فالله تبارك وتعالى أحق أن يستحيا منه» [خدای تبارك و تعالی سزاوارتر است که از او حیا شود](2).

آن حضرت صلی الله علیه و آله درباره پوشاندن عورت آنقدر مبالغه کرده اند که به خاطر حیای از خدای متعال راضی نشدند مردی که تنهاست عورت خود را نمایان کند، و کسانی که گفته اند: لخت شدن در حال تنهایی به هیچ عنوان جایز نیست، به همین روایت استدلال کرده اند(3). اما چه کسی می تواند برای نگارنده صحیحین که گمان کرده اند آن حضرت صلی الله علیه و آله عورت خود را در حضور جمعی نمایان کرده، عذری بیاورد؟ و خدا از بالای آنها مراقب آنهاست.

و عجیب تر از همه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عورت کودک حرمت قائل

ص: 126

- 
- 1- این روایت را ابن جوزی در صفة الصفوة 1:177 [304/1]، شماره 4، و محب طبری در ریاض 2:88 [12/3] نقل کرده اند.
  - 2- ابن تیمیّه در المنتقى نوشته است: «این روایت را پنج نفر از نگارندگان صحاح ششگانه نقل کرده اند به جز نسائی» [صحیح بخاری 107/1، باب 20؛ سنن ابن ماجه 1/618، ح 1920؛ سنن ترمذی 5/90، ح 2769؛ سنن ابی داود 4/41، ح 4017].
  - 3- ر. ک: نیل الأوطار 2:47 [69/2].

بود، چنانکه در روایت صحیحی که حاکم در «مستدرک»<sup>(1)</sup> از طریق محمد بن عیاض نقل کرده آمده است:

در زمان کودکی نزد رسول خدا برده شدم و بر من پارچه ای بود و عورتم نمایان بود، پس فرمود: «غَطُّوا حرمة عورتها فإنَّ حرمة عورة الصغیر کحرمة عورة الکبیر، ولا ينظر الله إلی کاشف عورة» [حرمت عورت او را نگهدارید و بپوشانید همانا حرمت عورت کودک مانند حرمت عورت بزرگ است، و خداوند به کسی که عورت خود را نمایان کند نگاه نمی کند].

اگر روایتی که ابن هشام نقل کرده صحیح باشد - یعنی داستان بازی آن حضرت در کودکی با کودکان و باز کردن پوشش خود و قرار دادن آن بر دوش و اینکه کسی به او چنان مشت زد که بدن او را به درد آورد و ندا داد پوششت را بر خود بپوش - پس چگونه حدیث بخاری و مسلم صحیح است؟! آیا پس از آن مشت و ندا، وقتی بزرگ و مرد شد همان کاری که از آن نهی شده بود را تکرار کرد؟! و چگونه حدیث بخاری و مسلم با روایت بزّار از طریق ابن عبّاس هماهنگ است: «کان صلی الله علیه و آله یغتسل وراء الحجرات وما رأی أحد عورتها قطّ» [پیامبر صلی الله علیه و آله در پشت اتاقها غسل می کرد و هرگز کسی عورت او را ندید].

بزّار گفته است: «سند این روایت حسن است»<sup>(2)</sup>. و رساتر از این، روایتی است که قاضی عیاض در «الشفاء»<sup>(3)</sup> از طریق عایشه نقل کرده است: «ما رأیت فرج رسول الله صلی الله علیه و آله قطّ» [من هرگز عورت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ندیدم].

ای أمّ المؤمنین! تو در بین ما و راویان روایات بی ارزش داوری عادل باش، و قضاوتی عادلانه نما پیرامون کسانی که به شوهر مقدّست آنچه را که هر فرد پست و بی منزلتی خود را از آن برتر و منزّه می داند، نسبت می دهند و

ص: 127

1- - المستدرک علی الصحیحین 3:257 [3/288، ح 5119].

2- - ر. ک: فتح الباری 6:450 [6/577]؛ شرح المواهب، زرقانی 4:284.

3- - الشفاء بتعریف حقوق المصطفی 1:91 [1/159].

می گویند: مردی که هرگز کسی حتی همسرش که مطلع ترین افراد بر خلوتها و امور مخفی اوست، عورت او را ندیده، در حالی که لخت بوده و پوشش خود را باز کرده و روی دوشش قرار داده بود، در بین کارگران سنگ حمل می کرد!

ای ام المؤمنین! کدامیک از این دو روایتی که از تو نقل کرده اند صحیح است؟! آیا این حدیث تو صحیح است؟! یا حدیث حیای عثمان که نقل کرده ای - اگر نقل کرده باشی - در کنار آنچه از شوهرت نقل شده که: ران عورت است؟!!

توجه: دقت در تاریخ و حدیث به ما می فهماند که روش همیشگی جاعلان و دروغگویان در عادت سخن پردازی و فضیلت بافی این است که عنایت خاصی به ملکاتی داشته اند که فرد مورد ستایش، به کلی فاقد آن است، و در هر غریزه و سرشتی که از تاریخ زندگی وی و از سیره ثابت و مشهور وی خلاف آن ثابت شده، مبالغه و زیاده روی می کنند؛ از این رو آنها را می یابیم که درباره شجاعت ابوبکر مبالغه فراوانی می کنند تا جایی که او را شجاعترین صحابه می دانند در حالی که وی شاهد همه جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود ولی يك شمشیر نکشید، و در معرکه جنگی وارد نشد، و برای مبارزه با هیچ شمشیرزنی اقدام نکرد، و هرگز به صورت تیر انداز دیده نشد، و هیچ روزی در میدانهای جنگ به صورت رزمنده مشاهده نشد؛ از این رو درباره شجاعت وی زیاد سخن پردازی کرده، و احادیث بیهوده و خنده داری پیرامون شجاعت او نقل کرده اند به این امید که برای او مقداری از آن ها در برابر آنچه با حس و مشاهده ثابت و معلوم است، ثابت گردد(1).

و در زهد و تقوای او مبالغه می کنند و کبد او را به خاطر ترس از خدا کباب

ص: 128

1- - ر. ک: ص 123-124 از جلد سوم این کتاب.

شده قرار می دهند به گونه ای که هرگاه تنفس می کرد دود از دهانش به آسمان بالا می رفت، در حالی که وی هیچ امتیازی در عبادت ندارد و زیاد روزه گرفتن و نماز خواندن و انجام آنچه او را به خدا نزدیک می کند، درباره او نقل نشده است(1).

و در علم عمر مبالغه می کنند، و او را در روزگار خود داناترین صحابه به نحو مطلق و فقیه ترین آنها در دین خدا قرار می دهند، و نه دهم دانش را به او می بخشند، و در کفه ترازو دانش او را از دانش اهل زمین و از دانش قبیله های عرب سنگین تر می دانند، و درباره این خرافات، روایات زیادی آورده اند(2)، در حالی که معامله در بازار، این مرد را از آموختن قرآن و سنت غافل کرده است، و بنابه گفته خودش - سخنی که در آن، راستگو و تصدیق شده است - همه مردم حتی زنان در حجله از او داناترند(3).

و در انکار باطل توسط وی، و بغض وی نسبت به غناء و انکار شدید آن مبالغه می کنند، در حالی که ثابت شده که از عادات وی این بوده که باطل را انجام می داد و غناء را جایز می دانست(4).

و چون یافتند که تاریخ صحیح و آنچه از سیره عثمان ثابت شده، ملکه حیا را از او نفی می کند و او را به صفتی برخلاف حیا به جامعه نشان می دهد، برای او بافته ای محکم را بافتند، و روایاتی شرم آور را نقل کردند، و دست دروغ بافی آن دروغهایی را که شنیدی در سیره و روش او قرار داد تا جایی که او را با حیاترین امت محمد، و بزرگوارترین آنها، و شخص با حیایی که ملائکه از او حیا می کنند، قرار دادند.

ص: 129

---

1- - ر. ك: ص 660-658 از كتاب برگزیده الغدير.

2- - ر. ك: ص 581-511، و ص 723-722 از كتاب برگزیده الغدير.

3- - ر. ك: برگزیده الغدير / 581-511، بحث شاهکارهای علمی عمر.

4- - ر. ك: ص 108-106 از این كتاب.

پس حیای عثمان مثل شجاعت ابوبکر و دانش عمر، سالبه به انتفای موضوع است. و این صفات در آنها مانند امانت داری و دانش معاویه است که در روایتی دروغین به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است: «کاد أن یبعث معاویه نبیاً من کثرة علمه واتمانه علی کلام ربی» [نزدیک بود معاویه به خاطر دانش زیاد و امانتداری بر سخن پروردگارم، به پیامبری مبعوث شود]. و نیز: «الأمناء سبعة: اللوح والقلم وإسرافیل ومیکائیل وجبریل ومحمّد ومعاویه»<sup>(1)</sup> [امانتداران هفت نفرند: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد، و معاویه].

و روایتی که ابوبکر هذلی نقل کرده، پرده از امانتداری معاویه و جایگاه او نسبت به این ملکه فاضله بر می دارد؛ وی می گوید: روزی ابو الأسود دُولی با معاویه سخن می گفت، که حرکتی کرد و باد معده ای از او خارج شد. به معاویه گفت: «أسترها علی» [این مطلب را مخفی کن، و جایی نقل نکن]. معاویه گفت:

آری. و چون ابو الأسود بیرون رفت معاویه این ماجرا را برای عمرو و عاص و مروان بن حکم نقل کرد. و چون فردا ابوالأسود نزد معاویه آمد، عمرو گفت:

«ما فعلتَ ضرطتک یا أبا الأسود! بالأمس» [ای ابو الاسود! دیروز باد معده ات چه کرد؟].

گفت: «ذهبت کما تذهب الريح مقبلة ومدبرة من شيخ ألان الدهر أعصابه ولحمه عن إمساکها، وكلُّ أجوف ضرُوط» [چنانکه باد می آید و می رود آن نیز از پیرمردی که روزگار، اعصاب و گوشتش را از نگهداشتن آن سست کرده، در رفت، و هر چیز میان تهی مانند شکم باد خارج می کند]. پس رو به معاویه کرد و گفت: «إنَّ امرأً ضعفت أمانته ومروءته عن کتمان ضرورة لحقیق بأن لا- یؤمن علی أمور المسلمین»<sup>(2)</sup> [مردی که امانتداری و مروّت او نسبت به مخفی کردن يك باد معده ضعیف است، سزاوار است که بر امور مسلمانان امین شمرده نشود].

ص: 130

1- ر. ک: ص 89-93 از این کتاب.

2- الأغاني 11:113 [360/12]؛ حياة الحيوان، دمیری 1:351 [500/1]؛ محاضرات الأدباء، راغب 2:125 [275/3].

## - 9 - هیچ کس پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره ای از جماع به او داده نشده آنچنانکه به من داده شده است!!

نمونه ای از روایات ابن عمر این است: «ما أُعطي أحدٌ بعد رسول الله صلى الله عليه و آله من الجماع ما أُعطيْتُ أنا»<sup>(1)</sup> [هیچ کس پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نصیب و بهره ای از جماع به او داده نشده آنچنانکه به من داده شده است].

این روایت به ما می فهماند که وی مردی شهوت ران بوده و تنها به فکر شهوت رانی بوده است. و از نشانه های ضعف عقیده و نظراتش این است که پنداشته رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزدیکی کردن مانند او و بلکه بالاتر از اوست! و این به خاطر جهل او به این مطلب است که همه ملکات و نیروهای درونی پیامبر متعادل بوده و در نقطه مرکزی دایره که نسبت خطوط به آن نقطه مساوی است، قرار دارند و وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله افتخار کند، به همگی این ویژگی ها در يك اندازه افتخار می کند، نه مثل پسر عمر که دارای شهوت قوی و هلاک کننده، و عقل ضعیف است و به نزدیکی کردن افتخار می کند و دیگر صفات را رها کرده است. و همین شهوت وی بود که پدرش را بر حذر داشت از اینکه وقتی از او اجازه جهاد خواست، به او اجازه دهد و گفت: «أَيُّ بُنْيٍّ! إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الزَّانَا»<sup>(2)</sup> [پسرم! همانا من برای تو از زنا می ترسم]؛ پس در جامعه دینی ارزش چنین مردی که به خاطر ترس از عیب و عار شهوت غالبش، و لغزشهای فتنه و شهوترانی اش، از حضور در جهاد منع شود، چیست؟!]

آری، بر پسر عمر بود که خود را به پدرش تشبیه کند - «ومن يشابه أبه فما ظلم» [و کسی که شبیه پدرش باشد ظلم و ستم نکرده است] - زیرا وی سخن با ارزشی درباره نکاح دارد که از زیادی شهوت وی حکایت می کند. محمد بن

ص: 131

1- نوادر الأصول، حکیم ترمذی: 212 [4/2، اصل 165].

2- سيرة عمر بن خطاب، ابن جوزی: 115؛ و در چاپی دیگر: ص 138 [ص 144].



سیرین می گوید: «قال عمر بن الخطاب: ما بقي في شيء من أمر الجاهلية إلا أتني لست أبا لي أي الناس نكحت وأيهم أنكحت»(1)[عمر بن خطاب گفت: چیزی از عادات جاهلیت در من نمانده جز اینکه من توجهی ندارم که با کدام يك از مردم نزدیکی می کنم و کدام يك را به ازدواج خود درمی آورم]. و به خاطر باقی بودن این خصلت جاهلیت در او، در گناهانی فرورفت که تاریخ برایش ضبط کرده است؛ از او نقل شده است: نزد کنیزی که داشت رفت، کنیز گفت: من حائض هستم، ولی با او نزدیکی کرد و او را حائض یافت؛ پس به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را تعریف کرد. پیامبر فرمود: «بغفر الله لك يا أبا حفص! تصدق بنصف دينار»(2)[ای ابو حفص! خدا تو را می آمرزد، نصف دینار صدقه بده!].

و نفس وی در شب ماه رمضان پیش از اینکه نزدیکی در آن حلال شود، او را فریب داد و با همسرش نزدیکی کرد؛ پس صبح هنگام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «اعتذر إلى الله وإليك، فإن نفسي زينت لي فواقعتُ أهلي، فهل تجد لي من رخصة» [از خدا و از تو عذرخواهی می کنم و پوزش می طلبم همانا نفسم برایم زیبا جلوه داد پس با اهل خود نزدیکی کردم، آیا اجازه و تخفیفی برایم می یابی؟] فرمود:

«لم تكن حقيقاً بذلك يا عمر!» [ای عمر! شایسته نبود که این کار را انجام دهی]؛ پس آیه: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَحْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ...»(3),(4)[خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید؛ و این کار

ص: 132

1- این روایت را ابن سعد در الطبقات الكبرى 3:208 [289/3]، و عبد الرزاق در المصنف [152/6]، ح 10321، نقل کرده اند؛ آن گونه که در کنز العمال 8:297 [534/16]، ح 45787 آمده است.

2- المحلّی، ابن حزم 2:188 [مسألة 263]؛ سنن بیهقی 1:316؛ کنز العمال 8:305 [566/16]، ح 45889 به نقل از ابن ماجه [در سنن وی 213/1]، ح 650 و این لفظ از اوست.

3- بقره: 187.

4- تفسیر طبری 2:96 [165/2]؛ تفسیر ابن کثیر 1:220؛ تفسیر قرطبی 2:294 [210/2]؛ و تفسیر دیگر.

ممنوع را انجام می دادید؛ پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید... [نازل شد.

و ابن سعد در «الطبقات الکبری» از علی بن زید نقل کرده است: «عاتکه دختر زید، همسر عبدالله بن ابوبکر بود، پس عبدالله مُرد، و بر او شرط کرده بود که پس از وی ازدواج نکند؛ از این رو دل از دنیا کنده بود و ازدواج نمی کرد و مردان از او خواستگاری می کردند ولی او خودداری می کرد. تا اینکه عمر به ولی خود گفت: مرا برای او نام ببر [و از او برای من خواستگاری کن]، و او عمر را نام برد، و آن زن خواستگاری عمر را نیز ردّ کرد. منتها عمر گفت: او را به ازدواج من در آور، و او آن زن را به ازدواج عمر در آورد، آنگاه عمر نزد آن زن آمد و بر او داخل شد و با او درگیر شد تا اینکه بر او غلبه کرد و با او نزدیکی نمود و چون فارغ شد گفت: اف، اف، اف، و به خاطر انزجار و به ستوه آمدن اف بر او گفت. سپس از نزد او خارج شد و دیگر پیش او نمی رفت تا اینکه آن زن، کنیز خود را نزد عمر فرستاد که بیا همانا من برای تو آماده می شوم(1)».

آیا صحیح است نسبت به مردی که تا این اندازه شهوی است آنچه زمخشری در «ربیع الأبرار»(2) به وی نسبت داده را گفت، که عمر گفته است:

«إني لأكره نفسي على الجماع رجاء أن يخرج الله نسمةً تسبّحه وتذكره» [همانا من خودم را مجبور به نزدیکی می کنم به این امید که خدا انسانی را خارج کند که او را تسبیح گفته و یاد کند؟!].

## - 10 - خلیفه انسان بهتر از پیامبر اوست!!

جاحظ نوشته است: حجّاج در کوفه خطبه خواند پس کسانی را که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه را زیارت می کنند یاد آور شد و گفت: «تَبّاً لَهُمْ إِنَّمَا

ص: 133

1- - طبقات ابن سعد [265/8]؛ کنز العمال 7:100 [633/13] ح [37604]؛ منتخب الكنز، حاشیه مسند احمد 5:279 [270/5].

2- - ربیع الأبرار [540/3]، باب [68].

يطوفون بأعواد ورمّة بالية هلاً طافوا بقصر أمير المؤمنين عبد الملك؟! ألا يعلمون أنّ خليفة المرء خيرٌ من رسوله؟!» (1) [مرگ بر آنها! همانا بر چوبها و استخوان های پوسیده طواف می کنند چرا بر قصر امیرالمؤمنین عبدالملک طواف نمی کنند؟! آیا نمی دانند که خلیفه مرد بهتر از رسولش می باشد؟!].

### - 11 - پیامبر می تواند هرکس را که می خواهد بی جهت لعن کند!!

احمد (2) و مسلم و حاکم و غیر اینها از طریق ابن عباس نقل کرده اند که گفت: «كنتُ أعبُ مع الغلمان فإذا رسول الله صلى الله عليه و آله قد جاء فقلتُ: ما جاء إلا إليّ، فاخْتَبأتُ على باب فجاءني فخطاني خطاة أو خطاتين ثم قال: «إذهب فادعُ لي معاوية». قال:

فذهبتُ فدعوتهُ له فقيل: إنّه يأكل. فأتيتُ رسول الله صلى الله عليه و آله فقلتُ: إنّه يأكل؛ فقال: «إذهب فادعه». فأتيته الثانية فقيل: إنّه يأكل فأخبرته. فقال في الثالثة: «لا أشبع الله بطنه». قال:

فما شبع بعدها» [من با کودکان بازی می کردم که ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد پس گفتم:

نیامده است مگر به سوی من. پشت در خانه ای مخفی شدم، به سوی من آمد و يك یا دو گام مرا به قدم برداشتن واداشت (3) سپس گفت: «برو و معاویه را به سوی من فراخوان». رفتم و او را خواندم، گفته شد: او در حال خوردن است. پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم: او در حال خوردن بود؛ فرمود: «برو و او را بخوان». بار دوم آمدم و گفته شد: او در حال خوردن است من هم به پیامبر خبر دادم. تا آنکه در مرتبه سوم فرمود: «خداوند شکم او را سیر نکند»].

راوی می گوید: معاویه پس از آن سیر نشد (4).

ص: 134

1- - النصائح، ابن عقيل: 81، چاپ دوم [ص 106].

2- - مسند احمد [551/1، شماره 3094].

3- - [در صحيح مسلم و مسند احمد آمده است: «فخطاني خطاة»، و بدین معناست: با کف دست خود به میان دو کتف من زد].

4- - صحيح مسلم 8:27 [5/172، ح 96-97، كتاب البرّ والصلة والآداب]؛ تاريخ ابن كثير 8:119 [8/127-128، حوادث سال 60 هـ].

ابن کثیر این حدیث را جزء فضایل معاویه برشمرده و نوشته است:

معاویه با این دعا در دنیا و آخرتش بهره مند شد:

اما در دنیا: وقتی در شام امیر شد در هر روز هفت مرتبه غذا می خورد و برایش کاسه ای بزرگ که در آن گوشت فراوان و پیاز بود آورده می شد و از آن می خورد، و در روز هفت بار غذای گوشتی می خورد و شیرینی و میوه به مقدار فراوان می خورد و می گفت: به خدا سوگند! سیر نمی شوم، تنها خسته می شوم، و این، نعمت و معده ای است که همه پادشاهان راغب آن هستند.

و اما در آخرت: همانا مسلم به دنبال این حدیث، روایتی که بخاری (1) و غیر این دو از چند طریق از گروهی از صحابه نقل کرده اند را آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ فَأَيُّمَا عَبْدٍ سَبَبْتُهُ أَوْ جَلَدْتُهُ أَوْ دَعَوْتُ عَلَيْهِ وَلَيْسَ لَكَ أَهْلًا فَاجْعَلْ ذَلِكَ كَفَّارَةً وَ قُرْبَةً تَقْرِبُهُ بِنَهْيِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [خدایا! من انسان هستم پس به هر بنده ای دشنام دادم یا به او تازیانه زدم یا او را نفرین کردم و مستحق اینها نبود، اینها را کفاره و مایه تقرب او قرار ده که در روز قیامت به خاطر اینها او را به خود نزدیک کنی].

آنگاه مسلم از حدیث اول و این حدیث فضیلتی برای معاویه درست کرده است، و غیر از این فضیلت، فضیلت دیگری برای معاویه ذکر نکرده است (2).

امینی می گوید: در اینجا سخن گفتن پیرامون پرسش از این کسی که از پسر هند دفاع می کند و برای او فضیلتی مرگب از رذیله ای که معاویه داشته، و روایت دروغی که بر پیامبر اقدس افترا زده اند، می تراشد، سخت است [و

ص: 135

1- صحیح بخاری [2339/5، ح 6000].

2- البداية والنهاية [127/8-128، حوادث سال 60 هـ].

نمی دانم] آیا آنچه نفع دارد را از آنچه ضرر دارد تشخیص می دهد که می گوید معاویه با این دعا در دنیا و آخرتش بهره مند شد؟! و آیا حدود انسانیت و کمال نفس را می شناسد؟!]

گمان نمی کنم، وگرنه نمی گفت آنچه معاویه به آن راغب بوده و پنداشته همه پادشاهان به آن راغب هستند - یعنی پر خوری و قوت معده تا این اندازه مبعوض که مساوی با مرز حیوانات است - نعمتی از نعمتهای الهی است که به برکت دعای پیامبر معصوم صلی الله علیه و آله به او داده شده، و از سعادت زندگی چیزی جز پر کردن معده تهی و انبان خالی نمی دانست، در حالی که (بنابر روایتی) انسان ظرفی را پر نمی کند که بدتر از شکمش باشد، و برای فرزند آدم چند لقمه ای که کمر او را راست نگه دارد (وبه او قوت دهد) کفایت می کند، و اگر چاره ای نیست پس يك سوم معده برای غذا، و يك سوم برای نوشیدنی و يك سوم برای نفس کشیدن است(1): «وما ملأ آدمي وعاء شراً من بطنه، يحسب ابن آدم أكالات يقمن صلبه، فإن كان لا محالة فثلث لطعامه، وثلث لشرابه، وثلث لنفسه».

وانگهی، آنچه از لابه لای روایات و خصوصیات این مقام روشن می شود این است که: این مورد، مورد عذاب است نه رحمت، و سخن پیامبر، نفرین است نه دعا، و ابن کثیر هر چه خود را جهت توجیه این روایت به تکلف و سختی اندازد فایده ای ندارد؛ همانا ابوذر غفاری بر این مرد طعنه زد و گفت:

«لعنك رسول الله ودعا عليك مرّات أن لا تشبع»(2)[رسول خدا تو را لعن کرد و چند بار تو را نفرین نمود که سیر نشوی]. و این عیب و نقص از او مشهور شد و به عنوان

ص: 136

---

1- - از آنجا که گفتیم: «و انسان ظرفی را پر نمی کند... تا آخر» را احمد [در مسند خود 117/5، ح 16735]، و ترمذی [در سنن خود 509/4، ح 2380]، و ابن ماجه [در سنن خود 1111/2، ح 3349]، و حاکم [در المستدرک علی الصحیحین 367/4، ح 7945] به صورت مرفوع از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده اند آن گونه که در الجامع الصغیر [526/2، ح 8117] آمده است.

2- - ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید [255/8، خطبه 130].

ضرب المثل در آمد و درباره آن گفته شد:

وصاحب لي بطنه كالهويه \*\*\* كأن في أحشائه معاويه

[من رفیقی دارم که شکمش مثل دوزخ است، گویا در روده هایش معاویه است].

و حدیث مسلم(1) که نشانه های جعل در آن آشکار است، برای این هدف

ص: 137

1- - «اللهم إنما أنا بشر فأیما رجل من المسلمین سببته أو لعنته أو جلدته فاجعلها له زكاة ورحمة. اللهم إني اتخذ عندك عهداً لن تخلفنيه، فأیما أنا بشر فأی المؤمنین آذيته، شتمته، لعنته، جلدته فاجعلها له صلاة وزكاة وقربة تقربه بها إليك يوم القيامة. اللهم إن محمداً بشر يغضب كما يغضب البشر وإني قد اتخذت عندك عهداً لن تخلفنيه، فأیما مؤمن آذيته أو سببته أو جلدته فاجعلها له كفارة وقربة تقربه بها إليك يوم القيامة. إنما أنا بشر وإني اشترطت على ربي عز وجل أي عبد من المسلمین سببته أو شتمته أن يكون ذلك له زكاة وأجراً. إني اشترطت على ربي فقلت: إنما أنا بشر أرضى كما يرضى البشر، وأغضب كما يغضب البشر، فأیما أحد دعوت عليه من أممي بدعوة ليس لها بأهل أن يجعلها له طهوراً وزكاة وقربة يقربه بها منه يوم القيامة» [خدایا! من انسان هستم پس هر کدام از مسلمانان را که دشنام دادم یا لعن کردم یا تازیانه زدم اینها را برای او مایه رشد و رحمت قرار ده! خدایا! من نزد تو عهدی می گیرم که هرگز بر خلاف آن عمل نکنی همانا من انسان هستم پس هر کدام از مؤمنان را که اذیت کردم، دشنام دادم، لعن کردم، و تازیانه زدم اینها را برای او درود و مایه رشد و تقرب قرار ده که در روز قیامت به وسیله اینها او را به خود نزدیک کنی! خدایا! همانا محمد انسانی است که مانند دیگران خشمگین می شود و من نزد تو عهدی گرفته ام که هرگز بر خلاف آن عمل نکنی؛ پس هر مؤمنی را که آزرده یا دشنام دادم و یا تازیانه زدم اینها را كفارة او و مایه تقرب او قرار ده که به وسیله آنها در روز قیامت او را به خود نزدیک کنی. همانا من انسان هستم و بر پروردگار عزوجل خود شرط کرده ام که هر بنده ای از مسلمانان را که دشنام دادم این برای او مایه رشد و اجر باشد. من بر پروردگار خود شرط کردم و گفتم: من انسانی هستم که مانند دیگران راضی و خشمگین می شوم پس هر کس از امت خود را نفرینی کردم که شایسته او نبود این نفرین را مایه پاکی و رشد و تقرب او قرار دهد و به وسیله آن در روز قیامت او را به خود نزدیک کند]. اینها، الفاظ حدیث مسلم در صحیح خود 24:8-27[168/5-170، ح 88-95] است.

و به منظور توجیه طعن و لعن و دشنام و تازیانه و نفرین پیامبر بر کسانی که مستحق اینها بوده اند، جعل و وضع شده است.

و برای دفاع از اولیای شیطان که در رأس آنها پسر ابوسفیان قرار دارد، و منع از بدگویی درباره آنها و عیب جویی از آنها به خاطر اقتدا نمودن به رسول خدا صلی الله علیه و آله، سخنان بدون دلیل و عجیبی در دلالت الفاظ و نصوص بافته اند؛ مثل اینکه گفته اند: این سخن، بدون قصد و نیت، یا از روی خواسته های نفسانی بشری، از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است! و این انسانهای نادان و ساده لوح غافل مانده اند از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و آنچه می گوید و انجام می دهد تنها وحیی است که نازل می شود، و او دارای اخلاقی بزرگ است، و در کتابی که از جانب پروردگارش آورده آیه: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا كُتِبَ لَهُمْ يَحْتَمِلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» (1) [و آنان که مردان و زنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند] وجود دارد.

و در حدیثی صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده» (2) [مسلمان کسی است که مسلمین از دست و زبانش در امان باشند].

و می فرماید: «المؤمن لا يكون لعاناً» (3) [مؤمن، لعن کننده نیست].

و می فرماید: «سباب المسلم فسوق» (4) [دشنام به مسلمان فسق است].

ص: 138

1- - احزاب: 58.

2- - این روایت را بخاری [در صحیح خود 13/1، ح 10]، و مسلم [در صحیح خود 96/1، ح 41 کتاب الایمان]، و احمد [در مسند خود 396/2، ح 6767]، و ترمذی [در سنن خود 570/4، ح 2504] نقل کرده اند.

3- - مستدرک حاکم 1:12 و 47 [57/1]، ح 29؛ و ص 110، ح 145.

4- - این حدیث مورد اتفاق است؛ بخاری [در صحیح خود 27/1، ح 48]، و مسلم [در صحیح خود 114/1، ح 116، کتاب الایمان]، و ترمذی [در سنن خود 311/4، ح 1983]، و نسائی [در السنن الکبری 313/2، ح 3567-3578]، و ابن ماجه [در سنن خود 1299/2، ح 3939-3941]، و طبری [در المعجم الکبیر 145/1، ح 325]، و حاکم، و دارقطنی این حدیث را نقل کرده اند.

و می فرماید: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً»(1) [من برای لعن مبعوث نشده ام، تنها برای رحمت مبعوث شده ام].

و می فرماید: «من ذكر امرأ بشيء ليس فيه ليعيبه به حبسه الله في نار جهنم حتى يأتي بنفاد ما قال فيه»(2) [کسی که درباره شخصی چیزی بگوید که در او نیست تا بدین وسیله بر او عیب نهد، خدا او را در آتش جهنم زندانی می کند تا بطلان آنچه را درباره او گفته است بیاورد].

آیا این گروه، پیامبری را توصیف می کنند که نزد آنها این حدیث مُسَلَّم صحیح است: «غَضِبْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا مَرَّةً، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَالِكُ جَاءِكِ شَيْطَانُكِ؟! فَقَالَتْ: وَمَالِكُ شَيْطَانُ؟ قَالَ: بَلَى وَلَكِنِّي دَعَوْتُ اللَّهَ فَأَعَانَنِي عَلَيْهِ فَأَسْلَمَ فَلَا يَأْمُرَنِي إِلَّا بِخَيْرٍ»(3) [عایشه رضی الله عنها يك بار خشمگین شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه شده که شیطانت به سوی تو آمده؟ گفت: آیا تو شیطان نداری؟ فرمود:

آری، ولی خدا را خواندم پس مرا علیه او کمک کرد و او اسلام آورده و تسلیم من شد پس مرا به چیزی جز خیر امر نمی کند].

و آیا درباره پیامبری سخن می گویند که به عبدالله بن عمرو بن عاص فرمود: «أَكْتَبَ عَنِّي فِي الْغَضَبِ وَالرَّضَا، فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ»(4) [از من (حدیث) بنویس چه خشمگین باشم و چه راضی و خشنود، سوگند به

ص: 139

1- صحیح مسلم 8:24 [168/5]، ح 87.

2- الترغيب والترهيب 3:197 [515/3]، ح 32، طبرانی آن را با سندی خوب نقل کرده است.

3- إحياء العلوم 3:167 [164/3].

4- إحياء العلوم 3:167 [164/3]؛ ابو داود این روایت را [در مسند خود 3:318]، ح 3646 نقل کرده است.



آنکه مرا به حقّ به پیامبری مبعوث نمود! از این، جز حقّ خارج نمی شود] و به زبان خود اشاره فرمود؟!]

و عبدالله بن عمر می گوید: هر چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم می نوشتم تا حفظ کنم، ولی قریش مرا از این کار منع کردند و گفتند: هر چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنوی را می نویسی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله انسان است و در حال خشم و رضایت سخن می گوید؟! آنگاه از نوشتن دست برداشتم. وقتی این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم، با دست خود به دهان خویش اشاره کرد و گفت: «أكتب، فوالذي نفسي بيده! ما خرج منه إلا حقٌّ» (1) [بنویس، سوگند به آنکه جانم در دست اوست! از اینجا جز حقّ خارج نمی شود].

و آن حضرت صلی الله علیه و آله چنان بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را توصیف کرده است:

«لا يغضب للدنیا فإذا أغضبه الحقُّ لم يعرفه أحدٌ، ولم يقم لغضبه شيء حتّى يتصر له» (2) [برای دنیا خشم نمی گرفت، و هنگامی که حقّ او را خشمگین می ساخت کسی او را نمی شناخت و چیزی جلودار خشم او نبود مگر اینکه بر آن پیروز می شد].

و آیا با این دروغ ساخته شده - برای پاک جلوه دادن دامان کسانی چون پسر هند - آوازه قداست پیامبری را چرکین می کنند که امت خود را به آداب الهی ادب می کرد، و اصحاب خود را از لعن هر چیزی حتّی جنبندگان و حیوانات و خروس و کک و باد، نهی می کرد و می فرمود: «من لعن شيئاً ليس له بأهل رجعت اللعنة عليه» (3) [کسی که چیزی را لعن کند که شایسته آن نیست، آن لعنت به خودش برمی گردد].

و به مردی که با آن حضرت حرکت می کرد و شترش را لعن نمود فرمود:

ص: 140

1- سنن دارمی 1:125.

2- این روایت را ترمذی در الشّمانل [ص 113، ح 225، از حسن بن علی علیهما السلام] نقل کرده است.

3- الترغیب والترهیب 3:197، و آن را صحیح دانسته است [474/3-475، ح 21-26].

«یا عبدالله! لا تسر معنا علی بعیر ملعون» (1) [ای بنده خدا! به همراه ما بر روی شتری که ملعون است حرکت نکن]. و در این باره مبالغه می کرد و مردم را از آن بر حذر می داشت تا جایی که سلمة بن أکوع می گوید: ما وقتی می دیدیم که مردی برادرش را لعن می کند عقیده داشتیم گناهی کبیره انجام داده است (2).

این سخنان باطل و دروغ را واگذار و در گفتار، زیاده روی نکن؛ پس هر که را پیامبر صلی الله علیه و آله لعن کند ملعون است، و به هر که دشنام دهد اهل آن است، و به هر که تازیانه بزند از شرع روشنگر او برخاسته است، و به هر که نفرین کند بر سر او می آید. و آیا فرد آگاه، مصداقی برای این سخن باطل می یابد و می تواند به دشنام دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از صالحان امتش - هر که باشد - که مستحق دشنام نبوده یا به لعن او یا تازیانه زدن به او یا نفرین او، گواهی دهد؟! پیامبری که برای کامل کردن مکارم اخلاقی مبعوث شده، از این دروغ زشت به دور است.

و اگر این سخن خیالی درست باشد، سستی، در کردار و گفتار و قضاوت و اجرای حدود پیامبر راه می یابد و انسان نمی داند که این موارد آیا با تحریک الهی بوده است یا در پی شهوت رفتن و برای خاموش کردن آتش غضب؟! و این چه پیامبر معصومی است؟! و در این صورت چگونه می توان از سنت او پیروی کرد؟! و در پی او روانه شد؟!!

در کدام يك از دو حالتش مقتدای بشر و حجت بر خلق و الگوی امتهاست؟! و فرق او با امتش چیست که غضب بر همه آنها چیره می شود و هوی و هوس، آنها را به هر سو می کشاند؟! و هر کسی می تواند به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کند و وقتی به مسلمانان دشنام داد و آنها را لعن کرد، این مصیبت

ص: 141

1- - همان 3:196، و نوشته است: سند آن خوب است [474/3، ح 19].

2- - همان 3:195، و نوشته است: سند آن خوب است [472/3، ح 15].

را با آن دعایی که ملحق به آن می کند تبدیل به طاعت و نیکی و کفّاره و مایه تقرّب قرار دهد!

و درشت خویی، گزافه گویی و لاف زنی ابن حجر به حدّی رسیده که به استناد ذیل حدیث مُسلم - که چیزی را اثبات می کند که عقل و منطق آن را نمی پذیرد، و برخلاف اصول مسلمّ دینی است - از لعن کردن حکم که مورد لعن و طرد رسول خدا بوده، و نیز از لعن فرزندش وزغ بن وزغ منع کرده است(1)!

و اهل سنت در این مقام بالا و پایین رفتن ها و بلکه بگو: سخنانی خرافه و شرم آور دارند؛ مثل این سخن که از برخی نقل شده است(2):

«أنّ ظاهر هذا الحديث يُعطينا إباحة تلکم المحظورات للنبيّ صلی الله علیه و آله فحسب» [ظاهر این حدیث به ما می فهماند که تنه‌ایامبر می تواند این امور ممنوعه را انجام دهد]!

وسیوطی(3) از خصوصیات رسول خدا صلی الله علیه و آله این را برشمرده است: «باب اختصاصه صلی الله علیه و آله بجواز لعن من شاء بغیر سبب» [آن حضرت صلی الله علیه و آله این خصوصیت را دارد که هر کس را بخواهد می تواند بدون سبب لعن کند]!

وقسطلانی نوشته است(4):

«كان له صلی الله علیه و آله أن يقتل بعد الأمان، وأن يلعن من شاء بغیر سبب، وجعل الله شتمه ولعنه قرية للمشتوم والملعون لدعائه عليه السلام» [آن حضرت صلی الله علیه و آله حقّ داشت پس از امان دادن بکُشد، و بدون سبب هر که را بخواهد لعن کند، و خداوند دشنام و لعن او را به خاطر دعای خود آن حضرت مایه تقرّب برای شخص دشنام داده شده و ملعون قرار داده است].

ص: 142

1- - الصواعق المحرقة: 108 [ص 181].

2- - الخصائص الكبرى، سیوطی 2:244[425/2]؛ المواهب اللدنیة 1:395[625/2].

3- - ر. ك: الخصائص الكبرى 2:244[425/2].

4- - المواهب اللدنیة 2:625.

آیا کسی به فکر این احمق نمی خندد؟! و اینکه چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که فرض کرده شخص مورد نکوهش به خاطر دعایی که به آن ملحق شده شایسته رحمت و مهربانی است؟! پس مجوز پیامبر رحمت برای هتک پرده این افراد در گذر روزگاران و رسوا نمودن آنها در میان گروهی از شاهدان بدون اینکه استحقاق آن را داشته باشند، چیست؟! و آیا دعای دوم علامت ننگی را که از دعای اول به آنها ملحق شده، پاک می کند؟! و آیا مباح بودن این کارهای ناپسند که ذاتاً ناپسند بوده و قبیح عقلی می باشند، و قبح آنها درباره پیامبر نیز تخصیص نمی خورد، معنای معقولی دارد؟! و آیا هتک حرمت مؤمنان با وجود صفت ایمان در آنها، برای کسی مباح است، پیامبر باشد یا نباشد؟!!

من که نمی دانم، و گمان می کنم هر که چنین عقیده ای داشته باشد نیز مانند من نمی داند.

و آیا در این صورت رسول خدا پس از اینکه به غیر مستحق دشنام داد یا او را لعن کرد یا تازیانه زد یا نفرین نمود، و پس از اینکه آتش خشمش فرونشست، نباید تصریح کند که این کارها به جا نبوده تا ساحت نیکان در طول حیاتشان با علامت ننگ و عار چرکین نشود، و آوازه مردمی که پاک بوده اند تا پایان روزگار در جامعه دینی چرکین نگردد؟!!

و آیا صحابه نمی بایست آشکار شدن وضعیّت را در همه این موارد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهند، تا بدانند این هتک حرمت درباره اهلش و به جا واقع شده یا خیر؟ تا اینکه کردار او را ملاکی عمومی و شایع در بدگویی و دشمنی قرار ندهند، و هیچ کس به خاطر جهل به موضوع و به خاطر پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله دیگری را توییخ و سرزنش نکند.

و آیا کسانی مثل ابوسفیان و معاویه و حکم و مروان و بقیّه میوه های درخت ملعون در قرآن، و امثال آنها که با زبان پیامبر اقدس لعن شده اند،

نمی توانستند با این روایت مُسَلِّم علیه کسانى که به خاطر لعن رسول خدا صلى الله عليه و آله بر آنها عیب می گرفتند مانند أم المؤمنین عایشه و امیرالمؤمنین و ابوذر و بزرگان صحابه، احتجاج کنند؟!

نکته دقیق دیگر: لعنها و طعنهایی که در قرآن کریم متوجه مردمی است که قرآن حکیم آنها را قصد کرده، و پیامبر کریم صلى الله عليه و آله به آن ندا داده، آیا از جانب خدای متعال نیز همانگونه است که درباره پیامبر اقدس پنداشته اند، و آیا به مدح و رحمت و تقرب تأویل و تفسیر می شود؟! در این صورت این آیات بیشتر از آنکه دلالت کنند بر اینکه این افراد، ملعون و از رحمت خدای متعال مطرود هستند، دلالت می کنند که این افراد جلیل و پاک هستند!

و آیا خدای سبحان عهد و پیمانی در این رابطه دارد و سوگند یاد کرده که این لعنها را رحمت و مایه رشد و تقرب قرار دهد؟! یا اینکه این الفاظ بر همان معانی و مدلولهایی که نص در آنها هستند، دلالت می کنند؟!

من نمی دانم اهل سنت چه می گویند! آیا حقیقت را از الفاظ قرآنی می ربایند چنانکه از الفاظ نبوی ربودند؟! که در این صورت باب تفاهم و طریق گفتگو بسته می شود. البته دایره گمرك، مراقب بارهای کلام نیست؛ و از این رو کسی که مدعی هوشیاری و کیاست است هر چه می خواهد می گوید، و شخص و زجاج گزافه گو هر چه هوی و هوشش بپسندد به زبان می آورد، و توجه و مبالاتی ندارد. پناه می بریم به خدا از سخن گفتن بدون اندیشه (نعوذ بالله من التقول بلا تعقل).

«فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» (1)

[پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه

از این راه به دست می آورند!].

ص: 144

## - 12 - ابوحنیفه اعلم از رسول خداست!!

غلو گروهی از حنفیه به حدی رسیده که گمان کرده اند وی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلم بوده است؛ علی بن جریر می گوید: «من در کوفه زندگی می کردم، [روزی] به بصره رفتم و عبدالله بن مبارک در آنجا بود، به من گفت: مردم را در چه حالتی ترك کردی؟ گفتم: در کوفه گروهی را ترك کردم که گمان می کردند ابوحنیفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلم است. [گفت: اینها کافر شده اند] (1). گفتم: آنها تو را پیشوای خود در کفر قرار داده اند. آنگاه عبدالله آنقدر گریه کرد که محاسنش خیس شد؛ منظورش این بود که وی از ابوحنیفه نقل حدیث می کند» (2).

و از فضیل بن عیاض نقل شده است: «قلوب این مردم با محبت ابوحنیفه عجین شده، و در این محبت به حدی افراط می کنند که کسی را اعلم از او نمی دانند» (3).

## - 13 - ابوبکر پیرمردی معروف و پیامبر جوانی ناشناخته است!!

از انس بن مالک نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه آمد، و ابوبکر پیرمردی بود معروف و پیامبر صلی الله علیه و آله جوانی بود ناشناس؛ مردی به ابوبکر برخورد و گفت: ای ابوبکر! این کیست که در پیشاپیش توست؟ گفت: «یهدیني السبيل» [او مرا به راه هدایت می کند]، و آن مرد گمان کرد او راه مدینه را به ابوبکر نشان می دهد در حالی که منظور ابوبکر هدایت کردن به راه خیر بود.

و در روایتی آمده است: ابوبکر در پشت پیامبر صلی الله علیه و آله بر شتر سوار بود و راه مدینه را بهتر می دانست؛ مردی که او را می شناخت، وی را دید و گفت:

ص: 145

1- [این جمله را از منبع اصلی افزودیم].

2- تاریخ بغداد 13:441.

3- حلیة الأولیاء 5:358.

ای ابوبکر! این جوانی که جلوی توست کیست؟ و در روایت احمد آمده است:

می گفتند: ای ابوبکر! این جوانی که جلوی توست کیست؟ گفت: «هذا يهديني السبيل» [اوراه را به من نشان می دهد].

و در روایتی آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت ابوبکر بر شتر سوار بود... (1).

امینی می گوید: چقدر زمانه پیامبر اسلام را پایین آورده تا جایی که گفته می شود: او جوانی ناشناس و غیر معروف بوده است. گویا وی جوانی ناشناس است و پیرمردی که آوازه و نام نیکویش در میان مردم پخش شده او را به عنوان راهنما در مسیرش برداشته، گاه پشت سر او بر شتر می نشیند، و گاه او را جلوی خود راه می اندازد، و هر گاه از او سؤال شود می گوید: این شخص مرا به راه، هدایت می کند و او را از من بهتر می داند. گویا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن کسی نبود که در هر موسم حج، خود را بر قبایل عرضه می کرد و همگی آنها چه کسانی که ایمان می آوردند و چه کسانی که ایمان نمی آوردند او را می شناختند، به ویژه انصار که از مدینه می آمدند و در میان آنها بزرگان اوس و خزرج بودند، کسانی که بار اول در عقبه اولی بیعت کردند، و در بار دوم در عقبه ثانیه هفتاد و سه مرد و دوزن با او بیعت کردند.

و گویا مدینه خانه بنی نجار که اقوام مادری پیامبر اقدس بوده اند، نیست.

و گویا آن حضرت صلی الله علیه و آله مدینه را پایتخت امارت و حکومت خود، و محلّ تجمّع برای دفاع از نهضتش قرار نداده بود؛ و مردان و خاصان از اهل خود و مهاجرین را به آنجا نفرستاده بود.

و کئی ابوبکر پیرمرد بوده و پیامبر جوان، در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله دو سال و چند ماه از او بزرگتر بوده است.

ص: 146

---

1- صحیح بخاری 6:53، باب هجرة النبي [1421/3، ح 3694]؛ سیره ابن هشام 2:109 [2/137]؛ مسند احمد 3:287 [205/4] ح [13649].

از یزید بن أصمّ نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر گفت: من بزرگترم یا تو؟ گفت: «بل أنت أكبر مني وأكرم وخير مني، وأنا أسنّ منك» [بلکه شما بزرگتر و گرامی تر و بهتر از من هستی و من مستتر از شما هستم] (1).

امینی می گوید: آیا از این دروغی که کرامت شمرده شده تعجب نمی کنی؟! کی روایت یزید بن أصمّ از پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح است در حالی که آن حضرت را درک نکرده است؛ این مرد در سال (101 یا 103 یا 104) و در سنّ هفتاد و سه سالگی مرده است، پس ولادت او پس از گذشت مدّتی طولانی از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله است.

وانگهی، کی ابوبکر مستتر از پیامبر بوده است، آن حضرت صلی الله علیه و آله در عام الفیل به دنیا آمدند و ابوبکر سه سال پس از عام الفیل به دنیا آمد. و سعید بن مسیب نوشته است: ابوبکر با خلافتش به سنّ رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و مانند پیامبر در سنّ شصت و سه سالگی از دنیا رفت.

ابن قتیبه در «المعارف» (2) نوشته است:

تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که ابوبکر شصت و سه سال عمر کرده است؛ بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقدار دو سال خلافت ابوبکر از او بزرگتر بوده اند.

و در سنن ترمذی (3) آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در سنّ شصت و پنج سالگی وفات کرده است (4).

ص: 147

1- تاریخ مدینه دمشق [25/30، شماره 3398]؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: 72 [ص 99].

2- المعارف: 75 [ص 172].

3- سنن ترمذی 2:288 [5/564، ح 3650 و 3651].

4- و نیز نگاه کن: سیره ابن هشام 1:205؛ تاریخ الأمم والملوک 2:125؛ و 4:47 [2/155؛ 3/216، حوادث سال 13 هـ].



## - 15 - رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان را از وقت حاجت به تأخیر انداخته است!!

بیهقی در «السنن الکبری» از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل کرده است: «ثلاث لأن یكون رسول الله صلی الله علیه و آله یبینهنَّ أحبُّ إليَّ من حمر النعم: الخلافة، والکلاله، والربا»<sup>(1)</sup> [اگر پیامبر سه مسئله مهم را برای من روشن می کرد از شتران سرخ موی برای من محبوب تر بود: خلافت، کلاله، و ربا...].

امینی می گوید: چه چیزی مسأله کلاله را نزد خلیفه به معضلی تبدیل کرده، و معنای آن و حکمش را نزد وی مبهم ساخته؟! با اینکه این مسأله، شایع و حکمش روشن است.

آیا هنگام پرسش فراوان خود از پیامبر درباره این مسأله، پیامبر پاسخ او را داده است یا نه؟ اگر پاسخ او را داده است پس چرا آن را حفظ نکرده است؟! و شاید هم فهمش از درک این مسأله عاجز مانده است، مسأله ای که برای او از شتران سرخ موی عزیزتر بوده است، یا از همه دنیا، و یا از قصرهای زیبای شام محبوب تر بوده است!

و اگر بگویند پیامبر پاسخش را نداده است می گوئیم: پیامبری که می داند او به همین زودی جانشینش می شود و سؤالات و مسائل قضایی به سوی او سرازیر می شوند و از شایع ترین آنها مسأله کلاله است، چگونه آن را تبیین نکرده و بیان حکمش را از وقت حاجت به تأخیر انداخته است! پیامبر خدا هرگز چنین خطایی نمی کند. لکن حقیقت، همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حفصه فرموده است: «ما أرى أباك يعلمها»<sup>(2)</sup> [به نظر من پدرت آن را یاد نخواهد گرفت]، یا «ما أراه یقیمها»<sup>(3)</sup> [به نظر من آن را اجرا نخواهد کرد]. این کلام، حقیقت را

ص: 148

1- السنن الکبری 6:225.

2- نگاه کن: کنز العمال 6:2 [78/11] ح 30688.

3- نگاه کن: تفسیر ابن کثیر 1:594.

کاملاً روشن ساخته و خواننده را به شرطی که گرفتار هوای نفس نباشد، از واقعیت آگاه خواهد ساخت. و رسوایی بزرگ آن است که او پس از همه اینها و پس از گفتار خودش: «إِنَّهَا لَمْ تَبَيِّنْ لِي» [حقیقت کلاله برای من روشن نشده]، باز دست از صدور حکم برداشته، بدون توجه به فرمایش خدای تعالی: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (1) [از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤولند]، و سخن خداوند: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (2) [اگر او سخنی دروغ بر ما می بست \* ما او را با قدرت می گرفتیم \* سپس رگ قلبش را قطع می کردیم \* و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود]، بر اساس رأی خویش عمل می کرد و آن را پیروی از ابوبکر می دانست، در حالی که او خود آگاه بود که ابوبکر نیز همسنگ خود اوست و این سخن را از او شنیده بود: «إِنِّي سَأَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِي فَإِنَّ يَكُ صَوَابًا فَمِنْ اللَّهِ، وَإِنْ يَكُ خَطَأً فَمَنِّي وَمِنَ الشَّيْطَانِ!» [من به زودی رأی خود را درباره آن خواهم گفت، اگر صحیح بود از سوی خداست، و گرنه از خودم و شیطان است!].

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (3)

[تنها از گمان بی پایه، پیروی می کنند با اینکه «گمان» هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند].

### - 16 - اَمْتِ اسْلَامِي بَا پيامبر در آنچه که برای او ثابت بوده، شريك است!!

موسی جار الله در کتاب «الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة» (4) می گوید:

ص: 149

1- - اسراء: 36.

2- - حاقه: 44-47.

3- - نجم: 28.

4- - [در ص (لز) و (لح) و (لط) و (ما)؛ و نیز ر. ک: نقض الوشیعة، سید محسن امین: 70-85].

اُمّت اسلامی بسان پیامبر معصوم است؛ بدین معنا که در دریافت و حفظ و تبلیغ و ادای رسالت، هر چه را که پیامبر ابلاغ نموده، او نیز مانند پیامبر حفظ کرده، و هر چه را که پیامبر تبلیغ کرده، او نیز مانند پیامبر تبلیغ کرده است، و همه جزئیات و کلیات و اصول و فروع دین را حفظ نموده و تبلیغ کرده است. اُمّت اسلام از همه ائمه به قرآن و سنت آگاهترند، و امروز آگاهی و دانش اُمّت به قرآن و سنت به حدی رسیده است که از علم علی و اولاد علی بیشتر و کاملتر است. و از بزرگترین تفضّلات و توجّهات خدا بر پیامبر و سپس بر اُمّت، این است که گروه کثیری از فرزندان آنان را به مراتب داناتر و آگاهتر از ائمه و اصحاب پیامبر قرار داده است. هر حادثه ای که پیش آید، این اُمّت در ارائه حکم حقّ و پاسخ درست برای آن در نمی ماند؛ زیرا این اُمّت وارث پیامبر است و به برکت رسالت خاتم النبیین رشد یافته اند. به حدی که رشد اُمّت خاتم در دستیابی به هدایت و حقّ از هر امامی بیشتر و بالاتر است، و آنان به برکت رسالت و قرآن و سنت و عقل بازدارنده، همچون پیامبر معصومند و به درجه ای از رشد و آگاهی دست یافته اند که دیگر نیازی به امام ندارند و این عقل و رشد، آنان را از هر امامی بی نیاز می کند. و من عقیده شیعه در معصوم بودن ائمه را انکار نمی کنم، بلکه این عقیده ایشان را انکار می کنم که می گویند: اُمّت پیامبر همیشه قاصر بوده و هستند، و تا روز قیامت نیازمند امام معصوم هستند؛ در حالی که اُمّت به عصمت و هدایت نزدیکتر از هر امام معصومی است، و در راهنمایی به صواب و حقّ نیز از هر امام معصومی بالاتر است؛ به دلیل اینکه عصمت امام ادعایی بیش نیست، اما عصمت اُمّت به شهادت قرآن بدیهی و روشن است. و مردم پس از پیامبر خاتم به سبب رشد عقل و کمال شعور، بزرگوارتر و عزیزتر و بالاتر از آنند که در زیر لوای وصایت وصی باشند و تا ابد رشد نکرده و عقب مانده بمانند.

پاسخ: من دوست داشتم نامی از این کتاب نبرم و کسی نام آن را نشنود؛

زیرا در میان کتابها رسوایی های آن از همه بیشتر است، ولی چاپ و انتشار این کتاب، مرا موظف ساخت که جامعه را از شخصیت نویسنده و گوشه ای از آنچه صفحات کتابش را با آن سیاه کرده، آگاه نمایم. هر صفحه این کتاب مایه ننگ و شرمساری برای امت اسلامی است، و برای هم فکرنش بیشتر! من نمی دانم درباره کتاب شخصی که کتاب خدا و سنت پیامبرش را پشت سر انداخته چه بنویسم؛ زیرا او بنا گذاشته که حکم کند و انتقاد نماید، زورگویی کند و تضعیف نماید، بدگویی کند و تعبیرات زشت به کار برد، و با کتاب خدا بازی کند و آن را با رأی فاسد و عقل ناقص، هر گونه که بخواهد تفسیر نماید.

گویا قرآن امروز نازل شده و کسی پیش از او آن را نمی شناخته، و نظری درباره آیه ای از آن نرسیده، و کتابی در تفسیر آن تدوین نشده و حدیثی در توضیح آن نیامده است. گویا شرع جدید و دیدگاه تازه و دین اختراعی و مذهب نوآورده است که هیچ يك از مبانی اسلام و کتاب و سنت با او همراهی نمی کند.

قیمت و ارزش این انسان غفلت زده و کتاب او چیست؟! کسی که امت را در همه خصوصیات و فضایل و کمالات به دست آمده از رسالت و در ویژه ترین ویژگی های نبوت، شریک پیامبر می داند، و رسالت امت را به تمام معنا متصل به رسالت پیامبر می داند و گمان می کند سوره قدر رسالت امت است که بدون فاصله، به سوره رسالت پیامبر متصل شده است، و با آیه:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» (1) [به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد]، و آیه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (2) [محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند] بر رسالت امت استدلال می کند.

وعلامه مبرور شیخ مهدی حجار نجفی ساکن معقل (3) در ردّ و تضعیف

ص: 151

1- - توبه: 128.

2- - فتح: 29.

3- - او یکی از شاعران قرن چهاردهم است.

سخنان باطل او، نهایت سعی خود را کرده است.

و اگر این فرد در میان صفحات کتابش به جز افسانه هایش دربارهٔ امت مطلب باطل دیگری نداشت، همین به تنهایی برای جهالت و بدنامی او کفایت می کرد.

اینها يك دسته اوهام و خرافاتی بیش نیست که صدور آن از يك دانش آموز یا دانشجوی فقه بعید است، چه رسد به کسی که خود را فقیه می داند.

گویا در خیال خود و در عالم خوابهای آشفته و کابوس سخن می گوید.

آیا کسی نیست که از او بپرسد: امت اسلامی اگر معصوم و حافظ همهٔ کلیات و جزئیات اصول و فروع دین است، و امت در هر دوران آنها را بی کم و کاست به دوران بعد می رساند، و هیچ مسأله ای را فراموش نکرده و یا از آن غافل نمی ماند، دیگر اعلمیت امت از ائمه، و نزدیک تر بودن آنها به هدایت نسبت به ائمه چه معنایی دارد؟! آیا به نظر او ائمه خارج از امت اسلامی اند و آنها حافظ دین و هدایت شده نیستند، و از دینی که امت حافظ آن است برکنارند، و عصمت و حفظ و هدایت و تبلیغ دین شامل آنان نمی شود؟!

و بنابر پندار او نباید در میان امت فرد جاهلی وجود داشته باشد، در حالی که جاهلان امت اسلامی چه بسیار مکان هایی را که میان شرق و غرب پر کرده اند و رفتار و گفتارشان بر جاهل بودنشان و بیشتر از همه بر جاهل بودن خود او گواهی می دهند. و نیز نباید میانشان در امور دین و یا احکام شرعی اختلافی پدید می آمد، در حالی که اختلافاتی که از عصر صحابه تاکنون پدید آمده، بر هیچ خردمندی پوشیده نیست. آیا بدون جهالت یکی از دو طرف نسبت به حقیقت، اصلاً امکان دارد که اختلاف و دو دستگی پیش آید؟! مگر حقیقت بیش از یکی است و یا قابل تجزیه است؟!

آیا به نظر او جهل علی و اولادش از بین امت، به قرآن و سنت، جزء دین حفظ شده توسط امت است؟! و یا اینکه آنان را از امت اسلامی حساب نمی کند؟! وگرنه نمی گفت: علم و دانش امت به قرآن و سنت از علم علی و

او کئی به علم و دانش علی و اولادش و علم همهٔ اُمّت احاطه پیدا کرده است تا بتواند چنین حکم قطعی و فتوای بدون دلیلی را صادر نماید؟!]

و شاید بتوانم بگویم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از صاحب این فتوای بدون دلیل، آگاه تر و آشناتر به اُمّت خود و داناتر به علم و دانش و بصیرت آنان بوده است که پس از آگاهی از همهٔ آنها، تقلین - کتاب خدا، و عترتش یعنی ائمهٔ علیهم السلام - را برای هدایت مردم پس از خویش جانشین خود ساخته و فرموده: «ما إن تمسّ کتم بهما لن تضلّوا بعدی، وإنهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» [تا زمانی که به دامن آن دو چنگ زنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد؛ زیرا آنها هرگز از هم جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند].

حال منحصر ساختن هدایت به تمسّک به آن دو و پیروی آثارشان تا قیامت، به ما می فهماند که نزد آن دو علوم و معارفی است که دست اُمّت از آنها کوتاه است، و اینکه امکان ندارد اُمّتی که از خطا معصوم نیست و از حجاب های غیبی برای او پرده برداشته نشده، به جایی برسد که از راهنمایی که او را هنگام تحیر هدایت نماید، بی نیاز گردد. و طبق این روایت بسیار روشن و صریح، پیشوایان عترت در علم و هدایت و دانش و رهنمود، همتای قرآنند، و آگاهان حقیقی از باطن و رموز قرآن و مفسّران آنند. و اگر اُمّت یا برخی از آنان در دانش و بینش، همانند ائمه بودند - چه رسد به اینکه اعلم از آنان باشند - هر آینه این حدیث صریح، سخنی گزاف و بیهوده بود. و نیز اگر دانش امروز اُمّت، از دانش علی و اولادش بیشتر و کاملتر شده است - آن گونه که این مسکین تصوّر کرده است - پس چگونه پیامبر از آن آگاه نشد؟! و گویا بدون اینکه اُمّت را بشناسد گفته است: «أعلم اُمّتی من بعدی علیّ بن ابی طالب»<sup>(1)</sup> [علی بن ابی طالب پس از من اعلم اُمّت من است]؟!]

ص: 153

و چگونه او را ظرف علم خود و درب ورود به شهر علم خود قرار داد؟!

و چگونه حافظ نیشابوری به استناد اجماع اُمت، حکم می کند که علی تنها وارث علم پیامبر است؟!

و لازمه این سخنان آن است که اُمت از پیامبر نیز داناتر و أعلم باشد؛ زیرا علی وارث همه علوم پیامبر است، و اُمت اعلم از علی است، پس اُمت أعلم از پیامبر است.

و نیز چگونه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مردم دستور می دهد که پس از او به اهل بیتش علیهم السلام اقتدا کنند و در معرفی آنان می گوید: «خُلقوا من طینتی، وُرزقوا فهمی و علمي» [آنان از سرشت من آفریده شده اند و از فهم و دانش من بهره مند گشته اند]؟!

و اگر مردم به کمال رسیده اند و تا روز قیامت نیازی به وصایت و جانشینی امام معصوم ندارند - آن گونه که این غفلت زده لوح خیال می کند و نمی تواند با عقل ناقصش نیاز مردم به امام را تصوّر کند - پس چرا اُمت، تجهیز و کفن و دفن پیامبرشان را سه روز به تأخیر انداختند؟! و این کتابهای اهل سنت است که صریحاً می گویند: علّت تأخیر تجهیز و تدفین پیامبر آن بود که مردم به واجب مهم تری پرداخته بودند و آن امر مهمّ خلافت و تعیین خلیفه است(1).

حال عقل این مرد - با توجه به اینکه او معتقد است مردم تا روز قیامت نیاز به امام معصوم ندارند - چگونه می تواند نیاز شدید مردم آن روزگار به امام غیر معصوم را تصوّر کند؟!

ص: 154

---

1- - نگاه کن: الصواعق المحرقة: 5 [ص 7].







## 1 - دیدگاه خلیفه درباره ارث جدّه (مادربزرگ)

از قبیصة بن ذؤیب نقل شده است: «مادر بزرگی نزد ابوبکر صدیق آمد و از او درباره ارثش سؤال کرد. ابوبکر گفت: «ما لك في كتاب الله شيء، وما علمتُ لك في سنة رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً فارجعي حتى أسأل الناس» [در کتاب خدا برای تو چیزی معین نشده، و در سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چیزی برای تو نمی دانم، برگرد تا از مردم بپرسم].

آنگاه مغیره بن شعبه گفت: من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که يك ششم به جدّه داد. ابوبکر گفت: آیا با تو کسی دیگر هم بود؟ محمد بن مسلمه انصاری بلند شد و آنچه مغیره گفته بود را تکرار کرد. پس ابوبکر همان يك ششم را برای او معین کرد...» (1).

نگاه کن که خلیفه چگونه به مسأله ای که مورد ابتلاست و حکم آن شایع است، علم ندارد، تا جایی که از روی ناچاری به روایت کسی مانند مغیره که زناکارترین فرد قبیله ثقیف و دروغگوترین فرد امت است (2)، اعتماد می کند.

و از جمله مواردی که مغیره سنت را تغییر داد و با آن بازی کرد، این بود که نماز

ص: 157

---

1-- موطأ مالك 1:335 [513/2، ح 4]؛ سنن دارمی 2:359؛ سنن أبي داود 2:17 [121/3، ح 2894]؛ سنن ابن ماجه 3:163 [909/2، ح 2724]؛ مسند احمد 4:224 [265/5، ح 17519]؛ سنن بیهقی 6:234؛ بداية المجتهد 2:344؛ مصابيح السنة 2:22 [391/2، ح 2273].

2-- نگاه کن: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 3:163 [241/12، خطبة 223].

عید قربان سال (40) هجری را به خاطر اینکه می ترسید عزل شود در روز عرفه خواند(1)، و پیشاپیشِ مردمی بود که به امیر المؤمنین علیه السلام دشنام می دادند، و هرگاه بالای منبر می رفت به آن حضرت دشنام می داد(2).

## - 2 - دیدگاه خلیفه دربارهٔ ارث دو جدّه (دو مادر بزرگ)

از قاسم بن محمد نقل شده است: دو جدّه یکی پدری و یکی مادری نزد ابوبکر آمدند، به مادر بزرگ مادری ارث داد ولی به پدری ارث نداد.

عبدالرحمن بن سهیل - سهل - از قبیلهٔ بنی حارثه گفت: ای خلیفهٔ رسول خدا! تو ارث را به کسی دادی که اگر می مرد [و میت زنده بود] از او ارث نمی برد، پس ابوبکر يك ششم را بین آن دو تقسیم کرد(3).

امینی می گوید: آیا از جهل این مرد به حکم ارث مادر بزرگ، و سرعت وی در تغییر دیدگاه، با انتقاد مردی از انصار یا از قبیلهٔ بنی حارثه تعجب نمی کنی؟!

و این انتقاد، مقتضی این است که مادر بزرگ مادری از ارث محروم شود، اما وی هر دو را در ارث شریک کرد! و فقهای اهل سنت همین را مصدر حکم خود قرار داده اند، در حالی که اصل حکم، از روایت مغیره که دربارهٔ يك مادر بزرگ بود، گرفته شده است!

و اما دیدگاه مرد انصاری دربارهٔ مادر بزرگ که خلیفه را از رأیش برگرداند، به خاطر پیروی از قرآن و سنت نبود، بلکه مخالف هر دو و موافق با سخن

ص: 158

---

1-- الأغاني 14:142 [96/16].

2-- نگاه کن: مسند احمد 4:369 [496/5]، ح 18802؛ [18802]؛ ح 188 [307/1]؛ ح 1634؛ ص 308، ح 1640 و 1641.

3-- موطأ مالك 1:335 [513/2]، ح 5؛ سنن بیهقی 6:235؛ بداية المجتهد 2:344 [348/2]؛ الاستیعاب 2:400؛ الإصابة 2:402؛ وی گفته است: «رجال این حدیث ثقه هستند»؛ [836/2]، شماره 1424؛ كنز العمال 6:6 [22/11]، ح 30466.

شاعر است که می گوید:

بنونا بنو أبنائنا وبناتنا \*\*\* بنوهنّ أبناء الرجال الأبعدِ

[فرزندان ما، فرزندان پسران ما هستند، و فرزندان دختران ما، فرزندان مردان بیگانه اند].

و اهل سنت با توجه به این شعر، آیه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (1) خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد] را مخصوص فرزندان پسر قرار داده اند، نه فرزندان دختر، و گفته اند: احکامی که درباره اولاد بیان شده مانند سهم ارث و غیره، شامل نوه دختری نمی شود و دلیل آنها همین سخن شاعر است.

بغدادی در «خزانة الأدب» (2) نوشته است:

این شعر با اینکه در کتب نحوی ها و دیگران خیلی نقل می شود، سراینده اش معلوم نیست.

پاك و منزهی ای خدا! چه چیز به آنها جرأت داده که در دین خدا، برای خارج کردن آل الله از فرزندی رسول خدا صلی الله علیه و آله، این رأی و دیدگاه سیاسی را مطرح کنند؟!

سخن شاعر در مقابل این سخن خداوند چه ارزشی دارد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمُ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمُ» (3) [بگو: «بیاید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت می نمایم، شما هم زنان خود را»]؟!]

این آیه به صراحت می گوید: امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو فرزند پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله هستند.

و خداوند سبحان، نوادگان نوح را ذریّه او نامیده است، و آن گونه که در

ص: 159

1- - نساء: 11.

2- - خزانة الأدب 1:300 [445/1].

3- - آل عمران: 61.

«قاموس» (1) آمده است «ذَرِيَّة» به معنای فرزند است؛ خداوند می فرماید:

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» (2) [واسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم؛ و هر دو را هدایت کردیم؛ و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم؛ و از فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم)؛ این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! \* و (همچنین) زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را؛ همه از صالحان بودند]. خداوند در این آیه، عیسی را از ذَرِيَّة نوح قرار داده است با اینکه وی فرزند دختر او مریم می باشد.

رازی در تفسیر خود (3) می نویسد:

آیه مباهله دلالت می کند بر اینکه حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند؛ زیرا آن حضرت وعده داد فرزندان را [برای مباهله] بخواند و حسن و حسین را آورد پس این دو فرزندان او هستند و یکی از مواردی که این مطلب نوه دختری فرزند انسان محسوب میشود را تأکید میکند سخن خداوند در سوره انعام است: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) تا آنجا که خداوند می فرماید: (وَيَحْيَىٰ وَعِيسَى) (4) زیرا معلوم است که نسبت عیسی به ابراهیم به وسیله مادر است؛ پس ثابت شد که گاهی نوه دختری فرزند نامیده میشود؛ والله اعلم.

بنابراین پس از اینکه ثابت شد ذریّه، مرد حقیقتاً فرزند او حساب میشوند و فرزندان دختر نیز ذریّه انسان هستند نباید در احکام میان ذریه و اولاد تفاوت نهاد و هیچ کس نمیتواند نوه های دختری را فرزندان مردان

ص: 160

1- - القاموس المحيط 2:34 [ص 507].

2- - أنعام: 84-85.

3- - التفسير الكبير 2:488 [81/8]؛ و نیز نگاه کن: الجامع لأحكام القرآن، قرطبی 4:104؛ و 7:31 [67/4]؛ و 7:22-23.

4- - أنعام؛ 84-85

بیگانه قرار دهد و آنها را فرزندان پدر دختر نشمارد، و در عین حال صحیح باشد آنها را ذرّیه مرد (پدر دختر) به حساب آورد، در حالی که ذرّیه چیزی جز فرزندان مرد نیست.

و شاهد بر این لغت قرآن مجید و اینکه نوه دختری حقیقتاً فرزند پدر دختر است، این سخنان است:

1 - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أخبرني جبريل: أنّ ابني هذا - يعني الحسين - يقتل» [جبرئیل به من خبر داد که این فرزندم - یعنی حسین - کشته می شود]. و در روایتی دیگر آمده است: «إنّ أمتي ستقتل ابني هذا»<sup>(1)</sup> [أمت من این فرزندم را می کشند].

2 - و درباره امام حسن علیه السلام فرمودند: «ابني هذا سيّد»<sup>(2)</sup> [این فرزندم آقا و سرور است].

3 - و به علی علیه السلام فرمودند: «أنت أخي وأبو وُلدي»<sup>(3)</sup> [تو برادر و پدر فرزندانم هستی].

4 - سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «إنّ جبريل أخبرني أنّ الله عزّوجلّ قتل بدم يحيى بن زكريّا سبعين ألفاً وهو قاتل بدم ولدك الحسين سبعين ألفاً»<sup>(4)</sup> [جبرئیل به من خبر داد که خدای عزّوجلّ در مقابل خون يحيى بن زكريّا هفتاد هزار نفر را کشت و در مقابل خون فرزندت حسین نیز هفتاد هزار نفر را می کشد].

5 - و سخن او صلی الله علیه و آله: «المهديّ من وُلدي وجهه كالكوكب الدرّي»<sup>(5)</sup> [مهدی از فرزندان من است و صورتش مانند ستاره درخشان است].

ص: 161

1- - [ترجمة الإمام الحسين عليه السلام از طبقات ابن سعد، که چاپ نشده است: 44، ح 268]؛ المستدرک علی الصحیحین 3:177 [3/194، ح 4818]؛ أعلام النبوة، ماوردی: 83 [ص 137]؛ الصواعق المحرقة: 115 [ص 192].

2- - المستدرک علی الصحیحین 3:175 [3/191، ح 4809]؛ أعلام النبوة، ماوردی: 83 [ص 137]؛ تفسیر ابن کثیر 2:155.

3- - ذخائر العقبی: 66.

4- - همان: 150.

5- - همان: 136.

6 - و سخن او صلی الله علیه و آله: «هذان ابناي من أحبهما فقد أحببني»(1) [این دو - یعنی حسن و حسین - دو فرزند من هستید، هرکس آنها را دوست بدارد مرا دوست داشته است].

7 - و فرمود: «أدعوا إبنی»(2) [فرزندم را صدا کنید]؛ پس حسن بن علی علیهما السلام آمد.

8 - سخن او صلی الله علیه و آله: «اللهم إن هذا إبنی - الحسن - وأنا أحبّه فأحبّه وأحب من یحبّه»(3) [خدایا! این فرزند من است - یعنی حسن - و او را دوست دارم، پس او را و هر که او را دوست می دارد دوست بدار].

9 - و به علی علیه السلام فرمود: «أی شیء سمیت إبنی؟ قال: ما كنتُ لأسبقك بذلك.

فقال: وما أنا السابق ربّي فهبط جبریل، فقال: یا محمّد! إن ربّك یقرئک السلام ویقول لك: علیّ منك بمنزلة هارون من موسی لكن لا نبی بعدك، فسمّ إبنك هذا باسم ولد هارون»(4) [فرزندم را چه نام نهادی؟ گفت: من در این کار بر شما سبقت نمی گیرم.

سپس پیامبر فرمود: من هم از پروردگارم سبقت نمی گیرم؛ پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد! پروردگارت سلام می رساند و می گوید: علی نسبت به تو مانند هارون نسبت به موسی است، امّا پیامبری بعد از تو نیست پس این فرزندان را به اسم فرزند هارون نامگذاری کن].

10 - و چون حسن و حسین علیهما السلام گم شدند فرمود: «أطلبوا إبنی»(5) [دو فرزندم را پیدا کنید].

11 - سخن او صلی الله علیه و آله: «إنّ إبنیّ هذین ریحانتای من الدنیا»(6) [این دو فرزندم - یعنی حسن و حسین - دو ریحانه من از دنیا هستند].

ص: 162

---

1- - المستدرک علی الصحیحین 3:166 [181/3]، ح 4776؛ تاریخ مدینة دمشق 4:204 [199/13]، شماره 1383؛ و در مختصر تاریخ دمشق 12/7؛ کنز العمال 6:221 [120/12]، ح 34286.

2- - ذخائر العقبی: 122.

3- - تاریخ مدینة دمشق 4:203 [197/13]، شماره 1383؛ و مختصر تاریخ دمشق 10/7 [10/7].

4- - ذخائر العقبی: 120.

5- - کنز العمال 5:108 [662/13]، ح 37685.

6- - الصواعق المحرقة: 114 [ص 191]؛ کنز العمال 6:220؛ 7:109 [113/12]، ح 34252؛ 667/13؛ ح 37699.

12 - سخن او صلی الله علیه و آله: «سَمَّيْتُ ابْنِي هَذَا بِاسْمِ ابْنِي هَارُونَ شَبْرٍ وَشَبِيرٍ»<sup>(1)</sup> [این دو فرزندم (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) را به نام دو فرزند هارون شبر و شبیر نام نهادم].

13 - سخن او صلی الله علیه و آله: «لو لم يبقَ من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتّى يبعث رجلاً من وُلدي إسمه كاسمي» [اگر از دنیا فقط يك روز باقیمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از فرزندان من را برانگیزد که اسم او اسم من است].

سلمان گفت: ای رسول خدا! از کدام فرزندت؟

فرمود: «من وُلدي هذا»<sup>(2)</sup> [از این فرزندم]، و با دستش بر حسین زد.

14 - و سخن امام حسن علیه السلام به ابوبکر وقتی بر منبر جدّش بود: «إنزل عن مجلس أبي» [از جایگاه پدرم پایین بیا]. ابوبکر گفت: «صدقت إنّه مجلس أبيك» [راست گفתי اینجا جایگاه پدرت است].

و در روایتی آمده است: «إنزل عن منبر أبي»<sup>(3)</sup> [از منبر پدرم پایین بیا]. و ابوبکر گفت: «منبر أبيك لا منبر أبي» [این منبر پدرت است نه منبر پدر من].

15 - و سخن آن حضرت در وصیت خود: «ادفوني عند أبي»<sup>(4)</sup> [مرانزد پدرم - یعنی مصطفی - دفن کنید].

16 - و سخن امام حسین علیه السلام به عمر: «إنزل عن منبر أبي» [از منبر پدرم پایین بیا]. پس عمر گفت: «منبر أبيك لا منبر أبي من أمرک بهذا؟!»<sup>(5)</sup> [این منبر پدرت است نه منبر پدر من، چه کسی به تو امر کرده که چنین بگویی؟!].

ص: 163

1- - الصواعق المحرقة: 115 [ص 192]؛ كنز العمال 6:222 [118/12، ح 34275].

2- - ذخائر العقبی: 136.

3- - الرياض النضرة 1:139 [175/1]؛ شرح نهج البلاغة 2:17 [42/6، خطبة 66]؛ الصواعق المحرقة: 108 [ص 177]؛ تاریخ الخفاء، سیوطی: 54 [ص 75]؛ كنز العمال 3:132 [616/5، ح 14084 و 14085].

4- - الإتحاف بحبّ الأشراف، اثر شبرای: 11 [ص 38].

5- - تاریخ مدینة دمشق 4:321 [175/14]، شماره 1566؛ و در مختصر تاریخ دمشق 7/127].



17 - و سخن امام حسن علیه السلام بنا بر نقل شبرای در «الإتحاف»(1):

خَيْرُهُ اللهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي \*\*\* بعد جَدِّي وَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَيْنِ

فَضَّةٌ قَدْ صُيِّغَتْ مِنْ ذَهَبٍ \*\*\* فَأَنَا الْفَضَّةُ ابْنُ الذَّهَبِيِّينِ

[برگزیده خدا از میان مخلوقات بعد از جدم، پدرم است، و من فرزند دو برگزیده هستم. نقره ای از طلا قالب ریزی شده و شکل گرفته است؛ پس من نقره ای هستم فرزند دو طلا].

18 - و نیز سخن آن حضرت علیه السلام بنا بر نقل «الإتحاف»(2):

أَنَا ابْنُ الَّذِي قَدْ تَعْلَمُونَ مَكَانَهُ \*\*\* وَلَيْسَ عَلَيَّ الْحَقُّ الْمَبِينُ طِحَاءً

أَلَيْسَ رَسُولُ اللَّهِ جَدِّي وَوَالِدِي \*\*\* أَنَا الْبَدْرُ إِنْ حَلَّ النُّجُومُ خِفَاءً

[من کسی هستم که منزلت او را می دانید، و حق آشکار نابودی ندارد. آیا رسول خدا جد و پدر من نیست؟ من ماه شب چهارده هستم که اگر درآید، ستارگان پنهان می شوند].

19 - و سخن شاعر:

بَنِي أَحْمَدٍ قَلْبِي بِكُمْ يَتَقَطَّعُ \*\*\* بِمِثْلِ مِصَابِي فِيكُمْ لَيْسَ يُسْمَعُ

[ای فرزندان احمد! قلبم برای شما قطعه قطعه می شود، و مانند مصیبت زده بودن و سوگواری بودن من برای شما شنیده نشده است].

20 - و سخن صاحب بن عبّاد:

أَيُّجُزُّ رَأْسُ ابْنِ النَّبِيِّ وَفِي الْوَرَى \*\*\* حَيٌّ أَمَامَ رِكَابِهِ لَمْ يَقْتَلِ

[آیا سزاوار است سر فرزند پیامبر جدا شود در حالی که در میان مردم، فرد زنده ای باشد در رکاب آن حضرت کشته نشده است؟!].

[اینها همه شاهدند بر این که نوه دختری، فرزند محسوب می شود] و در این صورت خلیفه چه انگیزه ای برای چشم پوشی از آنچه در قرآن و سنت

ص: 164

1- - الإتحاف بحبّ الأشراف: 49 [ص 136].

2- - همان: 57 [ص 193].

پیامبر است، و پذیرش سخن مردی انصاری که از کتاب و سنت منحرف است، دارد؟!

و فقیه و حافظی که دیدگاه مردی انصاری را دین خود قرار داده، و به سخن شاعری که شناخته شده نیست، احتجاج می کند، در حالی که قرآن و حدیث و ادبیات پیش رویش قرار دارد، چه عذری دارد؟!

### - 3 - دیدگاه خلیفه درباره بریدن دست دزد

از صفیه دختر ابو عبید نقل شده است: مردی که دست و پایش قطع شده بود در زمان ابوبکر دزدی کرد، ابوبکر خواست پایش را قطع کند و دستش را باقی بگذارد تا بتواند با آن خود را خوشبو کرده، و وضو بگیرد و کارهایش را انجام دهد. عمر گفت: نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست باید دست دیگرش را قطع کنی. آنگاه ابوبکر به همین امر کرد و دست آن مرد قطع شد.

از قاسم بن محمد نقل شده است: ابوبکر خواست پای کسی که دست و پایش قطع بود را قطع کند. ولی عمر گفت: سنت این است که دست قطع شود (1).

شگفتنا! که خلیفه حدّ سارق را نمی داند، حکمی که از مهم ترین چیزهایی است که باید برای حفظ امنیت عمومی و آرامش جامعه و قطع ریشه فساد بدانند. و نیز از موارد حیرت آور این است که پیش از رجوع به کتاب و سنت، و سپس پرسیدن از صحابه، و سپس مشورت کردن که پیش از این به او نسبت داده شد (2)، به سرعت حکم کرد!

وانگهی، کسی که خلیفه را در این قضیه به راه درست کشاند، چرا این حکم را در زمان خلافتش از یاد برد و همین را اراده کرد که رفیقش اراده کرده بود (3)؟!

ص: 165

1- سنن بیهقی 273:8-274.

2- در ص 157 از این کتاب.

3- ر. ل: ص 215 از این کتاب.

حلبی در «السیرة النبویة» (1) نوشته است:

ابوبکر بر این باور بود که شخص مفضول می تواند ولی کسی که از او افضل است باشد. و همین نزد اهل سنت حق و صحیح است؛ زیرا چه بسا قدرت او در قیام به مصالح دین بیش از فرد افضل باشد، و وی به تدبیر امور و آنچه به حال رعیت سر و سامان می دهد، آگاه تر باشد.

حلبی همین سخن را در جواب این پرسش که چرا ابوبکر عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح را در خلافت، بر خود ترجیح داد و گفت: «بایعوا ای الرجلین إن شئتم» [با هر کدام از این دو نفر که می خواهید بیعت کنید] مطرح کرده است.

و باقلانی در «تمهید» (2) در جواب از این سؤال که چرا ابوبکر گفت:

«ولیتکم ولست بخیرکم» [من سرپرست شما شدم ولی بهترین شما نیستم]، نوشته است:

ممکن است وی بر این باور بوده که در میان امت کسی هست که افضل از او می باشد، لکن امت، یک صدا بر خلافت او نظر دادند و امت با نظر او اصلاح می شد، [و این سخن را گفت] تا به امت بفهماند که امامت مفضول به خاطر وجود مانع در نصب فاضل برای امامت، جایز است؛ و از این رو به انصار و دیگران گفت: «قد رضیتُ لکم أحد هذین الرجلین فبایعوا أحدهما: عمر بن الخطاب و أبای عبیده الجراح» [من به یکی از این دو مرد برای حکومت بر شما راضی شدم و با هر کدام خواستید بیعت کنید یکی عمر بن خطاب و دیگری ابو عبیده جراح]. و ابوبکر می دانست که ابو عبیده به لحاظ فضیلت، پایین تر از او و عثمان و علی است، لکن بر این باور بود

ص: 166

1- - السیرة الحلبیة 3:386 [358/3].

2- - التمهید، باقلانی: 195.

که مردم بر او وحدت کلمه پیدا کرده اند، و فتنه با نظر او از بین می رود. و این از مواردی است که آنها جوابی برایش ندارند.

امینی می گوید: باور ما درباره خلافت این است که خلافت، ولایتی الهی مانند نبوت است، اگر چه تشریح و وحی الهی مخصوص پیامبر است. و کار خلیفه چند چیز است: تبلیغ و بیان، تفصیل مجمل و تفسیر معضلات، و تطبیق دادن کلمات بر مصادیق و جزئیات، و جنگ بر اساس تأویل (1) - چنانکه پیامبر بر اساس تنزیل می جنگید - و اظهار آنچه پیامبر نتوانسته است به مردم بشناساند، حال یا به خاطر اینکه هنوز وقت عمل به آن نرسیده بود، یا مردم ظرفیت آن را نداشتند، و یا علتهای دیگر؛ پس هر يك از نصب پیامبر و خلیفه، لطفی از جانب خداست، و این لطف که به معنای نزدیک کردن بندگان به طاعت و دور ساختن آنها از معصیت است بر او واجب می باشد؛ و به این منظور، آنها را خلق کرد و به عبادت و بندگی خود فرا خواند و آنچه نمی دانستند را به آنها آموخت، و انسانها را مانند چهارپایان رها نکرد تا بخورند و بهره مند شوند و آرزوها آنها را مشغول کند، بلکه آنها را آفرید تا او را بشناسند و به آنها قدرت داد تا رضای او را به دست آورند، و راه آن را برای آنها با فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابها و پشت سر هم فرستادن وحی در

ص: 167

---

1- - و پیامبر صلی الله علیه و آله مولا- امیرالمؤمنین را با همین ویژگی معرفی کرد و فرمود: «إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلتُ على تنزيلة» [در میان شما کسی است که بر اساس تأویل قرآن می جنگد همان طور که من بر اساس تنزیل آن جنگیدم]. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! آن شخص من هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا! آن شخص منم؟ فرمود: «لا، ولكن خاصف النعل» [نه، بلکه آن شخص، کسی است که کفش های مرا پینه می کند]، و کفش های خود را به علی می داد و او آنها را پینه می کرد. گروهی از حقاظ این روایت را نقل کرده اند، و حاکم و ذهبی [در المستدرک علی الصحيحین 132/3، ح 4621، و همین طور در تلخیص آن] و نیز هیشمی [در مجمع الزوائد 133/9] آن را صحیح دانسته اند. و نگاه کن: ص 219 از کتاب برگزیده الغدير.

و چون هر پیامبری عمرش به درازای دنیا نیست و زندگی تا ابد برایش مقدر نشده، و شریعت‌ها ظرف عمل طولانی دارند همان طور که ظرف عمل شریعت خاتم آنها ندارد، پس هر گاه پیامبری وفات کند و شریعتش یکی از دو مدت را داشته باشد، و در هر يك از آن دو، جانمایی باشد که هنوز تکمیل نشده، و احکامی باشد که به مردم تبلیغ نشده هر چند تشریح شده باشند، یا احکامی باشد که وقت عمل به آن‌ها نرسیده باشد، و احکام جدیدی باشد که به وجود آمدن آن به تأخیر افتاده باشد، در این صورت معقول نیست که امت در چنین شرایطی [بدون سرپرست] رها شوند؛ زیرا همه مردم در مشمول لطف الهی شدن - آن لطفی که بر خدا واجب است - یکسان هستند. از این رو بر خداوند - جلّت عظمته - واجب است کسی را بر آنها بگمارد تا دین را با بیانش تکمیل، و شبهه‌های کافران را با برهانش زایل نماید، و با شناختش تاریکی‌های جهل را برطرف، و با شمشیرش حمله دشمنان دین را دفع، و با دست و زبانش کج روی‌ها و ضعف‌ها را اصلاح نماید.

چون خداوند - جلّت مننه [منت‌ها و نعمت‌های بزرگ باد] - عنایت و توجهی به بندگان دارد، و بر خود لازم دانسته که به آنها نیکی کند، و برای آنها جز خیر و سعادت انتخاب نکند، پس باید کسی را برای پیشوایی آنها انتخاب کند که از عهده این کار سنگین برآید، و در همه وظایف مانند پیامبری که وی خلیفه او شده، عمل کند، و با زبان آن پیامبر بر آن خلیفه تصریح کند، و جایز نیست راه آنها را قطع کرده و آنها را بیهوده رها سازد.

آیا نمی بینی عبدالله بن عمر به پدرش گفت: «إِنَّ النَّاسَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّكَ غَيْرُ مُسْتَخْلَفٍ، وَلَوْ كَانَ لَكَ رَاعِي إِبِلٍ أَوْ رَاعِي غَنَمٍ ثُمَّ جَاءَ وَتَرَكَ رَعِيَّتَهُ رَأَيْتَ أَنْ قَدَّرْتُ - لِرَأَيْتَ أَنْ قَدَضِيْعَ - وَرَعِيَّةَ النَّاسِ أَشَدَّ مِنْ رَعِيَّةِ الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ، مَاذَا تَقُولُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ

إذ لقيته ولم تستخلف علي عباده؟!»(1) [مردم درباره تو می گویند کسی را خلیفه بعد از خود قرار نمی دهی. و اگر تو چوپانی برای چراندن شتر یا گوسفند داشتی و او آنها را به حال خود می گذاشت، می گویی او کوتاهی کرد - می گویی او حقّ مرا ضایع کرد - و امر سرپرستی مردم شدیدتر از چوپانی شتر و گوسفند است، چه جوابی به خدای عزوجلّ می دهی اگر او را ملاقات کنی و برای بندگانش خلیفه قرار نداده باشی؟!].

و عایشه به ابن عمر گفت: «یا بنی! أبلغ سلامي وقل له: لا تدع أمة محمد بلا راع، إستخلف عليهم ولا تدعهم بعدك هملاً؛ فإني أخشى عليهم الفتنة...»(2) [فرزند عزیزم! سلام مرا به او برسان و بگو: امت محمد را بدون سرپرست نگذار؛ خلیفه ای بر آنها معین کن، و آنها را بعد از خود رها نکن، و من بر آنها از فتنه می ترسم...].

و این معاویه بن ابی سفیان است که در خلیفه قرار دادن یزید، به این حکم عقلی مسلم تمسک می کند و می گوید: «إني أُرهب أن أدع أمة محمد بعدي كالضأن لراعي لها»(3) [من می ترسم که امت محمد را پس از خود، مانند گله گوسفندی که چوپان ندارند رها کنم].

کاش می دانستم چرا امت درباره تعیین خلیفه بعد از پیامبر اعظم از این دلیل عقلی مورد توافق همه غافل شده اند، و آن حضرت را به چشم پوشی از آن متهم کردند؟!]

و سپردن این امر [تعیین خلیفه] به افراد امت، یا به اهل حلّ و عقد [افراد خبره] جایز نیست؛ زیرا عقل سلیم در امام، شرایطی را واجب می داند که برخی از آنها از نفسیات و ملکات مخفی هستند و فقط عالم به سرائر از آنها آگاه است(4)؛ مانند عصمت و قداست روحی و پاکی نفس، تا از هوی و

ص: 169

1- سنن بیهقی 8:149 به نقل از صحیح مسلم [102/4، ح 12، کتاب الإمارة].

2- الإمامة والسياسة 22:1 [28/1].

3- تاریخ طبری 6:170 [304/5، حوادث سال 56 ه]؛ الإمامة والسياسة 1:151 [159/1].

4- و ما در جای خود به تفصیل درباره دلیل بر لزوم این ملکات پسندیده در امام، سخن گفته ایم.

هوس ها باز داشته شود، و مانند علم تا در هیچ کدام از احکام گمراه نشود، و دیگر اوصافی که بر نفس و روح عارض می شوند و در خارج، تنها جزئیاتی از آنها ظاهر می شود که با استقراء و جست و جوی آنها، حکم به ثبوت کلیات آنها مشکل است.

«وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (1) [و پروردگار تو می داند آنچه را که سینه هایشان پنهان می دارد و آنچه را آشکار می سازند]. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (2) [خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد].

پس اُمّتی که علم غیب ندارد نمی تواند تشخیص دهد چه کسی به این اوصاف آراسته است، و خوبان در غالب موارد اشتباه می کنند، و اگر پیامبری مانند موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - نتیجه انتخابش از میان هزاران نفر، هفتاد نفر است و چون آنها به میقات رسیدند، گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده، پس چه گمانی به افراد عادی و مردمان مادی و انتخاب آنها باید داشت؟! و چگونه می توانند غیر از همانندهای خود را که مانند دندانهای شانه در احتیاج به پایه و مسدّد، با هم برابرند، را انتخاب کنند. و ایمن نیستیم که فرد مفسدی را انتخاب نکنند، یا به فردی منحرف و شرور روی نیاورند، یا پشت سر کسی جمع نشوند که در واقع و باطن خیر و خوبی اُمّت را نمی خواهد بلکه به دنبال منافع شخصی است (3)، یا جاهلی را انتخاب نکنند که در احکام فرورود و

ص: 170

1- - قصص: 169.

2- - أنعام: 124.

3- - [در عبارت متن، ضرب المثل: «يُسِرُّ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ» به کار رفته است؛ «حَسَوًا» یعنی قُلْبُ قُلْبٍ و جرعه جرعه خوردن شیر و مانند آن، «ارتغاء» یعنی نوشیدن کف روی شیر، و معنای کلام این است: قُلْبُ قُلْبٍ و جرعه جرعه نوشیدن شیر را در نوشیدن کف روی شیر پنهان می کند، بدین معنا که اظهار می کند کف روی شیر را می خورد نه شیر را، ولی در واقع هدف اصلی او نوشیدن خود شیر است نه کف روی آن. این ضرب المثل درباره انسانی به کار می رود که چنین نشان می دهد که می خواهد به تو کمک کند ولی هدفش سود رساندن به خودش می باشد؛ ر. ک: مجمع الأمثال 525/3، شماره 468].

مرتکب اشتباهات بزرگ شود، و جرمها انجام دهد و گناہانی را به خاطر جهل مرتکب شود، یا اینکه می داند ولی باکی ندارد که باطل و کذب بگوید یا حکم فریبکارانه دهد، و به این ترتیب از همان راهی که اراده صلاح کرده اند مایه فساد شوند، و از جایی که نمی فهمند به هلاکت بیفتند، چنانکه امثال آن در بیعت با معاویه و یزید و خلفای اموی اتفاق افتاد. پس بر خداوند که این اتفاقات را در بندگانش دوست ندارد، واجب است که در این امر، اختیار را به عهده خلاصی که ظلوم و جهول (1) آفریده شده اند نگذارد؛ «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (2) [آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟! در حالی که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است.]. «و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (3) [در برابر او (در این امر) ندارند.]. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (4) [هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است].

و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از روز نخست، از این مطلب خبر داد؛ آنگاه که دعوت خود را بر قبایل عرضه کرد، و قبیلۀ بنی عامر بن صعصعه را به سوی خدا دعوت کرد، و یکی از آنها گفت: اگر ما از تو پیروی کردیم، و سپس خداوند تو را بر مخالفان پیروز کرد آیا بعد از تو ولایت، از آن ما می شود؟ و حضرت فرمود: «إِنَّ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّهُ حَيْثُ يَشَاءُ» (5) [این امر موکول به خداست و او هر کجا

ص: 171

1- - ر. ك: أحزاب: 72.

2- - ملك: 14.

3- - قصص: 68.

4- - أحزاب: 36.

5- - سيرة ابن هشام 2:32 [66/2]؛ الروض الأنف 1:264 [38/4-39]؛ بهجة المحافل، عماد الدين عامري 1:138؛ السيرة الحلبية 2:3؛ سيرة زيني دحلان 1:302 [147/1] حاشية كتاب سيرة حلبی؛ حياة محمد، هيكل: 152 [ص 201-202].



که بخواهد قرار می دهد].

چگونه ممکن است مردم در این امر [انتخاب خلیفه] اختیاری داشته باشند با وجود کثرت هدف ها و غرض ها و ادعاها و میل ها و خواسته هایی که پیرامون انتخاب دارند، و با وجود اختلاف و چندگانه بودن نظرات و اعتقادات در تحلیل ملکات رجال جامعه و شخصیت های بارز، و با وجود کثرت گروه ها و فرقه ها و قومها و طایفه های مخالف، و با وجود تفرقه های قومی و طایفه ای و قبیله ای که در فرزند بیچاره آدم از روز اول بوده است.

و انتخاب از نخستین روز پیدایش با خشونت، زد و خورد، مجروح شدن، خشم و غضب، داد و فریاد، دشمنی شدید، همراه بوده است. و با این انتخاب چقدر حرمت ها که هتک شد، و به مقدسات اهانت شد، و حقیقت ها ضایع، و حقوق ثابت باطل شد، و افراد صالح و عالم لگدکوب شدند، و توافرها و ملائمتها از بین رفت، و سلامتی و آرامش به اضطراب و آشفتگی تبدیل شد، و خون های پاکیزه بر زمین ریخته شد، و پیکره اسلام راستین از هم پاشید، و کسانی در امر خلافت طمع کردند که هیچ بهره و نصیب و شایستگی ای نسبت به آن نداشتند اعم از بازاری لباس فروش، یا دلالی که معامله در بازارها او را به خود مشغول کرده و از دیگر کارها (مانند آموختن کتاب و سنت) بازداشته بود، یا پارچه فروشی که دودمان پدریش را بر مردم مسلط کرد، یا گورکنی که عرض و طول آن را از هم تشخیص نمی داد، یا آزاد شده ظالم و غاصب، یا شراب نوش همیشه مست، یا بی شرمی که هر کاری دوست دارد انجام می دهد، و انسان های شرور، فتنه گر و آشوبگری که بندگان خدا را برده خویش ساختند، و اموال خدا را به یکدیگر بخشیدند، و کتاب خدا را مایه فساد و فریب مردم قرار دادند، و دین خدا را وارونه جلوه دادند.

ص: 172

نتیجه: نتیجه این بیان تامّ این است که خلیفه باید افضل خلیقه (برترین بندگان) باشد؛ زیرا اگر در آن زمان کسی که در فضیلت مساوی با او یا برتر از اوست وجود داشته باشد، خلافت وی مستلزم ترجیح یک طرف بدون هیچ مرجّحی یا کاستن از کفّه رجحان است.

وانگهی، اگر امام در یکی از صفات، ناقص باشد نیازش در موردی که علمش از آن قاصر است و بصیرتش نسبت به آن کم است و قوّتش نسبت به آن ضعیف است - و مصیبت بزرگ اینجاست - با یکی از دو روش بر طرف می شود: فتوای بدون علم و رأی بدون دلیل، یا پرسیدن از کسی که او را به راه راست بکشاند. راه نخست مایه فساد و ضعف، و راه دوم مایه سقوط منزلت اوست. و این در حالی است که از امام، مانند پیامبر باید اطاعت شود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (1) [ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود]. و در قرآن، اطاعت از امام در کنار اطاعت از خدا و رسولش قرار گرفته: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (2) [اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را!]. و این بدین خاطر است که به او قدرت دهد تا حدود الهی را بر پا کند، و باطیل را زایل نماید. و چه بسا اگر مایه قوام دین و بزرگ آن که مردم را به دین فرامی خواند، از دفاع کردن و برطرف کردن شکهای متوجه به آن، ناتوان باشد، آن شبهات بر اصل دعوت پیامبر و حقیقت دین متوجه شود. و اینها همه می طلبد که امام در تمام صفات کمالیه کامل باشد و بر همه امت برتری داشته باشد؛ «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (3) [بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟!]. «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ» (4) [بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟! یا ظلمتها و نور برابرند؟!].

ص: 173

1- - نساء: 64.

2- - نساء: 59.

3- - زمر: 9.

4- - رعد: 16.

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (1) [آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!].

### خلافت نزد اهل سنت:

بله، خلافتی که اهل سنت به آن معتقدند، هیچ يك از مطالب یاد شده را نمی طلبد؛ زیرا به گمان آنها خلیفه هر کسی است که بر امت غلبه کرده و چیره شود و دست دزد را قطع کند، قاتل را قصاص نماید، مرزها را حفظ کند، امنیت عمومی ایجاد کند و مواردی از این دست. و اگر مرتکب فسقی شود بر کنار نمی شود، به خاطر گناه آشکار مورد انتقاد قرار نمی گیرد، اگر جهل داشت بر او عیبی نیست، اگر لغزشی داشت مؤاخذه نمی شود، و وجود هیچ يك از ملکات پسندیده در او شرط نیست، و وی در همه این موارد حق مجازات و سرزنش دیگران را دارد ولی خود برای انجام آنها هرگز سرزنش نمی شود!

### سخن باقلانی:

باقلانی در «تمهید» (2) در باب سخن درباره صفت امامی که عقد بیعت با او لازم است، می نویسد:

اگر کسی پرسد: نزد شما شرط امامی که با او بیعت می شود چیست؟

پاسخ می دهیم: باید شرایطی داشته باشد؛ از جمله اینکه: قریشی اصیل باشد.

به اندازه کسی که صلاحیت قاضی شدن در میان مسلمانان را دارد، دارای علم باشد.

در جنگ و تدبیر لشکر و گروهها و بستن مرزها و حمایت از اصل اسلام و

ص: 174

1- - یونس: 35.

2- - التمهید، باقلانی: 181.

حفظ امت و انتقام از ستمگران و گرفتن حقّ مظلوم و هر مصلحتی که متعلق به امت اسلام است، دارای بصیرت باشد.

از کسانی نباشد که در اقامه حدود الهی رقت و مدارا کرده و برای قطع کردن مجرمان و شلاق زدن به آنها ناراحتی و سستی می کند.

در علم و سایر صفاتی که برتری در آن امکان دارد، برتر از همه باشد مگر اینکه امامت افضل، دچار مانعی باشد که در این صورت نصب مفضول جایز است.

ولی معصوم بودن، عالم به غیب بودن، شجاع ترین فرد امت بودن، فقط از بنی هاشم بودن نه از سایر قبایل قریش، شرط نیست.

و نیز نوشته است (1):

بزرگان اهل عرفان و اصحاب حدیث گفته اند: امام با انجام فسق و گناهی مثل غصب اموال، شلاق زدن، قتل به ناحق، ضایع کردن حقوق، و تعطیل کردن حدود الهی، برکنار نمی شود و خروج علیه او واجب نمی شود بلکه باید او را نصیحت کرده و ترساند، و در معاصی خدا از او امر او اطاعت نکرد. و در این مبنا به روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه که درباره وجوب اطاعت از حاکمان است اگر چه ستم کنند و اموال را برای خود بردارند، استناد کرده اند. از جمله آن که حضرت فرموده اند:

«إسمعوا وأطيعوا ولو لعبد أجدع، ولو لعبد حبشي، وصلوا وراء كلِّ برِّ وفاجر» [بشنوید و اطاعت کنید هر چند از برده ای که بینی اش بریده شده است، و هر چند از برده حبشی، و پشت سر هر انسان نیکوکار و بدکاری نماز بخوانید]. و روایت شده که فرموده است: «أطعمهم و إن أكلوا مالک، و ضربوا ظهرک، و أطیعوهم ما أقاموا الصلاة» [از آنها اطاعت کن هر چند به ناحق مال تو را بخورند و به تو شلاق بزنند، و از آنها اطاعت کنید مادامی

ص: 175

1- - التمهید: 186.

که نماز را به پای دارند].

امینی می گوید: یکی از روایاتی که بر وجوب اطاعت از حاکمان دلالت می کند اگر چه ظلم کنند و اموال را به خود اختصاص دهند، و اینکه حاکم با ارتکاب فسق برکنار نمی شود آن گونه که باقلانی به آن اشاره کرد، روایتی است که از حذیفه بن یمان نقل شده است؛ می گوید: گفتم: ای رسول خدا! ما در شرّ و بدی به سر می بردیم و خدا برای ما خیر آورد، و اکنون در خیر و خوبی هستیم آیا پس از این خوبی، شرّی هست؟ فرمود: بله. گفتم: چگونه؟ فرمود: «یکون بعدی أئمة لا يهتدون بهدای ولا يستنون بسنتي، وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جثمان إنس» [بعد از من حاکمانی هستند که با هدایت من هدایت نمی یابند، و به سنت من عمل نمی کنند، و در میان آنها مردانی هستند که قلب هایشان قلب های شیاطین در پیکره انسان است]. گفتم: اگر در آن زمان بودم چه کنم؟ فرمود: «تسمع وتطيع للأمر وإن ضرب ظهرك وأخذ مالك فاسمع وأطع»<sup>(1)</sup> [به حاکم گوش می دهی و از او اطاعت می کنی اگر چه شلّاق بزند و اموالت را بگیرد، پس بشنو و اطاعت کن].

و بیشتر اهل سنت به خاطر عمل به این احادیث گفته اند: اگر امام مرتکب فسق شود برکنار نمی شود.

نوی در شرح «صحیح مسلم»<sup>(2)</sup> در حاشیه «إرشاد الساري» در ذیل این احادیثی که از صحیح مسلم ذکر شده، می نویسد:

بزرگان فقها و محدّثان و متکلمان از اهل سنت گفته اند: خلیفه با فسق و ظلم و تعطیل کردن حقوق، خود به خود عزل نمی شود و نیز برکنار نمی گردد و خروج بر او واجب نیست بلکه باید او را موعظه کرد و ترساند.

امینی می گوید: پس عایشه و طلحه و زبیر و عهد شکنانی که از آنها پیروی

ص: 176

1- - صحیح مسلم 2:119 [4/124، ح 52، کتاب الإمارة]؛ سنن بیهقی 8:157.

2- - شرح صحیح مسلم، حاشیه إرشاد الساري 8:36 [شرح صحیح مسلم 12/229].

کردند، و خوارج، چه عذری برای خروج بر مولا امیر المؤمنین علیه السلام داشته اند؟! به فرض که او - صلوات الله علیه - قاتلان عثمان را پناه داد، و معاذ الله حدود الهی را تعطیل کرد، اما عمل به این احادیثی که ائمت بیچاره آن را سنت ثابت و مشروع می دانند، چه شد؟!

### سخن تفتازانی:

تفتازانی در «شرح المقاصد»<sup>(1)</sup> نوشته است:

در امام شرط نیست که هاشمی و معصوم و برتر از دیگران باشد.

و نوشته است<sup>(2)</sup>:

اگر حاکم بمیرد و کسی که شرایط امامت را دارد بدون بیعت و معرفی شدن توسط خلیفه قبل و به زور متصدی امامت شود، خلافت او منعقد می شود.

و نیز اگر فاسق یا جاهل باشد، لکن در این صورت از او اطاعت نمی شود، و اطاعت از امر امام تا جایی که مخالف حکم شرع نباشد واجب است، خواه امام عادل باشد یا ظالم.

### سخن قاضی ایجی:

سخن قاضی ایجی<sup>(3)</sup>:

وی در «المواقف»<sup>(4)</sup> می نویسد:

جمهور بر این باورند که امام باید:

در اصول و فروع دین مجتهد باشد تا به امور مربوط به دین قیام کند.

صاحب رأی باشد تا به امور مملکت رسیدگی کند.

شجاع باشد تا بتواند از اساس دین و مملکت دفاع کند.

عادل باشد تا ظلم نکند.

عاقل باشد تا برای تصرفات صلاحیت داشته باشد.

ص: 177

1- - شرح المقاصد 2:271 [233/5].

2- - شرح المقاصد 2:272.

3- - امام شافعيه، قاضي عبدالرحمن ايجي، متوفاي (756).

4- - المواقف: 398.

بالغ باشد؛ زیرا عقل نابالغ، ناقص است.

مرد باشد؛ زیرا عقل و دین زن، ناقص است.

آزاد باشد تا نوکری او را مشغول نکند، و حقیر شمرده نشود تا نافرمانی شود.

این صفات به اتفاق، شرط است، و صفاتی است که در شرط بودن آن ها اختلاف است:

1 - اینکه قریشی باشد.

2 - از بنی هاشم باشد؛ این شرط را شیعه گذاشته است.

3 - عالم به جمیع مسائل دین باشد؛ این شرط را امامیه گذاشته اند.

4 - معجزه ای به دست او روی دهد؛ زیرا راستگویی وی در ادعای امامت و عصمت به وسیله معجزه ثابت می شود؛ این شرط را غلاة [آنان که زیاده روی می کنند] گذاشته اند.

و سه شرط اخیر باطل است؛ زیرا ابوبکر خلیفه شد و آن سه شرط را نداشت(1).

5 - معصوم باشد؛ این شرط را امامیه و اسماعیلیه گذاشته اند. این شرط هم باطل است؛ زیرا به اتفاق همه، عصمت ابوبکر واجب نیست(2).

### آنچه امامت با آن منعقد می شود:

قاضی عضد ایجی در «مواقف»(3) نوشته است:

مقصد سوم در توضیح چیزهایی است که امامت به وسیله آن ها ثابت می شود: امامت به اتفاق همه، با نصّ و تصریح پیامبر و امام سابق منعقد می شود، و با بیعت اهل حلّ و عقد [افراد خبره] نیز امامت ثابت می شود،

ص: 178

1- این، دلیلی است که زن بچه مرده را به خنده وامی دارد؛ زیرا مصادره به مطلوب است و همان را که ادعا کرده، دلیل قرار داده است.

2- بخوان و بخند، و آن را به آنچه که در پانویشت پیشین گذشت، عطف کن.

3- -المواقف [ص 399].



ولی شیعه در این مطلب با ما مخالف است. و دلیل ما بر این ادّعا، ثبوت امامت ابوبکر با بیعت است(1).

و نیز نوشته است:

بدان اگر امامت با انتخاب و بیعت انجام شد، نیازی به اتّفاق نظر اهل حلّ و عقد نیست؛ زیرا دلیل عقلی و نقلی بر آن نداریم، بلکه يك یا دو نفر از اهل حلّ و عقد [برای ثبوت امامت] کافی است؛ زیرا می دانیم صحابه با وجود صلابتی که در دین داشتند به همین اکتفا کردند؛ مانند انتخاب ابوبکر توسط عمر، و انتخاب عثمان توسط عبدالرحمن بن عوف. و اجتماع اهل مدینه را شرط نکردند تا چه رسد به اجماع همه امت. و هیچ کس بر این کار آنها اشکال نگرفته، و دوره های مختلف تا زمان ما بر همین منوال بوده است.

و شارحان کتاب یعنی سید شریف جرجانی، ملا حسن چلبی، و شیخ مسعود شیروانی نیز این سخن را تأیید کرده اند(2).

و امام ابن عربی مالکی در «شرح صحیح ترمذی»(3) نوشته است:

در عقد بیعت برای امام، لازم نیست از طرف همه مردم باشد بلکه دو یا يك نفر کافی است، البتّه این مسأله اختلافی است.

### سخن قرطبی:

قرطبی در کتاب «تفسیر»(4) خود نوشته است:

اگر يك نفر از اهل حلّ و عقد، امامت را برای کسی منعقد کرد، امامت او ثابت می شود و بر دیگران پذیرش آن لازم می شود. و برخی با این دیدگاه

ص: 179

1-- نگاه کن به این دستگاه بافندگی که در بافتن بر آن شبیه هم عمل می کنند [انظر إلى هذا النول الذي تشابهوا في النسج عليه].

2-- شرح المواقف 3:265-267[352/8].

3-- شرح الصحیح الترمذی، ابن عربی 13:229.

4-- الجامع لأحكام القرآن 1:230[186/1].

مخالفند و گفته اند: امامت جز با گروهی از اهل حلّ و عقد منعقد نمی شود.

دلیل ما این است که عمر، بیعت با ابوبکر را منعقد کرد و هیچ کس از صحابه آن را انکار نکرد...<sup>(1)</sup>.

امینی می گوید: در این صورت تخلف عبدالله بن عمر، أسامة بن زید، سعد ابن ابی وقاص، ابوموسی اشعری، ابومسعود انصاری، حسان بن ثابت، مغیره ابن شعبه، محمد بن مسلمه، و برخی که عثمان آنها را بر جمع کردن صدقات و غیره گمارده بود، از بیعت با مولا امیر المؤمنین علیه السلام بعد از اجماع امت بر آن چه عذری داشت؟ و آنها برای کوتاهی خود از اطاعت وی در جنگها چه عذری می آورند، کسانی که در بین صحابه به معتزله مشهور بودند؛ زیرا از بیعت با علی کناره گرفته بودند<sup>(2)</sup>؟!

### نگاهی به خلافتی که اهل سنت آورده اند:

امینی می گوید: این است خلافت اسلامی و امامت عامی که اهل سنت آورده اند. امامت نزد آنها تنها ریاستی عمومی برای تدبیر لشکریان، بستن و حفظ مرزها، جلوگیری از ظلم ظالم و گرفتن حقّ مظلوم، برپایی حدود، تقسیم غنائم میان مسلمین، و پرداخت آن به آنها برای هزینه کردن در حجّ و جهاد، می باشد. و نبوغ وی در علم و داشتن علمی بیشتر از مردم شرط نیست، بلکه او و سایر امت در داشتن علم دین برابرند، و مقدار علمی که يك قاضی باید دارا باشد کافی است. و این قاضیان پیش روی تو هستند و به خوبی علم آنها را

ص: 180

1- - گویا همه بنی هاشم، همه انصار جز دو نفر، زبیر، عمار، سلمان، مقداد، ابوذر و افراد زیادی از مهاجرین که از بیعت با ابوبکر خودداری کرده و آن را انکار نمودند - آن گونه که در جای خود به تفصیل گذشت - نزد قرطبی جزء صحابه نبوده اند، وگرنه برای مفسّر جایز نیست دروغ بگوید در حالی که می داند تاریخ صحیح پرده از دروغش برمی دارد.

2- - مستدرک حاکم 3:115 [124/3]، ح 4596؛ تاریخ طبری 5:155 [431/4]، حوادث سال 35 هـ؛ الکامل، ابن اثیر 3:80 [303/2]، حوادث سال 35 هـ؛ تاریخ ابی الفداء 1:115 و 171.

می دانی و می توانی از نزدیک نظاره کنی! و نیز امام با ارتکاب فسق و ظلم و جور و ستم برکنار نمی شود، و به هر حال بر امت اطاعت از او واجب است، نیکوکار باشد یا بدکار. و هیچ کس نمی تواند با او مخالفت کند و علیه او قیام کند و با او نزاع نماید. و بر همین اساس بود که خلفای انتخاب قانونی، در هنگام قضاوت و فتوا دادن از حکم کتاب و سنت عدول می کردند و هیچ مانعی نداشتند و کسی پیدا نمی شد که امر به معروف و نهی از منکر کند. و بر همین اساس بود که معاویه بن ابی سفیان توانست در کوفه برای بیعت گرفتن بنشیند و مردم بر بیزاری از علی بن ابی طالب علیه السلام با او بیعت کردند(1)؟!!

و بر همین اساس بود که عبدالله بن عمر به بیعت با یزید شراب خوار اقرار کرد(2).

و بر همین اساس بود سخنی که عایشه گفت؛ اسود بن یزید می گوید: به عایشه گفتم: آیا تعجب نمی کنی از مردی که جزء طلقاء (آزاد شدگان) است، با اصحاب محمد در خلافت به نزاع برخاسته است؟! گفت: «وما تعجب من ذلك؟ هو سلطان الله يؤتیه البرّ والفاجر، وقد ملك فرعون اهل مصر أربعمئة سنة»(3) [تعجیبی ندارد، این سلطنت خداست و به نیکوکار و بدکار می دهد، همانا فرعون بر اهل مصر چهار صد سال حکومت کرد].

و بر همین اساس سخن مروان بن حکم توجیه می شود که گفت: «ما كان أحد أذع عن عثمان من علي»(4) [هیچ کس بیشتر از علی از عثمان دفاع نکرد]. به او گفته شد: پس چرا روی منابر او را دشنام می دهید؟ گفت: «إنّه لا يستقيم لنا الأمر بذلك» [حکومت جز با این کار برای ما باقی نمی ماند].

ص: 181

1- - البيان والتبيين 2:85 [72/2].

2- - صحيح بخارى 1:166 [2603/6] ح 6694؛ سنن بيهقى 8:159 و 160؛ مسند احمد 2:96 [228/2] ح 5676.

3- - این حدیث را ابن ابی حاتم نقل کرده است بنا بر نقل الدر المنثور 6:19 [383/7].

4- - الصواعق المحرقة: 33 [ص 55].

و بر این اساس است که عذر آوردن شمر بن ذی الجوشن قاتل امام حسین علیه السلام تمام و کامل شمرده می شود؛ ابواسحاق می گوید: شمر بن ذی الجوشن با ما نماز می خواند، سپس می گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ شَرِيفٌ تَحَبُّ الشَّرْفَ، وَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ فَاعْفُرْ لِي» [خدایا! تو شریف هستی و شرف را دوست داری و می دانی که من شریف هستم، پس مرا ببامرز]. گفتم: خداوند چگونه تو را ببامرز در حالی که بر کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله کمک کرده ای؟ گفت: «و یحک فکیف نصنع؟ إِنَّ أُمْرَاءَنَا هُوَ لَأَمْرُونَا بِأَمْرِ فَلَمْ نَخالفهم، وَلَوْ خالفناهم كُنَّا شُرَّاءَ مِنْ هَذِهِ الْحُمْرِ الشَّقَاةِ(1)»(2)[وای بر تو چه باید می کردم؟! این امیران ما بودند که دستور دادند و ما مخالفت نکردیم، و اگر مخالفت می کردیم بدتر از این الاغ های بدبخت بودیم].

و بر همین اساس بود که حرمت آل الله هتک شد، و مقدّساتِ عترتِ هدایتگر، ضایع گردید، و خون نیکوکاران و خوبان شیعه اهل بیت ریخته شد، و لعن سید عترت و جان پیامبر اقدس و مطهر در لسان خداوند، بر فراز منابر شایع شد، و خلفای بنی امیه آن را سنتی پیروی شده در تمام عالم اسلامی قرار دادند تا جایی که معاویه، سعد بن ابی وقاص را به خاطر سکوت و دشنام ندادن به مولا علی، پدر دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام توبیخ کرد(3)!

و بر این اساس از معنای خلافت، هیچ گونه نسنجیدگی و اشکالی در صحّت انتخاب مفضول [برای امامت] با وجود فاضل، و مقدّم داشتن متأخر [مأموم] بر متقدّم [امام]، که دیدگاه خلیفه اول و پیروان او بود، وجود ندارد، و دلیل آن، عذرهای خیالهای ساختگی، و مرجّحات واهی و سست، و سیاست آن روز می باشد.

ص: 182

---

1- تاریخ ابن عساکر 6:338 [189/23]، شماره 2762؛ مختصر تاریخ دمشق 10/332؛ میزان الاعتدال، ذهبی 1:449 [280/2]، شماره 3742.

2- در سه کتابی که در حاشیه پیشین گذشت، به جای واژه «شقاة»، «سقاة» آمده است که به معنای «آب کش» است.

3- ر. ک: ص 319-320 از کتاب برگزیده الغدیر.

و اکثریت، در مقدم داشتن مفضول بر فاضل از خلیفه پیروی کرده اند.

قاضی در «مواقف» (1) می نویسد:

اکثریت، امامت مفضول با وجود فاضل را جایز دانسته اند؛ زیرا شاید برای امامت، شایسته تر از فاضل باشد؛ چرا که آنچه در ولایت در هر امری معتبر است شناخت مصالح و مفاسد آن، و توانایی داشتن بر انجام لوازم آن است، و چه بسا کسی که در علم و عمل دارای فضیلت کمتر است، به سرپرستی آگاه تر باشد و شرایط آن را بیشتر از دیگران دارا باشد. و گروهی تفصیل داده اند و گفته اند: اگر نصب افضل باعث فتنه می شود واجب نیست، و گرنه واجب است.

و شریف جرجانی نوشته است:

مانند اینکه لشکریان و مردم، گوش به فرمان شخص فاضل نباشند، بلکه مطیع و فرمانبر مفضول باشند (2) [که در اینجا نصب افضل باعث فتنه می شود].

امینی می گوید: منظور ما از افضل کسی است که همه صفات کمالیه ای که بشر می تواند داشته باشد، را دارا باشد نه افضل بودن در صفتی و افضل بودن در صفتی دیگر؛ از این رو مثلاً «أفقه» کسی است که به شؤون سیاست بصیرتر، و به مصالح و مفاسد امور آگاهتر، و در اداره کردن جامعه با ثبات تر، در جنگها شجاع تر، و در دعواها قضاوتش درست تر، و درباره حقوق خدا خشن تر، نسبت به ضعیفان امت مهربان تر، در نیازهای جامعه دینی بخشنده تر باشد، و ویژگی هایی دیگر از این دست؛ بنابر این، گمان آنها که گاه مفضول، با قدرت تر، آگاه تر و استوارتر است، تصور نمی شود.

و بر خدای سبحان واجب است که هر زمانی را از انسانی که این گونه باشد خالی نگذارد، بعد از آن که ثابت کردیم به وجود آوردن آن، لطفی است که بر

ص: 183

---

1- -المواقف في علم الکلام [ص 413].

2- - شرح المواقف 3:279 [373/8].

خداوند واجب می باشد، و آن شخص نیز همسنگ قرآن کریم است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر پیامبر وارد شوند. و هر که از لشکریان و دیگران از او اطاعت نکنند مانند کسی است که از پیامبر اطاعت نکرده، و صاحب امر با اطاعت نکردن دیگران، از ولایت کبری که خداوند برایش مقدر کرده دور و سرنگون نمی شود، بلکه بر بقیه واجب است که آن افراد را خاضع و مطیع گردانند، آن گونه که مرتدان یا کسانی که گمان کردند جزء آنها هستند (مانند مالک بن نویره و همراهان او)، را به اطاعت او وا داشتند! و واجب است که پیکان جنیان را به سوی او نشانه بگیرند؛ چنانکه به طرف سعد بن عباده سرپرست خزرج نشانه گرفتند (1)!

و خلیفه چاره ای جز دیدگاه خود پیرامون تقدیم مفضول نداشته است، و این دیدگاه را مطرح نکرد جز برای تصحیح خلافت خود، و مقدم شدن بر کسی که خداوند سبحان در کتاب عزیزش او را تقدیس کرده، و جان پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله قرار داده، و طاعت و ولایت او را در کنار طاعت و ولایت پیامبر آورده است، و با او دین را تکمیل و نعمت را تمام کرد، و پیامبرش را به رساندن این مطلب امر کرد، و ضامن حفظ او از مردم شد، و پیک وحی به ولایت او و سزاوارتر بودن او به مؤمنان از خود آنها، در اجتماعی با شکوه بین صد هزار نفر یا بیشتر ندا داد و گفت: «یا ایها الناس! ان الله مولای، وانا مولی المؤمنین، وانا اولی بهم من انفسهم، من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه» [ای مردم! خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان و من به آنها از خود آنها سزاوارترم، هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا! هر که او را دوست دارد دوست بدار، و هر که با او دشمنی می کند دشمن بدار].

ص: 184

---

1- - [وی با ابوبکر بیعت نکرد، و پس از هلاکت وی، با عمر نیز بیعت نکرد تا آنکه سرانجام به دستور عمر به قتل رسید، ولی به دروغ ادعا کردند که توسط جنیان کشته شده؛ زیرا شب در صحرا ایستاده ادرار کرده است!؛ ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 39/2؛ و [111/10].

و فضایل پدر دو سبط پیامبر خدا، ملکات و روحیات او، پاک نهادی، طهارت اصل و نسب، قداست زادگاه (کعبه)، عظمت شأن او، دست نیافتنی بودن او در تدبیر و دوراندیشی، جدّیت و قاطعیّت و سبقت در اسلام، و فانی بودن او در ذات خدا، و افضل بودن او در علم و همه فضایل، بر کسی پوشیده نیست. و کسی نیست که گمان کند یا بگوید ابوبکر و عمر از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام افضل هستند؛ این ابوبکر است که بر بالای منابر می گوید:

«وَلَيْتُ وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، وَلِي شَيْطَانٌ يَعْتَرِينِي» [من ولیّ شما شدم و بهترین شما نیستم، من شیطانی دارم که گمراهم می کند]. و از اّمّت می خواهد او را بر نفسش یاری کنند و کجی و ضعف او را بر طرف نمایند(1).

و این عمر بن خطّاب است و تصریحات وی پیش روی تو است آنجا که می گوید: امر حکومت برای علی بود لکن به خاطر جوان بودن و خون هایی که ریخته بود(2)، از او ستادند. یا به بهانه ای که خود عمر هنگام تعیین جانشین مطرح کرد: «لله أبوك(3) لولا- دعابة فيك(4)» [شگفتا از عظمت و شرافت تو! اگر شوخ طبعی در تو نبود (تو را خلیفه می کردیم)].

وی همیشه خداوند را می خواند و از او می خواست او را در مشکلی که

ص: 185

---

1- طبقات ابن سعد 3:151 [212/3]؛ الإمامة والسياسة 1:16 [22/1]؛ تاریخ طبری 3:210 [224/3]؛ حوادث سال 11 هـ؛ صفة الصفوة 1:99 [261/1]؛ شماره 2؛ شرح نهج البلاغة 3:8؛ و 4:167 [20/6]؛ خطبة 66؛ و 156/17؛ نامه 62؛ كنز العمّال 3:126 [589/5]؛ ح 14050.

2- ر. ك: محاضرات الأدباء، راغب 2:213 [مج 2 / ج 478/4]؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد 2:20 و 115 [50/6]؛ خطبة 66؛ 82/12، خطبة 223.

3- [هرگاه چیزی به موجودی عظیم و شریف (مانند الله) اضافه شود، لباس عظمت و شرف برتن می کند؛ مثل اینکه گفته می شود: بیت الله، ناقة الله. و اگر در فرزند خصوصیتی باشد که جایگاه وی را نیکو کرده و مورد ستایش دیگران قرار داده است، عرب در مقام مدح و تعجب می گوید: «لله أبوك»؛ یعنی أبوك لله خالصاً حيث أنجب بك و أتى بمثلك: پدر تو تنها برای خداست چرا که مثل تویی را به بار آورد؛ ر. ك: نهاية ابن اثیر 19/1؛ لسان العرب 12/14-13؛ مجمع البحرين 28/1].

4- الغیث المنسجم، صفدی 1:168 [276/1].

ابوالحسن در آن نیست، تنها نگذارد و عقیده داشت اگر علی نبود او گمراه (1) و هلاک و مفتضح می شد، و زن ها عقیم هستند که همچون علی را به دنیا آورند، و روایات فراوان دیگری که در «شاهکارهای علمی عمر» گذشت. و هیچ گاه در خیالش خطور نکرد که او در یکی از فضایل مانند مولا علی است، یا نزدیک به اوست، یا کمی از او دور است.

پس از آن که معنای خلافت نزد اهل سنت را فهمیدی و نظر گذشتگان آنها و در رأس همه خلیفه اول را دانستی، بیا و دوگانگی و اختلاف بین آن کلمات، با کلمات و پندارهای گروهی دیگر را نظاره کن؛ «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ إِخْتِلَافًا كَثِيرًا» (2) [اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می یافتند].

احمد بن محمد و تری بغدادی در «روضه الناظرین» (3) نوشته است:

بدان: اکثریت اهل سنت و جماعت بر این باورند که افضل مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، و سپس علی - رضی الله تعالی عنهم - است. و هر که در خلافت مقدم بوده، در فضیلت هم مقدم است؛ زیرا تقدیم مفضل بر فاضل محال است، و صحابه در امر حکومت مراعات فضیلت را می کردند.

و دلیل این مطلب آن است که: آنگاه که ابوبکر تصریح به خلافت عمر پس از خود کرد، طلحه ایستاد و گفت: «ما نقول لربك وقد وليت علينا فظاً غليظاً» [به پروردگارت چه جواب می دهی که بر ما درشت خوی بد اخلاقی را سرپرست کردی؟!]. ابوبکر گفت: «فرکت لي عينيك، ودلكت لي عقبيك، وجئتني تكفني عن رأيي، وتصدني عن ديني، أقول له إذا سألتني: خلفت عليهم خير أهلك» [چشم غزه می روی، و پاشنه پایت را به زمین می کوبی، و آمده ای مرا از نظر و دینم برگردانی؟! وقتی از من پرسید، می گویم:

ص: 186

1- التمهيد، باقلائی: 119.

2- نساء: 82.

3- روضة الناظرین: 2.



بهترین اهل تورا بر آنها خلیفه کردم؛ و این سخن ابوبکر بر این دلالت می کند که آنها مراعات افضلیت را می کرده اند.

و تو می بینی که این سخن، دروغی برای فریب ضعیفان این امت بیچاره است، سخنی که با دیدگاه اکثریت، و با عقاید علمای کلام، و رفتار و گفتار صحابه، و پیش از همه با دیدگاه خود خلیفه (ابوبکر) مخالف است. و گویا این محال بودنی [تقدیم مفضول بر فاضل] که پنداشته، بر خلیفه و کسانی که او را در کارش کمک کرده اند، و امامت وی را بر امت ها و گروه های پس از او، تحمیل کرده اند، پوشیده مانده است.

و گویا تاریخ و «نوادیر الأثر فی علم عمر» (شاهکاری های علمی عمر)، پیش روی و تری نیست تا مقدار ارزش ابوبکر را بفهمد و در آن غلو نکند، و بداند که اگر عمر با این سیره و شاهکارها، بهترین فرد امت است، پس باید با اسلام وداع کرد.

بله، اینها هوی و هوس ها و شهوتهاست که هر کدام به گوشه ای از آن چسبیده اند، و فتوایی بدون دلیل است که هرکسی به حسب میلش در پی آن می رود. و ما عقل سلیم تورا در بین دو امام میزان قرار می دهیم: امامی که ما توصیفش کردیم، و امامی که اهل سنت می گویند؛ پس عقلت را به هر کدام که متمایل است رجوع ده، هر کدام که وسیله بین او و خدای سبحان می شود، و هر کدام که شایستگی چیره شدن بر نفوس و نوامیس و احکام مسلمین در دنیا و آخرت را دارد. البتّه اگر ترازوی انصافش نامیزان نباشد؛ فَ «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» (1) [وای بر کم فروشان!].

ص: 187

لالکایی در «السنّة» از عبدالله بن عمر نقل کرده است: مردی نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا عقیده داری زنا با قضا و قدر است؟ گفت: آری. گفت: چگونه خداوند آن را برای من مقدر کرده، سپس مرا عذاب می کند؟ گفت: «یا بن اللخناء! أما والله لو كان عندي إنسان أمرت أن يجرأ أنفك» (1) [ای پسر زن بدبویا! به خدا سوگند! اگر کسی نزد من بود امر می کردم که دماغت را بشکند].

امینی می گوید: آیا گمان می کنی خلیفه معنای صحیح قدر را بداند که بدین معناست: ثبوت و حتمیت امری که در علم ازلی الهی است، با قدرت بخشیدن بر انجام و ترك آن، و شناساندن خوبی و بدی و روشن کردن عاقبت این دو.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (2) [ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس].

«وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (3) [و او را به راه خیر و شرّ هدایت کردیم].

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (4) [و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (به زیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است].

«وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (5) [هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده؛ و آن کس که کفران کند، (زیانی به خدا نمی رساند)؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است].

همه این ها با رودر رویی عقل و شهوت در انسان، و آفریدن عوامل پیروزی در مقابل نفس اماره است، که برخی با حسن انتخاب اطاعت می کنند

ص: 188

1- تاریخ الخلفاء، سیوطی: 65 [ص 89].

2- انسان: 3.

3- بلد: 10.

4- نمل: 40.

5- لقمان: 12.

و برخی با سوء اختیار خود گرد معصیت می چرخند.

«فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» (1) [از میان آنها عده ای بر خود ستم کردند، و عده ای میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکیها (از همه) پیشی گرفتند].

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» (2) [هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است].

«فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» (3) [هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود اوست؛ و هر کس گمراهی را برگزیند، تنها به زیان خود گمراه می گردد].

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ» (4) [هر کس کار شایسته ای بجا آورد، برای خود بجا آورده است؛ و کسی که کار بد می کند، به زیان خود اوست؛ سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید].

«فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» (5) [کسی که (به وسیله آن، حق را) ببیند، به سود خود اوست؛ و کسی که از دیدن آن چشم ببوشد، به زیان خودش می باشد].

«قُلْ إِنْ ضَلَلْتُمْ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي» (6) [بگو:

«اگر من گمراه شوم، از ناحیه خود گمراه می شوم؛ و اگر هدایت یابم، به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم].

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (7) [اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می کنید؛ و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید].

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ» (8) [پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند بهتر می شناسد، و (همچنین) هدایت یافتگان را

ص: 189

1- فاطر: 32.

2- اسراء: 15.

3- زمر: 41.

4- جاثیه: 15.

5- انعام: 104.

6- سبأ: 50.

7- اسراء: 7.

8- نجم: 30.

از همه بهتر می شناسد].

«رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (1) [پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار است].

پس قدر، مستلزم جبر نیست و علم خداوند سبحان به مقدار خیر و شرّی که بندگان انتخاب کرده و انجام می دهند منافاتی با تکلیف ندارد؛ همان طور که اثری در اختیار مکلفین ندارد و با وجود این علم، مجازات بر معصیت قبیح نیست و ثواب بر اطاعت نیز ساقط نمی شود.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (2) [پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند \* و هر کس هموزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند].

«وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (3) [ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود؛ و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را حاضر می کنیم؛ و کافی است که ما حساب کننده باشیم].

«الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ» (4) [امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده است پاداش داده می شود؛ امروز هیچ ظلمی نیست].

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (5) [پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست (روز رستاخیز) جمع کنیم، و به هر کس، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده، به طور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می چینند)].

ص: 190

1- -- قصص: 85.

2- -- زلزال: 7 و 8.

3- -- انبیاء: 47.

4- -- غافر: 17.

5- -- آل عمران: 25.

آیا خلیفه این معنا را از قَدَر می دانست و آن جواب را داد، ولی سؤال کننده منظور او را نفهمید و انتقاد کرد؟ لکن اگر منظورش این بود، در پاسخ آن منتقد ناسزا نمی گفت و آرزو نمی کرد کسی نزد او بود تا بینی اش را بشکند، بلکه ابتدا منظورش را می گفت تا آن مرد به حق باز گردد.

یا اینکه خلیفه از قَدَر چیزی نمی فهمید مگر آفریدن اعمال بندگان که اکثریت پیروان وی گفته اند؟ در این صورت، آنچه منتقد گفت صحیح است، خلیفه به او دشنام بدهد یا نه. و آنچه از دخترش عایشه فهمیده می شود میل به معنای دوم است؛ وی پس از اینکه به خاطر قیام علیه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و کنار گذاشتن پرده نشینی و ظاهر شدن در میان مردم همچون دوران جاهلیت نخستین(1)، مورد ملامت و سرزنش قرار گرفت، گفت: «أَنْهَا كَانَتْ قَدْرًا مَقْدُورًا وَلِلْقَدْرِ أَسْبَابٌ»(2)[این کارها مقدر شده بود، و قضا و قدر اسبابی دارد].

## 6 - دیدگاه خلیفه در داستان مالک

### اشاره

خالد بن ولید به قصد بطاح(3) حرکت کرد و چون به آنجا رسید کسی را ندید. و مالک بن نویره قبلاً آنها را متفرق کرده و از اجتماع نهی کرده و گفته بود: ای قبیله بنی یربوع! ما به این امر دعوت شدیم و کوتاهی کردیم و به مطلوب خود نرسیدیم و من در این امر فکر کردم و دیدم این امر بدون هیچ سیاستی برای آنها مهیا شده است، در این صورت مردم در این امر هیچ قدرتی ندارند، پس، از دشمنی با گروهی که برای آنها کار می کنند بپرهیزید، و متفرق شوید و در این امر داخل شوید؛ و لذا آنها متفرق شدند. و چون خالد به آن

ص: 191

1- [در حالی که خداوند در سوره احزاب، آیه 33 به زنان پیامبر فرمان می دهد: «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید)].

2- این سخن را بغدادی با سند خود در تاریخش 1:160 نقل کرده است.

3- [آبی در دیار بنی اسد بن خزیمه؛ معجم البلدان 445/1].

سرزمین رسید گروه‌هایی را فرستاد و به آنها دستور داد اذان و اقامه بگویند و هر کس را که اجابت نکرد، بیاورند، و اگر امتناع ورزید او را بکشند. و قبلاً ابوبکر به آنها سفارش کرده بود که هر کجا فرود آمدند، اذان و اقامه بگویند و اگر آن گروه هم اذان و اقامه گفتند کاری به آنها نداشته باشند، و گرنه بر آنها بتازند و آنها را بکشند یا آتش بزنند. و اگر به اذان و اقامه شما جواب مثبت دادند از آنها [درباره زکات] پرسید اگر به آن اقرار کردند از آنها قبول کنید و اگر قبول نکردند بر آنها بتازید، و سخنی نگویند. پس لشکریان، مالک بن نویره، عاصم، عبید، عرین، و جعفر فرزندان ثعلبه بن یربوع را نزد خالد آوردند و درباره آنها اختلاف شد، ابوقتاده که در میان لشکر بود شهادت داد که آنها اذان و اقامه گفتند و نماز خواندند، و چون درباره آنها اختلاف شد دستور داد آنها را در شب سردی که هیچ چیزی را باقی نمی گذاشت و سرما رو به زیادت می رفت، زندانی کردند. آنگاه خالد به منادی دستور داد که ندا بدهد: «ادفتوا اسراکم» [اسیران را گرم کنید و به آنان لباس گرم بپوشانید]. و در لغت کنانه واژه «دفع» به معنای کشتن بود. و آنها گمان کردند خالد اراده قتل آنها را کرده است پس آنها را کشتند، و ضرار بن أزور، مالک را کشت. و خالد تا صدای ناله شنید از چادر خود خارج شد ولی کار از کار گذشته بود. در این هنگام، خالد گفت: چون خدا امری را اراده کند به آن می رسد. و خالد با امّ تمیم همسر مالک ازدواج کرد، از این رو قتاده (به او اعتراض کرد و) گفت: این است کار تو (که مالک را بی گناه کشتی و بلافاصله با همسرش همبستر شدی)؟! و خالد او را با تندخویی از خود راند و او خشمگین شد و رفت.

و در تاریخ ابوالفداء آمده است: عبدالله بن عمر و ابوقتاده أنصاری حاضر بودند، و با خالد درباره مالک صحبت کردند ولی او سخن آن دو را نپسندید. و و مالک گفت: ای خالد! ما را به سوی ابوبکر بفرست تا درباره ما حکم کند.

خالد گفت: خداوند از من نگذرد اگر من از تو بگذرم، و به ضرار بن أزور دستور داد گردش را بزند.

و عمر به ابوبکر گفت: شمشیر خالد دربارهٔ مالک مرتکب ظلم شده است و این سخن را دائماً تکرار می کرد. و ابوبکر پاسخ داد: «یا عمر! تأوّل فأخطأ فأرفع لسانك عن خالد فإنّي لا أشيم سيفاً سلّه الله على الكافرين» (1) ای عمر! او اجتهاد کرد و خطا نمود، پس دربارهٔ او سخن مگو که من شمشیری را که خداوند بر کافران کشیده است در غلاف نمی کنم].

### نگاهی به این رویداد:

امینی می گوید: شایسته است که پژوهشگر در این رویداد از دو جهت کاملاً دقت کند:

جهت نخست: گناهان و جرایم بزرگی که خالد بن ولید مرتکب شد و دامان هر مسلمانی از آن بری است، و با ندای قرآن کریم و سنت شریف منافات دارد، و هر کس به خدا و رسول او و آخرت ایمان دارد از آن بیزاری می جوید.

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (2) [آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود؟!].

«أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» (3) [آیا او گمان می کند که هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟!].

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (4) [آیا کسانی که اعمال بد انجام می دهند گمان کردند بر قدرت ما چیره خواهند شد؟! چه بد داوری می کنند!].

به حکم کدام کتاب یا سنت، ریختن خون پاک کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، جایز است؟! کسانی که از راه حق تبعیت کردند، راه نیکو را تصدیق نمودند، اذان و اقامه گفتند، نماز خواندند، صدایشان بلند بود که ما مسلمانیم، چرا اسلحه به همراه دارید؟!]

ص: 193

---

1- تاریخ الأمم والملوك [279/3، حوادث سال 11 هـ].

2- قیامت: 36.

3- بلد: 5.

4- عنکبوت: 4.

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّ لَهُمْ بِمَقَارَةِ مِنَ الْعَذَابِ وَاللَّهُمَّ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (1) [گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند، و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب (الهی) برکنارند! (بلکه) برای آنها، عذاب دردناکی است].

عذر خالد در کشتن کسانی مانند مالک که با پیامبر اعظم معاشرت کرده بود و صحابی خوبی بود، و آن حضرت او را برای جمع آوری صدقات قومش گمارده بود، و از بزرگان زمان جاهلیت و اسلام و هم نشین شاهان (2) بود، چیست؟!

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (3) [هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است].

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِرَأْؤِهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» (4) [و هر کس، فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است؛ در حالی که جاودانه در آن می ماند].

و چه چیز بر آن مرد، تاختن بر اهل و عیال پاک آن مقتولین، و اذیت و آزار و به اسارت گرفتن آنها را، بدون اینکه مرتکب گناه و معصیت شده باشند، یا از آنها در مجتمع دینی فساد ظاهر شود، حلال کرد؟!

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» (5) [و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند].

این قساوت، بدرفتاری، خشونت، دوری از شعائر و آداب اسلامی و عذاب دادن سرهای گروهی از مسلمان، و آنها را پایه دیگ قراردادن و

ص: 194

1- آل عمران: 188.

2- [«رُدْف»]: هم نشین پادشاه که هنگام جنگ به جای او می ماند و...].

3- مائده: 32.

4- نساء: 93.

5- احزاب: 58.



«فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» (1) [وای بر آنان که قلبهایی سخت در برابر ذکر خدا دارند!].

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ» (2) [وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک!].

خالد کیست و چه ارزشی دارد پس از اینکه هوی و هوس خود را خدای خویش قرار داد، نفسش او را فریب داد، شهوتش او را گمراه کرد، و غلبه شهوت او را مست نمود؟! و در نتیجه، حرمت های الهی را هتک کرد، اسلام مقدس را بدنام نمود، و همان شب با همسر مالک که به ناحق او را کشته بود زنا کرد (3)؛ «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا» (4) [این کار، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است]. و کشتن مالک فقط برای این کار زشت بود، و این، امری عیان، و سرری پنهان شده نبود، و خود مالک آن را می دانست و به همسرش پیش از این واقعه خبر داد و گفت: تو مرا در معرض کشته شدن قرار دادی.

پس مالک با مظلومیت و به خاطر غیرت و حمایت از ناموس خود کشته شد، و در خبر متواتر وارد شده است: «من قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» (5) [هر کس در راه (حمایت از) خانواده اش کشته شود، شهید است]. و در روایتی صحیح آمده است:

«من قُتِلَ دُونَ مَظْلُومَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ» (6) [کسی که به خاطر ایستادگی در برابر ظلمی که به

ص: 195

1- - زمر: 22.

2- - زخرف: 65.

3- - الصواعق: 21 [ص 26]؛ تاریخ الخميس 2:333 [209/2].

4- - نساء: 22.

5- - مسند احمد 1:191 [311/1]، ح 1655. مناوی در الفيض القدير 6:195 [ح 8917] تصریح به متواتر بودن این روایت کرده است.

6- - نسائی [در السنن الكبرى 311/2، ح 3559] و ضیاء مقدسی در الجامع الصغیر [631/2، ح 8918] این روایت را ذکر کرده اند، و سیوطی آن را صحیح دانسته است؛ ر. ک: فیض القدير 6:195 [ح 8918].

وی شده، کشته شود، شهید است].

و این بهانه ساختگی که مالک زکات نداده، به خالد اجازه انجام چنین جنایت هایی را نمی دهد. آیا اگر مرد مسلمان موحد مؤمن به خدا و کتابش تنها از پرداخت زکات امتناع ورزد موجب ارتدادش می شود، در حالی که مُنْكَرِ اصل زکات و وجوب آن نیست؟! و آیا در این هنگام باید کشته شود در حالی که در روایت صحیحی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا يَحِلُّ دَمَ رَجُلٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ، إِلَّا يَأْخُذُ ثَلَاثَةَ: النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيْبَ الزَّانِي، وَالتَّارِكَ لِدِينِهِ الْمَفَارِقَ لِلْجَمَاعَةِ»<sup>(1)</sup> [ریختن خون مردی که شهادتین می گوید حلال نیست مگر به یکی از سه علت: کسی را بکشد و او را قصاص کنند، همسر داشته باشد و با این حال زنا کند، از دین دست برداشته و از جماعت مسلمین کناره بگیرد]؟!]

این چه حالتی در گذشتگان بوده است که مستی شهوت، آنها را فریب داده و ندای هوی و هوس آنها را به هلاکت انداخته، و درباره هیچ مؤمنی عهد و پیمان و امان و حرمتی را مراعات نمودند و هیچ ظلم و تجاوزی را فروگذار نکردند.

از این رو خالد را می بینی که شخصیتی چون مالک را می کشد و آن معصیت ها را انجام می دهد به خاطر کامیابی از همسرش ام تمیم. و دیگری را می بینی که به خاطر شهوت کامیابی از قطام، سید عترت امیر المؤمنین علیه السلام را می کشد. و دیگری<sup>(2)</sup> را می بینی که بر گروهی از قبیله بنی اسد می تازد، و زنی زیبا روی را می گیرد و یارانش آن زن را به او می بخشند و با او زنا می کند، سپس داستان را برای خالد ذکر می کند و او می گوید: آن را به تو بخشیدم - گویا این سربازان جمع شده بودند برای زنا کردن و شکستن حرمت ناموس

ص: 196

---

1- - صحیح بخاری 10:63 [2521/6]، کتاب دیات، باب سخن خداوند متعال: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»؛ صحیح مسلم 2:37 [506/3]، ح 25، کتاب القسامة والمحاربین].

2- - وی ضرار بن ازور هم ردیف و شبیه خالد بن ولید در زنا کردن با زنان است.

مردان آزاد - آنگاه خالد ماجرا را برای عمر نوشت و او پاسخ داد: سنگسارش کنند(1).

و این یزید بن معاویه است که دسیسه و نیرنگ به کار می برد و برای همسر امام حسن زکّی علیه السلام ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، سمّ کشنده ای می فرستد تا او را بکشد و بعداً با او ازدواج کند(2)، و یا این کار را معاویه به خاطر هدفی که داشت انجام داد، چنانکه خواهد آمد(3).

و پشت سر این ظالمین، گروهی هستند که دامان آنها را با عذرهای ساختگی و دروغین مانند تأویل و اجتهاد - و ای کاش این دو نبودند! - پاک می کنند و خداوند به آنچه قلب هایشان مخفی می کند یا آشکار می سازد عالم است؛ «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (4) [و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد].

جهت دوم: جهت دومی که می خواهیم پیرامون آن بحث کنیم اولاً: مسلط کردن خلیفه است افرادی مانند خالد و ضرار بن أزور شراب نوش و ظالم(5) را بر جانها و خونها و اعراض و نوامیس اسلام، و سفارش به لشکریانش که مرتدّان را بسوزانند، در حالی که در سنت شریفه از آن نهی شده است(6).

و ثانیاً: چشم پوشی او از این مصیبت ها و جنایات قبیح، گویا اصلاً چیز قابل ذکری نیستند؛ چرا که گوش دنیا از او پیرامون این رخدادها صدایی

ص: 197

---

1- - تاریخ ابن عساکر 7:31 [388-389/24]، شماره 2931؛ مختصر تاریخ دمشق 11/154؛ خزانه الأدب 8:2 [326/3]؛ الإصابة 2:209 [شماره 4172].

2- - تاریخ ابن عساکر 4:226 [284/13]، شماره 1383؛ مختصر تاریخ دمشق 7/39.

3- - [در ص 1097 از کتاب برگزیده الغدیر].

4- - مانده: 42.

5- - تاریخ ابن عساکر 7:30 [389-390/24]، شماره 2931؛ مختصر تاریخ دمشق 11/154؛ خزانه الأدب 8:2 [326/3]؛ الإصابة 2:209 [شماره 4172].

6- - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا الرَّبُّ النَّارِ» (کسی جز پروردگار آتش، با آتش عذاب نمی کند)؛ نگاه کن: صحیح بخاری 4:325 [1098/3]، ح 2853.

نشنید، و در مذمت کردن و عیب گرفتن بر آن کارها سخنی از او حکایت نشده، و هیچ کس از او تحرّکی ندیده است.

چرا خلیفه به جای دفاع و حمایت از خالد، وی را به خاطر قتل مالک و یاران مسلمان و نیکوکار او مؤاخذه نکرد؟! در حالی که قتل، نزد او ثابت شده بود.

چرا او را به خاطر قتل قصاص نکرد؟! و حدّ زنا بر او جاری نکرد؟! و به خاطر افترا و دروغ بستن او را تازیانه نزد؟! و به خاطر ظلم و تعدی بر نوامیس و اموال مسلمین تعزیر نکرد؟! چرا خالد را بر کنار نکرد در حالی که از کرده او ناراحت بود، و به متمّم بن نویره برادر مالک پیشنهاد کرد دیه دریافت کند، و به خالد دستور داد که همسر مالک را طلاق دهد آن گونه که در «إصابة» آمده است (1)؟! همه این ها به کنار، دست کم امر به معروف و نهی از منکر می کرد، و او را به خاطر آن جرم ها توبیخ و عتاب می کرد، و آن چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: کمترین انکار این است که با صورت عبوس و درهم کشیده، اهل معصیت را ملاقات کنی [أدنی الإنکار أن تلقى أهل المعاصي بوجوه مكفّهرة] (2).

چرا خلیفه در دفاع از خالد و جنایاتش توقّف و مکث کرد [و او را به سزایش نرساند]؟! گاه می گوید: او اجتهاد نموده و خطا کرده است، و گاه عذر می تراشد و می گوید: او شمشیری از شمشیرهای خداست و عمر را از بدگویی نسبت به او نهی می کند و به او فرمان می دهد که از او دست بردارد و با او مجادله نکند، و چنانکه در شرح ابن ابی الحدید است (3) بر قتاده به خاطر اینکه فعل خالد را زشت شمرد خشمگین شد.

و ما در بحث از این جهت، بر توجّه دادن خواننده به آن اکتفا می کنیم، و به عمق مطلب و منتهای آن نمی پردازیم؛ زیرا کسی نیست که نفهمد هیچ

ص: 198

1- - الإصابة 1:415.

2- - [وسائل الشيعة (آل البيت) 16:143، باب 6 از ابواب كتاب الأ-مر بالمعروف والنهي عن المنكر، ح 1؛ و در كنز العمّال 3:279 آمده است: «تقربوا إلى الله تعالى بيبغض أهل المعاصي، وألقوهم بوجوه مكفّهرة»].

3- - شرح نهج البلاغة 4:187 [213/17، نامه 62].

يك از این دو بهانه صحیح نبوده و قابل پذیرش نیست. آیا يك مسلمان نمی داند توجیه گری و اجتهاد در این جرم ها و جنایات سنگین، راه ندارد؟! و بر هیچ فاعل و تارکی جایز نیست که این دورا در عیب ها و کج روی هایش سپر خود قرار دهد، و حدود را به بهانه آنها دفع کند، و خون ها را به ناحق بر زمین بریزد، و حرمت زنان آزاد را بشکند، و حکم خدا درباره جانها و ناموس ها و اموال را به دور اندازد، و حاکم نیز با کسی که ادعای توجیه و اجتهاد می کرد موافقت نمی نمود(1)؛ چنانکه قدامة بن مظعون شراب خورد و ادعا کرد اجتهاد نموده است ولی عمر، عذر او را نپذیرفت و بر او حد جاری کرده و شلاق زد؛ آن گونه که در «سنن بیهقی»(2) و غیر آن آمده است.

و ابن ابی شیبیه(3) و ابن منذر از محارب بن دثار نقل کرده اند: گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در شهر شام شراب خوردند و گفتند: ما به خاطر سخن خداوند: «لَيْسَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا»(4) [بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ (و نسبت به نوشیدن شراب، قبل از نزول حکم تحریم، مجازات نمی شوند)]، شراب خوردیم، ولی عمر (این توجیه را نپذیرفت و) بر آنها حد جاری کرد(5).

و ابو عبیده بر ابوجندل عاصی بن سهیل که شراب خورده بود و آیه قبل را توجیه عمل خود قرار داده بود، حد جاری کرد(6).

و آیا کسی در این شك دارد که در شمشیری که خدای سبحان از نیام بیرون کشیده هیچ گاه ظلم و شرّ و فتنه و آشوب راه ندارد، و خون هایی که ریختن

ص: 199

---

1- [در متن، عبارت: «لم يُصَحِّحِ الحَاكِمُ لِمَدَّعِيهَا» وجود دارد که ظاهراً به این معناست: «لم يُصَبِّحِ (أي لم يصر) الحَاكِمُ موافقاً لِمَدَّعِيهَا»].

2- سنن بیهقی 8:316.

3- المصنّف في الأحاديث والآثار [546/9، ح 8458].

4- مانده: 93.

5- الدرّ المنثور 2:321 [174/3].

6- الروض الأُنْف، سهیلی 2:231 [489/6].

آن حرام است به وسیله آن ریخته نمی شود، و حرمت های الهی هتک نمی شود، و وسیله ای برای رسیدن به شهوات نمی گردد، و به خاطر غلبه شهوات از نیام بیرون نمی آید، و ناموس اسلام به وسیله آن از بین نمی رود، و آن را جز مردان پاک و آنها که از قبیح و فساد به دورند به دست نمی گیرند؟ خالد کیست و چه ارزشی دارد که خلیفه این فضیلت بزرگ را به او بدهد، و او را شمشیری که خداوند بر دشمنانش از غلاف بیرون آورده، بداند: «سيفُ الله سلّه علی أعدائه»، در حالی که چندین بار پیامبر اعظم از خالد اعلام بیزاری کرد(1)؟! آیا این ها سخنان بدون دلیل، زیاده گویی، دروغگویی، فضایل در دین خدا را به مسخره گرفتن، و خود را به نادانی زدن درباره آنها، نیست؟! چگونه می توانیم خالد را شمشیری از شمشیرهایی که خدا بر دشمنانش از نیام برآورده بدانیم در حالی که در شرح حال وی که در پیش روی ما قرار دارد آمده است: «أَنَّه كان جَبَّاراً فَانكأ، لا يراقب الدين فيما يحمله عليه الغضب وهوى نفسه»(2) [وی شخصی بسیار ستمگر بود، و از پشت خنجر می زد، و هر گاه غضب و هوای نفس به او روی می آورد، مراعات دین را نمی کرد].

## - 7 - دیدگاه خلیفه درباره کسی که فاقد آب جهت وضو می باشد اجتهاد در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله!!

### اشاره

امام مسلم در «صحیح»(3) خود در باب تیمم به چهار طریق از عبد الرحمن ابن ابزی نقل کرده است:

شخصی پیش عمر آمد و گفت: من جُنُب شدم و آبی نیافتم (حکمش

ص: 200

1- نگاه کن: الاستیعاب 1:153 [قسم دوم/ 428، شماره 603]؛ السیره النبویه، ابن هشام [72/4].

2- شرح ابن ابی الحدید 4:187 [214/17]، نامه 32].

3- صحیح مسلم [355/1، ح 112]، کتاب الحيض؛ مسند احمد 4:265 [329/5]، ح 1786].

چیست؟). عمر گفت: نماز نخوان. عمّار گفت: ای امیر مؤمنان! به یاد نداری که من و تو در جنگی بودیم، جنب شدیم و آبی نیافتیم و تو نماز نخواندی و من در خاک غلطیدم و نماز خواندم؛ آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا تو را کافی بود دو دستت را به زمین می زدی و سپس بر آن پُف می کردی و آنگاه با آن صورت و دو کُفت را مسح می کردی. عمر گفت: ای عمّار! از خدا بترس.

عمّار گفت: اگر بخواهی دیگر این حدیث را نقل نمی کنم.

### تحریف و دست کاری در این حدیث:

این حدیث را بخاری در «صحیح» (1) خود در باب «المتیمم هل ینفخ فیهما؟» [آیا تیمّم کننده باید پس از زدن دو دست به خاک در آن دو بدمد؟] و در ابواب پس از آن نقل کرده، ولی گویا خوش داشته که آن را به جهت حفظ مقام خلیفه تحریف کند و به همین جهت جواب عمر که گفت: «لا تصلّ» [نماز نخوان] و یا جمله «أما أنا فلم أکن لأصلّی» [اگر من بودم، نماز نمی خواندم] را حذف کرده، غافل از اینکه در این صورت کلام عمّار در ادامه حدیث، بی ربط خواهد بود.

همین حدیث را ذهبی به صورت تحریف شده در کتاب «تذکره» خودش نقل کرده (2)، و پس از آن می گوید:

برخی گفته اند: چگونه ممکن است که عمّار چنین سخنی بگوید و برای او جایز باشد که علم خود را کتمان کند؟

پاسخ این سخن آن است که: این سخن عمّار مصداق کتمان علم نیست، چون این حدیث را سرانجام نقل کرده، و خدا را شکر به ما رسیده است، و این حدیث را در مجلس امیر المؤمنین نقل کرده است. و عمّار با این سخن با عمر ملاحظت کرده؛ چون می دانست که عمر از زیاد نقل کردن حدیث به

ص: 201

1-- صحیح بخاری [129/1، ح 331].

2-- تذکره الحفّاظ 3:152 [3/951، شماره 897].

جهت ترس از خطای در نقل، و مشغول شدن مردم به حدیث به جای قرآن، نهی کرده است.

امینی می گوید: در اینجا نکته ای است و آن اینکه امثال این سخنان مزخرف و مباحث بی ربط، به جهت راه گم کردن و پوشانیدن واقعیات بر خوانندگان خالی الذهن، از آنچه در تاریخ صحیح آمده است، می باشد. کاش می دانستم چه چیز آنان را از کلام عمر غافل کرده که می گوید: «نماز نخوان». و یا «من نماز نمی خوانم»؟! در حالی که او خود را امیرالمؤمنین می داند و جواب مسأله بسیار ساده است و این مسأله از مسائل شایع و عامّ البلوی است!

چه چیز آنان را غافل کرده از سخن وی که به عمّار می گوید: «اتّق الله یا عمّار!»؟!

و از نماز نخواندن او، روزی که در جنگ جُنُب می شود، آن هم پس از آنکه اسلام، وضو، غسل و تیمّم را آورده است؟!

و چه چیز موجب غفلت آنان از جهل وی به آیه تیمّم، و حکم قرآن کریم، و چشم پوشی وی از تعلیم پیامبر، کیفیت تیمّم را به عمّار، شده است؟!

چه باعث شده که اینان از این مسائل چشم پوشی کرده و به سخن عمّار مشغول شوند! آری افراط در محبّت به چیزی، انسان را کور و کر می کند [الحبّ یعمی ویصمّ].

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (1)

[اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت

نیز نابینا و گمراهتر است].

از کلمات عینی در «عمدة القاري» (2) و ابن حجر در «فتح الباري» (3) بر می آید: این دو جمله عمر (4) جزء حدیث بوده است، و به همین جهت آن را

ص: 202

1-- -إسراء: 72.

2-- -عمدة القاري 2:172 [19-18/4].

3-- -فتح الباري 1:352 [443/1].

4-- -یعنی سخن عمر: «لاتصلّ» [نماز نخوان]، و سخن او: «أما أنا فلم أكن لأصلي حتى أجد الماء» [اما من اگر بودم نماز نمی خواندم تا آب پیدا کنم!].



دیدگاه وی در این مسأله قرار داده اند؛ عینی می گوید:

در حدیث آمده است: عمر برای جنب، قائل به تیمم نبود؛ زیرا عمار به وی گفت: «اما تو نماز نخواندی». و عمر آیه تیمم را مختص به حدث اصغر می دانسته و نتیجه اجتهادش این بوده که جنب تیمم ندارد.

و ابن حجر می گوید:

این دیدگاه، از عمر مشهور است.

این حدیث پرده بر می دارد از این که این اجتهاد خلیفه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و این از جمله عجایبی است که روزگار شنیده و به خود دیده است! آیا این شخص نباید پس از مخالفت عمار با وی، که دید وی در خاک می غلظد از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کرد؟! و آیا آنچه بخاری در صحیح خود از عمران بن حصین نقل می کند بر خلیفه مخفی مانده است: پیامبر اکرم شخصی را دید که کناره گرفته و نماز نمی خواند، به او فرمود: فلانی! چرا با جمعیت نماز نخواندی؟! گفت: ای رسول خدا! جنب شدم و آبی نبود. حضرت فرمود:

«عليك بالصعيد فإنه يكفيك»<sup>(1)</sup> [بر تو باد به زمین که تو را کفایت می کند].

قبل از هر چیزی درباره تیمم دو آیه در قرآن کریم آمده است؛ یکی در سوره نساء آیه (43):

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَايَةِ أَوْ لَا مَسَاءُ ثُمَّ اتَّيَمَّمُوا صَاحِبًا طَيِّبًا فَأَمَسَ جُوهَهُمْ وَبَدَا مِنْكُمْ وَابْسِطُوا يَدَيْكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا».

[ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوید! و همچنین هنگامی که جنب هستید - مگر اینکه مسافر باشید - تا غسل

ص: 203

1- صحیح بخاری 1:129 [134/1، ح 341]؛ صحیح مسلم [131/2، ح 312، کتاب المساجد].

کنید. و اگر بیمارید، یا مسافر، و یا «قضای حاجت» کرده اید، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید، و در این حال، آب (برای وضو یا غسل) نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید! (به این طریق که) صورتها و دستهایتان را با آن مسح نمایید. خداوند، بخشنده و آمرزنده است].

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: این آیه درباره مسافر نازل شده که هر گاه آب نیابد تیمم می کند و نماز می خواند تا زمانی که آب بیابد، و وقتی به آب دست یافت غسل می کند (1).

آیه دوم در سوره مائده آیه (6) است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ» [ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به نماز می ایستید، صورت و دست ها را تا آرنج بشوید! و سر و پاها را تا مفصل (برآمدگی پشت پا) مسح کنید! و اگر جنب باشید، خود را بشوید (و غسل کنید)! و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما از محلّ پستی آمده (قضای حاجت کرده)، یا با آنان تماس گرفته (و آمیزش جنسی کرده اید)، و آب (برای غسل یا وضو) نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید! و از آن، بر صورت (پیشانی) و دست ها بکشید!].

زیرا مراد از ملامسه در آیه شریفه قطعاً آمیزش است؛ چنانکه این معنی از امیر مؤمنان، ابن عباس، و ابوموسی اشعری نقل شده است. و در این دیدگاه، حسن و عبیده و شعبی و دیگران از آنان پیروی کرده اند. و این، دیدگاه تمام کسانی است که قائل به لزوم وضو با لمس کردن زن، نمی باشند؛ مانند ابوحنیفه، ابویوسف، محمد، زفر، ثوری، اوزاعی و دیگران.

ص: 204

بنابراین، با توجه به مطالب یاد شده معلوم می شود که دیدگاه خلیفه نسبت به کتاب خداوند و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع امت، دیدگاهی شاد و نادر، و اجتهاد صرف در برابر نصوص مسلم است؛ از این رو تمامی امت از روز نخست تا کنون با آن مخالف بوده اند، و بر وجوب تیمم برای جنب فاقد آب اتفاق نظر دارند.

## - 8 - حکم خلیفه درباره زن دیوانه ای که زنا کرده بود

از ابن عباس نقل شده است: زن دیوانه ای را که زنا کرده بود پیش عمر آوردند، پس با برخی در این باره مشورت کرد و سپس دستور داد که او را سنگسار کنند! علی علیه السلام از آنجا گذشت و فرمود: «ماشان هذه؟» [قضیه این زن چیست؟]. گفتند: زن دیوانه ای است از فلان قبیله که زنا کرده است و عمر دستور داده که او را سنگسار کنند. علی علیه السلام فرمود: «ارجعوا بها» [او را برگردانید].

بعد پیش عمر رفت و فرمود: «یا امیر المؤمنین! أما علمت؟! أما تذكر أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبي حتى يبلغ، وعن النائم حتى يستيقظ، وعن المعتوه حتى يبرأ؟! وأن هذه معتوهة بني فلان لعل الذي أتاها أتاها وهي في بلائها» [ای امیر مؤمنان! آیا نمی دانی؟! و آیا یادت نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از کودک تا وقتی بالغ شود، و از شخص خواب تا زمانی که بیدار شود، و از دیوانه تا زمانی که عاقل شود. و این زن، دیوانه فلان قبیله است و شاید آن کسی که با او زنا کرده در حال دیوانگی او با او زنا کرده باشد]. پس حضرت او را رها کرد، و عمر شروع کرد به تکبیر گفتن (1).

ص: 205

---

1- - نگاه کنید: سنن أبي داود 2:227 [4/140، ح 4399 و 4401]؛ سنن ابن ماجه 2:227 [1/659، ح 2042]؛ المستدرک علی الصحيحین 2:59؛ 4:389 [2/68، ح 2351؛ و 4/430، ح 8169].

بخاری این حدیث را در «صحیح» (1) خود آورده است. اما بخاری در حدیثی که احساس کند خدشه ای به کرامت خلیفه وارد می کند، آغاز آن را به جهت حفظ جایگاه خلیفه حذف می کند و خوش ندارد که ائمت بر قضیه ای که از جهل خلیفه به سنت شایع یا فراموش کردن آن در هنگام قضاوت، پرده برمی دارد، اطلاع یابند. وی روایت را چنین نقل کرده است: «قال عليّ عليه السلام لعمر: أما علمت أنّ القلم رفع عن المجنون حتّى يفيق، وعن الصبيّ حتّى يدرك، وعن النائم حتّى يستيقظ؟» [علی علیه السلام به عمر گفت: «آیا نمی دانی که قلم تکلیف، از دیوانه تا زمانی که به هوش نیامده، و از کودک تا زمان بلوغ، و از خوابیده تا بیدار شدنش برداشته شده است؟»].

## 9 - اجتهاد خلیفه در قرائت نماز

### 9 - اجتهاد خلیفه در قرائت نماز (2)

1 - از عبدالرحمن بن حنظله بن راهب نقل شده است: عمر بن خطاب نماز مغرب خواند، و در رکعت اول قرائت نخواند، وقتی به رکعت دوم رسید دو بار حمد خواند، و هنگامی که از نماز فارغ شد و سلام داد دو سجده سهو به جای آورد.

این روایت را ابن حجر در «فتح الباری» (3) آورده و می گوید:

رجال این حدیث ثقه اند و گویا این روش، دیدگاه عمر بوده است.

2 - از ابوسلمه بن عبدالرحمن نقل شده است: عمر بن خطاب برای مردم نماز مغرب می خواند و در نماز قرائت نخواند، وقتی نماز تمام شد به او گفته شد: قرائت (حمد و سوره) نخواندی! گفت: رکوع و سجود نماز چگونه بود؟

ص: 206

1- - کتاب المحاربین، باب لا یرجم المجنون والمجنونة [2499/6].

2- - و نیز نگاه کن: ص 316 از این کتاب.

3- - فتح الباری 3:69 [90/3]، و بیهقی در السنن الکبری 2:382 این روایت را آورده است.

گفتند: خوب بود. گفت: پس اشکالی ندارد(1).

3 - از شعبی نقل شده است: ابوموسی اشعری به عمر بن خطاب گفت: ای امیر مؤمنان! آیا در دل خود [و آهسته] قرائت را خواندی؟ گفت: نه؛ پس دستور داد مؤذنان اذان و اقامه گفتند و نماز را با قرائت اعاده کرد(2).

از این موارد و تکرار داستان در آنها معلوم می شود خلیفه در نمازش به اصل مسلمی استناد نمی کرده؛ گاه در رکعت اول قرائت نمی خوانده و قضای آن را در رکعت دوم به جای می آورده، و قبل از سلام و یا بعد از آن سجده سهو انجام می داده، و گاه به نیکو بودن رکوع و سجود اکتفا می کرده و نیازی به اعاده نماز یا سجده سهو نمی دیده، و گاهی احتیاط می کرده و نماز را اعاده می کرده، و یا نماز را باطل می دانسته و به همین جهت خودش و مأمومین نماز را اعاده می کرده اند. آیا این ها اجتهاداتِ وقتیّه و گاه و بیگاه است؟! و یا او در مسأله، ملاکی که به آن مراجعه کند نمی شناخته است؟!

و از این احادیث مقدار خضوع و خشوع خلیفه در نماز نیز معلوم می شود!!

### - 10 - دیدگاه خلیفه درباره ارث

از مسعود ثقفی نقل شده است: من شاهد بودم که عمر بن الخطاب برادران پدر و مادری را با برادران مادری در ثلث (یک سوم) شریک کرد. شخصی به او گفت: در این قضیه در سال اول قضاوت دیگری کردی! گفت: چگونه قضاوت کردم؟

گفت: آن را برای برادران مادری قرار دادی، و برای برادران پدری و مادری چیزی قرار ندادی.

ص: 207

---

1-- السنن الکبری 2:347 و 381؛ کنز العمال 4:213 [133/8]، ح 22256.

2-- السنن الکبری 2:382؛ کنز العمال 4:213 [133/8]، ح 22256.

عمرگفت: «تلك على ما قضينا وهذا على ما قضينا» [آن، قضاوتی بود که (آن زمان) کردیم، و این هم قضاوتی است که (اکنون) کردیم].

و بنا بر نقل دیگری گفت: «تلك على ما قضينا يومئذٍ، وهذه على ما قضينا اليوم»<sup>(1)</sup> [آن بر اساس قضاوت آن روز بود، و این بر اساس قضاوت امروز].

امینی می گوید: گویا حکم مسائل دائر مدار دیدگاهی است که از خلیفه صادر می شود، می خواهد موافق شریعت باشد یا مخالف آن! و گویا خلیفه حق دارد هر حکمی که خواست و اراده کرد صادر کند و برای مسأله، حکم و قانونی در اسلام نیست! و شاید این دیدگاه از دیدگاه «تصویب»<sup>(2)</sup> که با براهین قاطع رد شده، بدتر باشد.

ص: 208

1- - السنن الکبری 6:255؛ سنن دارمی 1:154.

2- - [یکی از دیدگاههای اهل سنت «تصویب» است؛ تصویب آن است که گفته شود: «کلمة مجتهد مصیب، وکلّ أمارة مصیبة»؛ فتوای هر مجتهدی درست است، و هر اماره ای مطابق واقع است. تصویب دو چهره دارد: 1 - تصویب اشعری که بدترین نوع آن است؛ و آن است که گفته شود: خداوند در واقع و لوح محفوظ هیچ حکمی ندارد و لوح محفوظ سفید است، و آنگاه که مجتهدی به حکمی علم یا ظن پیدا کرد آن حکم در حق وی و مقلدینش ثبت می شود؛ و در نتیجه در حق انسانهای جاهل، حکمی در واقع وجود ندارد. و گویا عمر بر این باور بوده است. 2 - «تصویب معتزلی»؛ آن است که گفته شود: خداوند در واقع و لوح محفوظ، در مرحله اقتضاء و شأئیت و نیز مرحله انشاء احکامی دارد که عالم و جاهل در آنها مشترکند، ولی احکام در مرحله فعلیت، براساس علم و ظن مجتهد و اماره ای که به دست مکلف رسیده تنظیم می شوند و حکم الله فعلی در حق هر مجتهدی همان است که اماره ای بر آن قائم شده یا براساس علم و ظن خود به آن دست یافته است. و انسان دقیق خوب می داند که سرچشمه این سخنان کجاست؟ این سخنان پوچ و بی اساس برای توجیه افکار و اعمال مجتهدان خیالی مطرح شده اند تا جنایات خلفای ناخلف را توجیه کنند و نه تنها رفتار او را حکم خداوند در حق او و وظیفه فعلی وی بدانند بلکه پیروان جاهل آنان را نیز موظف به اطاعت از آنان معرفی کنند].

## - 11 - دستور خلیفه به سنگسار زن حامله ای که به زنا اعتراف کرده بود

زن بارداری را پیش عمر آوردند که به زنا اعتراف کرده بود و عمر دستور داد او را سنگسار کنند. پس علی علیه السلام با او برخورد کرد و پرسید: «ما بال هذه؟» [قضیه این زن چیست؟]. گفتند: عمر دستور داده او را سنگسار کنند. علی علیه السلام او را برگردانید و فرمود: تو بر خودش مسلط هستی، ولی بر آنچه در شکم اوست چه تسلطی داری؟ شاید بر سر او فریاد زده ای یا او را ترسانیده ای [تا اقرار گرفته ای]! عمر گفت: بله، این گونه بوده. فرمود: «أَوَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ:

لَا حَدَّ عَلَى مُعْتَرِفٍ بَعْدَ بَلَاءٍ، إِنَّهُ مَنْ قَبِدَ أَوْ حَبَسَ أَوْ تَهَدَّدَ فَلَا إِقْرَارَ لَهُ؟!» [آیا نشنیده ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: حدی نیست بر کسی که بعد از شکنجه اعتراف کرده است، و کسی که به زنجیر کشیده شود یا زندان شود و یا تهدید شود اقرارش پذیرفته نیست؟!]. عمر آن زن را رها کرد و گفت: «عجزت النساء أن تلدن مثل علي بن أبي طالب، لولا علي لهلك عمر» [زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را به دنیا آورند، اگر علی نبود عمر هلاک می شد] (1).

## - 12 - دیدگاه خلیفه درباره زنی که در حال عده با مردی ازدواج کرد

ابن مبارک از اشعث از شعبی از مسروق نقل کرده است: عمر اطلاع پیدا کرد که مردی از ثقیف با زنی از قریش در حال عده ازدواج کرده است. پس عمر به سوی آن زن [پیکی] فرستاده و آن دورا از هم جدا کرده و مجازات کرد و به آن مرد گفت: هرگز با آن زن ازدواج نکن [آن زن بر تو حرام ابدی شده است]. و مهریه آن زن را از وی ستاند و در خزانه بیت المال ریخت.

خبر این ماجرا بین مردم پخش شد. آنگاه که این خبر به حضرت علی

ص: 209

---

1- - الرياض النضرة 196:2[143/3]؛ المناقب، خوارزمی: 48 [ص 81، ح 65].

کرم الله وجهه رسید گفت: خداوند امیرالمؤمنین را پیامرزد، مهریه را با بیت المال چکار؟! این زن و مرد از روی نادانی در حال عده ازدواج کرده اند [و حکمشان آن گونه که عمر عمل کرد نیست] امام باید آن دورا به سنت ارجاع دهد.

از حضرت سوال شد: یا علی! شما در این ماجرا چگونه حکم می کنی؟ فرمود: «به زن در برابر بهره ای که مرد از وی برده مهریه ای تعلق می گیرد، و آن دو باید از یکدیگر جدا شوند و [چون جاهل بوده اند] مجازات نمی شوند، زن باید عده شوهر اولش را تمام کند و سپس عده شوهر دومی را نیز تمام کند؛ و آنگاه این مرد می تواند از او خواستگاری کند».

وقتی خبر قضاوت امیر المؤمنین علیه السلام به عمر رسید گفت: «یا ایها الناس! ردّوا الجهالات إلى السنّة» [ای مردم! مسائلی را که نمی دانید به سنت ارجاع دهید] (1).

امینی می گوید: به چه دلیل خلیفه آن دورا شلاق زد؟! و چرا مهریه را از زن گرفت؟! و به استناد کدام آیه یا روایت مهر زن را در بیت المال قرار داد و آن را صدقه در راه خدا گرداند؟! چرا و به چه دلیل حکم به حرمت ابدی این زن بر آن مرد کرد؟!

من نمی دانم «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (2) [اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید].

و ای کاش خلیفه، خود را فراموش نمی کرد، و قبل از قضاوت بر خلاف کتاب و سنت به سخن خود: «ردّوا الجهالات إلى السنّة» عمل می کرد!

### - 13 - اجتهاد خلیفه درباره جدّ ارث پدر بزرگ

دارمی (3) در سننش از شعبی نقل می کند: اولین جدّی که در اسلام ارث

ص: 210

1- السنن الکبری، بیهقی 441:7-442؛ الریاض النضره 196:2[3/144]؛ ذخائر العقبی: 81.

2- - نحل: 43.

3- - سنن دارمی 2:354.



برد عمر بود که تمام آن مال را گرفت. آن گاه علی علیه السلام و زید به او اعتراض کردند که تمام این ارث برای تو نیست زیرا تو مانند یکی از دو برادر ارث می بری [که در طبقه دوم ارث است].

از سعید بن مسیب نقل شده است که عمر گفت: از پیامبر خدا درباره سهم جدّ سؤال کردم. پیامبر فرمود: «ما سؤالك عن ذلك يا عمر؟! إني أظنك أن تموت قبل أن تعلم ذلك» [برای چه در این باره این قدر سؤال می کنی؟ من گمان می کنم تو قبل از اینکه این مطلب را بدانی مرگت فرارسد]. سعید بن مسیب می گوید: و عمر قبل از اینکه آن مسأله را بفهمد مُرد(1).

بیهقی نیز در «السنن الكبرى»(2) از عیبه نقل می کند: من از عمر درباره مسأله جدّ، صد قضیه را حفظ هستم که در تمام آن قضایا بعضی، برخی دیگر را نقض می کند.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» نقل می کند(3):

عمر خیلی اوقات در مسأله ای حکمی می کرد ولی سپس آن را نقض کرده و بر خلاف آن فتوا می داد. درباره [ارث] جدّ با برادر احکام فراوان گوناگونی صادر کرد، سپس از حکم کردن در این مسأله ترسید و گفت:

«من أراد أن يقتحم جرائم جهنم فليقل في الجدّ برأيه» [هر کس می خواهد در قعر جهنم بیفتد در مسأله جدّ به رأی و نظر خویش عمل کند].

امینی می گوید: من نمی دانم چگونه بر خلیفه مسلمین رواست که به آنچه پیامبر اسلام تشریح کرده، جهل داشته باشد تا آنکه جهلش او را در تناقض گویی بیندازد! در حالی که نزد نگارنده کتاب «الوشیعة» او در زمان خویش دانشمندترین فرد در میان صحابه پیامبر بوده است!

ص: 211

1- - المعجم الأوسط، طبرانی [135/15، ح 3914].

2- - السنن الكبرى 6:245.

3- - شرح نهج البلاغة 1:61 [181/1، خطبة 3].

## اشاره

از عبدالرحمن سلمی نقل شده است: زنی را نزد عمر آوردند که تشنگی بی طاقتش کرده بود، و در آن حال به چوپانی برخورد می کند و از او آب می طلبد، چوپان از دادن آب به او امتناع می ورزد مگر آنکه خود را در اختیار او بگذارد. زن هم (به ناچار) قبول می کند. خلیفه در سنگسار کردن زن با مردم مشورت کرد و علی علیه السلام فرمود: این زن در حالت اضطرار قرار داشته و به نظر من باید او را آزاد گذاشت [و مجازاتی ندارد]؛ آنگاه خلیفه او را رها کرد(1).

## شرح ماجرا:

زنی را نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده و به آن اقرار نیز کرده بود و عمر دستور داد که او را سنگسار کنند. علی علیه السلام فرمود: شاید عذری داشته باشد. سپس به او فرمود: چه چیز تو را به زنا کشاند؟ زن گفت: همسفری داشتم که در شترش آب و شیر به همراه داشت و در شتر من آب و شیر نبود.

تشنگی مرا فرا گرفت، از او درخواست آب کردم، او از دادن آب به من امتناع کرد، مگر آن که خود را در اختیارش بگذارم. سه بار به او التماس کردم (اما آبی به من نداد)، و وقتی تشنگی بر من غلبه کرد و بر جان خود ترسیدم، خود را در اختیار او گذاردم، آنگاه به من آب داد.

پس علی علیه السلام در مقام قضاوت فرمود: «اللّٰهُ أَكْبَرُ؛ «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (2)، (3) [اللّٰهُ أَكْبَرُ؛ «ولی آن کس که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ خداوند آمرزنده و مهربان است»].

ص: 212

1- سنن بیهقی 8:236؛ الرياض النضرة 2:196 [144/3].

2- بقره: 173.

3- کنز العمال 3:96 [456/5]، ح [13596].

امینی می گوید: ای کاش خلیفه چیزی از کتاب و سنت می دانست تا به آنچه خداوند بر پیامبرش نازل کرده حکم می کرد! و ای کاش می دانستم که اگر در میان امت، امیر المؤمنین علی علیه السلام نبود، و کج روی های او را اصلاح نمی کرد، چه بر سر او می آمد، و پیامدهای قضاوت های نادرستش، وی را به چه جایگاهی می کشاند؟! و این سخنش چه به جاست: «لولا علیّ لهلك عمر» [اگر علی نبود عمر هلاک می شد].

#### - 15 - دیدگاه خلیفه درباره حد شراب

از انس بن مالک نقل شده است: مردی را که شراب خورده بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و حضرت با دو چوب تر از درختی حدود چهل ضربه به او زدند. انس می گوید: ابوبکر هم در زمان خلافت خود به همین صورت عمل می کرد. اما عمر در زمان خلافت خود در این باره با مردم مشورت کرد و عبدالرحمن بن عوف گفت: کمترین حد، هشتاد ضربه است؛ و عمر بر اساس آن قضاوت کرد.

امینی می گوید: عبدالرحمن و دیدگاه او در برابر دستور پیامبر اعظم چه ارزشی دارد؟! و عمر که خود را خلیفه مسلمین می داند چه حقی دارد که در حکم قطعی ثابت شده از پیامبر، مشورت می کند و از مردم فتوا می طلبد؟!

#### - 16 - دیدگاه خلیفه درباره قصاص

از ابن ابی حسین نقل شده است: مردی، سر مردی از اهل کتاب را شکست. عمر بن خطاب تصمیم گرفت او را قصاص کند. معاذ بن جبل به او گفت: تو می دانی که حقّ این کار را نداری و این، از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است؛ پس عمر بن خطاب به آن مرد به خاطر شکستگی سرش يك دينار

### - 17 - دیدگاه خلیفه دربارهٔ مقتول اهل کتاب

از مجاهد نقل شده است: عمر بن خطاب وقتی وارد شام شد متوجه شد که مرد مسلمانی مردی از اهل کتاب را کشته است و تصمیم گرفت او را قصاص کند. در این هنگام زید بن ثابت به او گفت: آیا می خواهی به خاطر برده ات برادرت را قصاص کنی؟! آنگاه عمر به جای قصاص، به وی دیه پرداخت کرد(2).

### - 18 - فتوای خلیفه دربارهٔ حکم انگشتان انسان

سعید بن مسیب می گوید: عمر بن خطاب دربارهٔ انگشت شصت 13 دیه کامل، سبابه 12، انگشت وسطی 10، انگشت کنار آن 9، و انگشت کوچک 6 حکم کرد.

از ابوغطفان نقل شده است: ابن عباس می گفت: دیه هر انگشت يك دهم يك دهم است [یعنی دیه هر انگشت، يك دهم دیه کامل انسان است]. فتوای ابن عباس به گوش مروان رسید او را خواست و گفت: ای ابن عباس! چرا دربارهٔ انگشتان به تساوی فتوا می دهی مگر تو فتوای عمر را نشنیده ای؟! ابن عباس گفت: «رحم الله عمر! قول رسول الله أحق أن يتبع من قول عمر»(3) [خدا عمر را بیامرزد! سخن رسول خدا مقدم بر سخن عمر است و پیروی از آن شایسته تر است].

امینی می گوید: همان طور که ابن عباس فتوا داده، در کتاب های صحاح و

ص: 214

1- - کنز العمال 7:304 [97/15] ح 40243.

2- - المصنّف عبد الرزّاق [100/10، ح 18509]؛ کنز العمال 7:304 [97/15] ح 40242.

3- - کتاب الأمّ، شافعی 1:58 و 134 [151/1]؛ سنن بیهقی 8:93.

مسانید روایتی قطعی از پیامبر خدا آمده است که می فرماید: «دیه انگشتان یک دهم یک دهم است» و این سنت ثابت پیامبر است و فتوای عمر نظر شخصی اوست و مطلب همان است که ابن عباس: گفته سخن پیامبر برای پیروی سزاوارتر از سخن عمر است و من نمیدانم که آیا خلیفه از سخن پیامبر آگاهی داشته و مخالفت کرده است یا جاهل به آن بوده است؟

فإن كان لا يدري فتلك مصيبة \*\*\* وإن كان يدري فالمصيبة أعظم

[اگر جاهل بوده پس این مصیبت است --- و اگر آگاه بود پس مصیبت بزرگتر است.]

-19-

دیدگاه خلیفه درباره دزد

از عبدالرحمن بن عائد نقل شده است سارقی را که یک دست و یک پایش قطع شده بود نزد عمر آوردند وی دستور داد پای دیگر او را قطع کنند. در این لحظه علی فرمود: خدای عزوجل فرموده: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... (1) کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می خیزند... حال یک دست و یک پای او قطع شده و سزاوار نیست پای دیگرش که با آن راه می رود را نیز قطع کنید و او را بدون پا رها سازید اکنون، وظیفه آن است که یا او را تعزیر کنید و یا به زندان بیندازید میگوید آنگاه او را به زندان انداخت (2)

-20-

دیدگاه خلیفه درباره درخت رضوان

از نافع نقل شده است مردم برای خواندن نماز و تبرک کنار درخت بیعت رضوان که مردم در زیر آن با پیامبر بیعت کرده بودند می رفتند عمر از آن

ص: 215

1- مائده : 33

2- کنز العمال : 3: 118 [5/553، ح 13928]

مطلع شد و مردم را تهدید کرد که مبادا آنجا بروند، سپس دستور داد درخت را قطع کنند(1).

ابن ابی الحدید این مطلب را در شرح(2) خود یاد آور شده و می گوید:

پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مردم کنار درخت بیعت رضوان رفته در آنجا نماز می خواندند. عمر گفت: «أراکم أیها الناس رجعتم إلی العزی، ألا لا أوتی منذ الیوم بأحدٍ عادٍ لمثلها إلاقتلته بالسیف كما یقتل المرتد» [ای مردم! می بینم که به پرستش بت عزّی رو آورده اید، بدانید که از این پس، از هر کسی چنین حرکتی سرزند گردش را همچون گردن مرتدّ با شمشیر می زنم]، و بعد فرمان داد که درخت را قطع کنند.

## - 21 - دیدگاه خلیفه درباره آثار پیامبران

از معرور نقل شده است: با عمر، عازم زیارت خانه خدا شدیم، او در نماز صبح سوره فیل و ایلاف را خواند و وقتی نماز به پایان رسید مردم مسجدی را مشاهده کرده و به سوی آن هجوم آوردند، عمر پرسید: اینجا کجاست؟ گفتند:

اینجا مسجدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز خوانده است. عمر گفت: «هكذا هلك أهل الكتاب قبلکم، اتخذوا آثار أنبیائهم بیعاً، من عرضت له صلاة فلیصلّ ومن لم تعرض له صلاة فلیمض»(3) [پیش از شما اهل کتاب همین کارها را کردند که نابود شدند؛ زیرا آنها در جای آثار و نشانه های پیامبران کلیسا بنا کردند، و شما هرگاه وقت نماز بود نماز خود را در آنجا بخوانید وگرنه از آنجا بگذرید (و این مسجد خصوصیتی ندارد

ص: 216

1- - الطبقات الکبری، ابن سعد: 607 [100/2]؛ تاریخ عمر بن خطاب، ابن جوزی: 107 [ص 115].

2- - شرح نهج البلاغة 1:60 [78/1]، خطبة [3].

3- - سیرة عمر، ابن جوزی: 107 [ص 116]؛ شرح ابن ابی الحدید 3:122 [101/12]، خطبة [223] در اینجا به جای معرور: «المغیرة بن سويد» آمده است؛ فتح الباری 1:450 [569/1].

که بخواهید به آن تبرک جوید!].

امینی می گوید: من نمی دانم بزرگداشت آثار انبیا و پیشاپیش آنها سید اولاد آدم محمد صلی الله علیه و آله اگر خارج از مرز توحید مانند سجده در برابر مجسمه و قبله قرار دادن آن، نباشد چه اشکالی دارد؟! «وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (1) [و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست].

چه زمانی امت ها به سبب ایجاد بناء بر روی آثار انبیا نابود شده اند؟!

نماز خواندن در کدام مسجد، بیشتر از نماز در مسجد پیامبر، انسان را به خدا نزدیک تر می کند؟!

کدام مکان با شرافت تر از مکانی است که پیامبر به آنجا وارد شده و در آنجا مردم با او بیعت کرده اند و شرافت رضایت الهی را کسب کرده اند؟!

آیا اینها موجب فضیلت مکان نمی شوند که عبادت در آنجا باعث تقرب بندگان خدا به او شود؟!

گناه درخت بیچاره چه بود که ریشه اش زده شد، آیا آن درخت دادرس و مدافع نداشت؟!

آیا این عمل او توهین به محلّ و وارد شونده به آن مکان [پیامبر صلی الله علیه و آله] نیست؟!

آیا ادب دینی به خلیفه اجازه می دهد که بگوید: می بینم که شما به پرستش بت عزّی بازگشته اید؟! زیرا کسانی که به آن محلّها و اماکن رفت و آمد می کردند واز بین بردن آن آثار را حرام می دانستند و آنها را تعظیم می نمودند و در آنجا عبادت می کردند، همگی اهل علم و از صحابه عادل پیامبر، و پاسخگوی مسائل شرعی و سؤالات مورد نیاز خلیفه بودند، و او هرگاه از پاسخ پرسشی باز می ماند به آنها مراجعه می کرد و می گفت: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْكَ يَا عَمْرُ!» [ای عمر! همه مردم از تو داناترند!]. و از جمله اصحاب که به این اماکن

ص: 217

1-- حج: 32.

تبرک می جستند و در آنجا نماز می خواندند عبدالله بن عمر است(1).

مراجعه کننده به صحاح و مسانید، انبوهی از این نمونه ها را می یابد و می فهمد که دیدگاه خلیفه نظر شخصی وی بوده و به خودش اختصاص داشته است و قابل پیروی نیست، و نشده و نمی شود.

## - 22 - اجتهاد خلیفه درباره گریه بر مُرده

از ابن عباس نقل شده است: هنگامی که زینب(2) دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلْحَقُوهَا بِسَلْفِنَا الْخَيْرِ عَثْمَانَ بْنِ مِظْعُونَ» [او را به سلف (گذشته) نیکوکارمان، عثمان بن مظعون ملحق سازید]. پس زنان به گریه افتادند، و عمر با تازیانه آنها را می زد، ناگهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود:

«مَهْلًا يَا عُمَرُ! دَعِهِنَّ يَبْكِينَ، وَإِيَّاكَ وَنَعِيقَ الشَّيْطَانِ» [ای عمر! دست از این کردار بردار و بگذار گریه کنند، (و به زنان نیز فرمود:) وقتی که گریه می کنید مبادا فریادهای شیطانی سر دهید].

سپس ابن عباس می گوید: پیامبر خدا همراه فاطمه کنار قبر نشسته گریه می کردند و حضرت با مهربانی، جامه خود را بر چشمان حضرت فاطمه علیها السلام می کشید(3).

امینی می گوید: نمی دانم در جایی که صاحب شریعت حاضر بوده و خود از نزدیک ناظر است عمر چگونه پیش دستی کرده به جان زنان عزادار و گریان

ص: 218

---

1- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب المساجد التي على طرق المدينة والمواضع التي صلى فيها النبي صلى الله عليه وآله (باب مساجدی که در راه مدینه قرار دارند و اماکنی که پیامبر در آنجا نماز خوانده است) [1/183، ح 469].

2- زینب در سال هشتم هجرت وفات یافت، و پیامبر از مرگ او بسیار اندوهگین شد.

3- مسند احمد 1:237 و 335 [1/393؛ و 551، ح 2128 و 3093]؛ المستدرک علی الصحیحین 3:190 [3/210، ح 4869] و آن را صحیح دانسته است.



افتاده و با تازیانه آنها را مورد ضرب قرار می دهد؟! و اگر گریه آنان اشکال شرعی داشت پیامبر برای منع و نهی بر همه مقدم بود (و با وجود پیامبر دیگران حق ندارند امر و نهی کنند)، و با وجود مخالفت پیامبر با او، وی از کجا تشخیص داد که گریه بانوان حرام است؟!

چرا پیش از تنبیه آنان، درباره آنها به پیامبر مراجعه نکرد؟! و آن تندخویی ای که او را به این حرکات وا می دارد چیست؟! و چطور جرأت می کرد به سوی زنان دست درازی کند تا جایی که پیامبر اکرم جلوی او را گرفته و از زنان دفاع کند؟! مگر زنانی که در آنجا گرد آمده بودند خویشان نزدیک و همسران پیامبر نبودند؟! من نمی دانم آیا صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام که آن روز در میان بانوان گریه کننده بوده آیا تازیانه خورده است یا خیر؟! و به هر حال او در کنار پدر نشسته بود و گریه می کرد.

و در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در برابر دیدگان حضرت بارها چنین حرکات اشتباه و زننده ای از عمر سر زده است.

از جمله آنهاست: روایتی که حاکم از ابوهیره (1) نقل کرده و صحیح دانسته و ذهبی به آن اقرار کرده است که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با عمر در تشییع جنازه ای شرکت کردند، عمر وقتی گریه زنان را شنید آنان را از گریه باز داشت؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «یا عمر! دعهنّ فإنّ العین دامعة، والنفس مصابة، والعهد قریب» [عمر آنان را به حال خودشان واگذار! زیرا مصیبت زده هستند و داغ مرگ تازه است و از این رو چشمان گریان است].

تاریخ، بیانگر آن است که این سخنان روشن پیامبر، او را اصلاح نکرد و او بر اجتهاد خود باقی ماند و دست از برداشت های شخصی خود برنداشت و به استناد سخن ساختگی مخالف عقل و عدل و طبیعت که به دروغ به پیامبر نسبت داده شده است که: «إِنَّ الْمَيْتَ يَعَذَّبُ بِبِكَاءِ الْحَيِّ» [گریه زنده ها باعث عذاب

ص: 219

میّت می شود]، همواره تازیانه به دست، مردم را از گریه باز می داشت.

اما حدیث عمر که می گوید: «مرد به خاطر گریه زنده عذاب می شود»، طبق نقل حاکم در «مستدرک»<sup>(1)</sup> مورد تکذیب عایشه قرار گرفته است.

حاکم می گوید: شیخان (بخاری و مسلم) هر دو از ایوب سختیانی از عبدالله بن ابو ملیکه نقل کرده اند:

میان عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس درباره گریه بر میّت بحثی در گرفت و آن دو به عایشه مراجعه کردند و عایشه گفت: به خدا سوگند! هرگز پیامبر خدا نفرموده است که میّت به گریه کسی عذاب می شود بلکه فرموده: «إِنَّ الْكَافِرَ يَزِيدُهُ عِنْدَ اللَّهِ بَكَاءَ أَهْلِهِ عَذَابًا شَدِيدًا» [وقتی که خانواده میّت کافر برای او گریه می کنند بر شدت عذاب او افزوده می شود]؛ زیرا «إِنَّ اللَّهَ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى»<sup>(2)</sup> [خدا خود می گریاند و می خنداند]، و نیز: «وَلَا تَزُرُّ وَازِرَةً وَزُرَّ أُخْرَى»<sup>(3)</sup> [و هیچ گنه کاری گناه دیگری را متحمل نمی شود].

و شافعی در «اختلاف الحدیث»<sup>(4)</sup> می گوید:

بر اساس دلالت قرآن و سنت، نقل عایشه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نقل های دیگر صحیح تر و محفوظتر است؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَلَا تَزُرُّ وَازِرَةً وَزُرَّ أُخْرَى»<sup>(5)</sup> [و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد].

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>(6)</sup> [و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست]. و «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ\* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>(7)</sup> [پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند! \* و هر کس هم وزن ذره ای کار بد کرده آن را می بیند].

ص: 220

1- - المستدرک علی الصحیحین 1:381 [537/1] ح 1407.

2- - نجم: 43: «وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى».

3- - أنعام: 164.

4- - این کتاب در حاشیه کتاب «الأم» وی 7:267 [ص 537] چاپ شده است.

5- - إسرائ: 15.

6- - نجم: 39.

7- - زلزله: 7-8.

و «لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» (1) [تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود!].

و اگر بگویید کدام سنت بر این مطلب دلالت می کند؟ پاسخ داده می شود:

پیامبر خدا از شخصی پرسید این فرد پسر توست؟ عرض کرد: بله.

حضرت فرمود: «أما إنَّه لا يجزي عليك ولا تجزي عليه» [جنایت او به حساب تو گذاشته نمی شود و جنایت تو نیز به حساب او گذاشته نمی شود].

رسول خدا با این سخن مانند سخن خداوند تعالی اعلام کرد که جنایت هر کسی به پای خودش نوشته می شود نه دیگری، چنان که ثواب کار نیک هر کسی برای خودش می باشد نه دیگری.

از همه اینها گذشته، گریه خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران او و تابعان نیکوکار آنان، که بر مردگان گریه کردند، بهترین دلیل بر جواز گریه است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مرگ فرزند عزیزش ابراهیم گریست و فرمود: «العين تدمع والقلب يحزن ولا نقول إلا ما يرضى ربنا وإنا بك يا ابراهيم! لمحزونون» (2) [چشم گریان است و دل بریان، اما سخنی جز رضای خدا نگوییم. همانا ای ابراهیم! ما به خاطر تو غمگینیم].

و نیز برای فرزندش طاهر گریسته فرمود: «إن العين تذرف، وإن الدمع يغلب، وإن القلب يحزن، ولا نعصي الله عز وجل» (3) [دیدگان، اشک ریزان بوده، اشک غلبه کرده، و دل محزون است، ولی ما هرگز نافرمانی خدای عزوجل را نمی کنیم].

و نیز در مصیبت حمزه هنگامی که صفیه دختر عبدالمطلب (خواهر حضرت حمزه و عمه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) در جستجوی حمزه بود و انصار میان او و پیکر حمزه حائل شده بودند تا پیکر او را نبیند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به انصار فرمود: صفیه را رها کنید (تا نزد جنازه حمزه رود) و او رفت و در کنار جنازه

ص: 221

1- - طه: 15.

2- - سنن أبي داود 3:58 [3/193، ح 3126]؛ سنن ابن ماجه 1:482 [1/506، ح 1589].

3- - مجمع الزوائد 3:18.

نشسته، گریه می کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز با گریه او می گریست، و هرگاه صدای ناله اش را بلند می کرد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صدای گریه اش را بلند می کرد، و از آن سو نیز حضرت فاطمه علیها السلام گریه می کرد و با گریه او نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریه می کرد و می فرمود: «لن أصاب بمثلک أبداً» (1) [من هرگز به مصیبتی مانند مصیبت تو گرفتار نشدم].

و نیز وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جنگ احد بازگشت، بانوان انصار برای شهدای خود به گریه و زاری و عزاداری پرداختند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و حضرت فرمود: «لکن حمزة لا بواکی له» [ولی حمزه کسی ندارد که برایش گریه کند].

وقتی انصار فرمایش حضرت را شنیدند، نزد زنان خود رفته، گفتند:

«لا- تبکین أحداً حتّی تبدآن بحمزة» [از این پس شما حق ندارید گریه کنید مگر این که نخست بر حمزه گریه کنید، آنگاه برای عزیزان خود].

می گوید: این کار در میان انصار رسم شد و تا به امروز ادامه دارد، و آنان هرگاه بخواهند بر میتی گریه کنند نخست برای حمزه عزاداری و گریه کرده آنگاه برای مرده خود گریه می کنند (2).

و نیز حضرت هنگامی که قبر مادرش را زیارت کرد گریست و به دنبال آن اطرافیان نیز گریستند (3). و همچنین حضرت وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت او را می بوسید و اشک دیدگانش بر گونه های مبارکش روان می شد (4).

و همچنین صدیقۀ طاهره فاطمة زهرا علیها السلام برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گریست و می گفت: «یا أبّاه! من ربّه ما أدناه، یا أبّاه! أجاب ربّاً دعاه، یا أبّاه! إلی جبریل نعاها، یا أبّاه! جذّة الفردوس مأواه!» (5) [ای پدری که به خدا نزدیک شدی! ای پدری که دعوت پروردگارت را لبیک گفتی! ای پدری که ما شکایت خود را به جبرئیل می کنیم! ای

ص: 222

1- - إمتاع مقریزی: 154.

2- - مجمع الزوائد 6:120.

3- - سنن بیهقی 4:70؛ تاریخ خطیب بغدادی 7:289 [شماره 3791].

4- - سنن أبي داود 2:63 [201/3]؛ ح 3163؛ سنن ابن ماجه 1:445 [468/1]؛ ح 1456.

5- - صحیح بخاری [1619/4]، ح 4193 باب مرض النبی ووفاته.

پدری که در بهشت فردوس جای گرفتی!].

و نیز فاطمه علیها السلام بر سر قبر پاك او می ایستد و مشتی از خاک قبر برداشته، بر دیدگان نهاده، می گیرد و می گوید:

ماذا علي من شمّ تربة أحمدٍ \*\*\* أن لا يشمّ مدى الزمانِ غواليا

صُبَّتْ عليّ مصائبٌ لو أنّها \*\*\* صُبَّتْ عليّ الأيامِ صرنَ لياليا (1)

[کسی که خاک پیامبر صلی الله علیه و آله را ببوید چه حالی خواهد داشت آری او دیگر تا ابد بوی خوش دیگری را استشمام نخواهد کرد. مصیبت‌هایی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد می شد شب می شدند].

این سنت پیامبر است که اصحاب نیز از آن پیروی نموده اند، ولی خلیفه با حدیث خود: «میت با گریه زنده ها معذب می شود» به مخالفت و مبارزه با آنان پرداخته است؛ از این رو، این دیدگاه به وی و فرزندش عبدالله اختصاص دارد، و پیروی از حق سزاوارتر است.

### - 23 - قربانی و اجتهاد خلیفه

از حذیفه بن أسید نقل شده است: ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - از ترس اینکه مبادا قربانی از سوی دیگران رسم شود، از سوی خانواده خود قربانی نمی کردند، ولی خانواده من بعداً از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاهی یافتند و مرا به زحمت انداخته مجبور نمودند که از سوی همه آنها قربانی کنم (2).

شافعی در کتاب «الأم» (3) می گوید:

به ما رسیده است که ابوبکر و عمر - رضی الله عنهما - از ترس این که مبادا مردم از آنان تقلید نموده، گمان برند که این عمل واجب است، از قربانی کردن خودداری می کرده اند.

ص: 223

1- - ر. ك: 199 از جلد سوم این کتاب.

2- - المعجم الكبير، طبرانی [182/3، ح 3058].

3- - كتاب الأم 182:2 [224/2].

از شعبی نقل شده است: ابوبکر و عمر در مراسم حج شرکت کردند ولی قربانی نکردند(1).

امینی می گوید: آیا آن دو، از حکمی خبر داشتند که پیامبر از آن بی اطلاع بوده است، و [به خاطر بی اطلاعی] قربانی می کرد و به دیگران نیز دستور می داد قربانی کنند و آنان را بر این کار تشویق می کرد؟! و آیا این نکته که ممکن است مردم تصور کنند این عمل واجب است، بر پیامبر پوشیده مانده ولی آن دو از آن آگاه بوده اند؟!

یا این که آنان نسبت به مردم مهربان تر از پیامبر بوده اند؟! و خواسته اند مردم به خاطر هزینه قربانی به رنج و زحمت نیفتند؟! یا این که آن دو ترسیدند که بدعتی در دین بنا شود و مردم گمان و جوب پیدا کنند؟!

لکن همه این دلایل باطل است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که به قربانی فرمان داد، عدم وجوب آن را نیز بیان کرد، و یارانش نیز آن را فهمیدند، و بر همان اساس نیز رفتار کردند، و تابعان نیز از آنان به همین صورت دریافت کرده اند، و تا به امروز نیز این مسأله به همان صورت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود و انجام داد. و اگر برداشت ابوبکر و عمر صحیح باشد باید همه مستحبات ترك شوند.

وانگهی، احتمال گمان وجوب بردن مردم، سزاوارتر است که از عمل و سخن پیامبر حاصل شود؛ زیرا سنت، سنت اوست، و دین، دینی است که وی مبلغ آن بوده است، لکن از بیان حضرت که همراه عمل او بوده چنین گمانی حاصل نشده است؛ پس چرا این دو نفر که خود را خلیفه رسول خدا می دانند مانند او رفتار نکردند.

و شگفت انگیزتر از همه این است که خلیفه دوم در اینجا با گمان و ترس این که ممکن است برداشت وجوب شود، سنت ثابت پیامبر صلی الله علیه و آله را نقض

ص: 224

می‌کند، و از سوی دیگر سنت‌هایی را بنا می‌گذارد که هیچ اصل و ریشه‌ای ندارند؛ مانند زکات اسب، نماز تراویح، و صدها بدعت دیگر، و در هیچ يك از اینها نه ترسی دارد نه باکی و نه ملاحظه‌ای!

## - 24 - دیدگاه خلیفه درباره تحقق بلوغ

ابوملیکه می‌گوید: عمر درباره حکم پسری که سرقت کرده بود به اهل عراق نوشت: «أَنْ أَشْبِرُوه فِإِنْ وَجَدْتُمُوهُ سِنَّةَ أَشْبَارِ فَاقْطَعُوهُ» [او را با وجب اندازه گیری کنید اگر قد او به اندازه شش و جب بود دست او را قطع کنید]. و آنها او را اندازه گیری کردند و قد او به اندازه يك انگشت از شش و جب، کوتاه تر بود و از این رو او را رها کردند(1).

امینی می‌گوید: نشانه‌های بلوغ بر اساس روایت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله یا احتلام است چنانچه حضرت درباره افرادی که قلم از آنان برداشته شده است می‌فرماید: «وَالْغُلَامِ حَتَّى يَحْتَلِمَ» [از نوجوان تا پیش از احتلام قلم برداشته شده است]، و یا رویدن مو بر عانه [بالای شرمگاه]، و یا رسیدن به سنّ مشخص چنانچه در صحیح عبدالله بن عمر آمده است(2)، و نشان چهارمی برای بلوغ وجود ندارد. و اما اندازه گیری به وجب و امثال آن، از نوآوریهای خلیفه است و بس، و او خود فقاهتش را بهتر می‌شناسد.

## - 25 - کاستن خلیفه از مقدار حدّ

از ابورافع نقل شده است: شرابخواری را نزد عمر آوردند، عمر گفت:

اینک تو را نزد شخصی می‌فرستم که به تو آسان نگرفته و سخت گیری کند.

ص: 225

---

1- - کنز العمّال 3:116 [5/5444، ح 13887].

2- - برای ملاحظه روایات باب، به السنن الکبری، بیهقی 54:6-59 مراجعه شود.

او را نزد مطیع بن اسود عدوی فرستاد و گفت: صبح فردا، حدّ را بر او جاری ساز. صبح آن روز وقتی مطیع مشغول اجرای حکم بود عمر وارد شد و دید با شدّت بر او شلاق می زند، عمر به او خطاب کرد: او را کشتی مگر چند ضربه به او زدی؟ گفت: شصت ضربه، عمر گفت: بیست ضربه کم کن.

ابو عبیده می گوید: معنای آن این است که شدّت ضربه به جای بیست ضربه باقیمانده قرار داده شود(1).

امینی می گوید: به خوبی در کار او دقت کنید و ببینید وی چگونه در اجرای حکم رنگ عوض می کند؛ زمانی حدّ شرابخوار را که نزد اهل سنتّ چهل تازیانه است به هشتاد ضربه افزایش می دهد(2)، و زمانی دلش به حال مجرم می سوزد و بیست ضربه از آن کم می کند آن هم پس از سپردن او به دست انسانی خشن و بی رحم که از بی رحمی و خشونت او آگاه است. جالب این است که کیفیت را با کمیّت یعنی شدّت ضربات را با کاستن از تعداد ضربات تلافی می کند که همه این کارها از آیین پاک الهی که پیامبر آورده، خارج است.

در حدیثی آمده است: «یؤتی بالرجل الّذي ضرب فوق الحدّ فیقول الله: لِمَ ضربتَ فوق ما أمرتُك؟ فیقول: یا رب! غضبتُ لك؛ فیقول: أكان لغضبك أن یكون أشدّ من غضبي؟ ویؤتی بالّذي قصّر فیقول: عبدی لم قصّررت؟ فیقول: رَحْمَتُهُ؛ فیقول: أكان لرحمتك أن تكون أشدّ من رحمتي؟»(3) [روز قیامت شخصی را می آورند که بیش از حدّ شرعی به مجرم شلاق زده است. خداوند به او می فرماید: چرا بیش از حدّی که معین کرده بودم زدی؟ پاسخ می دهد: خدایا! به خاطر تو بر او خشمگین شدم. خداوند می فرماید: آیا غضب تو از غضب من بالاتر است؟ و دیگری را می آورند که کمتر از حدّ معین شده زده است خداوند به او می فرماید: چرا کمتر از حدّ معین زدی؟ جواب می دهد:

ص: 226

1- السنن الکبری 8:317؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 3:133 [136/12]، خطبة [223].

2- ر. ك: ص 213 از این کتاب.

3- البیان والتبیین 2:20 [19/2].



دلم به حال او سوخت. خداوند به او می گوید: آیا رحم تو از رحمت من بیشتر است؟]. و این روایت نظائر فراوانی دارد که حفاظ آن را نقل کرده اند (1).

## - 26 - دیدگاه خلیفه درباره سه طلاقه کردن زن

از ابن عباس نقل شده است: سه طلاقه کردن زن (در يك مجلس) در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و دو سال اول از حکومت عمر رضی الله عنه يك طلاق محسوب می شد، اما عمر گفت: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ اسْتَعْجَلُوا فِي أَمْرِ كَانَتْ لَهُمْ فِيهِ أُنَاةٌ فَلَوْ أَمْضَيْنَاهُ عَلَيْهِمْ»؛ فأمضاه عليهم (2) [مردم در کاری که می بایست صبر پیشه کنند، عجله می کنند و از ما تصویب و امضای آن را درخواست دارند، ای کاش می شد آن را برایشان امضا کنیم]؛ پس آن را برای آنها تصویب و امضا کرد].

امینی می گوید: واقعاً جای شگفتی است که عجله مردم مجوز آن باشد که انسان کتاب خدا را پشت سر اندازد و طبق خواست مردم عمل کند! این قرآن کریم است که با صراحت می گوید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَأَمَّا الْكُفْرُ الَّذِي فِيهِ تُسْتَعْرَضُونَ فَأَمَّا الْيَهُودُ فَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَعْرَضُونَ وَلَا الْمَنَافِقُ إِذْ يَقُولُ مَا وَعَدُوا وَنَسُوا مَا وَعَدُوا وَالْكَافِرُونَ هُمُ الْمُنْفِقُونَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذُنُوبِهِمْ» [طلاق، (طلاق) که رجوع و بازگشت دارد، دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه)، باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود)].

تا آن جا که: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» (3) [اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند و با او، آمیزش جنسی نماید].

در این آیه خدای تعالی تحقّق دو طلاق را ضروری دانسته و حرمت را پس از تحقّق طلاق سوم قرار داده است، و این با جمع کردن طلاقها با واژه

ص: 227

1- - كنز العمال 3:196 [5/854، ح 14551-14556].

2- - مسند احمد 1:314 [1/516، ح 2870]؛ صحیح مسلم 1:574 [3/276، ح 15، کتاب الطلاق].

3- - بقره: 229-230.

«سه بار» (به اینکه که مرد بگوید: سه بار تو را طلاق دادم) یا سه بار تکرار صیغۀ طلاق پشت سر هم و بدون فاصله شدن عقد ازدواج میان آنها، قابل جمع نیست.

امّا اولی: به خاطر اینکه يك طلاق بیش نیست و با آوردن واژه «سه بار» در صیغۀ طلاق، سه طلاق حاصل نمی شود؛ نظیر اینکه در نماز شرط است که در هر رکعت سوره فاتحه يك بار خوانده شود، حال اگر کسی آن را يك بار بخواند و پس از پایان آن، قید «پنج بار» یا «ده بار» را بیفزاید، نمی گویند او خواندن سوره را تکرار کرده و پنج یا ده بار سوره را خوانده است.

و هر حکمی که تکرار و عدد در آن شرط است نیز همین طور است؛ مانند رمی جمرات که باید هفت بار سنگ زده شود و يك بار زدن چند سنگ کفایت نمی کند، و یا شهادت چهارگانه در مسأله لعان که يك بار شهادت دادن مقید به قید «چهار» کفایت نمی کند بلکه باید نفس شهادت چهار بار از طرف او تکرار شود. و مانند اذان که باید هر بخشی از آن دو بار تکرار شود و يك بار گفتن الله اکبر مقید به قید «دو مرتبه» تکرار حساب نمی شود و کفایت نمی کند. و مانند تکبیرات پنج گانه نماز عید فطر و قربان نزد ما، و هفت بار نزد اهل سنت پیش از قرائت (1)، که يك بار گفتن و افزودن واژه «پنج بار» یا «هفت بار» تکرار حساب نمی شود و نمی گویند که پنج یا هفت بار تکبیر گفته است.

و مانند نماز تسبیح (2) که در آن، تسبیحات ده یا پانزده بار باید گفته شود و يك بار تسبیح و اضافه کردن واژه «ده» یا «پانزده» به پایان آن کفایت نمی کند و

ص: 228

---

1- - السنن الکبری، نسائی 285:3-291 [ص 554، ح 1804].

2- - نماز تسبیح نزد ما نماز جعفر نامیده می شود، و در کیفیت و کمیت و فضیلت آن شیعه و اهل سنت اختلافی ندارند با این تفاوت که اهل سنت در مسانید و صحاح خود آن را از ابن عباس نقل کرده اند.

نمی گویند نماز گزار تسییح را ده یا پانزده بار تکرار کرده است. در آنچه گفته شد هیچ اختلافی وجود ندارد.

و اما دومی (تکرار صیغه طلاق در يك مجلس): طلاق با لفظ نخست حاصل می شود و عقد ازدواج گسسته می شود و زن و مرد از هم جدا می شوند و دیگر عقد ازدواجی باقی نمی ماند تا صیغه طلاق در آن اثر کند پس خواندن صیغه طلاق برای بار دوم و سوم لغو خواهد بود؛ زیرا زنی که مطلقه شده است معنا ندارد که دوبار طلاق داده شود، و پیوند گسسته شده دوباره گسسته نمی شود. و آن تکراری که در اینجا شرط است با این روش تحقق پیدا نمی کند بلکه طلاق وقتی تکرار می شود که هر طلاق پس از عقد ازدواجی صورت گیرد گر چه این عقد ازدواج با رجوع مرد انجام گرفته باشد، وگرنه طلاق بعدی لغو خواهد بود؛ پس طبق فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «لا طلاق إلا بعد نکاح» [طلاق جز پس از ازدواج صحیح نیست و اثری ندارد]، و «لا طلاق قبل نکاح» [پیش از ازدواج طلاقی نیست]، و «لا طلاق لمن لا یملك»<sup>(1)</sup> [کسی که مالک (استمتاع از زن) نیست نمی تواند طلاق دهد]<sup>(2)</sup>، تا زمانی که عقد ازدواج و پیوند همسری در میان نباشد، طلاق دوم لغو و بی معنا خواهد بود.

جصاص در «أحكام القرآن» می گوید<sup>(3)</sup>:

آیه: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» [(طلاقی که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است] اولاً دستور می دهد که باید میان طلاق ها فاصله انداخت. و ثانیاً در مقام بیان حکم رجوع در کمتر از سه طلاق است؛ به دلیل این که می فرماید:

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»، و مقتضای «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» آن است که میان طلاقها باید فاصله انداخت؛ زیرا اگر کسی دو بار بدون فاصله، صیغه طلاق را

ص: 229

1- سنن دارمی 2:161؛ سنن أبی داود 1:342 [258/2] ح 2190.

2- سنن دارمی 2:161؛ سنن أبی داود 1:342 [258/2] ح 2190.

3- أحكام القرآن 1:447 [378/1].

جاری کند صحیح نیست که گفته شود: دو بار طلاق واقع شده است؛ نظیر اینکه اگر به شخصی دو درهم داده شود نمی گویند دو بار به او پول دادند مگر این که دو بار به او پردازد آری در این صورت است که می گویند دوبار پول داد.

این بود حکم قرآن و هر حکم و نظری غیر از این، بازی با قرآن و کتاب خدا است. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روایت صحیحی که نسائی در «سنن» از محمود ابن لبید نقل کرده، به این مطلب تصریح کرده است؛ می گوید:

به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند که مردی در يك مجلس، زن خود را سه طلاقه کرده است. حضرت خشمگین شد به پا ایستاد و فرمود: «أيلعب بكتاب الله وأنا بين أظهركم؟!»، [آیا با وجود من در میان شما (و در برابر دیدگان من) با کتاب خدا بازی می شود؟!] در این لحظه مردی به پا خاسته عرض کرد: یا رسول الله! آیا او را بکشم؟!]

برخی از شخصیت‌های اهل سنت در این زمینه بی مهابا و بدون واهمه به تفصیل سخن گفته اند، و تعجب آورتر از همه سخن «عینی» است که در «عمدة القاري»<sup>(1)</sup> می گوید:

طلاقى که در قرآن آمده، نسخ شده است.

و اگر سؤال شود: با وجود این که عمر نمی تواند نسخ کند پس وجه این نسخ چیست؟ و چگونه پس از پیامبر نسخ واقع می شود؟!]

در پاسخ می گویم: همین که عمر آن را با اصحاب مطرح نمود و آنان انکار نکردند، اجماع حاصل شده است. و طبق نظر برخی از مشایخ ما نسخ آیه به وسیله اجماع جایز است؛ چون می گویند اجماع مانند روایت قطعی است و موجب علم یقینی می شود و از این رو نسخ آیه با اجماع جایز است.

و اگر بگویى: این اجماع صحیح نیست؛ زیرا آنها از پیش خود این اجماع

ص: 230

را ساخته و پرداخته اند.

می‌گوییم: احتمال دارد روایتی قطعی که موجب نسخ می‌شود به دست آنان رسیده بوده که به ما نرسیده است.

خبر این نسخ به گوش هیچ يك از گذشتگان نرسیده تا این که زمانه بستر را برای به وجود آمدن عینی آماده ساخت و او آمد و ادعایی کرد که احدی پیش از او نکرده بود، و کورکورانه راهی را پیش گرفته و با کتاب خدا به بازی پرداخته است و هیچ ارزش و کرامتی برای کتاب خدا و سنت پیامبر قائل نیست.

و اگر اجماع، آیه را نسخ کرده است پس چرا ابوحنیفه و مالک و اوزاعی و لیث بر این باورند که جمع بین سه طلاق بدعت است؟! و چرا شافعی و احمد و ابو ثور می‌گویند: حرام نیست ولی بهتر است که جمع نشود و تفریق اولی است؟! و چرا سندی می‌گوید: ظاهر حدیث دلالت دارد که جمع، حرام است (1)؟!!

و مجرّد احتمال این که شاید اجماع مستند به روایاتی قطعی باشد که به دست ما نرسیده، گزافه‌گویی و خرافه‌ای است که روایات صریح خود خلیفه و دیگر اصحاب آن را تکذیب می‌کند. علاوه بر آن که، دیدگاه خلیفه نظر شخصی و دیدگاه سیاسی محض است.

و کلام شیخ صالح بن محمد عمری فلانی متوفای (1298) در کتاب «ایقاظ همم اولی الأبصار» (2) چقدر زیباست؛ می‌گوید:

معروف میان اصحاب و تابعان و پیروان نیکوکار آنان تا روز قیامت و میان سایر علمای اسلام آن است که هرگاه حکم حاکم مجتهد با نص صریح کتاب خدا یا سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله مخالف باشد، نقض آن حکم و جلوگیری

ص: 231

---

1- ر. ک: حاشیه امام سندی بر سنن نسائی 6:143.

2- ایقاظ همم اولی الأبصار: 9.

از اجرای آن واجب است. و با احتمالات عقلی و خیالات نفسانی و تعصبات شیطنانی نمی توان با نصّ قرآن و سنت مخالفت کرده و گفت:

شاید این مجتهد به این نصّ دست یافته است ولی به دلیلی که برای او روشن بوده آن را رها کرده است، یا از دلیل دیگری آگاهی یافته، و سخنانی از این دست که گروهی از فقهای متعصب به زبان رانده اند و مقلدان نادان نیز از آنان پیروی کرده اند.

### - 27 - دیدگاه خلیفه دربارهٔ عجم غیر عرب

مالك - امام مالکی ها - از شخص ثقه ای نقل می کند که وی از سعید بن مسیب شنیده است: عمر بن خطاب غیر عرب را از ارث محروم کرد، مگر این که در میان عرب متولد شده باشد.

مالك می گوید: «اگر زن حامله ای از سرزمین دشمن به سرزمین عرب بیاید و در آنجا وضع حمل کند او فرزندش می باشد و اگر بمیرد فرزندش از او ارث می برد، و اگر فرزند بمیرد مادر از او ارث می برد، و ارث او در کتاب خدا معین شده است» (1).

امینی می گوید: این حکم زائیدهٔ عصبیت محض است؛ زیرا از ضروریات دین اسلام این است که میان همهٔ مسلمانان چه عرب باشند و چه عجم، و هر کجا که متولد شده باشند، و هر کجا که ساکن باشند، توارث برقرار است، و نصوص قرآن و سنت نیز بر همین مطلب دلالت می کنند؛ و عموماً قرآن تخصیص نخورده اند، و از شرایط ارث این نیست که عرب باشد و یا در میان عرب متولد شده باشد، نه از شرایط ارث تولّد در میان عرب است و نه از شرایط اسلام عرب بودن است. و این گونه تعصبات بی شمار است که پیوند حلقه های جامعه و اتحاد مسلمانان را از هم می پاشد. مگر نه این است که بر

ص: 232

---

1- - موطأ مالك 2:12 [2/520، ح 14، كتاب الفرائض].

اساس فرمایش خدای سبحان: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (1) [مؤمنان برادر یکدیگرند]، و: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (2) [گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست]، و: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ» (3) [هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتما می گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!»، مسلمانان نسبت به هم مانند دندانهای شانه بوده و بر یکدیگر جز با تقوا برتری ندارند!]

و این پیام پیامبر بزرگوار است که در آن حجّ با شکوه در برابر انبوهی از جمعیت فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، وَلَا يَحِلُّ لِمَرِيٍّ مَالٌ أَخِيهِ إِلَّا عَن طَيْبِ نَفْسٍ مِنْهُ... أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لِآدَمَ، وَآدَمُ مِنْ تَرَابٍ، أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ، وَلَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى...» (4) [ای مردم! مؤمنان با یکدیگر برادرند و مال هیچ مؤمنی بر دیگری حلال نیست مگر با رضایت باطنی وی... ای مردم! پروردگار شما یکی است، و پدر شما یکی است، همه شما از آدم هستید، و آدم از خاک، گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که از همه با تقواتر باشد، و هیچ عربی نسبت به غیر عرب برتری ندارد مگر به تقوای الهی...].

و در روایت احمد آمده است (5): «أَلَا- لَا- فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِيٍّ، وَلَا لِعَجْمِيٍّ عَلَيَّ عَرَبِيٍّ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَيَّ أَحْمَرَ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَيَّ أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى» [آگاه باشید که هیچ عربی بر عجمی، و هیچ عجمی بر عربی، و هیچ سیاه پوستی بر سرخ پوستی، و هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوستی، برتری ندارد جز به تقوا].

همیشگی می گوید (6): «(سند روایت صحیح است)».

و آموزه ها و تعلیمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تقدیر حضرت از شخصیت های

ص: 233

1-- حجرات: 10.

2-- حجرات: 13.

3-- فصلت: 44.

4-- البيان و التبيين 2:25 [23/2]؛ العقد الفرید 2:85 [238/3]؛ تاریخ یعقوبی 2:91 [111/2].

5-- مسند احمد [570/6]، ح [22978].

6-- مجمع الزوائد 3:266.

آراسته به فضایل از اقشار مختلف در برابر دیدگان همگان قرار دارد؛ مانند «سلمان مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»<sup>(1)</sup> [سلمان از ما اهل بیت است]، و «لو كان العلم بالثريا لتناوله ناس من أبناء فارس»<sup>(2)</sup> [اگر علم در ثریا باشد، گروهی از فرزندان فارس به آن دست می یابند]، و سخنان پاک فراوانی از این دست.

بنابراین بر هر مسلمانی لازم است که از این آراء و نظرات متفرقه پرهیز کند و فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را فراموش نکند که می فرماید: «ليس مَنَّا من دعا إلى عصبية، وليس مَنَّا من قاتل على عصبية، وليس مَنَّا من مات على عصبية»<sup>(3)</sup> [هر کس به سوی تعصبات قومی فراخواند از ما نیست، و هر کس از روی تعصب مبارزه و نبرد کند از ما نیست، و هر کس با تعصب بمیرد از ما نیست]. و نیز «من قاتل تحت راية عمية يغضب للعصبية أو يدعو إلى عصبية أو ينصر عصبية فقتل فقتله جاهلية»<sup>(4)</sup> [هر کس زیر پرچمی کورکورانه به گونه ای بجنگد که خشم و دعوت و یاری او از روی تعصب باشد او بر عقیده جاهلیت کشته شده است].

## - 28 و 29 - دیدگاه خلیفه درباره حج تمتع و ازدواج موقت

### حج تمتع:

1 - از ابورجاء نقل شده است: عمران بن حصین گفته است: آیه حج تمتع در قرآن نازل شد و به دنبال آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد به آن عمل کنیم، و پس از آن نه آیه ای برای نسخ آن نازل گردید و نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا زمانی که

ص: 234

1- - مستدرک حاکم 3:598 [3/691، ح 6539].

2- - مسند احمد 2:420 و 422 [3/149، ح 9153؛ و 153، ح 9177]. و ابن قانع با سند خود چنین نقل کرده است: «لو كان الدين متعلقاً بالثريا لتناوله قوم من أبناء فارس» [اگر علم برستاره ثریا آویزان باشد هر آینه افرادی از فارس بدان دست خواهند یافت]؛ الإصابة 3:459 [شماره 8211].

3- - سنن أبي داود 2:332 [4/332، ح 5121].

4- - سنن بیهقی 8:156.



از دنیا رفت از آن نهی کرد، بلکه شخصی به دلخواه خود درباره آن رأی صادر کرد(1).

و در برخی از نسخه های صحیح بخاری آمده است: محمد بخاری گفته است: منظور از آن مرد، عمر است.

وقسطلانی در «إرشاد»(2) می گوید:

به دلیل این که او [عمر] بود که از آن نهی کرد.

و ابن کثیر در «تفسیر»(3) خود به نقل از بخاری می گوید:

این مطلبی را که بخاری در این جا سربسته گفته، در جای دیگر صریحاً گفته شده که عمر مردم را از حج تمتع منع کرده است.

2 - از ابو موسی نقل شده است: وی به حلال بودن حج تمتع فتوا می داد.

مردی به او گفت: مواظب برخی از فتواهایت باش؛ زیرا خبر نداری که پس از تو امیرالمؤمنین درباره مراسم حج چه تغییری پدید آورده است. ابو موسی می گوید: تا این که من با عمر ملاقات کرده از او درباره این مسأله پرسیدم. او پاسخ داد: من می دانم که پیامبر و یارانش حج تمتع به جا می آورده اند ولی من دوست ندارم مردم در منطقه اراک نزدیکی کرده و در حالی که قطرات آب غسل از سر و صورت آنها می چکد برای انجام اعمال حج به راه افتند(4).

3 - از سالم نقل شده است: من با ابن عمر در مسجد نشسته بودم که مردی

ص: 235

---

1- صحیح مسلم 1:474 [71/3] ح 172، کتاب الحج؛ و نیز ر. ک: صحیح مسلم [71/3] ح 169-171، کتاب الحج. و قرطبی نیز آن را با همین لفظ در تفسیر خود 2:365 [258/2] روایت کرده است. و نیز نگاه کن: صحیح بخاری 3:151 [569/2] ح 1496، چاپ سال 1272؛ و صحیح بخاری، کتاب التفسیر، سورة بقره، 24: [1642/4] ح 4246، چاپ سال 1277.

2- إرشاد الساری [61/10] ح 4518.

3- تفسیر ابن کثیر 1:223.

4- صحیح مسلم 1:472 [67/3] ح 157، کتاب الحج؛ سنن ابن ماجه 2:229 [992/2] ح 2979؛ مسند احمد 1:50 [81/1] ح 353؛ السنن الکبری 5:153 [348/2] ح 3715.

از اهل شام وارد شد و از حجّ تمتّع پرسید. ابن عمر گفت: «حسنّ جمیل» [نیکو و زیباست]. مرد شامی گفت: پدرت از آن نهی می کرد! ابن عمر گفت: «ویلک! فإن کان أبي نهی عنها وقد فعله رسول الله صلی الله علیه و آله وأمر به أفبقول أبي أخذ أم بأمر رسول الله صلی الله علیه و آله؟! قم عني!» [1] [وای بر تو اگر پدرم از آن نهی کرده اما پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود آن را انجام و بدان فرمان داده است، آیا به فرمان پدرم عمل کنم یا به فرمان پیامبر؟! برخیز از من دور شو!].

4 - از ابن عباس نقل شده است: وی به کسی که با او درباره حجّ تمتّع با استدلال به عمل ابوبکر و عمر بحث و مجادله می کرد گفت: «یوشک أن ينزل عليكم حجارة من السماء؛ أقول: قال رسول الله صلی الله علیه و آله، وتقولون: قال أبو بكر وعمر» [2] [نزدیک است که از آسمان بر سر شما سنگ ببارد؛ من می گویم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است، شما می گویند: ابوبکر و عمر چنان گفته اند].

### ازدواج موقت یا صیغه:

1 - از جابر بن عبدالله نقل شده است: «ما در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر حتّی مدّتی از زمان عمر با يك مشت خرما یا آرد برای چند روزی زنی را صیغه می کردیم تا این که عمر در ماجرای عمرو بن حریث آن را حرام کرد» [3].

2 - حکم می گوید علی علیه السلام فرمود: «لولا أن عمر رضی الله عنه نهی عن المتعة ما زنی إلا شقي» [4] [اگر عمر ازدواج موقت را حرام نمی کرد احدی زنا نمی کرد، مگر این که شقی باشد].

ص: 236

1- - تفسیر قرطبی 2:365 [258/2] به نقل از دار قطنی.

2- - زاد المعاد، ابن قیم 1:215 [209/1]؛ وحاشیة شرح المواهب 2:328.

3- - صحیح مسلم 1:395 [194/3] ح 16، کتاب النکاح؛ جامع الأصول، ابن اثیر [135/12] ح 8953؛ کنز العمّال 8:294 [523/16] ح 45732.

4- - تفسیر طبری 9:5 [جامع البیان مج 4 / ج 13/5]؛ التفسیر الکبیر 3:200 [50/10]؛ الدرّ المنثور 2:140 [486/2].

3 - از ابن جریح از عطا نقل شده است: از ابن عباس شنیدم که می گفت:

«رحم الله عمر ما كانت المتعة إلا رحمة من الله تعالى رحم بها أمة محمد، ولولا نهيه لما احتاج إلى الزنا إلا شفي»<sup>(1)</sup> [خدا عمر را رحمت کند که ازدواج موقت جز رحمتی از سوی خدا برای امت محمد صلی الله علیه و آله نبود و اگر او آن را حرام نمی کرد احدی به جز افراد انگشت شمار زنا نمی کرد].

4 - عمر می گفت: «والله! لا أوتي برجل أباح المتعة إلا رجمته»<sup>(2)</sup> [به خدا سوگند! به کسی که متعه (ازدواج موقت) را حلال شمارد برنخورم مگر این که او را سنگسار می کنم].

و از نافع از عبدالله بن عمر نقل شده است: از وی درباره متعه سؤال شد؟ او پاسخ داد: حرام است، بدانید که اگر عمر بن خطاب کسی را در این باره می گرفت هر آینه او را سنگسار می کرد<sup>(3)</sup>.

### دو متعه متعه حج و متعه زنان

1 - از عمر نقل شده است: که در خطبه ای گفت: «متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا أنهي عنهما وأعاقب عليهما: متعة الحج، ومتعة النساء» [دو متعه در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت و حلال بود ولی من آنها را حرام می کنم و هر کس انجام دهد مجازاتش خواهم کرد: حج تمتع، و ازدواج موقت].

و در عبارت جصاص آمده است: «لوتقدمت فيها لرجمت»<sup>(4)</sup> [اگر پیش از این آن را حرام کرده بودم، انجام دهنده آن را سنگسار می کردم].

ص: 237

1- - أحكام القرآن، جصاص 179:2[147/2]؛ الدر المنثور 140:2[487/2].

2- - این روایت را سبط ابن جوزی در مرآة الزمان نقل کرده است.

3- - السنن الكبرى، بیهقی 206:7.

4- - البيان والتبيين، جاحظ 223:2[193/2]؛ أحكام القرآن، جصاص 1:342 و 345؛ و 184:2[290/1] و 293؛ و 152/2؛ التفسير الكبير 167:2؛ و 201:3 و 202[153/5]؛ و 52/10-53؛ كنز العمال 293:8[519/16]؛ ح 45715؛ وص 521، ح 45722.

مأمون درباره حلال بودن آن به همین حدیث استدلال نمود و تصمیم گرفت که حکم به حلال بودن آن را صادر کند(1).

و خطبه عمر درباره این دو متعه با الفاظ یاد شده، مورد اتفاق همگان است.

2 - طبری در کتاب المستبین از عمر نقل کرده است: «ثلاث كنَّ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله أنا محرَّمةٌ ومعاقب عليهنَّ: متعة الحجِّ، ومتعة النساء، وحيَّ على خير العمل في الأذان» [سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود و من آنها را حرام اعلام می کنم و هر کس انجام دهد، او را مجازات خواهم کرد: حجِّ تمتع، ازدواج موقت، و حیَّ علی خیر العمل در اذان].

این گوشه ای از احادیث دو متعه است که بر بیش از چهل حدیث بالغ می شود و برخی از آنها صحیح و برخی حسن است، و همه بر این دلالت دارند که هر دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله طبق آیات قرآن که در این باره نازل گردیده و طبق دلالت سنت پیامبر، حلال بوده است و عمر نخستین کسی است که آن را حرام کرده است.

### نگرشی دیگر در دو متعه

این بود پاره ای از احادیث که درباره متعه حج و متعه زنان نقل شده است.

و چنانچه ملاحظه می فرمایید همین مقدار از جهت کتاب و سنت برای اثبات حکم شارع به حلال بودن آن دو در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم نسخشان کفایت می کند.

لکن افزون بر اینها، احادیث فراوان دیگری نیز وجود دارد که بر حلیت آن دلالت می کنند ولی من به خاطر این که نهی عمر در آنها نیامده است از ذکرشان خودداری کردم. و بدون شك نهی عمر از این دو متعه نظر شخصی محض و اجتهاد بی دلیل در برابر نص روشن و صریح است.

ص: 238

تنها دلیل نهی او این است که وی از حالت مردم - که پس از پایان عمره در حالی که آب غسل از سر و صورتشان روان بوده، برای اعمال حجّ به راه می افتادند - خوشش نیامده است، غافل از این که خدای سبحان از حال مردم آگاه تر از او بوده است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز - بنابر بر نصّ احادیث یاد شده و احادیثی که به زودی خواهد آمد - هنگام وضع این حکم و قانون قطعی و همیشگی تا روز قیامت، از این وضعیّت و حالت آگاه بوده است.

پس آنچه عمر آورده، تنها نوعی استحسان و حکمی بی پایه و دلیل است و در برابر قرآن و سنّت به هیچ عنوان نمی توان به آن تکیه کرد.

و آنچه تاکنون ذکر شد، نظر خود خلیفه در بیان دلیل و مستند حکمش بود، ولی در کتب اهل سنّت در تقویت و تأیید این فتوای بی دلیل و تثبیت دیدگاه خلیفه يك سری سخنان پوچ و بی ربط به چشم می خورد که هیچ کدام با تعلیل خود خلیفه سازگار نیست، و همگی عذرها و بهانه هایی ساختگی هستند که نمی توانند آن دیدگاه را ثابت کنند و اصلاً انسان را از حقّ بی نیاز نمی کنند.

و شدّت سختگیری عثمان بر کسی که حجّ تمتع به جا می آورد به حدّی رسیده بود که نزدیک بود به خاطر آن مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام را بکشد. و چنانکه کسی در پی اطلاعات بیشتری است می تواند به کتاب «زاد المعاد» ابن قیم جوزی مراجعه نماید(1).

### اما متعّه زنان (ازدواج موقت):

از سخنان عمر بر می آید که ازدواج موقت را زنا می شمرده است؛ و از این رو در حدیثی گفته است: «بَينوا حتّى يُعرف النكاح من السفاح»(2) [حکم را بیان کنید تا ازدواج حلال از زنا باز شناخته شود].

ص: 239

1- - زاد المعاد 1:177-225 [1/171-219].

2- - كنز العمال 8:294 [16/522، ح 45726] به نقل از طبری.

و در آن هنگام و در زمان اصحاب پیامبر هیچ نشانی از نسخ وجود نداشته است. و هرگاه میان اصحاب در این باره بحثی پیش می آمد، قائلین به حلیت آن به قرآن و سنت پیامبر استدلال می نمودند، و قائلین به حرمت، تنها به گفتار و نهی عمر تمسک می جستند.

و خود سخن عمر: «أنا أنهى عنهما» [من از آن دو عمل نهی می کنم] با صراحت تمام، وجود نسخ را نفی می کند. و امیر مؤمنان علیه السلام و ابن عباس نیز صریحاً حرام بودن آن را رد کرده و حرام کردن آن را تنها به عمر نسبت می دهند. و هر يك از اصحاب و تابعان که آن را حلال می دانستند نیز به همین استناد کرده اند.

علامة امینی رحمه الله در الغدير (1) (20) نفر از اصحاب و تابعان که آن را حلال می دانسته اند، را نامبرده است؛ از آنهاست:

1 - جابر بن عبدالله (2).

2 - عبدالله بن مسعود. آلوسی در تفسیر خود (3) حدیث قرائت ابن مسعود درباره آیه: «فما استمتعتم به منهنّ إلى أجل» را یادآور شده است، و ابن حزم در «المحلّی» (4) و زرقانی در «شرح الموطأ» (5)، ابن مسعود را از قائلین به حلیت شمرده اند.

و حافظان حدیث نیز از او نقل کرده اند:

«ما هنگامی که با پیامبر در جنگی شرکت می کردیم زنان با ما نبودند به همین خاطر به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کردیم که آیا اجازه می دهید ما خود را خواجه کنیم؟! حضرت ما را از این کار نهی فرمود، ولی به ما اجازه داد حتی با يك دست لباس (و قرار دادن آن به عنوان مهریه)، ازدواج [موقت] کنیم. آنگاه

ص: 240

1- - [ر. ك: الغدير 311/6-314].

2- - نگاه كن: عمدة القاري، عینی 8:310 [246/17]؛ صحیح مسلم 1:395 [194/3]، ح 17، كتاب النكاح.

3- - تفسیر آلوسی 5:5.

4- - المحلّی [519/9، مسألة 1854].

5- - شرح زرقانی بر موطأ مالك [154/3]، ح 1178، كتاب النكاح.

فرمود: «لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» (1).

آنگاه جصاص پس از یادآوری این روایت می گوید:

این آیه: «لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» (2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید!]، از آیاتی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام اعلان مباح بودن ازدواج موقت آن را تلاوت فرمود.

3 - عبدالله بن عمر (3).

4 - ابی بن کعب؛ قرائت وی: «فما استمتعتم به منهنّ إلى أجل» خواهد آمد (4).

بله، بعداً گروهی پیدا شدند و دوست داشتند برای نهی عمر دلیلی قوی بتراشند؛ از این رو گاهی ادّعا کرده اند که آیه با آیه ای دیگر نسخ شده است، و گاهی گفته اند: آیه با سنت نسخ شده است؛ بنابراین در این باره برخورد آراء پیش آمد و یکدیگر را تکذیب کردند و هر يك نظر مخالف خود را تضعیف نمود؛ دسته ای گفته اند: آیه، به وسیله آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ» (5) [ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، آنها را طلاق گوئید (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند)] نسخ شده است.

و گروهی گفته اند: به وسیله آیه: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ» (6) [و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند \* تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند،

ص: 241

1 - صحیح بخاری 8:7 [1953/5]، ح 4787 کتاب النکاح؛ صحیح مسلم 1:354 [192/3]، ح 11، کتاب النکاح؛ الدر المنثور 2:307 [140/3] به نقل از نه نفر از ائمّه و حفاظ.

2 - مائده: 87.

3 - ر. ک: مسند احمد 2:95 [225/2]، ح 5661.

4 - در ص 244-245 از این کتاب.

5 - طلاق: 1.

6 - مؤمنون: 5-6.

که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند] نسخ شده است؛ زیرا زن صبیغه ای نه همسر شرعی است و نه کنیز [ملك یمین].

عده ای نیز گفته‌اند: این آیه با آیه ارث نسخ شده است؛ زیرا زن متعه ای ارث نمی‌برد.

اینها همه ادعاهایی پوچ است؛ زیرا مگر می‌شود باور کرد که این آیات، ناسخ آیه متعه باشند و اصحاب از آن بی‌خبر مانده باشند، آن هم با وجود قائلین به حلیت که عظمت و مقام آنان بر کسی پوشیده نیست و در پیشاپیش آنان سرور ما امیرمؤمنان علیه السلام قرار دارد، کسی که بر ظاهر و باطن، و فرع و اصل و بر همه جزئیات قرآن آگاه است.

علاوه بر آن که مقصود خدای سبحان در آیه نخست، جدایی به وسیله طلاق است نه هر جدایی و گرنه شامل ملك یمین نیز می‌شود و آن را نیز نسخ می‌کند در حالی که احدی قائل به آن نیست و احدی آن را زنا نشمرده است.

و اما آیه دوم: دلیل قرار دادن آن برای نفی زوجیت از متعه، مصادره به مطلوب است؛ زیرا همه قائلین به حلیت ازدواج موقت، آن را ازدواج شرعی می‌دانند؛ بنابراین استدلال به این آیه بر حلال بودن ازدواج موقت، سزاوارتر از استدلال به آن برای نسخ آیه متعه است.

اما آیه ارث: اصلاً ارتباطی با این مسأله ندارد؛ زیرا روایات از خصوص ازدواج موقت، ارث را نفی کرده است و این ربطی به نفی عنوان زوجیت و پیوند ازدواج ندارد؛ نظیر آن که در روایات، از فرزند قاتل یا کافر، ارث نفی شده است بدون این که فرزند بودن از آنان نفی شده باشد.

اما ادعای نسخ آن به وسیله سنت: بحث در این باره بسیار پر دامنه است، و نظرات و آراء بی‌شمار است، و هیچ يك با دیگری سازگاری ندارد. و خواننده نیز ناچار است با این اقوال مختلف که جاعلان برای هر يك از آنها روایاتی در مقابل روایات موجود و صحیح و تاریخ معتبر و استوار، وضع کرده‌اند آشنایی پیدا کند.



و جالب آن است که هر يك از این جاعلان که برای نسخ، روایتی را جعل کرده، از جعل و وضع برادرانش غافل مانده است؛ از این رو هر کدام طبق نظر و سلیقه خود روایتی را اختراع نموده است.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در الغدير پانزده قول از این اقوال را ذکر کرده است(1).

و زشت تر از همه اینها نعره های قرن بیستمی موسی جار الله نگارنده کتاب «الوشیعة» است که بلایی بر سر قرآن و سنت آورده است که هیچ يك از بازیگران قرنهای گذشته با قرآن و سنت چنین کاری نکرده اند. او نظریه عقیم و دین ساختگی جدیدی را به وجود آورده که با نظر و عقیده همه گذشتگان مخالف است، نه با قرآن سازگاری دارد نه با سنت و نه با مبدئی از مبادی دین؛ وی می گوید(2):

امت درباره ازدواج موقت حرفهای زیادی زده اند، ولی به نظر من ازدواج موقت از ازدواجهای جاهلیت است و ممکن است در صدر اسلام از برخی مردم چنین عملی سرزده باشد و شارع مقدس نیز در همان مورد اجازه داده باشد و آیه ای نیز در همان مورد نازل شده باشد... و این غیر عادی نیست چون درباره بدترین محرّمات، آیه نازل شده و آنچه را پیش از نزول آیه انجام شده استثنا کرده است(3). و صیغه موقت يك مسأله تاریخی است نه حکم شرعی با اجازه شارع مقدس. و اگر کسی ادعا کند که با اجازه و امضای شارع بوده و نزد شرع مطلقاً حلال بوده است.

ص: 243

---

1- - [ر.ك: الغدير 315/6-320].

2- - الوشیعة: 32 و 121 و 132 و 149 و 165 و 166.

3- - [در سورة نساء، آیه 22 و 23 آمده است: «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ... وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» (با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است... و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده)].

می‌گوییم: باشد، باکی نیست، و در ردّ آن نیز بحث نمی‌کنیم بلکه حرف ما اکنون این است که صیغه موقت آیا در قرآن آمده است یا نه؟

کتاب‌های شیعه مدعی هستند که سخن خدای عزوجل: «فَمَا إِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (1) و زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می‌کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید، درباره متعه نازل شده، ولی به نظر من ادب بیان (سیاق کلام)، و عربی بودن این آیه کریمه، نمی‌پذیرد که آیه درباره ازدواج موقت نازل شده باشد؛ زیرا در این صورت، ترکیب جمله به هم ریخته و نظم آیه کریمه مختل خواهد شد.

پس درباره ازدواج موقت آیه ای در قرآن نازل نشده است. و برای روشن ساختن این معنای با عظمت، ما این باب را شکل دادیم تا شایعه موجود در کتب شیعه را دفع کنیم که می‌گویند: آیه یاد شده درباره متعه (ازدواج موقت) نازل شده است. اساساً متعه در اسلام حلال نبوده است؛ بنابراین نسخ متعه، نسخ حکم شرعی نیست بلکه نسخ حکم جاهلیت و تحریم آن برای همیشه و تا ابد است.

و حدیث متعه نیز از احادیث غیر قابل قبول است که عده ای از اصحاب به آن قائل شده اند، حتی برخی از تابعان مانند طاووس و عطا و سعید بن جبیر و گروهی از فقهای مکه نیز به حلّیت آن قائل شده اند... و فقیه مکه ابن جریح در گفتار خود پیرامون اباحت متعه افراط و زیاده روی کرده است، چنانکه در عمل به آن نیز زیاده روی نموده است تا به جایی که به فرزندانش درباره هفتاد زن وصیت کرد و گفت با این زنان ازدواج نکنید که آنان مادران شمايند....

به نظر من واقعاً بعید است که کسی مؤمن و آشنا با واژه های قرآن کریم و معتقد به اعجاز آن باشد و نظم آن را به درستی درک نماید، آنگاه بگوید:

ص: 244

آیه: «فَمَا إِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» درباره متعه زنان نازل شده است. حقیقتاً چنین سخنی جز از نادانی که بدون فکر و تأمل، سخن می گوید، صادر نمی شود. و در کتابهای شیعه حدیثی را به باقر و صادق نسبت می دهند و می گویند که آنها گفته اند: این آیه درباره متعه زنان نازل شده است. و بهترین احتمال درباره این حدیث آن است که حدیث، جعلی و ساختگی است و گرنه باید گفت باقر و صادق (معاذالله) جاهلند.

در غیر کتابهای شیعه، شما کسی را پیدا نمی کنید که بگوید آیه یاد شده درباره متعه نازل شده است، و امت اسلام بر حرام بودن متعه اجماع دارند و کسی نیز نگفته است که آیه: «فَمَا إِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» نسخ شده است.

پاسخ: اینها جملاتی است که ما از صفحات مختلف کتاب «الوشیعه» که این مرد درباره متعه آنها را سیاه کرده است، جمع آوری کرده ایم. و این صفحات تاریخاً واقعاً از ادب دینی و علمی و عفت اجتماعی و نویسندگی دور است، و میان این سخنان و دستور اسلام از زمین تا آسمان فاصله است و ما نیز جز با سلام با او مقابله نمی کنیم(1).

اما درباره متعه یا ازدواج موقت با توجه به تحقیقات صورت گرفته از سوی محققان و زحمات انجام شده، به ویژه از سوی متأخرین نیازی به بسط سخن نیست(2). گر چه او پس از این مطالب، شیعه را به باد فحش و ناسزا گرفته، و با بدزبانی، آنان را هدف تیرهای ناجوانمردانه قرار داده، و از خدا هراسی ندارد.

ولی آنچه برای ما اهمیت دارد این است که اذهان را متوجه دروغ پردازی ها و جنایات بزرگ وی، نسبت به علم و دانش و قرآن و اهل آن نموده،

ص: 245

---

1- [خداوند می فرماید: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛ فرقان: 63].

2- شخصیت های بزرگی همچون سید عبد الحسین شرف الدین؛ و سید محسن امین؛ و شیخ محمد حسین کاشف الغطا؛ و استاد توفیق فکیکی در این باره کتابی مستقل نگاشته و انصافاً حق مطلب را ادا کرده است.

شعور اهل بحث و تحقیق را بیدار سازیم تا بدانند که او چگونه حقیقت و دیدگاه گذشتگان را کتمان کرده، حقایق روشن را با مکر و حيله وارونه جلوه می دهد، و مطالب ضدّ قرآن و سنّت را در جوامع علمی رواج می دهد.

جالب اینجاست که او با وجود چنین جهالتی نسبت به کتاب و سنّت، باز خود را از فقهای اسلام می داند؛ فعلی الإسلام السلام [با وجود چنین افرادی فاتحه اسلام خوانده است].

### متعه (ازدواج موقت) در قرآن:

«فَمَا إِسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (1) [زنانی را که متعه (ازدواج موقت) می کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده اید. (بعداً می توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید).

خداوند، دانا و حکیم است].

به نظر موسی نگارنده کتاب «وشیعه» نزول آیه درباره متعه ادعایی مخصوص شیعه است، و در کتب غیر شیعه چنین قولی یافت نمی شود و چنین دیدگاهی نشانه جهل و بی ظرفیتی گوینده آن است.

سپس علامه امینی رحمه الله در الغدير (2)، (19) مطلب از کتب اهل سنّت را یادآور شده تا خواننده را متوجه سازد که سخنان گزنده و نامربوط این مرد فحاش و بد زبان متوجه چه کسی است؛ از آن مطالب است:

1 - احمد امام حنبلی ها در «مسند» (3) خود با سند صحیح که همه راویان آن ثقّه هستند، از عمران بن حصین نقل کرده است:

«آیه متعه در قرآن نازل شده است، و ما در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدان عمل می کردیم، و پس از آن آیه ای در نسخ آن نازل نشده است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز

ص: 246

1 - - نساء: 24.

2 - - [ر. ك: الغدير 323/6-332].

3 - - مسند احمد 4:436 [603/5] ح 19409.

تا پایان عمرش از آن نهی نفرمود».

2 - ابوجعفر طبری متوفای (310) در کتاب «تفسیر» (1) خود با سند خود از ابو نصره نقل کرده است:

از ابن عباس درباره ازدواج موقت پرسیدم. او در جواب گفت: آیا سوره نساء را نخوانده ای؟ گفتم: بله. گفت: آیه: «فما استمتعتم به منهنّ إلی أجل مسّی» را در آن نخوانده ای؟ گفتم: اگر این چنین خوانده بودم که نمی پرسیدم.

گفت: آیه همین طور است که من خواندم.

و در روایتی آمده است که ابن عباس سه بار گفت: «والله! لأنزلها الله كذلك» [به خدا سوگند! خدا چنین نازل کرده است].

و از قتاده نیز در قرائت ابی بن کعب چنین نقل کرده است: «فما استمتعتم به منهنّ إلی أجل مسّی».

3 - حافظ ابوبکر بیهقی، متوفای (458) با سند خود در «السنن الکبری» (2) از محمد بن کعب از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: «متعّه در آغاز اسلام حلال بوده و رواج داشته است، و این آیه را درباره آن و به این صورت می خواندند: «فما استمتعتم به منهنّ إلی أجل مسّی...».

4 - ابوالقاسم جار الله زمشخری معتزلی، متوفای (538) در «کشاف» (3) می گوید:

گفته شده: آیه درباره ازدواج موقت نازل گردیده است و از ابن عباس نقل است که این آیه از آیات محکم بوده و نسخ نشده است و این چنین می خوانده است: «فما استمتعتم به منهنّ إلی أجل مسّی».

5 - ابوبکر یحیی بن سعدون قرطبی (4)، متوفای (567)، در «تفسیر» (5) خود

ص: 247

1- - جامع البیان 5:9 [مج 4 / ج 13-5/12].

2- - السنن الکبری 7:205.

3- - الکشاف 1:360 [498/1].

4- - قرطبی نگارنده تفسیر، او عبدالله محمد بن احمد انصاری متوفای سال (671) است.

5- - الجامع لأحكام القرآن 5:130 [88/5].

هنگام بیان اختلاف آراء درباره معنی آیه می گوید:

همه مفسران گفته اند: منظور آیه، ازدواج موقت می باشد که در صدر اسلام معمول بوده است، و ابن عباس و سعید بن جبیر آیه را به این صورت می خوانده اند: «فما استمتعتم به منهنّ إلى أجلٍ مسمی فأتوهنّ أجورهنّ».

6 - ابو عبدالله فخر الدین رازی شافعی، متوفای (606)، در «تفسیر کبیر» خود(1) دو دیدگاه درباره آیه نقل کرده و می گوید:

اول: قول اکثر علما است، و دوم: قولی است که می گوید: منظور از آیه، حکم متعه است... و همگی اتفاق نظر دارند که متعه در صدر اسلام حلال بوده و اختلافشان در این است که آیا آیه نسخ شده است یا نه؟

7 - حافظ جلال الدین سیوطی، متوفای (911)، در «الدر المنثور»(2) می گوید:

طبرانی(3)، و بیهقی در «سنن»(4) خود، از ابن عباس نقل کرده اند:

متعه در صدر اسلام حلال بود و آیه را به این صورت تلاوت می کرده است: «فما استمتعتم به منهنّ إلى أجلٍ مسمی...».

### اینک با من همراه باش:

خواننده محترم با من همراهی کن تا از موسی جار الله پرسیم:

آیا این کتابها در علوم قرآن مرجع اهل سنت نیستند؟!

آیا این افراد، شخصیت ها و امامان تفسیر آنان نیستند؟!

آیا پیش از نقض و ابرام، و نقادی و سنجش و ترجیح و بررسی، بر محقق لازم نیست که به این کتابها مراجعه کند؟!

آیا این سخنان دردناک و گزنده را متوجه امثال ابن عباس زبان گویای

ص: 248

1- - التفسیر الکبیر 3:200 [49/10] و 51 و 53.

2- - الدر المنثور 2:140 [484/2].

3- - المعجم الکبیر [320/10]، ح 10782.

4- - السنن الکبری [205/7].

قرآن، اُبی بن کعب آشناترین فرد به قرائت قرآن نزد اهل سنت، عبدالله بن مسعود آگاه به کتاب و سنت، عمران بن حصین، حکم، حبیب بن ثابت، وسعید بن جبیر، قتاده، ومجاهد می کند؟!

و آیا همه آنان را نادان بی فکر و مدعی دروغین می داند؟!

آیا این، دشنام به اصحاب و سلف صالح - که اهل سنت، شیعه را بدان متهم می سازند - نیست؟!

و یا این که او شخصیت‌های خودشان را از شیعه شمرده، آنگاه آنان را با زبان تند به باد دشنام گرفته، و می گزد؟!

و اگر امثال بخاری، مسلم، احمد، طبری، محمد بن کعب، عبد بن حمید، ابو داود، ابن جریر، جصاص، ابن انباری، بیهقی، حاکم، بغوی، زمخشری، اندلسی، قرطبی، فخر رازی، نووی، بیضاوی، خازن و ابن جزئی، ابو حیان، ابن کثیر، ابوسعود، سیوطی، شوکانی، و آلوسی نزد او ارزش و قیمتی ندارند پس اسوه و الگوی او در دین و دانش کیست؟!

بله، ما غافل از این نیستیم که این دروغ‌ها، و افسانه‌های ساختگی، و نسبت دادن دیدگاه نزول آیه درباره متعه، به شیعه، همه و همه مقدمه ای برای ناسزاگویی به امامان پاک امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، در حالی که خود او و هر انسان منصفی می داند که امامان چهار گانه اهل سنت همگی خوشه چین دانش امام باقر و امام صادق علیهما السلام هستند، و اگر بهره ای از علم و دانش نزد ائمه چهار گانه یافت می شود به خاطر آن است که از چشمه زلال دانش امام باقر و امام صادق علیهما السلام چشیده اند. آری امام باقر و امام صادق علیهما السلام، همان امام باقر و صادق هستند، و موسی الوشیعه نیز موسی الوشیعه است، «والله هو الحکم العدل، و الی الله المشتکی» [خدا خود حاکم است و شکوه ما نیز به سوی اوست].

و نیز بیا از او درباره ادب بیانی که او درک کرده، ولی شخصیت‌های بزرگ و برجسته قرون گذشته آن را درک نکرده اند، و از اختلالی که در آیه در صورتی که درباره متعه نازل شده باشد پیش می آید و او آن را فهمیده و آنان

نفهمیده اند، پرسیم که آن چیست؟! کجاست؟! چه کسی آن را گفته است؟! دلیل و برهان آن چیست؟! از چه کسی گرفته است؟! چرا اولین و آخرین آن را کتمان کرده اند تا نوبت به او رسیده است؟! گمان نمی کنم او پاسخی بدهد که دل را آرام سازد و عقل را راضی نماید، و شاید او دشنام های گزنده اش را متوجه گروه دیگر کند.

### حدود و چهار چوب ازدواج موقت در اسلام:

1 - أُجرت.

2 - مدّت.

3 - عقد که شامل ایجاب و قبول است.

4 - جدایی با پایان مدّت، یا با بذل و گذشت از آن.

5 - نگه داشتن عده چه زن آزاده باشد چه کنیز، چه حامله و چه غیر حامله.

6 - عدم ارث.

این ها شرایط و حدودی است که همه فقها در کتابهای فقهی خود، محدثان در صحاح و مسانید، و مفسران در ذیل آیه مبارکه بیان کرده اند. همه آنان، چه معتقدین به حلیّت دائمی و چه قائلین به حلیّت موقت و پیش از نسخ آن، همگی اتفاق نظر دارند که این ها حدود شرعی و اسلامی هستند و چاره ای جز رعایت آنها نیست.

حال می پرسیم پایه و اساس سخن او کجاست که می گوید: «متعّه از ازدواجهای جاهلی و تاریخی جاهلیّت است و با اذن و اجازه شارع مقدّس نبوده است؟!»

کئی در زمان جاهلیّت ازدواجی با این شرایط و چهار چوب ها بوده است؟!!

مگر نه این است که مورّخان و تاریخ نگاران، همه ازدواج ها و عادات و رسوم جاهلیّت را ثبت و ضبط کرده اند، ولی در میان آن ازدواجی ندیده اند که به متعه و ازدواج موقت شباهت داشته باشد؟!!

ص: 250



بله، او هر چه می خواهد می گوید، و توجّهی به گفته های خود ندارد. و ما برخی از افرادی را که حدود ازدواج موقت را بیان کرده اند، یادآور شده ایم(1).

چرا ابن جریج در ارتکاب فحشایی که به زعم موسی جزء بدترین محرّمات است، زیاده روی نموده است؟!

و اگر ابن جریج دین را سبک شمرده و اهمّیتی برای آن قائل نبوده، پس چرا ائمّه حدیث - یعنی صاحبان صحاح شش گانه - همگی از او روایت کرده، مسانیدشان را پر از روایات و سندهای او نموده اند؟!

و از او دوازده هزار حدیث که فقها به آن نیازمندند، شنیده و نقل نموده اند(2). و اگر امثال او یا روایاتش فاسد باشد، باید صفحات فراوان و بی شماری از جوامع حدیثی محو گردد و دیگر برای این صحاح ارزشی باقی نمی ماند. و اگر ابن جریج آن گونه که موسی جار الله می پندارد باشد، پس چرا ائمّه رجال به تمام معنا او را ستوده، و از وی تجلیل نموده اند؟! و چگونه کتاب های او را کتاب امانت می نامند(3)؟!

### بخوان و بخند یا گریه کن:

قوشجی متوفای (879)، در «شرح تجرید»(4) در بحث امامت می گوید:

عمر در بالای منبر گفت: «أيتها الناس! ثلاث كنّ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وأنا أنهي عنهنّ وأحرمهنّ وأعاقب عليهنّ: متعة النساء، ومتعة الحجّ، وحيّ على خير العمل» [مردم! سه چیز در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حلال بود و من آنها را حرام می کنم، و هر کس آنها را انجام دهد او را مجازات خواهم کرد: ازدواج موقت، حجّ تمتّع، و حیّ علی خیر العمل].

آنگاه قوشجی کار او را چنین توجیه می کند:

ص: 251

1- - در ص 357 از کتاب برگزیده الغدير.

2- - مفتاح السعادة 2:120 [231/2].

3- - ر. ك: تهذيب التهذيب 6:404 [359/6].

4- - شرح التجريد [ص 484].

این کار عمر، بر او خدشه ای وارد نمی سازد؛ زیرا مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر در مسائل اجتهادی امر تازه ای نیست؟!

ما هرگز فکر نمی کردیم که فردی فرهیخته و وزنه ای علمی، روزی پیامبر بزرگووار را همتای فردی از عموم مردم قرار داده، هر دو را مجتهد بشمارد! او کجا و پیامبر کجا! مگر نه این است که هر چه را پیامبر امین می گوید عین آن چیزی است که در لوح محفوظ ثبت می باشد: «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (1) [آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست \* آن کس که قدرت عظیمی دارد (جبرئیل امین) او را تعلیم داده است]. این، با اجتهاد که حمل فرع بر اصل و به کار بردن حدس و گمان برای استخراج احکام است، چه مناسبت و ارتباطی دارد؟!

مخالفت اجتهادیّه ای جایز است که مجتهدی در برابر مجتهدی مثل خودش قرار بگیرد، نه این که اجتهاد در برابر نصّ صریح قرار گرفته باشد و مجتهد در برابر قوانین صریح و روشن شرع مقدّس و بر خلاف آن فتوا صادر کرده و نظر بدهد.

از آن گذشته، چه عاملی و کدام منطقی، سرور خردمندان جهان را از حیث درک و فهم، با این مرد در یک سطح قرار می دهد تا آنگاه بتوان میان نظراتشان تقابل برقرار کرد؟!

آراء و نظرات تک تک جهانیان آنگاه که با قوانین شرع مقدّس مخالف باشد چه ارزش و بهایی دارد؟!

ولی من قوشجی را معذور می دارم؛ زیرا او خود را ملزم ساخته است هر حجّت و دلیلی که خواجه نصیرالدین طوسی اقامه می کند، را بکوبد تا مبادا نسبت عجز و ناتوانی در اقامه حجّت به او داده شود؛ از این رو ناچار است هر چیزی که به ذهنش می آید را مطرح کند، حال چه برای او حجّت و سودمند

ص: 252

باشد، و چه وبال گردنش گردد.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيَقْتَرُوا

عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ» (1)

[به خاطر دروغی که بر زبانتان جاری می شود (و چیزی را مجاز و چیزی

را ممنوع می کنید)، نگویید: «این حلال است و آن حرام»، تا بر خدا افترا

ببندید به یقین کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد].

### - 30 - اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن

1 - زمخشری در «ربیع الأبرار» (2)، (3) در باب لهو و لعب و لذات و برپایی مجالس خوشگذرانی، و شهاب الدین أبشیهی در «المستطرف» (4) گفته اند:

خداوند درباره شراب سه آیه نازل کرده است: نخست: سخن خدای تعالی: «يَسَّ مُلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ...» (5) [درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: «در آنها گناه و زیان بزرگی است؛ و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بردارد...»].

پیش از نزول این آیه، در میان مسلمانان برخی شراب می نوشیدند و برخی از آن دوری می کردند تا این که مردی شراب خورده در حال مستی به نماز مشغول شد و سخنان بیهوده ای بر زبان جاری کرد، و در پی آن، آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» (6) [ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوید!] نازل شد، و پس از نزول این آیه دسته ای از

ص: 253

1- - نحل: 116.

2- - ربیع الأبرار [51/4].

3- ما در کتابخانه های ایران و عراق به نسخه های متعددی از این کتاب دسترسی پیدا کردیم.

4- - المستطرف 2:291 [260/2].

5- - بقره: 219.

6- - نساء: 43.

مسلمانان شربخواری را ترك کرده و برخی نیز آن را ادامه دادند، تا این که روزی عمر رضی الله عنه شراب خورد و استخوان آرواره شتری را برداشته با آن سر عبدالرحمن بن عوف را شکست و بعد با شعر اسود بن یعفر بر کشته شدگان کفار در جنگ بدر، نوحه سرایی کرد؛ و آن شعر این است:

1 - وکائن بالقلیبِ قلیبِ بدرٍ \*\*\* من الفتیان والعربِ الکرامِ

2 - وکائن بالقلیبِ قلیبِ بدرٍ \*\*\* من الشیزی المکمل بالسنام(1)

3 - آیوعدنی ابنُ کبشه أن سنحیی \*\*\* وکیف حیاة أصداءٍ وهام؟

4 - أیعجز أن یردّ الموتَ عئی \*\*\* وینشرنی إذا بلیت عظامی؟

5 - ألا من مبلغُ الرحمن عئی \*\*\* بآئی تارك شهر الصیام

6 - فقل لله یمنعنی شرابی \*\*\* وقل لله یمنعنی طعامی

[1] - در میان چاه - چاه بدر - جوانان و کریمانی از عرب قرار دارند. 2 - در میان چاه - چاه بدر - مردان سخاوتمند مزین به بزرگی خوابیده اند. 3 - فرزند کبشه (پیامبر اسلام)(2) مرا از زنده شدن پس از مرگ می ترساند، چگونه بدن پوسیده ای که کرمها و حشرات آن را خورده اند زنده می شود؟! 4 - آیا توان این را دارد که مرگ را از من دور سازد، و پس از پوسیدن استخوانهایم،

ص: 254

1- - این بیت در «المستطرف» نیامده است.

2- - [مشرکان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ابوکبشه نسبت می دادند. و ابوکبشه مردی از خزاعه بوده که با قریش به خاطر بت پرستی آنها مخالفت می کرده، و چون پیامبر نیز در بت پرستی با آنها مخالفت کرد، او را به ابوکبشه تشبیه کردند. و گفته شده: ابن ابی کبشه، منسوب به جدّ مادری پیامبر است؛ زیرا کنیه وهب بن عبد مناف، جدّ مادری پیامبر صلی الله علیه و آله ابوکبشه بوده است و مراد آنها این بوده است که چهره حضرت به جدّ مادری خود شباهت دارد. برخی هم گفته اند: ابوکبشه کنیه شوهر حلیمه سعیدیه دایه رضاعی پیامبر یا کنیه برادر شوهر او بوده است. وگاه به جای ابن ابی کبشه، ابن کبشه گفته می شود که یا مرخم ابن ابی کبشه است، و یا مراد از کبشه، جدّ پیامبر عبدالمطلب است که رئیس قوم در مکه بوده است و دارای عظمت و هیبت و جلالت بوده است. و گفته شده: ابن کبشه منسوب به جدّ پیامبر، حضرت اسماعیل است که خداوند کبشی (قوچ) را فدیّه او قرار داد].

مرا زنده نماید؟! 5 - آیا پیام آوری هست تا از سوی من به خدا برساند که من روزه ماه رمضان را ترك کرده ام؟! 6 - به خدا بگو اگر می تواند مرا از شربخواری باز دارد! و به خدا بگو اگر می تواند مرا از غذا محروم سازد!].

خبر شربخواری و شعر خواندن عمر به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید. حضرت غضبناك در حالی که عبایش بر زمین کشیده می شد آمد و با چیزی که در دست داشت بر سر عمر کوبید و عمر گفت: از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می برم.

و در پی آن، خداوند آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (1) [شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟!].، را نازل کرد.

در این لحظه عمر گفت: «انتھینا، انتھینا» [ما دست برداشتیم، ما دست برداشتیم].

2 - از عمر بن خطّاب نقل شده است: وقتی آیه حرمت شراب نازل شد، عمر گفت: خدایا! حکم شراب را کاملاً برای ما روشن ساز. به دنبال آن، آیه:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» [در باره شراب و قمار از تو سؤال می کنند] که در سوره بقره است نازل شد، و هنگامی که آیه نازل شد، عمر را فرا خوانده برایش قرائت نمودند، او دوباره گفت: خدایا! روشن تر ساز. و در پی آن، آیه سوره نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» [ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید] نازل شد و پس از آن، منادی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هنگام نماز ندا می داد که ای مردم! در حال مستی به نماز

ص: 255

باز عمر فرا خوانده شد و آیه برای او خوانده شد و او دوباره دعای خود را تکرار کرد، این بار آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّ بِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ» نازل شد و در اینجا عمر گفت: «انتھینا، انتھینا»<sup>(1)</sup> [دست می کشیم، دست می کشیم].

امینی می گوید: هدف ما از ذکر احادیث یاد شده این نیست که بخواهیم شرابخواری عمر را در زمان جاهلیت اثبات کنیم؛ زیرا اسلام اعمال گذشته را پاک می کند: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»<sup>(2)</sup> [بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ و نسبت به نوشیدن شراب، قبل از نزول حکم تحریم، مجازات نمی شوند]؛ اگر تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد].

بلکه هدف، آگاه ساختن خواننده از مقدار اطلاعات خلیفه از قرآن، و مقدار شناخت او از معانی آیات خداست به حدی که از سخن خداوند:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» [درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: «در آنها گناه و زیان بزرگی است»] منع را متوجه نمی شده است در حالی که آیه برای نهی از شرابخواری نازل شده و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را فهمیدند. عایشه می گوید: هنگامی که سوره بقره نازل شد حرمت

ص: 256

1- سنن أبي داود [2:128/3/325، ح 3670]؛ مسند احمد [2:53/1/86، ح 380]؛ السنن الكبرى، نسائی [8:287/3/202، ح 5049]؛ تفسیر طبری 7:22 [جامع البيان/مجم 5/ج 33/7]؛ المستدرک علی الصحیحین [2:278/2/305، ح 3101].

2- مائده: 93.

شراب نیز در آن نازل شد، پس پیامبر از آن نهی فرمود(1). و آنگاه که خداوند در مقام بیان نهی، بفرماید: خودداری کردن، بهتر از شرب خمر است، دیگر نیازی به بیان کافی و شافی نخواهد بود. به ویژه با توجه به آیات پیرامون «إثم» [گناه] از قبیل: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ» (2)[بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را]، که با صراحت تمام «إثم» موجود در خمر را که آیه نخست بیانگر آن است، تحریم می کند.

و «إثم» یعنی گناه، و «آثم» و «أثیم» یعنی گناهکار و فاجر. و گاهی به خود شراب «إثم» می گویند؛ مانند سخن شاعر:

شربت الإثم حتى ضلّ عقلي \*\*\* كذاك الإثم تذهب بالعقول(3)

[آن قدر شراب نوشیدم تا عقلم زایل شد، آری شراب این چنین عقل را زایل می سازد].

آن گونه که در تفسیر طبری آمده است شراب پیش از تحریم، دو منفعت بیش نداشته است: یکی در آمدی که از فروش آن به دست می آمد، و دیگری لذتی که از می گساری به آنان دست می داد(4).

و تنها علتی که باعث شد خلیفه آیات را توجیه و مکرراً درخواست بیان کافی کند و پیش از نهی و وعده عذاب، دست از شرابخواری بر ندارد، شدت علاقه او به میگساری بوده است؛ چون در زمان جاهلیت در شرابخواری، کسی به پای او نمی رسید، و بیانگر این واقعیت سخن خود اوست که بنا بر نقل

ص: 257

---

1- - این حدیث را خطیب بغدادی در تاریخ خود: 8:358 [شماره 4457] روایت کرده، و سیوطی نیز در الدر المنثور 1:252 [606/1] از او نقل نموده است.

2- - أعراف: 33.

3- - لسان العرب 14:272 [75/1]؛ تاج العروس 8:179.

4- - جامع البیان 2:202 [مج 2 / ج 359/2].

ابن هشام در «سیره» (1) می گوید: «كنتُ للإسلام مباحداً، وكنتُ صاحب خمر في الجاهلية أحبها وأشربها» (2)، وكان لنا مجلس يجتمع فيه رجال من قريش بالحزورة (3) عند دور عمر بن عبد بن عمران المخزومي، فخرجت ليلة أريد جلسائي أولئك في مجلسهم ذلك، فجنّتهم فلم أجد فيه منهم أحداً فقلت: لو أنّي جنّت فلاناً الخمار، وكان بمكة يبيع الخمر لعلّي أجد عنده خمرأ فأشرب منها...» [من از اسلام دور بودم و در دوران جاهلیت دائم الخمر بودم و آن را بسیار دوست داشتم و دائماً شراب می خوردم. ما محفلی در حزوره کنار خانه عمر بن عبد بن عمران مخزومی داشتیم که در آنجا مردانی از قریش جمع می شدند. و شبی به قصد شرکت در آن جلسه و دیدار همنشینانم از خانه بیرون آمدم ولی وقتی به آنجا رسیدم هیچ يك از آنان را ندیدم، بنابراین با خود گفتم:

اگر نزد فلان شراب فروش که در مکه شراب فروشی دارد بروم شاید شرابی به دست آورده از آن مقداری سر بکشم...].

و مؤید دیگر، نقل بیهقی در «السنن الكبرى» (4) است که از عبدالله بن عمر درباره گفتار پدرش در زمان خلافت نقل می کند که عمر می گفت: «إني كنت لأشربُ الناس لها في الجاهلية، وإنها ليست كالزنا» (5) [من در زمان جاهلیت در شرابخواری از همه پیشتاز بودم، و شرابخواری مانند زنا نیست].

و به همین علت بود که پیامبر بزرگوار، تنها وی را فراخواند و آیات مربوط به میگساری را برای او قرائت فرمود.

او از افرادی بود که این آیات را توجیه کرده، دست از شرابخواری بر

ص: 258

- 
- 1- - سیره ابن هشام 1:368 [371/1].
  - 2- - [در مصدر به جای «أشربها» جمله «أسرّ بها» یعنی آن را پنهان می داشتم آمده است].
  - 3- - «حزوره»: یکی از بازارهای مکه بوده که اکنون بخشی از مسجد است.
  - 4- - السنن الكبرى 10:214.
  - 5- - السنن الكبرى 10:214؛ و. ر. ك: سیره عمر نوشته ابن جوزی: 98 [ص 122]؛ كنز العمال 3:107 [505/5] ح 13746؛ منتخب الكنز - در حاشیه مسند احمد - 2:428 [500/2]؛ الخلفاء الراشدين، عبد الوهاب نجار: 238.



نمی داشت تا آنگاه که آیه سوره مائده نازل شد و صریحاً از آن نهی کرد و به شرابخوار وعده عذاب داد. و سوره مائده که بخشی از آیات آن در حجة الوداع (1) نازل شده، آخرین سوره ای است که نازل گردیده است (2). و به خاطر اعتیادش به شراب از مدتها پیش از نزول آیه سوره مائده در حجة الوداع، پس از نزول آیه و وعده عذاب و پس از سخن خودش «انتھینا، انتھینا» [دست برداشتیم، دست برداشتیم]، باز به نوشیدن نبیذ (نوعی شراب) غلیظ و پرمایه می پرداخت و می گفت: «إنا نشرب هذا الشراب الشديد لنقطع به لحوم الإبل في بطوننا أن تؤذينا فمن رابه من شرابه شيء فليمزجه بالماء» (3) [ما این شراب پرمایه و تند را به این علّت می نوشیم که گوشت های شتر را در معده ما هضم کند تا باعث رنجش ما نشود، و اگر شراب، عقل را آشفته و پریشان می کند، پس باید مقداری آب با آن مخلوط کند].

و می گفت: «إني رجل معجّار (4) البطن أو مسعّار البطن، وأشرب هذا النبيذ الشديد فيسهل بطني» (5) [من مردی هستم با شکم برآمده یا آتشی، این شراب غلیظ را می نوشم تا شکمم نرم شود].

و می گفت: «لا يقطع لحوم هذه الإبل في بطوننا إلا النبيذ الشديد» (6) [گوشت این شترها در شکم ما هضم نمی شود مگر از این نبیذ غلیظ و پرمایه بنوشیم].

و او تا آخرین نفس های خود نبیذ غلیظ می نوشید؛ عمرو بن میمون

ص: 259

---

1- - تفسیر قرطبی 6:30 [22/6]؛ و إرشاد الساري 7:95 [198/10].

2- - مستدرک حاکم 2:311 [2/340]، ح 3211؛ جامع ترمذی 2:178 [5/243]، ح 3063؛ الدر المنثور 2:252 [2/3]؛ به نقل از احمد، ترمذی، حاکم، ابن مَرْدَوِيَه، بیهقی، سعید بن منصور، وابن منذر.

3- - السنن الکبری 8:299؛ محاضرات الراغب 1:319 [مج 1 /ج 2/699]؛ کنز العمّال 3:109 [5/514]، ح 13772؛ به نقل از ابن ابي شيبة.

4- - [شاید درست «مجعّار البطن» باشد یعنی دارای یبوست آن گونه که ابن اثیر در نهاییه 1/275 گفته است].

5- - کنز العمّال 3:109 [5/514]، ح 13773.

6- - جامع مسانید ابي حنيفة 2:190 و 215.

می گوید: «شهدتُ عمر حین طعن اُتی بنبید شدید فشربه»<sup>(1)</sup> [هنگامی که عمر مورد اصابت نیزه قرار گرفته و در بستر افتاده بود من در آنجا حاضر بودم در آن لحظه برایش نبید آوردند و او آن را نوشید].

و شراب او به اندازه ای تند و قوی بود، که اگر کسی غیر از خودش آن را می نوشید مست شده و حدّ شرابخواری بر او جاری می شد، ولی چون خلیفه اعتیاد شدید داشته و یا قدری آن را رقیق می کرده و آنگاه می نوشیده در او کارساز نبوده است.

شعبی می گوید: عربی از ظرفهای شراب عمر نوشید و بی هوش شد و عمر بر او حدّ جاری کرد. سپس می گوید: این حدّ به خاطر مستی بر او جاری شده است نه به خاطر نوشیدن آن<sup>(2)</sup>.

در عبارت جصاص در «أحكام القرآن»<sup>(3)</sup> آمده است: عربی از شراب عمر نوشید و عمر بر او حدّ جاری کرد. عرب گفت: من از شراب تو نوشیده ام! عمر آبی خواست و شرابش را با آن رقیق کرد، آنگاه نوشید و گفت: «من رابه من شرابه شیء فلیکسره بالماء» [هرکس که شراب او را مست می کند، آن را رقیق کند بعد بنوشد].

از ابورافع نقل شده است: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفته است: «إذا خشیتم من نبید شدّته فاکسروه بالماء» [هر گاه از تندی و غلیظ بودن شراب نگران بودید آن را با آب رقیق کنید].

نسائی آن را در «سنن»<sup>(4)</sup> خود نقل کرده و گفته است: کسانی که نوشیدن مسکر را حلال می دانند به این روایت استدلال کرده اند.

شگفت آور این است: کسی که از شراب عمر می خورد و مست می شود، حدّ بر او جاری می شود؛ زیرا او یا از مسکر بودن مایع درون ظرف عمر

ص: 260

1- تاریخ بغداد، خطیب 6:156.

2- العقد الفرید 3:416 [278/6].

3- أحكام القرآن 2:565 [464/2].

4- السنن الکبری 8:326 [237/3]، ح 5214.

آگاهی نداشته است و آن را نوشیده پس در این صورت نباید حدّ بر او جاری شود چنانچه ابوعمر در «جامع بیان العلم»<sup>(1)</sup> از خود خلیفه نقل کرده است: «ما الحدّ لإلّاعلی من علمه» [کسی که بدون آگاهی شرابی را بنوشد بر او حدّ جاری نمی شود].

یا آگاهی داشته است؛ که در این صورت نیز نباید بر او حدّ جاری شود؛ چون او در این کار از خلیفه پیروی کرده است. تنها فرقی که میان او و خلیفه وجود دارد این است که او را مست کرد، ولی خلیفه را به خاطر عادت و اعتیاد همیشگی مست نمی کرده است. گویا ملاک حرمت و حلّیت و جریان حدّ و عدمش نزد خلیفه به مست کنندگی و عدم آن، آن هم نسبت به شخص هر شرابخواری بستگی داشته است. مؤید این سخن، گفتار خود اوست که می گوید: «الخمیر ما خامر العقل»<sup>(2)</sup> [شراب آن است که عقل را از کار بیندازد]. و حال آنکه حدّ و حرمت همه مسکرات مطلق است (نفس مسکر بودن، برای حرمت و ثبوت حدّ کافی است) گرچه با مانعی مانند مخلوط شدن با مایعی یا کم نوشیدن آن همراه شود؛ از این رو ملاک، مسکر بودن نوشیدنی است نه مست شدن نوشنده؛ پس مشروب، ملاک است نه شارب و در نتیجه هر چیزی که زیادش مسکر باشد کمش نیز حرام است.

و روایات صحیح بسیاری بر این قاعده و معیار دلالت می کند؛ مانند سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «أنهاکم عن قلیل ما أسکر کثیره»<sup>(3)</sup> [شما را از کم نوشیدنی هایی که زیادی آن مست می کند، نیز نهی کردم].

و نیز سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که از طریق جابر، ابن عمر، و ابن عمرو نقل

ص: 261

---

1- - جامع بیان العلم 2:86 [ص 308، ح 1548].

2- - پنج نفر از شش نفر ائمّه صحاح این روایت را نقل کرده اند آن گونه که در تیسیر الوصول 2:174 [213/2، ح 2] آمده است.

3- - السنن الکبری 8:301 [216/3، ح 5118].

شده است: «ما أسکر کثیره فقليله حرام»<sup>(1)</sup> [هر چیزی که زیادی آن مست کننده باشد اندکش نیز حرام است].

### - 31 - خلیفه بنیانگذار عول در ارث

- 31 - خلیفه بنیانگذار عول<sup>(2)</sup> در ارث

از ابن عباس نقل شده است: «عمر بن خطاب اولین کسی است که عول در فرائض را بنا نهاد، وی آنگاه که تقسیم سهم ارث در فرائض (سهم قرآنی) بر او دشوار شد و ورثه با یکدیگر اصطکاک پیدا کردند، گفت: «والله! ما أدري أيكم قدم لله ولا أيكم آخر» [به خدا سوگند! نمی دانم خداوند کدام يك از شما را مقدم و کدام يك را مؤخر داشته است]. و مرد با ورعی بود و می گفت: بهترین کار برای من این است که مال را طبق سهم تقسیم کنم و کسری را میان همه سهام داران ارث توزیع نمایم».

و از عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود نقل شده است:

من و زفر بن اوس بن حدثان پس از این که ابن عباس چشمان خود را از دست داده بود به خدمت او رسیدیم و درباره میراث گفتگو نمودیم. ابن عباس گفت: «ترون الذي أحصى رمل عالج عدداً لم يحص في مالٍ نصفاً ونصفاً وثلاثاً إذا ذهب نصف ونصف فأين موضع الثلث؟!» [به نظر شما کسی که شمار ریگهای بیابان را می داند درباره مال، نصف و نصف و ثلث را حساب نکرده است، و اگر نصف و نصف برود پس جایگاه ثلث کجاست؟<sup>(3)</sup>]. زفر از ابن عباس پرسید: ای ابن عباس! چه

ص: 262

1- سنن أبي داود 2:129 [327/3] ح 3681؛ سنن ترمذی 1:342 [258/4] ح 1865.

2- [عول در ارث که از بدعت های عمر است آن است که وقتی ترکه از مقدار سهم کمتر باشد نقص را بر همه ورثه وارد نمایند، و این بر خلاف دیدگاه اهل بیت علیهم السلام است].

3- [یعنی اگر ورثه میت به گونه ای باشند که سهم قرآنی یکی، یک دوم مال است، و سهم دیگری نیز یک دوم است، و سهم سومي يك سوم است، آیا خداوند نمی دانسته که پس از کم کردن دو تا يك دوم، دیگر مالی باقی نمی ماند تا به سهمی برسد؟! زیرا ... و هرگز نمی توان از مالی که شش قسمت شده، هشت قسمت برداشت کرد. و اصطلاحاً «عول» در فرضی پیش می آید که پس از جمع زدن سهم قرآنی هر يك از ورثه، صورت از مخرج بیشتر باشد، در برابر «تعصیب» که بر عکس آن است و در فرضی مطرح می شود که صورت از مخرج کوچکتر باشد و پس از پرداخت سهم قرآنی ورثه، مقداری از مال زیاد بیاید که به نظر اهل سنت مقدار زاید تنها به عصبه (بستگان مذکر میت) داده می شود، ولی بنابر مذهب اهل بیت علیهم السلام مقدار زائد میان همه فرض بران به نسبت سهامشان تقسیم می شود].

کسی برای اولین بار عول در فرائض را بنا نهاد [و نقص را بر همه وارثان وارد کرد؟]. ابن عباس گفت: عمر بن خطاب. پرسید: چرا؟ پاسخ داد: آنگاه که تقسیم ارث دچار مشکل شد و تقسیم سهام جور در نیامد و وارثان درگیر شدند و از او قضاوت خواستند، گفت: به خدا نمی دانم چه کنم؟! به خدا نمی دانم کدام يك از شما را مقدّم و کدام يك را مؤخّر سازم؟! بنابراین گفت: پس بهتر است که [نقص را] میان همه وراثت، برابر تقسیم کنم. آنگاه ابن عباس گفت:

«وَأَيُّمُ اللَّهِ! لَوْ قَدَّمَ مِنْ قَدَّمَ اللَّهُ، وَأَخَّرَ مِنْ أَخَّرَ اللَّهُ مَا عَالَتَ فَرِيضَةُ» [به خدا قسم! اگر کسی را که خداوند مقدّم داشته بود مقدّم می کرد، و کسی را که مؤخّر ساخته بود مؤخّر می نمود، هرگز فریضه عول پیدانمی کرد]. زفر به او گفت: خداوند کدام يك را مقدّم و کدام يك را مؤخّر داشته است؟ ابن عباس پاسخ داد: هر فریضه ای که از بین نمی رود بلکه به فریضه دیگر تبدیل می شود، همان است که خداوند مقدّم داشته است و آن، فریضه (سهام قرآنی) شوهر است که نصف ترکه است و در صورت وجود فرزند به يك چهارم تبدیل می شود و از این کمتر نمی گیرد؛ و نیز سهم زن که يك چهارم است و در صورتی که میت فرزند نداشته باشد تبدیل به يك هشتم می شود و از این کمتر نمی گیرد، و سهم دو خواهر و بیشتر، دو سوم است و سهم يك خواهر، يك دوم. حال در صورت وجود دختران در کنار آنها، باقیمانده به آنها [دختران] می رسد. و این گروه [دختران] کسانی هستند که خداوند مؤخّر داشته است؛ پس اگر ابتدا سهم کسی که خداوند

سهم او را مقدّم داشته [شوهر، زن، و خواهر]، پرداخت شود و سپس باقیمانده میان کسانی که خداوند سهامشان را مؤخر کرده [دختران در مثال فوق] تقسیم شود هرگز نیازی به عول پیدا نمی شود.

زفر به ابن عباس گفت: پس چرا این را به عمر نگفتی؟ ابن عباس پاسخ داد: «هَبْتُهُ وَاللَّهِ!» (1) [به خدا سوگند! ترسیدم].

در کتاب «اوائل» سیوطی، و کتاب «تاریخ» وی، و «محاضرة السكتواري» آمده است (2):

عمر اولین کسی است که در فرائض قائل به عول شد [و در صورت زیاد شدن صورت از مخرج، نقص را بر همه وارثان به طور مساوی وارد کرد].

امینی می گوید: من چه بگویم پس از سخن خلیفه که گفت: «والله! ما أدري كيف أصنع بكم؟! والله! ما أدري أيكم قدّم الله ولا أيكم آخر؟!» [به خدا سوگند! نمی دانم چه کنم؟ به خدا نمی دانم کدام يك از شما را مقدّم و کدام يك را مؤخر داشته است؟]، و پس از سخن ابن عباس که گفت: «وأيّم الله لو قدّم من قدّم الله وأخر من أخر الله ما عالت فریضة» [به خدا سوگند! اگر او را که خدا مقدّم داشته مقدّم و او را که مؤخر داشته مؤخر می ساختند هرگز نیازی به عول پیدا نمی شد].

حال با وجود این که وی خود اقرار می کند که حکم مسأله را نمی داند، چگونه بر اساس رأی و نظر شخصی خود فتوا می دهد؟!

در حالی که او خود در خطبه ای می گوید: «ألا إنّ أصحاب الرأي أعداء السنن أعيّتهم الأحاديث أن يحفظوها فافتوا برأيهم فضلّوا وأضلّوا، ألا وإنّا نقتدي ولا نبتدي، وتّبع ولا نبتدع، ما نضلّ ما تمسّكنا بالأثر» (3) [بدانید که اصحاب رأی، دشمنان سنت هستند آنان از حفظ احادیث ناتوان بودند از این رو به رأی خود فتوا دادند و در نتیجه

ص: 264

---

1- - أحكام القرآن جصاص 2:109 [90/2]؛ مستدرک حاکم 4:340 [378/4] ح 7985 و آن را صحیح دانسته است؛ والسنن الکبری 6:253؛ کنز العمال 6:7 [27/11] ح 30489.

2- - تاریخ الخلفاء: 93 [ص 128]؛ محاضرة السكتواري: 152.

3- - سيرة عمر، ابن جوزی: 107 [ص 116].

گمراه شده و دیگران را نیز گمراه کردند. آگاه باشید که ما تقلید می‌کنیم ولی به فتوا دادن آغاز نمی‌کنیم، و پیروی و تبعیت می‌کنیم ولی بدعت نمی‌نهیم، و تا زمانی که به سنت و روایات وارد شده تمسک بجوییم، گمراه نخواهیم شد].

آیا این اقتدا و اتباع است، یا ابتدا و ابتداء (تقلید و پیروی است یا فتوای به رأی و بدعت گذاری)؟!

چگونه برای مثل خلیفه جایز است که از فرائض بی اطلاع باشد در حالی که خودش می‌گوید: «لیس جهل أبغض إلی الله ولا أعمّ ضرّاً من جهل إمام وخرقه»<sup>(1)</sup> [هیچ نادانی و جهلی نزد خدا مبعوض تر و پر ضررتر از نادانی و حماقت امام و خلیفه نیست]؟!

چگونه پیش از کسب فقاهت در دین، بر مسند قضاوت نشسته حکم صادر می‌کند، در حالی که خودش می‌گوید: «تفقّهوا قبل أن تسودوا»<sup>(2)</sup> [پیش از پذیرش مسؤولیت آگاهی و تخصص آن را به دست آورید]؟!

### - 32 - دیدگاه خلیفه درباره بیت المقدس

از سعید بن مسیب نقل شده است: مردی از عمر بن خطّاب اجازه گرفت که به بیت المقدس برود، عمر به او گفت: برو آماده شو و هنگامی که آماده شدی به من خبر بده. آن مرد وقتی که آماده شد نزد عمر آمد عمر به او گفت:

به جای سفر به آن جا، به مکه برو و حجّ عمره به جا بیاور.

و نیز می‌گوید: در حالی که عمر مشغول رسیدگی به امور شتران زکات بود دو مرد با او برخورد کردند، او از آنها پرسید: از کجا می‌آید؟ گفتند: از بیت المقدس. عمر تازیانه یا چوب دستی خود را بلند کرد و گفت: «أحجّ کحجّ البیت؟!» [مگر مانند حجّ خانه خدا، حجّ دیگری هم وجود دارد؟!]، و آنها (از ترس)

ص: 265

1- - سیره عمر، ابن جوزی: 100 و 102 و 161 [ص 108 و 111 و 166].

2- - صحیح بخاری، باب الاغتباط فی العلم 1:38 [39/1]، باب 15].

گفتند: «إِنَّا كُنَّا مُجْتَازِينَ» [ما از آنجا عبور می کردیم] (1).

امینی می گوید: بیت المقدس یکی از مساجد سه گانه ای است که بارها را برای سفر به آن جا می بندند، و به قصد زیارت و نماز در آن به سوی آن می روند.

لیکن خلیفه از این روایات پیامبر صلی الله علیه و آله غافل بوده و آنها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده، یا نتوانسته حفظ کند، و یا فراموش کرده است؛ از این رو آن مرد نگون بخت را که آماده رفتن به زیارت آنجا بود از سفر به آنجا باز داشت، و تازیانه خود را بلند کرد تا بر سر آن دو نفر که فکر می کرد به زیارت آنجا رفته اند بکوبد، ولی آن دو برای نجات خود اظهار داشتند که تنها از آنجا عبور کرده اند! و اینک متن روایات وارده در این باره، این روایات را بخوان و از فتوای خلیفه تعجب کن:

1 - ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لَا تَشُدُّ الرِّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ:

المسجد الحرام، ومسجدي هذا، والمسجد الأقصى» (2) [بار سفر مبندید مگر برای سفر به سه مسجد: مسجد الحرام، مسجد من (مسجد النبی)، و مسجد الأقصى].

2 - از عبدالله بن عمرو بن عاص به سند مرفوع (از پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

«سليمان بن داود عليهما السلام هنگامی که بیت المقدس را بنا نهاد از خدای عزوجل سه خصلت را در خواست نمود: 1 - از خدای عزوجل خواست که علم قضاوت به او عطا کند، و به او عطا شد. 2 - از خدای عزوجل خواست که مملک و پادشاهی به او عطا کند که پس از او احدی شایستگی آن را نداشته باشد، و به او داده شد. 3 - و در خواست کرد که وقتی از بنای مسجد فارغ شد، کسی به آن

ص: 266

---

1- - این را ازرقی [در أخبار مکه 63/2] نقل کرده، و در کنز العمال 7:157 [14/146، ح 38194] نیز آمده است.

2- - مسند احمد 2:238 و 278 [2/473، ح 7208؛ وص 542، ح 7678]؛ صحیح بخاری [1/398، ح 1132]؛ صحیح مسلم [3/183، ح 511 و 513، کتاب الحج].



نزدیک نشود مگر این که در آنجا نماز بخواند و خداوند او را از گناه پاک گرداند مانند روزی که از مادر زاده می شود»(1).

این، گوشه ای از روایاتی است که درباره بیت المقدس و نماز در آن وارد شده است. و خدای سبحان بنده برگزیده اش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را در شب معراج از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصى بُرد، و اصحاب برای نماز به آنجا می رفتند آن گونه که در «مجمع الزوائد»(2) آمده است.

و حافظ ابن عساکر کتابی ویژه در این باره نگاشته و آن را «المستقصی فی فضائل المسجد الأقصى» نامیده است.

بر فرض که از این احادیث چشم پوشی کنیم، رفتن به هر مسجدی که نهی از آن نشده، مباح است پس در این صورت ترساندن با تازیانه یا چوب دستی در این گونه موارد چه معنایی دارد؟!

بله گویا خلیفه، رفتن به این مساجد را باعث احیاء آثار انبیا می دانسته و او در این باره همان دیدگاه شاذ و خاصّ خودش را دارد که پیش از این گذشت(3).

### - 33 - دیدگاه خلیفه درباره مجوس

یحیی بن سعید به سند خودش از عمر بن خطّاب نقل کرده است: «ما أدري ما أصنع بالمجوس وليسوا أهل الكتاب؟!» [من نمی دانم با مجوس که اهل کتاب نیستند چگونه برخورد کنم؟!]. و در عبارت دیگری آمده است: «ما أدري كيف أصنع في أمرهم؟!» [من درباره آنان نمی دانم چه کنم؟!]. در این هنگام، عبدالرحمن بن عوف گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «سنّوا بهم سنّة أهل الكتاب» [با آنان مانند اهل کتاب برخورد کنید].

ص: 267

1- سنن ابن ماجه 1:430 [1/452، ح 1408]؛ السنن الكبرى 2:34 [1/256، ح 772].

2- مجمع الزوائد 4:4.

3- در ص 216 از همین کتاب.

از بجاله نقل شده است: عمر از مجوس جزیه نمی گرفت تا این که عبد الرحمن بن عوف گواهی داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مجوس هجر، جزیه گرفته است(1).

امینی می گوید: آیا تعجب نمی کنی از کسی که مسؤولیت خلافت عظمی را به عهده می گیرد و از ضروری ترین نیازهای آن نا آگاه است؟! شناخت حکم مجوس از جهت امور مالی و سیاسی و دینی از کارهای ابتدایی يك حاکم اسلامی است.

آیا تعجب نمی کنی که چنین حکم مهمی، چندین سال اجرا نشود تا این که عبد الرحمن بن عوف گواهی دهد و پس از گواهی او، تازه به اجرا در آید؟! و آن هم فقط يك سال پیش از مرگ خلیفه(2). و اگر او به این قبیل مسائل دچار می شد و عبد الرحمن و امثال او از وی دور بودند، در این صورت او چگونه عمل می کرده است؟! و اگر مادر عبد الرحمن او را به دنیا نیاورده بود به چه کسی مراجعه می کرد؟! چه کسی از علمش او را به فیض می رساند؟! چگونه او متولی امور مردم شده است در حالی که در میان مردم داناتر از او وجود داشته است؟!

او و سایر متولیان امر خلافت، با این سخن پیامبر چه می کنند: «من تولی من أمر المسلمین شیئاً فاستعمل علیهم رجلاً وهو یعلم أنّ فیهم من هو أولى بذلك وأعلم منه بكتاب الله وسنة رسوله فقد خان الله ورسوله وجميع المؤمنین»(3) هر کس متولی امری از امور مسلمانان گردد و کسی را بر آنان بگمارد در حالی که می داند در میان آنان فرد شایسته تر و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد، به راستی که به خدا و پیامبرش و همه مؤمنان خیانت کرده است[!؟]

ص: 268

---

1- - الأموال [ص 40، ح 77]؛ موطأ مالك 1:270 [1/278، ح 42]؛ صحیح بخاری [3/1151، ح 2987]؛ مسند احمد 1:190 [1/312، ح 1660].

2- - ر. ك: مشكاة المصابیح، خطیب تبریزی: 344 [2/413، ح 4035].

3- - مجمع الزوائد، حافظ هیثمی 5:211.

«فَمَا لَهُؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (1)

[پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درك کنند؟!].

### - 34 - دیدگاه خلیفه درباره روزه ماه رجب

از خرشة بن حرّ نقل شده است: «دیدم عمر بن خطاب بر دست گروهی به خاطر روزه گرفتن در ماه رجب آن قدر زد تا افطار کردند و می گفت: «رجب و ما رجب، إنّما رجب شهر كان يعظّمه أهل الجاهليّة فلما جاء الإسلام ترك» (2) [رجب! رجب چیست؟! رجب ماهی است که مردم زمان جاهلیت آن را بزرگ می شمردند و چون اسلام آمد، رها شد].».

امینی می گوید: این مسأله از جهات گوناگون مورد غفلت خلیفه واقع شده است: جهت نخست: روایات وارده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خصوص روزه ماه رجب و ترغیب به آن و یادآوری ثواب های چشمگیر آن (3).

جهت دوم: فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله درباره روزه سه روز از هر ماه که شامل ماه رجب نیز می شود (4).

جهت سوم: فرمایش حضرت در خصوص روزه ماههای حرام که رجب نیز یکی از آنهاست (5).

جهت چهارم: روایاتی است که حضرت صلی الله علیه و آله مردم را در طول سال تشویق

ص: 269

1- - نساء: 78.

2- - این روایت را ابن ابی شیبیه [در المصنّف 102/3]، و طبرانی در الأوسط نقل کرده اند؛ چنان که در مجمع الزوائد 3:191، و کنز العمال 4:341 [635/8]، ح 24580 نقل شده است.

3- - نگاه کن: مجمع الزوائد 3:191؛ کنز العمال 4:341 [653/8]، ح 24582.

4- - نگاه کن: صحیح بخاری 3:219 [698/2]، ح 1877؛ سنن ترمذی 1:146 [135/3]، ح 762.

5- - سنن ابی داود 1:381 [322/2]، ح 2428؛ سنن ابن ماجه 1:530 [554/1]، ح 1741.

می کند، که يك روز در میان، روزه بگیرند و ماه رجب نیز جزئی از سال است(1).

جهت پنجم: روایاتی است که درباره مستحب بودن روزه همه روزها وارد شده و مردم را به آن تشویق می کند هر ماهی که باشد(2).

همه فقهای مذاهب چهار گانه روزه ماه رجب را مستحب شمرده اند، جز اینکه حنابله گفته اند روزه بودن همه ماه رجب کراهت دارد مگر اینکه در میان ماه روزی را روزه نگیرد که در این صورت کراهتش بر طرف می شود(3). این دیدگاه نیز شاید از کتاب «احیاء العلوم»(4) گرفته شده باشد آنجا که می گوید:

برخی از اصحاب، روزه گرفتن همه ماه رجب را مکروه دانسته اند؛ برای این که شباهت به ماه رمضان پیدا نکند.

و گمان نمی کنم که پس از ملاحظه این روایات، برای روایت ابن ماجه که به تنهایی آن را نقل کرده ارزشی قائل شوی؛ وی از ابن عباس نقل کرده است:

«أن النبي صلى الله عليه وآله نهى عن صيام رجب» [پیامبر صلی الله علیه و آله از روزه ماه رجب نهی کرده است].

و اگر هم روایت ابن ماجه صحیح باشد با روایات متواتر معنوی یا متواتر اجمالی که مشاهده کردی تعارض دارد، روایاتی که صدورش قطعی است و روزه رجب را مستحب دانسته و به آن تشویق می کند و علمای مذاهب چهار گانه نیز بر اساس آن فتوا داده اند. و این روایات صحیح و فراوان کجا، و روایت ابن ماجه کجا؟! روایتی که به خاطر وجود داود بن عطاء ضعیف است.

بخاری(5) و ابوزرعه گفته اند: «داود بن عطاء مُنكَر الحديث است» [احادیث ناشناخته و غیر مأنوس نقل می کند، احادیثی که در ظاهر، معنایش درست نیست].

ص: 270

---

1- صحیح بخاری 3:217 [380/1] ح 1097؛ صحیح مسلم 1:319-321 [514/2-520] ح 181-183، ح 186-193، کتاب الصیام].

2- السنن الکبری، نسائی 4:165 [92/2] ح 2530-2533.

3- الفقه علی المذاهب الأربعة 1:439 [557/1].

4- إحياء علوم الدين 1:244 [213/1].

5- [التاريخ الكبير 3/243، شماره 836].

وانگهی، این روایت را تنها ابن ماجه نقل کرده است، و حدیث شناسان چنین حدیثی را نمی پذیرند؛ و ابوالحجاج مزّی می گوید: «هر حدیثی را که ابن ماجه به تنهایی نقل کند ضعیف است»؛ منظورش آن است که هر حدیثی را که او به تنهایی نقل کرده باشد، و پنج نفر دیگر از صاحبان صحاح شش گانه آنها را نقل نکرده باشند(1).

من نمی دانم پس از ملاحظه اینها، دیگر زدن به دست های روزه داران تا دست به غذا برده و افطار نمایند، چه توجیهی دارد؟! و سخن او چه معنایی دارد که گفت: «رجب! رجب یعنی چه؟! آن، ماهی بود که مردم زمان جاهلیت آن را بزرگ می داشتند ولی وقتی اسلام آمد رها شد»؟!

### - 35 - اجتهاد خلیفه درباره سؤال از مشکلات قرآن

1 - از انس نقل شده است: «عمر بن خطاب صبیغ کوفی را به سبب سؤال پیرامون حرفی از قرآن به اندازه ای تازیانه زد که پشتش خونین شد».

از زهری نقل شده است: «عمر صبیغ را به خاطر این که از حروف قرآن زیاد سؤال می کرد به اندازه ای تازیانه زد که خون از پشتش جاری شد»(2).

و غزالی در «إحياء العلوم»(3) می گوید: «عمر کسی است که راه بحث و جدال و کلام را بست، و صبیغ را که از او درباره تعارض دو آیه از قرآن پرسید تازیانه زد و از خود دور ساخت و به مردم نیز دستور داد به او نزدیک نشوند».

2 - عبد الرحمن بن یزید می گوید: مردی از عمر درباره آیه: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» پرسید، و چون دید در این باره سخن می گویند با شلاق به سوی آنان رفت(4).

ص: 271

1- - تهذيب التهذيب 9:531 [469/9].

2- - سنن دارمی 1:54 و 55؛ تاریخ ابن عساکر 6:384 [411/23]، شماره 2846؛ و در مختصر تاریخ دمشق 11/46؛ سیره عمر، ابن جوزی: 109 [ص 117]؛ الدر المنثور 6:111 [614/7].

3- - إحياء علوم الدين 1:30 [28/1].

4- - فتح الباري 13:230 [271/13]؛ الدر المنثور 6:317 [422/8].

امینی می گوید: گمان می کنم پاسخ روشن همه مجهولات انسان در زبان چماق و چوب دستی و منطقی تازیانه یافت می شود، و سخن خلیفه نیز به همین اشاره دارد که می گوید: «نهینا عن التکلف» [ما از تکلف نهی شده ایم] در پاسخ ساده ترین پرسشی که هر عرب خالصی آن را می داند؛ و آن معنای واژه «أَب» است که در خود قرآن مبین با آیه: «مَتَاعاً لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (1) [تا وسیله ای برای بهره گیری شما و چهارپایانتان باشد] تفسیر شده است.

و من نمی دانم سؤال کنندگان روی چه حسابی به محض سؤال از آیات مشکل قرآن که پاسخش را نمی دانند، یا بر معنای لغت آن آگاهی ندارند، مستحق هستند که خون بدنشان در اثر ضربات تازیانه ریخته شود و درد و رنج بکشند؟! زیرا این پرسش دلیلی بر الحاد و کفر آنها نیست. لکن داستان همان است که مشاهده می کنی.

از آن گذشته، گناه پاسخ دهندگان آگاه از معنای «أَب» چیست؟! و چرا خلیفه با تازیانه به آنان حمله ور شد؟! آیا با این وجود، پایه و اساسی برای آموزش و پرورش و تعلیم و تعلم باقی می ماند؟!

شاید به برکت آن تازیانه بود که مردم از پیشرفت و ترقی در علم و دانش محروم شدند تا کار به جایی رسید که شخصیتی همچون ابن عباس از ترس، نتوانست از خلیفه درباره آیه: «وَإِنْ تَطَّاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» (2) سؤال کند. ابن عباس می گوید: «مَكْتُتٌ سَنَتِينَ أُرِيدُ أَنْ أُسْأَلَ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ عَنْ حَدِيثٍ مَا مَنَعَنِي مِنْهُ»

ص: 272

1- - عبس: 32.

2- - تحریم 4:8؛ ر. ك: مجمع الزوائد، حافظ هیشمی 5:8 [ثعلبی در تفسیر خود 348/9 به سندش از اسماء بنت عمیس روایت کرده است: چون آیه: «وَإِنْ تَطَّاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» (و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و صالح مؤمنان پشیمان اویند) نازل شد، از رسول خدا شنیدم که فرمود: «صالح المؤمنین علی بن ابی طالب»؛ ر. ك: الغدير [684/1].

إلا هيئته»(1) [دو سال بود تصمیم داشتیم از عمر بن خطاب درباره حدیثی سؤال کنیم، ولی ترس از او مرا از پرسش باز می داشت]. و نیز می گوید: «مکتتُ سنة وأنا أريد أن أسأل عمر ابن الخطاب رضوان الله عليه عن آية فلا أستطيع أن أسأله هيئاً»(2) [یک سال بود که قصد داشتیم از عمر بن خطاب رضوان الله عليه درباره آیه ای سؤال کنیم، ولی از ترس نمی توانستیم پرسیم].

### - 36 - دیدگاه خلیفه درباره پرسش از آینده

به اجتهاد وی پیرامون پرسش از مشکلات قرآن، دیدگاه خاصّ وی درباره پرسش از آینده را اضافه کن؛ زیرا او از سؤال در این باره نیز منع می کرد.

طاووس می گوید: عمر بالای منبر گفت: «أحرّج بالله! على رجل سأل عمّا لم يكن؛ فإنّ الله قد بين ما هو كائن»(3) [به خدا سوگند! بر کسی که از آینده پرسد سخت می گیرم؛ زیرا خداوند تنها آنچه را موجود است بیان کرده است]. و نیز می گفت:

«لا يحلّ لأحد أن يسأل عمّا لم يكن؛ إنّ الله تبارك وتعالى قد قضى فيما هو كائن» [پرسش از آنچه که هنوز به وجود نیامده حلال نیست؛ زیرا خداوند تبارك و تعالی فقط حکم آنچه را موجود است بیان و نازل کرده است]. و نیز می گفت: «أحرّج عليكم أن لا تسألوا عمّا لم يكن فإنّ لنا فيما كان شغلاً» [من سؤال از آینده را بر شما سخت می گیرم و همین مقدار که هست برای ما بس است و به اندازه کافی ما را مشغول ساخته است].

روزی مردی نزد ابن عمر آمده از چیزی سؤال کرد که نمی دانم آن چیست.

ابن عمر به او گفت: «لا تسأل عمّا لم يكن فإني سمعت عمر بن الخطاب يلعن من سأل عمّا لم يكن»(4) [از پدیده هایی که هنوز به وجود نیامده نپرس؛ زیرا من از عمر بن

ص: 273

1- - کتاب العلم، أبو عمر: 56 [ص 135، ح 664].

2- - سيرة عمر، ابن جوزي: 118 [ص 126].

3- - سنن دارمی 1:50؛ جامع بيان العلم 2:141 [ص 372، ح 1807].

4- - سنن دارمی 1:50؛ کتاب العلم، ابو عمر 2:143 [ص 369، ح 1794]؛ و در مختصر آن: 190 [ص 326، ح 232]؛ فتح الباري 13:225 [226/13]؛ كنز العمال 2:174 [839/3] ح 8906.

خطاب شنیدم که سؤال کننده از آینده را لعنت می کرد.

### - 37 - نهی خلیفه از حدیث

به دو حادثه یاد شده یعنی منع سؤال از مشکلات قرآن و سؤال از آینده، حادثه سوم پیوست که رسوایی اش بالاتر از آن دو است و آن، نهی خلیفه از نقل کردن حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یا زیاد روی در آن، و ضرب و شتم و حبس یاران برجسته پیامبر به خاطر آن است.

در عبارت طبری آمده است(1): عمر زیاد می گفت: «جَرَدُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَقْسَرُوهُ، وَأَقْلَبُوا الرَّوَايَةَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا شَرِيكُكُمْ»(2) [قرآن را پوست کنده بخوانید و تفسیر نکنید و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کمتر حدیث نقل کنید تا وقتی که من همراه و شریک شمایم].

و طبرانی از ابراهیم بن عبد الرحمن نقل می کند: عمر سه نفر را زندانی کرد:

ابن مسعود، ابودرداء و ابو مسعود انصاری و گفت: شما در نقل حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیاد روی کردید، و آنان را در مدینه در زندان نگه داشت تا به شهادت رسیدند(3).

ذهبی در «تذکره»(4) از ابوسلمه نقل کرده است: «به ابوهیره گفتم: آیا در زمان عمر نیز این چنین نقل روایت می کردی؟ ابوهیره گفت: «لَوْ كُنْتُ أَحَدًا»

ص: 274

1- تاریخ الأمم والملوک [204/4، حوادث سال 23 هـ].

2- شرح ابن ابی الحدید 3:120 [93/12، خطبه 223].

3- تذکره الحفاظ 1:7 [شماره 2]؛ مجمع الزوائد 1:149. و حاشیه نویس بر این کتاب آن را صحیح دانسته و گفته است: «این مطلب از عمر از طرق صحیح فراوانی نقل شده است، و عمر نسبت به نقل حدیث بسیار سخت گیر بود».

4- تذکره الحفاظ 1:7.



في زمان عمر مثل ما أحدتكم لضربني بمخفقه» [اگر در زمان عمر مثل حال نقل حدیث می کردم، قطعاً با تازیانه و چوب دستی خود به جانم می افتاد].

و ابوهریره می گوید: «ما كنا نستطيع أن نقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله حتى قبض عمر»<sup>(1)</sup> [تا زمانی که عمر زنده بود نمی توانستیم بگوییم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود].

امینی می گوید: آیا این حقایق که: ظاهر قرآن مردم را از سنت بی نیاز نمی سازد، و سنت از کتاب هرگز جدا نمی شود تا در حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شوند، و نیاز مردم به سنت کمتر از نیاز به قرآن نیست، و نیاز کتاب به سنت بنابر گفته اوزاعی و مکحول بسیار بیشتر از نیاز سنت به کتاب است، بر خلیفه پوشیده بوده است<sup>(2)</sup>؟!!

و پس از اینکه خلیفه، امت مسلمان را از علم قرآن نهی کرد، و پس از دور ساختن آنان از معانی بسیار پر مغز و برنامه های علمی و ادبی و دینی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و تاریخی بسیار عالی، و بستن باب آموزش و به کارگیری احکام و شیوه ها و روشها نسبت به چیزهایی که موضوعاتشان هنوز تحقق پیدا نکرده اند، و دور نمودن آنان از آمادگی برای عمل به دین خدا پیش از وقوع پدیده ای، و باز داشتن آنان از یادگیری سنت شریف و جلوگیری از گسترش آن در میان مردم و جامعه، این امت بیچاره و مسکین با کدامین علم سودمند و دانش نجات بخش و با کدامین حکم و حکمت و شیوه های درست می تواند بر امت های دیگر برتری یافته و پیشروی آنان گردد؟! و ما با کدام کتاب و با کدام سنت می توانیم سروری و سیادت جهان را که صاحب رسالت، پیامبر خاتم برای ما به ارمان آورده و پایه آن را بنا نهاده، به دست آوریم؟! و این شیوه و روش خلیفه ضربه کمر شکنی بود که بر پیکر اسلام و امت اسلامی و تعالیم و شرف و پیشتازی آن فرود آمد. حال او یا از این واقعیت آگاه بود و یا

ص: 275

1- - البداية والنهاية 8:107 [8/115، حوادث سال 59 هـ].

2- - جامع بيان العلم 2:191 [ص 429، ح 2071 و 2073].

نا آگاه. و از زائیده های این شیوه نفرت انگیز، ماجرای نگاشتن سنت است که اینک به آن می پردازیم:

### - 38 - نهی از نگاشتن سنت

از عروه نقل شده است: عمر تصمیم گرفت روایات و سنت پیامبر را بنویسد و ثبت کند، از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این باره نظر خواهی کرد آنان نظر دادند که بنویسد، ولی عمر يك ماه مرتب استخاره می کرد [و از خدا می خواست راه خیر را به وی نشان دهد]، تا این که يك روز عزم خود را جزم کرده و گفت: «إني كنت أريد أن أكتب السنن، وإني ذكرت قوماً كانوا قبلكم كتبوا كتاباً فأكتبوا عليها وتركوا كتاب الله، وإني والله! لا أشوب كتاب الله بشيء أبداً»<sup>(1)</sup> [من تصمیم داشتم روایات و سنت پیامبر را ثبت کرده و بنویسم ولی وقتی که سرنوشت اقوام گذشته را مرور کردم دیدم گروهی پیش از شما کتابی نوشته و سرگرم آن شدند و کتاب خدا را رها ساختند. به خدا سوگند! من کتاب خدا را هرگز با چیز دیگری مخلوط نمی کنم].

و گروهی نیز بر خلاف سنت پیامبر بزرگوار، از روش خلیفه پیروی کرده کتابت روایات و سنت را منع کردند<sup>(2)</sup>.

### - 39 - قضاوت خلیفه درباره زنی که فرزندی شش ماهه به دنیا آورد

حافظان حدیث از بعجة<sup>(3)</sup> بن عبد الله جهنی روایت کرده اند: مردی از ما با زنی از قبیله جهینه ازدواج کرد، پس از شش ماه برای او بچه ای متولد شد، شوهرش پیش عثمان رفت و عثمان دستور داد آن زن را سنگسار کنند. خبر آن

ص: 276

1- - طبقات ابن سعد 3:206 [287/3]؛ مختصر جامع بیان العلم: 33 [ص 62، ح 58].

2- - ر. ك: سنن دارمی 1:125؛ مستدرک حاکم 1:104-1:106 [186/1-187، ح 357-359]؛ مختصر جامع العلم: 36 و 37 [ص 68-72، ح 61-63].

3- - [در تفسیر این کثیر به جای «بعجه»، «معمر» آمده است].

به علی علیه السلام رسید، پیش عثمان آمد و گفت: چه کار می کنی؟ چنین مجازاتی [حکم سنگسار] بر او نیست؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (1) [و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است].

و نیز می فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (2) [مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند].

بنابراین دوران شیر خوارگی بیست و چهار ماه، و دوران بارداری شش ماه است. عثمان گفت: به خدا قسم! من متوجه چنین چیزی نشده بودم. آنگاه عثمان دستور داد که او را برگردانند، ولی او را یافتند که سنگسار شده است. و از سخنان آن زن به خواهرش این بود که خواهرم نگران نباش، به خدا سوگند! کسی جز شوهرم پوشش عورت من را کنار نزده است. راوی می گوید: آن کودک بزرگ شد، و پدرش به فرزندى او اعتراف کرد، و آن کودک شبیه ترین فرد به او بود، و آن مرد [پدر] را دیدم که پس از آن در بستر بیماری هر روز عضوی از او می افتاد (3).

این روایت را مالک، ابن منذر، ابن ابی حاتم، بیهقی، ابو عمر، ابن کثیر، ابن دبیع، عینی و سیوطی نقل کرده اند (4).

امینی می گوید: اگر تعجب می کنی تعجب از این است که پیشوای مسلمانان چیزی را که در قرآن است و در موارد گوناگون به آن نیاز دارد، نمی داند، سپس به خاطر این نادانی، زنی مؤمنه بی گناه کشته و به زنا متهم می شود، و سر او در بین اجتماع دینی و در مقابل چشم افراد هتک می شود!

و چرا وقتی جواب این مسأله را نمی دانست با یکی از صحابه که آن را

ص: 277

1- - أحقاف: 15.

2- - بقره: 233.

3- - این حدیث را مالک در موطأ 2:176 [825/2، ح 11]، بیهقی در السنن الکبری 7:442، و ابن کثیر در تفسیرش 4:157، و سیوطی در الدر المنثور 6:40 [441/7] نقل کرده اند.

4- - موطأ مالک [825/2، ح 11]؛ السنن الکبری، بیهقی [442/7]؛ تفسیر ابن کثیر [158/4]؛ تیسیر الوصول [11/2]؛ عمدة القاری [18/21]؛ الدر المنثور [441/7].

می داند مشورت نکرد تا مرتکب گناه قتل و آن رسوایی نشود؟! و چرا مانند این قضیه را که چندین بار در زمان عمر اتفاق افتاده بود را به یاد نیاورد؟! که می خواست زنانی را که شش ماهه زاییده بودند سنگسار کند ولی امیر المؤمنین (1) و ابن عباس (2) جلوی او را گرفتند؟!

وانگهی، فرض کن او از آن دو آیه کریمه غافل شده و آنچه در زمان عمر اتفاق افتاده را فراموش کرده، اما مدرک او در حکم به سنگسار آن ضعیفه چه بود؟ آیا مدرکش قرآن بود؟ از کجای قرآن؟ آیا مدرکش سنت بود؟ چه کسی آن را روایت کرده است؟ آیا مدرکش برداشت شخصی و قیاس بود؟ مدرک این برداشت کجاست؟ و ترتیب قیاس چگونه است؟

و اگر فتوای بدون دلیل است خداوند این فتوا دهنده را زنده نگه دارد، و أحسنت بر این فتوا، و مرحبا به این خلافت و این خلیفه!

آری، خانه اُمیه عالی تر از این بشر تربیت نمی کند، و از آن درخت، میوه ای مرغوب تر از این چیده نمی شود.

## - 40 - عثمان نماز را در سفر تمام می خواند

### اشاره

بخاری و مسلم و دیگران با سند خود از عبدالله بن عمر نقل کرده اند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در منی نماز جماعت را شکسته خواند، و پس از او ابوبکر، و پس از او عمر، و پس از او عثمان در آغاز خلافتش رضی الله عنهم [نماز را شکسته خواندند]، تا آنکه عثمان نماز را تمام خواند. و ابن عمر وقتی با امام [عثمان] نماز می خواند تمام می خواند، و وقتی فرادا می خواند شکسته به جا می آورد» (3).

ص: 278

1- نگاه کن: المصنّف، حافظ عبد الرزّاق [7/350، ح 13444]؛ و ص 515-516 از کتاب برگزیده الغدیر.

2- نگاه کن: الدرّ المنثور 6:40 [442/7].

3- صحیح بخاری 2:154 [596/2، ح 1572]؛ صحیح مسلم 2:260 [142/2، ح 17، کتاب صلاة المسافرين]؛ مسند احمد

2:148 [319/2، ح 6316]؛ سنن بیهقی 3:126.

و ابوداود و دیگران از زهری نقل کرده اند: «عثمان بن عفان رضی الله عنه نماز را در منی به خاطر اعراب بادیه نشین تمام خواند؛ زیرا آنان در آن سال زیاد بودند و او نماز را تمام خواند تا به آنها بفهماند، نماز، چهار رکعت است» (1).

و ابن حزم در «المحلی» (2) از طریق سفیان بن عیینه از جعفر بن محمد از پدرش نقل کرده است: «عثمان وقتی در منی بود بیمار شد. علی آمد و به او گفته شد: با مردم نماز بخوان. فرمود: «إن شئتم صلیتُ بکم صلاة رسول الله صلی الله علیه و آله - یعنی رکعتین -» [اگر می خواهید (نماز بخوانم) من نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله - یعنی دو رکعت - را برای شما می خوانم]. گفتند: خیر، مگر اینکه نماز امیر المؤمنین - یعنی عثمان - که چهار رکعت است را بخوانی؛ پس آن حضرت امتناع ورزید».

و از عبد الملك بن عمرو بن ابی سفیان ثقفی از عمویش نقل شده است:

«عثمان نماز جماعت را در منی چهار رکعت خواند. شخصی نزد عبدالرحمن ابن عوف آمد و گفت: آیا با برادرت موافقی که نماز را بر مردم چهار رکعتی خواند؟ آنگاه عبدالرحمن به همراه اصحابش نماز را دو رکعتی خواند؛ سپس نزد عثمان رفت و گفت: آیا در این مکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را دو رکعتی نخواندی؟ گفت: آری. گفت: آیا با ابوبکر دو رکعتی نخواندی؟ گفت: آری.

گفت: آیا با عمر دو رکعتی نخواندی؟ گفت: آری. گفت: آیا در ابتدای خلافت دو رکعتی نخواندی؟ گفت: آری. و ادامه داد: «فاسمع منی یا ابا محمد! إني أُخبرت أن بعض من حجّ من أهل اليمن وجفاة الناس قد قالوا في عامنا الماضي: إن الصلاة للمقيم ركعتان هذا إمامكم عثمان يصلي ركعتين. وقد اتخذت بمكة أهلاً فرأيت أن أصلي أربعاً لخوف ما أخاف على الناس، وأخرى قد اتخذت بها زوجة، ولي بالطائف مال، فربما اطلعته فأقمت فيه بعد الصدر» [ای ابو محمد! به من گوش کن! به من خبر رسیده برخی از حاجیان از اهل یمن و درشت خویان (انسانهای بی فرهنگ و

ص: 279

1- سنن ابی داود 1:308 [199/2، ح 1964]؛ سنن بیهقی 3:144.

2- المحلی 4:270؛ و ابن ترکمانی در ذیل سنن بیهقی 3:144 ذکر کرده است.

اعراب بادیه نشین) در سال گذشته گفته اند: نماز برای کسی که مسافر نیست دو رکعتی است، و این پیشوای شما عثمان است که دو رکعتی می خواند. و من در مکه همسری گرفته ام و به خاطر آنچه بر مردم می ترسیدم بهتر دیدم که چهار رکعت بخوانم، و دیگر بار نیز از مکه همسری گرفته ام، و در طائف اموالی دارم، و چه بسا به آنجا رفته ام و بعد از اوایل خلافت در آنجا مانده ام].

عبدالرحمن بن عوف گفت: اینها که گفتی دلیلی برای تو نمی شود؛ اما اینکه گفتی: «همسری از مکه گرفته ام» همسر تو در مدینه است و هر وقت بخواهی از آنجا خارج می شود و هر وقت بخواهی به آنجا می آید، و هر جا ساکن شوی ساکن می شود.

و اما اینکه گفتی: «در طائف اموالی دارم» بین تو و طائف سه شبانه روز راه است و تو از اهل طائف نیستی.

و اما اینکه گفتی: «حاجیان اهل یمن و دیگران باز می گردند و می گویند:

این پیشوای شما عثمان است که نماز را با اینکه مقیم مکه است دو رکعتی می خواند» همانا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل می شد و در آن روز مردم اندکی، مسلمان شده بودند، در زمان ابوبکر نیز همینطور بود، سپس در زمان عمر، اسلام مستقر شد و او تا زمان مرگ، نماز را دو رکعتی خواند. در این هنگام، عثمان گفت: «هذا رأی رأیته...»<sup>[1]</sup> [این نظری است که پسندیده ام...].

### نگرشی در دیدگاه خلیفه:

امینی می گوید: تو می دانی آنچه این مرد مرتکب شده نظری بدون برهان و بدون دلیل از قرآن و سنت است، و چیزی نداشت تا سپر خود قرار دهد مگر دلیلهای سه گانه ای که وقتی عثمان آنها را مطرح کرد، عبدالرحمن بن عوف از آنها به بهترین وجه پاسخ داد و رد کرد، پس از اینکه انتقاد، او را در گل فرو

ص: 280

---

1- - تاریخ الأمم والملوک 5:56/268/4، حوادث سال 29 هـ؛ الکامل فی التاریخ 3:42/244/2، حوادث سال 29 هـ؛ البدایة والنهایة 7:154/173/7، حوادث سال 29 هـ؛ تاریخ ابن خلدون 2:386/588/2].

برد و چنگ زدن به این دلایلها از سوی او بسان چنگ زدن فرد در حال غرق شدن است [که به هر چیز سستی چنگ می زند]. و کسی که در آن دلایلها خوب دقت کند، شک نمی کند فردی که در فقهت صاحب شأنی است این دلایلها را نمی آورد تا چه رسد به پیشوای مسلمانان.

و اگر اهل مکه بودن همسرش، باعث می شود نمازش تمام باشد، کدام مهاجری از صحابه این گونه نبود؟! پس در این صورت همه باید نماز را تمام می خواندند، لکن دین، شکسته خواندن را مطلقاً بر مسافر واجب کرده است، و زن، تحت تسلط مرد است و در سفر و حضر تابع شوهر خود است؛ و شوهر به خاطر اینکه نزدیک منزل اصلی و پدری زن که هر دو از آن هجرت کرده اند می باشد، از حکم مسافر خارج نمی شود.

ابن حجر در «فتح الباری» نوشته است(1):

احمد و بیهقی از حدیث عثمان و اینکه چون در منی نماز را چهار رکعتی خواند و مردم این عمل او را مُنکَر و ناپسند شمردند، نقل کرده اند که گفت:

چون به مکه آمدم در همین جا متأهل شدم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس در شهری متأهل شد مثل کسی که مقیم است، نماز می گذارد. این حدیث مقطوع است [تعدادی از راویان آن حذف شده اند] و صحیح نیست، و در میان راویانش افراد غیر ثقه هستند، و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله با همسرانش مسافرت می کرد و نماز را شکسته می خواند، این حدیث را رد می کند.

و ابن قیم(2) هنگام شمردن دلایلهای خلیفه می نویسد:

او در منی متأهل شد، و مسافر اگر در جایی اقامت کرد و در آنجا ازدواج نمود، یا در آنجا همسری داشت باید نماز را تمام بخواند. و در این رابطه حدیثی مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است؛ عِکْرَمَةَ بن ابراهیم آزدی از

ص: 281

---

1-- فتح الباری 2:456 [270/2].

2-- زاد المعاد [129/1-130].

ابوذئاب از پدرش نقل کرده است: عثمان نماز را با اهل منی چهار رکعت خواند و گفت: ای مردم! وقتی آمدم در اینجا متأهل شدم، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: هر گاه مرد در شهری متأهل شود، در آنجا مثل مقیم نماز می خواند. این روایت را احمد رحمه الله در مسند خود(1)، و عبدالله بن زبیر حمیدی نیز در مسند خود(2) نقل کرده اند، و بیهقی آن را به خاطر مقطوع بودنش، و ضعیف دانستن عکرمه بن ابراهیم، ضعیف شمرده است.

ابوالبرکات بن تیمیه گفته است: می توان سبب ضعف عکرمه را از بیهقی مطالبه کرد [و به خاطر ضعیف دانستن عکرمه به وی انتقاد کرد]؛ زیرا بخاری وی را در تاریخ خود ذکر کرده(3)، و با اینکه عادت وی ذکر عیب و معیوبین است بر او عیبی نگرفته است. و ابن عباس و احمد پیش از او تصریح کرده اند: مسافر اگر ازدواج کرد باید نماز را [در شهری که ازدواج کرده] تمام بخواند، و این، دیدگاه ابوحنیفه و مالک و پیروان آن دو است؛ و این بهترین دلیلی است که می توان برای عثمان آورد.

امینی می گوید: اگر عثمان در آن هنگام و در برابر همه حاضران این دلیل را می آورد، و در اسلام مسلم بود که ازدواج، قطع کننده سفر است [و باعث می شود نماز مسافر تمام باشد] - که چنین نیست - هیچ سخنی زیر پرده های خفا باقی نمی ماند، تا این شخصی که به دنبال حدیث است و خود را به تکلف می اندازد آن را کشف کند، یا کسی که بدون دلیل و بی توجه سخن می گوید، آن را برای او بیافد.

وانگهی، اگر مطلب از این قرار است، چرا صحابه به او انتقاد کردند؟! آیا صدای او را وقتی برای گفتن دلیل موجهش، بلند کرد نشنیدند؟ یا شنیدند ولی

ص: 282

1- - مسند احمد 62: [1/100، ح 445].

2- - مسند حمیدی [1/21، ح 36].

3- - التاريخ الكبير [7/50، شماره 227].



ارزشی برای آن قائل نشدند؟ یا اینکه این خطاب از زائیده های کذب پس از به پایان رسیدن دوران اوست؟

به علاوه، نزد اهل سنت ازدواج فقط با دو شاهد عادل تمام می شود، و از ابن عباس نقل شده است: «ازدواجی صورت نمی گیرد مگر با حضور چهار نفر: ولی، دو شاهد، و عقد کننده»<sup>(1)</sup>؛ و ارکان ازدواج خلیفه در روزی که انتقادات متوجه او شد کجا بود تا در برابر این سر و صدا و جار و جنجال از او دفاع کنند؟!

و چه وقت این مرد با این زن خیالی که قطع کننده سفر اوست ازدواج کرد؟! و چه چیزی این کار را برای او جایز کرد در حالی که با حالت احرام داخل مکه شده بود؟! و چگونه مُنکر را رواج می دهد و می گوید: وقتی به مکه آمدم ازدواج کردم؟! و عمره تمتع هم انجام نمی داده - زیرا چنانکه تفصیل آن خواهد آمد وی به خاطر پذیرش دیدگاه کسی که عمره تمتع را حرام کرد، آن را مباح نمی دانست - تا گفته شود: در بین احرام عمره و حج و پس از انجام مناسک عمره ازدواج کرده؛ از این رو او از مسجد شجره تا وقتی در منی تمام مناسک را انجام دهد و از احرام بیرون آید محرم است؛ پس واجب است تمام خواندن نماز - البته اگر ازدواج، سبب تمام خواندن نماز باشد، اما به چه دلیل؟! - از جایی باشد که جامه احرام را از تن در آورده و ازدواج کرده است، در حالی که وی در منی و عرفات با حاجیان در حال احرام بوده و نماز را تمام خوانده است؛ و این، مشکل دیگری است که حلّ شدنی نیست؛ زیرا از طریق خود عثمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی صحیح وارد شده است: «لا يَنْكِحُ الْمُحْرَمُ وَلَا يُنْكَحُ وَلَا يَخْتَبُ»<sup>(2)</sup> [شخص محرم نباید ازدواج کند، یا عقد ازدواج برای کسی

ص: 283

1- سنن بیهقی [124/7-127 و 142].

2- الموطأ، مالك 1:321؛ و در چاپی دیگر: 254 [348/1، ح 70]؛ الأمّ، شافعی 5:160 [178/5]؛ مسند احمد 1:57 و 64 و 65 و 68 و 73 [92/1]، ح 403؛ ص 104، ح 464؛ ص 105، ح 468؛ ص 110، ح 494؛ ص 117، ح 535؛ صحیح مسلم 1:935 [201/3]، ح 41، کتاب النکاح؛ سنن دارمی 2:38 [141/2]؛ سنن أبي داود 1:290 [169/2]، ح 1841؛ سنن ابن ماجه 1:606 [632/1]، ح 1966؛ سنن نسائی 5:192 [376/2]، ح 3825؛ سنن بیهقی 5:65 و 66.

بخواند، و نباید خواستگاری کند].

و ای کاش می دانستم طبق کدام آیه یا روایت، ابوحنیفه و مالک گفته اند و احمد تصریح کرده است - چنانکه ابن قیّم گمان کرده است(1) - که: مسافر اگر در شهری ازدواج کرد باید نماز را تمام بخواند؟! در حالی که سنّت ثابت رسول خدا صلی الله علیه و آله برخلاف این است. و تنها دلیل آنها روایت عکرمه بن ابراهیم است که بیهقی آن را ضعیف شمرده، و نیز از ابن حجر نقل شد(2) که این روایت صحیح نیست.

و یحیی(3) و ابوداود گفته اند: «عِکْرَمَةُ لَيْسَ بِشَيْءٍ» [عکرمه چیز قابل ذکری نیست]. و نسائی نوشته است(4): «ضعیف است و مورد اطمینان نمی باشد».

آری، این بزرگان خواسته اند کرامت خلیفه را حفظ کنند هر چند فتوایی بر خلاف آنچه خدا نازل کرده بدهند، و چقدر این کار نظیر و مانند دارد! و ما در آینده تو را بر بخش مهمی از فتاویٰ خلاف قرآن و سنّت، آگاه می کنیم.

و تعجّب فراوان از این است که ابن قیّم این دلیل ساختگی را بهترین دلیلی می داند که می توان با آن از عثمان دفاع کرد! و این در حالی است که این انتقادات و ضعفهایی که گفتیم آن را فرا گرفته است؛ این، شأنِ بهترین دلیل است، و چه گمانی به بقیّه دلیلهای داری؟! و اما بودن اموال او در طائف: این مرد اهل مکه است که از آن هجرت کرده نه

ص: 284

---

1- - زاد المعاد [130/1].

2- - در ص 281 از این کتاب.

3- - التاريخ [171/4، شماره 3770].

4- - کتاب الضعفاء والمتروکین [ص 194، شماره 506].

اهل طائف، و بين او و طائف چند روز راه است. فرض کن در مکه یا در خود منی و عرفه که نماز را در این دو جا تمام خواند، مالی داشته باشد، اما بودن مال در مکانی، مادامی که در آنجا اقامت نکند سفر را قطع نمی کند، و چنانکه شافعی در کتاب «الأم» (1) نقل کرده است: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه او در سال فتح مکه، و در حجی که با ابوبکر انجام دادند نماز را شکسته خواندند و این در حالی بود که گروهی از آنها در مکه يك یا چند خانه و خویشاوند داشتند.

و اما ترس از حاجیان اهل یمن و درشت خویانی که به احکام عادت نکرده اند، که مبدا بگویند: وظیفه مقيم این است که نماز را دو رکعت بخواند و این پیشوای مسلمین است که به این صورت می خواند: همانا رعایت این ترس در زمان پیامبر در حالی که مردم، تازه مسلمان بودند، و مقداری از احکام به گوش آنها نرسیده بود، و نیز در زمان ابوبکر و عمر، اولی و شایسته تر بود، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بیان حکم حاضر و مسافر این ترس را رعایت نکرد، و نیز کسانی که پس از او، از وی پیروی کردند، و همانا پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهایی که در مکه اقامت داشتند نماز را دو رکعتی خواندند سپس فرمودند:

«أتموا الصلاة يا أهل مكة! فإنا سفر» (2) [ای اهل مکه! شما نماز را تمام بخوانید، ما مسافر هستیم]، یا فرمود: «يا أهل البلد! صلوا أربعاً؛ فإنا سفر» [ای اهل شهر! نماز را چهار رکعت بخوانید؛ زیرا ما مسافریم].

وانگهی، اگر خلیفه می خواست آن مردم ضعیف را از ندانستن اینکه نماز، به شکل چهار رکعتی تشریح شده، نجات دهد، همانا آنها را در جهل به حکم نماز مسافر افکنده است؛ و از این رو، این تعلیم عملی او، خود نوعی فروردن در جهل به شمار می رود.

ص: 285

---

1- - کتاب الأم 1:165 [187/1].

2- - سنن بیهقی 3:136 و 157؛ سنن أبي داود 1:191 [9/2] ح 1229؛ أحكام القرآن، جصاص 2:310.

این بود دلیلهای خلیفه هنگامی که عبدالرحمن بن عوف او را در منگنه قرار داد (و از وی برای فتوایش مطالبه دلیل کرد). لکن این دلیلهای در حضور خود او رد شد، و عبدالرحمن با نقد دلیلهای وی، او را به گل نشاند و دیگر چیزی نداشت جز اینکه بگوید: «هذا رأي رأيتُه» [این نظر من است که به آن معتقدم]، چنانکه وقتی مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بر او وارد شد و با دلیلهای خود بر او غلبه کرد و فرمود: «والله! ما حدث أمر ولا قدم عهد، ولقد عهدت نبيك يصلي ركعتين، ثم أبابكر، ثم عمر، وأنت صدراً من ولايتك؛ فما أدري ما ترجع إليه»<sup>(1)</sup> [به خدا سوگند! نه چیز تازه ای روی داده، و نه در گذشته چنین چیزی معهود بوده است، من با پیامبر بوده ام و دیده ام که در سفر نماز را دو رکعتی می خواند، و پس از او عمر و ابوبکر نیز چنین کردند، و خود تو نیز در آغاز حکومت چنین رفتار می کردی، و با آنچه بدان عدول کرده ای (اتمام در سفر) آشنایی ندارم]، و او از جواب در ماند و گفت: «رأي رأيتُه» [این، نظر من است].

این، تمام دلیلهایی بود که در نیکو جلوه دادن بدعت عثمان گفته شده، و افتتاح و رسوایی وی چیزی جز این سخن را برایش به جا نگذاشته است:

«رأي رأيتُه» [این، نظر من است]، ولی پس از خود یارانی پیدا کرده که دلیلهای دیگری که از خانه عنکبوت سست ترند برایش تراشیده اند، و خود خلیفه به این دلیلهای راه نیافته بود تا با آن ها غباری بر چهره منتقدان بپاشد و بر آنان چیره گردد، لکن چقدر پیشینیان برای آیندگان جای سخن باقی می گذارند<sup>(2)</sup>؛

ص: 286

1- تاریخ الأمم والملوک 267/4، حوادث سال 29 هـ.

2- [در متن کتاب، ضرب المثل: «كَمْ تَرَكَ الْأَوَّلُ لِلْآخِرِ» به کار رفته است. «کم» خبریه و به معنای تکثیر است و مفعول «ترك» می باشد. مراد از «الأول» و «الآخر» جنس کسی است که از نظر زمانی مقدم و مؤخر باشد. این کلام هم معنای این سخن ابن مالک در خطبه کتاب التسهیل می باشد: «وإذا كانت العلوم منحةً إلهية، و مواهب اختصاصية، فغير مستبعد أن يدخر لبعض المتأخرين ما عسر على كثير من المتقدمين»؛ از آنجا که علوم عطیه ای الهی هستند که خداوند به برخی عنایت می کند، بعید نیست که خداوند به برخی متأخران آنچه را که دستیابی به آن برای بسیاری از قدما مشکل بوده، عنایت کند].

از جمله آن دلایلهاست:

1 - او پیشوای مردم بود و پیشوا هر جا فرود آید، جایگاه عمل و کار او و محلّ حکمرانی اوست و گویا وطن او می باشد.

امینی می گوید: ملائک حکم شریعت از جانب دین مقرر می شود نه از اعتبارات تراشیده شده بی اصل و اساس، و پیشوا و مردم در احکام الهی یکسانند، بلکه پیشوا بر پیروی از احکام دین سزاوارتر است تا مردم به او اقتدا کرده و او اسوة آنها باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشوای علی الإطلاق همه مخلوقات بودند، و با این حال، در سفرها نماز را شکسته می خواند، و کسی به او نسبت نداده که در مگه یا منی یا عرفه یا جای دیگر نماز را چهار رکعتی خوانده است، و تنها از آنچه که او برای همه امت سنت کرده، پیروی می شود.

و ابن قیّم در «زاد المعاد» و ابن حجر در «فتح الباری»<sup>(1)</sup> این دلیل را به همین صورت ردّ کرده اند.

2 - شکسته خواندن مسافر رخصت است نه عزیمت [به وی اجازه داده شده شکسته بخواند نه اینکه واجب باشد شکسته بخواند]؛ این دلیل را گروهی ذکر کرده اند، و محبّ طبری در «ریاض» نوشته است<sup>(2)</sup>:

دلیل او در تمام خواندن نماز آشکار است؛ زیرا او از کسانی بوده که شکسته خواندن نماز در سفر را واجب نمی دانسته است.

و این، با تصریحات شریعت، و روایات نقل شده از پیامبر، و سنت ثابت پیامبر اقدس، و سخنان صحابه، مخالف است؛ به نمونه هایی از آن توجّه کنید:

1 - از عمر نقل شده است: «صلاة السفر ركعتان... علی لسان محمد» [نماز مسافر دو رکعت است... بنا به گفته محمد]. و در لفظی آمده است: «علی لسان

ص: 287

---

1- فتح الباری 2:456 [570/2].

2- الریاض النضرة 2:151 [89/3]، و شارحان بخاری در این مطلب از او پیروی کرده اند.

النبي صلى الله عليه وآله»(1) بنا به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله].

2 - از عبدالله بن عمر نقل شده است: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا خرج من هذه المدينة لم يزد على ركعتين حتى يرجع إليها»(2) [رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه از مدینه خارج می شد بر دو رکعت نمی افزود، تا به مدینه برگردد].

3 - از انس بن مالک نقل شده است: «خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله من المدينة إلى مكة، فكان يصلي ركعتين ركعتين حتى رجعنا إلى المدينة»(3) [ما به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه به مکه رفتیم، پس همواره نماز را دو رکعت دو رکعت می خواند تا به مدینه بازگشتیم].

4 - از عبدالله بن عمر نقل شده است: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله أتانا ونحن في ضلال فعلمنا؛ فكان فيما علمنا: أن الله عز وجل أمرنا أن نصلي ركعتين في السفر»(4) [همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ما آمد در حالی که ما در گمراهی بودیم و به ما تعلیم داد؛ و در میان آنچه به ما یاد داد این بود: خداوند عزوجل به ما امر کرده که در سفر نماز را دو رکعت بخوانیم].

و اگر در این زمینه از پیامبر ترخیص و تجویزی رسیده بود، بر بزرگان صحابه پوشیده نمی ماند تا از عثمان به شدت انتقاد کنند و دلیلهایش را تضعیف و تکذیب کنند، و در میان آنها مولا امیر المؤمنین علیه السلام بود که باب شهر علم پیامبر، و پس از آن حضرت جایگاه دریافت احکام دین بود، و پیش از همه اصحاب موارد رخصت و جواز را از موارد وجوب می شناخت؛ و آیا حکم نماز از او پوشیده می ماند در حالی که از میان مردان نخستین کسی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند؟!

ص: 288

1- - مسند احمد 1:37 [62/1] ح 259؛ سنن ابن ماجه 1:329 [338/1] ح 1036.

2- - مسند احمد 2:45 [137/2] ح 5022؛ سنن ابن ماجه 1:330 [339/1] ح 1067.

3- - صحيح بخارى [367/1] ح 1031؛ صحيح مسلم [141/2] ح 15، كتاب صلاة المسافرين؛ مسند احمد [40/4] ح 12653.

4- - تفسير خازن 1:412 [395/1]؛ نيل الأوطار 3:250 [232/3].

حتّی خود خلیفه این دلیل ضعیف و سست را نیاورده، و اگر چیزی از این سخنان را می دانست، بیان آن را به این کسانی که از او دفاع می کنند واگذار نمی کرد و به تأخیر نمی انداخت، و وقتی دلیلهایش تمام شد و نیاز به دلیلی داشت نمی گفت: «این، نظر من است»، و کسانی که با او در این فتوا موافقت کرده اند، تنها دلیل خود را دفع شرّ اختلاف، ذکر نمی کردند بدون اینکه اشاره ای به مسأله رخصت کنند.

و تو پس از این احادیث، ارزش سخن محبّ طبری در «الریاض النضره» را می فهمی(1):

این يك مسأله اجتهادی است؛ و به همین جهت علما درباره آن اختلاف کرده اند؛ و دیدگاه عثمان درباره آن، سبب نمی شود که او را کافر یا فاسق بدانیم.

بر این ساده لوح غفلت زده پوشیده مانده که اجتهاد در مقابل نصّ جایز نیست، و در این مسأله تا زمان بدعت عثمان، اختلافی نبوده است، بلکه سنّت ثابت نزد همه صحابه این بود که مسافر باید نمازش را شکسته بخواند، و عمل خلیفه تنها رأی و نظری بود که بر خلاف سنّت ابوالقاسم صلی الله علیه و آله بر زبان جاری کرد.

### دین نزد گذشتگان سیاست روز بود:

این روایاتی که درباره نماز خلیفه نقل شده درس خوب و کاملی به ما می دهد که تتبع موارد زیادی با آن موافق است و آن این که: دین، مانع گروه زیادی از صحابه نمی شد که با تعلیمات ثابت دینی مخالفت نکنند بلکه آنها اقتضای زمان را بر آن تعالیم مقدم می کردند؛ و گرنه وجهی برای چهار رکعت خواندن نماز به این بهانه که اختلاف، شرّ است، نمی ماند، در حالی که همگی می دانستند آنچه تشریح شده خلاف آن است، و آنها یا کسی که از آنها دفاع کرده و حکم به عدالت همه آنها کرده است تقیّه را جایز نمی دانند؛ از این رو،

ص: 289

عبدالله بن عمر از خلیفه در بدعتش پیروی می کند، و وقتی نماز را به جماعت می خواند تمام می خواند، لکن وقتی فرادا می خواند شکسته می خواند، در حالی که بر زبانش این روایت جاری است: «الصلاة في السفر ركعتان من خالف السنة فقد كفر» (1) [نماز در سفر دو رکعت است و هر که با این سنت مخالفت کند کافر است]. و در گوش او این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد: «إن الله لا يقبل عمل امرئٍ حتى يُثبته». قیل: وما إتقانه؟ قال: «يخلصه من الرياء والبدعة» (2) [همانا خداوند عمل کسی را قبول نمی کند تا آن را محکم کند. گفته شد: محکم کردن آن به چیست؟ فرمود:

آن را از ریا و بدعت پیراسته نماید].

و نیز سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله: «من عمل عملاً ليس عليه أمرنا فهو ردٌّ» (3) [کسی که عملی انجام دهد که امر ما درباره آن نیست (و به فرمان و اجازه ما نمی باشد) آن عمل، مردود است].

و این عبدالله بن مسعود است که در سفر دو رکعت را سنت می داند، و آن را روایت می کند، سپس تمام می خواند به این دلیل که عثمان پیشواست و من با او مخالفت نمی کنم و مخالفت، شرّ است!

و این عبدالرحمن بن عوف است که برای خلیفه در تمام خواندن نماز در سفر، هیچ عذری را نمی پذیرد، و در پاسخ دلیلهایش می گوید: «ما من هذا شيء لك فيه عذر» [اینها برای تو دلیل نمی شود]، و از خلیفه می شنود که بر خلاف سنت ثابت می گوید: «إنه رأي رأيته» [این، رأی من است]، ولی با همه اینها وقتی از ابن مسعود می شنود که مخالفت، شرّ است، نماز را تمام می خواند (4)!

چرا مخالفت با عثمان، شرّ است، ولی مخالفت او و آنها با حکم شریعت و پیامبر، شرّ نیست؟! مرا واگذار و از صحابه صدر اوّل بپرس.

ص: 290

1- - ر. ك: سنن بيهقي 3:140.

2- - بهجة النفوس، حافظ ابن أبي جمرة أزدی أندلسی 4:160 [ح 241].

3- - المحلّي 7:197 [مسألة 866].

4- - ر. ك: سنن بيهقي 3:144.



و این امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، تنها کسی که پا جای پای پیامبر اعظم گذاشته و از حکمی که برای نماز آورده پیروی کرده، و آن گونه که گذشت (1) برای خواندن نماز آورده می شود ولی می گوید: «اگر می خواهید [با شما نماز بخوانم] نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله را که دو رکعت است می خوانم»؛ و به او گفته می شود: نه، تنها نماز امیرالمؤمنین عثمان که چهار رکعت است [را بخوان]؛ و او امتناع می کند و آنها توجّهی نمی کنند!

بله، احکام نزد این خلفایی که نظرات منحرف خود را در دین خدا داخل کردند، و نیز نزد کسانی که از آنها پیروی کردند، چیزی جز سیاست و مصلحت روز (و مقطعی و گذرا) که امر و نهی، دائر مدار آن می باشد، نبوده است. و با تغییر این سیاست، نظرات نیز وقت به وقت تغییر می کند؛ از این رو، اولی را می بینی که در حضور همه می گوید: «لئن أخذتموني بسنة نبيكم لأطيعها» [اگر مرا با سنت پیامبران باز خواست کنید طاقت آن را ندارم]، در حالی که پیامبر اعظم، سنتی آسان و سهل آورده است.

و می گوید: «إني أقول برأبي إن يك صواباً فمن الله، وإن يك خطأً فمني ومن الشيطان» (2) [من نظر خود را می گویم اگر درست بود از خداست، و اگر خطا بود از من و شیطان است].

و کسی بعد از او می آید و بی باکانه فتوا می دهد: کسی که جنب شده و آب برای غسل ندارد، نماز نخواند، در حالی که پیامبر اعظم تیمم را به شخص او یاد داده است، تا چه رسد به اینکه این حکم در قرآن و سنت وجود دارد (3).

و گاه سوره حمد را در رکعت اول نمی خواند، و در رکعت دوم دوبار می خواند، و گاه آن را در رکعتهای نماز نمی خواند، و به نیکو انجام دادن رکوع و سجود اکتفا می کند، و گاه آن را ترك می کند و چیزی نمی خواند، سپس نماز

ص: 291

---

1- - در ص 279 از این کتاب.

2- - ر. ك: المصنّف، عبد الرزاق [10/304، ح 19191]؛ المصنّف، ابن ابی شیبہ [11/415، ح 11646]؛ جامع البيان 6:30 [مج 3 / ج 4/284]؛ كنز العمال [79/11، ح 30691].

3- - نگاه كن: ص 200-205 از این كتاب.

را اعاده می کند(1).

و از خواندن نماز مستحبی پس از نماز عصر نهی می کند، و کسی را که نماز نافله بخواند با تازیانه می زند، و مردم به او می گویند: این، سنت محمد صلی الله علیه و آله است، ولی او گوش نمی دهد(2).

و او را می بینی که درباره جدّ، صد جور حکم می کند که برخی با برخی دیگر متناقض است(3).

و از او این گفتار ثابت شده است: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وأنا أنهی عنهما وأعاقب علیهما» [دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من از آن نهی می کنم و بر آنها مجازات می کنم] چنانکه پیش از این به تفصیل درباره آن سخن گفتیم(4).

و این گفته از او نقل شده است: «أیها الناس! ثلاث کنّ علی عهد رسول الله وأنا أنهی عنهنّ وأحرّمهنّ وأعاقب علیهنّ: متعة النساء، و متعة الحجّ، و حیّ علی خیر العمل» [ای مردم! سه چیز در عهد رسول خدا بود و من از آنها نهی می کنم و آنها را حرام می کنم و بر انجام آنها مجازات می کنم: متعه زنان، متعه حجّ، و گفتن حیّ علی خیر العمل (در اذان)](5).

و قضایایی از این دست که در بحث «شاهکارهای علمی عمر» یادآور شده ایم(6).

و این عثمان است که با سنت ثابت در نماز که عمود دین است مخالفت می کند، و چنین دلیل می آورد: «إنّه رأی رأیته» [این، نظر من است].

و گفتن اذان پس از اذان و اقامه را بدعت می گذارد، و جامعه اسلامی آن را به عنوان سنتی در جوامع اسلامی قرار می دهد.

ص: 292

1- نگاه کن: ص 206-207 از این کتاب.

2- نگاه کن: صحیح مسلم 1:310 [2/247، ح 302، کتاب صلاة المسافرين]؛ [ر. ک: الغدير 6/258-262 از این کتاب].

3- نگاه کن: ص 210 از این کتاب.

4- نگاه کن: ص 237 از این کتاب.

5- نگاه کن: ص 238 از این کتاب.

6- نگاه کن: ص 511-581 از کتاب برگزیده الغدير.

و امیر المؤمنین علی علیه السلام را از حج تمتع نهی می کند، و از او می شنود که می فرماید: «لم أكن لأدع سنة رسول الله لقول أحد من الناس» [من سنت رسول خدا را به خاطر گفته احدی از مردم ترك نمی كنم].

و برای اسب، زکات می گیرد، در حالی که خداوند با زبان پیامبر اقدس از زکات اسب عفو کرده است.

و بر خلاف سنت مسلم در عید قربان و فطر، خطبه را بر نماز مقدم می کند.

و قرائت حمد را در دو رکعت اول ترك می کند، و در دو رکعت بعد قضا می کند.

و در عده طلاق خلع، نظری بر خلاف سنت مورد موافقت همه، می گوید.

و در اموال و صدقات سیره ای غیر از آنچه کتاب و سنت مقرر کرده، در پیش می گیرد.

و نظرات زیاد دیگری که از مقررات اسلام مقدس منحرف است، و تفصیل آن را تمام و کمال ذکر می کنیم.

و این معاویه است - و چه می دانی معاویه کیست؟! - که در نماز ظهرش پا جای پای پیامبر می گذارد، لکن مروان و فرزند عثمان پیش او می روند و او را از روشش دور می کنند، و او به خاطر پیروی از سیاست و مصلحت روز، و زنده کردن بدعت پسر عمویش، و میراندن شریعت مصطفی، و تقرب به فردی مثل مروان و فرزند عثمان، با این سنت ثابت - به اعتراف خودش - مخالفت می کند.

و او را می بینی که به جواز عمل زناشویی با دو خواهری که کنیز يك نفر هستند، حکم می کند، و مردم به او اعتراض می کنند ولی توجهی نمی کند(1).

و ربا را حلال می کند، در حالی که در قرآن عزیز آمده است: «وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» (2) [و خدا بیع را حلال کرده، و ربا را حرام]؛ پس ابودرداء به

ص: 293

1- الدر المنثور 2:137 [477/2].

2- بقره: 275.

او خبر می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله از این فروشی که انجام دادی نهی کرده است، لکن معاویه می گوید: «ما أرى بهذا بأساً» [من اشکالی در آن نمی بینم]. در این هنگام، ابودرداء می گوید: «من يعذرني من معاوية، أخبره عن رسول الله، ويخبرني عن رأيه، لا أسألك بأرض» [چه کسی برای من رفتار معاویه را توجیه می کند، به او از رسول خدا خبر می دهم، ولی او از رأیش سخن می گوید، من با تو در يك جا نمی مانم]؛ آنگاه از بلادی که تحت تسلط معاویه بود خارج شد(1).

و هزار دینار دیه ذمی را گرفت، و پانصد دینار را در بیت المال گذاشت و پانصد دینار را به بازماندگان مقتول داد، و این بدعتی مسلم و برخلاف سنت خدا بود(2).

و دستور داد برای نماز عید فطر و قربان اذان بگویند، در حالی که اذان در اینجا مشروع نیست و تنها در نماز واجب مشروع است(3).

بر هدیه ها زکات قرار داد، و چنانکه در کتاب «الأم» آمده است او نخستین کسی بود که این بدعت را نهاد(4).

و چنانکه ابن ابی شیبّه نقل کرده، او نخستین کسی بود که تکبیر را ناقص گفت.

و چنانچه ماوردی در «الأحكام السلطانية»(5)، و ابن کثیر در «تاریخ» خود(6) ذکر کرده اند: دزدانی را نزد او آوردند، پس دست آنها را قطع کرد، به جز يك نفر که از او و مادرش کلامی شنید که خوشش آمد و از این رو دست او را قطع نکرد!

ص: 294

1- - اختلاف الحديث، اثر شافعی در پاورقی کتاب الأم 7:23 [اختلاف الحديث/480].

2- - کتاب الديات، أبو عاصم ضحاک: 50.

3- - کتاب الأم 208:1 [235/1].

4- - کتاب الأم 14:2 [17/2].

5- - الأحكام السلطانية: 219 [228/1].

6- - البداية والنهاية 136:8 [145/8]، حوادث سال 60 هـ.

و در روز عید فطر و قربان خطبه را بر نماز مقدّم کرد چنانکه تفصیل آن خواهد آمد(1)، در حالی که سنت برخلاف آن بود.

و لعن امیر المؤمنین علیه السلام را سنت کرد، و خطیبان و امامان جمعه و جماعت در همه جوامع اسلامی را به آن امر کرد.

پس به کار خود آگاه باش «و لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (2) [و از هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن]. «وَ إِحْذَرُهُمْ أَنْ يَقْتَنُوكَ» (3) [و از آنها برحذر باش، مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند]. «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (4) [آیا کسانی که مرتکب بدیها و گناهان شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می کنند].

#### - 41 - خلیفه حدود را ضایع کرده، اجرا نمی کند

بلاذری در «أنساب» (5) از طریق محمد بن سعد، با سند خود از ابواسحاق همدانی نقل کرده است: «ولید بن عقبه(6) شراب خورد و مست شد و نماز صبح را بر مردم دو رکعت خواند(7) سپس متوجه آنها شد و گفت: بیشتر بخوانم؟ گفتند: خیر نمازمان را خواندیم. آنگاه ابو زینب و جندب بن زهیر

ص: 295

---

1- - نگاه کن: ص 310-311 از این کتاب.

2- - جائیه: 18.

3- - مانده: 49.

4- - جائیه: 21.

5- - الأنساب، بلاذری 5:33.

6- - ولید، برادرِ مادری عثمان بود؛ مادرشان اُروی دختر کریز بن ربیعۃ بن حبیب بن عبد شمس بود.

7- - در الأنساب و صحیح مسلم [539/3، ح 38، کتاب الحدود] این گونه ذکر شده است، اما در بقیه منابع چهار رکعت ذکر شده است، و این شاء الله به زودی در این باره حقّ مطلب را ادا می کنیم.

آزدی در حالی که او مست بود بر او وارد شدند و انگشترش را از دستش در آوردند و او که مست بود نفهمید...».

و واقدی نوشته است: گفته شده: عثمان برخی شهود را تازیانه زد، پس پیش علی آمدند و شکایت کردند؛ و او پیش عثمان آمد و گفت: «عَطَّلْتَ الحدودَ وضربتَ قوماً شهدوا علی أخیک فقلَّبتَ الحکم، وقد قال عمر: لا تحمل بنی أمیة وآل أبي معیط خاصة علی رقاب الناس» [حدود را تعطیل کردی و گروهی که علیه برادرت شهادت دادند را تازیانه زدی و حکم را برگرداندی، در حالی که عمر گفت:

بنی أمیة و آل ابو معیط را بر مردم مسلط نکن]. عثمان گفت: چه نظری داری؟ گفت: «أری أن تعزله ولا تولیة شیئاً من أمور المسلمین، وأن تسأل عن الشهود فإن لم یكونوا أهل ظنّة ولا عداوة أقمت علی صاحبك الحدّ» [به نظر من او را عزل کن و چیزی از امور مسلمین را به او نسیار، و از شهود سؤال کن و اگر اهل بدگمانی و دشمنی نیستند بر رفیقت حدّ جاری کن].

و واقدی می گوید: «و گفته شده: عایشه بر عثمان درشتی کرد و او بر عایشه درشتی کرد، و گفت: تو را به این کار چه؟! تو امر شده ای در خانه ات بمانی. و گروهی همین سخن عثمان را تکرار کردند. و دیگران گفتند: چه کسی از عایشه به این سخن شایسته تر است؛ و با کفش یکدیگر را زدند؛ و این اولین جنگی بود که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در بین مسلمین در افتاد».

و واقدی از چندین طریق نقل کرده است: «طلحه و زبیر پیش عثمان آمدند و گفتند: ما تو را نهی کردیم که چیزی از امور مسلمین را به ولید بسپاری و تو امتناع کردی و حال علیه او شهادت داده اند که شراب خورده و مست شده است پس او را عزل کن...».

و ابو عمر در «استیعاب»<sup>(1)</sup> نوشته است: و خیر نماز ولید با مردم در حال مستی، و اینکه پس از چهار رکعت خواندن نماز صبح به آنها گفت: بیشتر

ص: 296

---

1- - الإستیعاب [قسم چهارم / 1555، شماره 2721].

بخوانم؟ مشهور است و افراد ثقه آن را روایت کرده اند و اهل حدیث و اخبار نقل نموده اند(1).

و در تاریخ یعقوبی آمده است: «ولید در محراب استفراغ کرد».

و در «أسد الغابة» آمده است: «سخن ولید به مردم: برایتان بیشتر بخوانم؟ پس از اینکه نماز صبح را چهار رکعت خوانده، مشهور است، و افراد ثقه از اهل حدیث روایت کرده اند»(2).

و در «السيرة الحلبية» آمده است(3): «نماز را بر اهل کوفه چهار رکعت خواند و در رکوع و سجودش میگفت: «إشرب واسقني من را بنوش و به ما هم بنوشان سپس در محراب می کرد و شرابی که خورده بود بالا آورد. آنگاه نماز را سلام داد و گفت برایتان زیادتیر بخوانم؟ ابن مسعود به او گفت: خدا خیرش را بر تو و کسی که تو را به سوی ما فرستاد زیاد نکند و لنگه چکمه اش را برداشت و به صورت ولید زد و مردم او را سنگباران کردند و او داخل قصر شد در حالی که سنگها به سوی او پرتاب میشد و او به خاطر مستی افتان و خیزان راه میرفت و تلو تلو میخورد... و ابوالفرج در «الأغانی(4) از ابوعبید و کلبی و اصمعی نقل کرده است: ولید بن عقبه زنا کار و بسیار شراب خوار بود روزی در کوفه شراب خورد و ایستاد تا در مسجد جامع نماز صبح را بر مردم بخواند پس چهار رکعت خواند سپس متوجه آنها شد و با تمسخر گفت: اگر میخواهید باز هم برایتان بخوانم؟ و در محراب بالا آورد و در نماز فریاد میکشید:

علق القلب الربا \*\*\* بعد ما شابت و شابا

ص: 297

---

1- - به همین صورت در مسند احمد 1:144 [233/1] ح 1234؛ تاریخ یعقوبی 2:142 [165/2]؛ الكامل في التاريخ، ابن أثير 3:42 [246/2]؛ حوادث سال 30 هـ؛ أسد الغابة 5:91، 92 [452/5]، شماره 5468؛ و سنن بیهقی 8:318؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: 104 [ص 144].

2- - أسد الغابة 5:91-92.

3- السيرة الحلبية 2: 314 [284/2]

4- الأغانی 4: 178 [139/5 و 141 و 143]

[قلب من به رباب (خانم) دل بسته است، هر چند که هر دو پیر شده ایم].

و از طریق مطر و راق نقل کرده است: «مردی به مدینه آمد و به عثمان رضی الله عنه گفت: من نماز صبح را پشت سر ولید بن عقبه خواندم، پس از نماز متوجه ما شد و گفت: برایتان زیادتر بخوانم؟ من امروز با نشاط هستم. و من از او بوی شراب استشمام کردم. آنگاه عثمان آن مرد را زد. و مردم گفتند: «عظمت الحدود، وضربت الشهود» [حدود را تعطیل کردی و شهود را زدی].

و در صحیح بخاری(1) در مناقب عثمان در حدیثی آمده است: «قد أكثر الناس فيه» [مردم درباره رفتار وی با ولید، زیاد سخن گفتند]. و ابن حجر در «فتح الباری»(2) در شرح این جمله نوشته است:

و در روایت معمر آمده است: و مردم درباره رفتار وی با ولید فراوان سخن می گفتند؛ که چرا بر ولید حد جاری نکرد، و عزل سعد بن ابی وقاص را بر وی اشکال می گرفتند.

امینی می گوید: ولید کسی است که حدیثش را شنیدی و ان شاء الله تو را بر حقیقت او آگاه می کنیم(3) به گونه ای که گویا از نزدیک بر او اشراف داری. او را می بینی که شراب می خورد، و در محرابش قی می کند، و به خاطر مستی زیاد، بر رکعات نماز می افزاید، و انگشترش از دستش بیرون کشیده می شود و او به خاطر شدت مستی نمی فهمد، و خداوند وی را پیش از این، با این دو آیه شناسانده است؛ آیه: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» (4)، (5) [آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند]، و آیه: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (6) [اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید!].

ص: 298

1- صحیح بخاری [1351/3، ح 3493].

2- فتح الباری 7:44 [56/7].

3- در ص 357-362 از همین کتاب.

4- سجده: 18.

5- نگاه کن: جامع البیان 21:62 [مج 11 / ح 21/107]؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 1:394؛ و 2:103 [80/4]، خطبه 56؛ 292/6، خطبه 83.

6- حجرات: 6.



و ابن عبد البرّ در «استیعاب» نوشته است(1):

تا آنجا که من می دانم بین کسانی که به تأویل و تفسیر قرآن علم دارند، اختلافی نیست که آیه: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» [اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید!]، درباره ولید نازل شده است.

حال آیا ممکن است چنین کسی زمام حکومت را از پیشوای مسلمین بگیرد؟! و بر نفوس و اموال استیلا- یابد، و بر نوامیس و أعراض مسلمین چیره گردد، و احکام از او دریافت شود، و زمام رتق و فتق امور جامعه مسلمین به او سپرده شود، و امام جمعه و جماعت آنها شود؟! آیا چنین چیزی در شریعت وجود دارد؟!!

از من دور شو! و از خلیفه ای که او را حاکم قرار داده، و کسانی که علیه او شهادت دادند را از خود رانده و تهدید کرده یا با تازیانه اش آنها را زده است، پرس.

و فرض کن ولایت دادن به ولید، پیش از این فسق و فجورها بوده [و در زمان گرفتن مسؤولیت آلوده نبوده و بعداً آلوده شده است] اما حدی که سبب آن، ثابت شده و او بر تعطیل کردن آن سرزنش شد چه دلیلی داشت آن را تا هنگام داخل شدن ولید به خانه و پوشیدن جامه حبر به خاطر حفظ شدن از درد تازیانه، به تأخیر اندازد؟!!

و آیا حدّ، پس از ثبوت سبب آن، تعطیل می شود؟! تا اینکه با او جدالها شود، و گفت و گو شدّت گیرد و جدال لفظی به زد و خورد با شمشیر، و گفت و گو به زد و خورد تبدیل شود، و نعلها و کفشها بالا رود، و اولین جنگ پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مسلمین شکل گیرد، و صدای أمّ المؤمنین بالا رود که:

عثمان حدود را تعطیل کرد و شاهدتها را تهدید نمود، و سرور عترت - صلوات

ص: 299

---

1- - الاستیعاب 2:620 [القسم الرابع / 1553، شماره 2721].

الله علیه - او را بر این کار توبیخ کند و بگوید: «حدود را تعطیل کردی و گروهی را که علیه برادرت شهادت دادند، زدی».

و پس از همه اینها آیا چنین فاسقی که با زبان قرآن عزیز رسوا شده است، اهلیت دارد که برای جمع آوری اموال فرستاده شود؟! و عثمان چنین کرد و او را پس از اقامه حد بر او، برای جمع آوری صدقات قبیله کلب و بلقین فرستاد(1). آیا عطف برادری همه اینها را مباح می کند؟

پاسخ این پرسش ها بر عهده من نیست، و تنها وظیفه دارم داستان را با تعلیل و تحلیل آن ذکر کنم، و اما پاسخ به عهده یاران خلیفه است، یا خواننده گرامی خود باید حکم دهد.

#### - 42 - دیدگاه خلیفه درباره حج تمتع

بخاری در «صحیح» خود با سند از مروان بن حکم نقل می کند: از عثمان و علی رضی الله عنهما در بین راه مکه و مدینه شنیدم(2) که عثمان از متعه حج و از جمع بین عمره و حج نهی می کرد، و چون علی این را دید با صدای بلند برای حج و عمره تلبیه گفت، و فرمود: «لَبَّيْكَ عُمْرَةً وَحَجَّةً مَعًا» [خدایا! دعوت تو را برای حج و عمره لبیک می گویم (واحرام می بندم)]. پس عثمان گفت: می بینی مرا که مردم را از چیزی نهی می کنم و تو آن را انجام می دهی؟! فرمود: «لَمْ أَكُنْ لِأَدْعِ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِقَوْلِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ» [من سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر گفته یکی از مردم ترك نمی کنم].

و بخاری و مسلم با سند از سعید بن مسیب نقل کرده اند: «علی و عثمان رضی الله عنهما در عسفان [نام مکانی] بودند، و عثمان از متعه حج نهی می کرد، و علی به او فرمود: «ما تريد إلی أمر فعله رسول الله صلی الله علیه و آله تنهی عنه؟» [تو که

ص: 300

1- تاریخ یعقوبی 2:142 [165/2].

2- [در منبع اصلی این گونه آمده است: عثمان و علی را... دیدم].

نمی خواهی از کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد نهی کنی؟! گفت: ما را راحت بگذار [و دست از سر ما بردار]. گفت: «من نمی توانم تو را به حال خود واگذارم»؛ و چون علی این را دید برای حج و عمره هر دو لبیک گفت».

و مسلم از طریق عبدالله بن شقیق نقل کرده است: «عثمان رضی الله عنه پیوسته از متعه حج نهی می کرد و علی رضی الله عنه به آن امر می کرد. و عثمان کلامی به علی گفت، سپس علی گفت: «لقد علمت أننا قد تمتعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله» [تو خوب می دانی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله حج تمتع به جا آوردیم]. گفت: «أجل، ولكننا كنا خائفين» [آری، لکن (در آن موقع) ما می ترسیدیم] (1).

امینی می گوید: ما پیرامون این مسأله به تفصیل سخن گفتیم (2)، و در آنجا احادیث زیادی برشمردیم که متعه حج با قرآن و سنت ثابت شده است، و آیه ای که آن را نسخ کند نازل نشده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمان وفات از آن نهی نکردند، و چنانکه بخاری و مسلم و گروهی از بزرگان حدیث از طریقهای زیادی نقل کرده اند نهی از آن تنها دیدگاه خلیفه دوم بوده است. و عثمان آن وقایع و گفت و گو و انکار صحابه بر کسی که از آن نهی کرد را مشاهده کرده بود.

و همه دلیلش این بود که: اگر به آنها اجازه متعه بدهم، زنان خود را در اراک [نام منطقه ای] ساکن می کنند سپس در حالی که احرام حج بسته اند، نزد آنها می روند.

می بینی که این دلیل ضعیف چیزی جز يك دیدگاه بی ارزش بدون برهان نیست، و بلکه با قرآن و سنت نقض شده است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله از دارنده این دیدگاه به این نکته دقیق که وی آن را با عینك ذره بینی خود کشف کرده،

ص: 301

---

1- - ر. ك: صحيح بخاری 3:69 و 71 [567/2، ح 1488؛ ص 569، ح 1494]؛ صحيح مسلم 1:349 [68/3، ح 158، كتاب الحج]؛ مسند احمد 1:61 و 95 [98/1، ح 433؛ ص 153، ح 735]؛ السنن الكبرى 5:148 و 152 [345/2، ح 3703]؛ المستدرک علی الصحيحین 1:472 [644، ح 1735].

2- - نگاه کن: 234-237 از این کتاب.

عارف تر است، و پیش از آن حضرت، خداوند سبحان همه اینها را می داند؛ با این حال از متعه حجّ نهی نکردند، بلکه آن را اثبات نمودند.

ما العلمُ إِلَّا كِتَابُ اللَّهِ وَالْأَثْرُ \*\*\* وما سوى ذلك لا عينٌ ولا أثرٌ

إِلَّا هَوَىٰ وَخُصُومَاتٌ مَلْفَقَةٌ \*\*\* فلا يغرّتك من أربابها هدْرُ(1)

[علم جز کتاب خدا و روایت پیامبر نیست، و غیر از این دو نه علم است و نه اثری از آن. مگر هوا و هوسها و جدالهایی که به هم بافته شده اند؛ پس سخنان بیهوده هواپرستان تو را فریب ندهد!].

آری، عثمان همه اینها را دید، لکن به هیچ کدام توجهی نکرد، و پا را جای پای فرد پیش از خود گذاشت، در حالی که بر او واجب بود از کتاب خدا و سنت پیامبر پیروی کند و حقّ و حقیقت شایسته تر است که پیروی شود.

و اینها او را قانع نکرد تا اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام - که جان پیامبر، باب شهر علم او، آشناترین فرد به قضاوت، و داناترین فرد امت اوست - را به خاطر موافقت نکردن با او در این دیدگاه بدون دلیل و منحرف از حکم خدا، مورد عتاب و سرزنش قرار داد، تا به جایی که میان آن دو در «عسفان» و «جحفه» در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام حجّ تمتّع انجام می داد، گفت وگویی پیش آمد و نزدیک بود به خاطر آن، علی سلام الله علیه کشته شود(2).

و ما معنای پاسخ این مرد به مولا علی علیه السلام را نمی فهمیم که وقتی به او فرمود:

«تو خوب می دانی که ما با رسول خدا تمتّع به جا آوردیم [بین حجّ و عمره جمع کردیم]»، او پاسخ داد: «بله، ولی ما می ترسیدیم!»

چه ترسی در سنت حجّ تمتّع با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟! در حالی که آن، حجّة الوداع بود و همراه پیامبر صد هزار یا بیشتر آمده بودند. و تو بزرگان امت را

ص: 302

1- - این دو بیت اثر فقیه ابوزید علی زبیدی، متوفای 813 است، و نگارنده شذرات الذهب در 7:203 [153/9]، حوادث سال 813 ه [این دو بیت را ذکر کرده است.

2- - ر. ك: جامع بيان العلم، ابو عمر 2:30 [ص 245، ح 1282].

نیز می یابی که این دلیل بی ارزشِ دروغ را نفهمیده اند. و احمد پیشوای حنابله در «مسند» خود پس از ذکر این حدیث(1) می نویسد: (شعبه به فتاده گفت:

ترس آنها چه بود؟ گفت: نمی دانم).

من نیز نمی دانم. این است مقدار علم خلیفه، یا نهایت اندیشه او، یا مقدار اصرار او برای تثبیت آنچه اراده کرده، یا نهایت پیروی او از کتاب خدا و سنت پیامبر، یا مقدار امانتداری او بر امانتهای دین، و این در حالی است که او خلیفه مسلمین است؟! «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (2) [اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید!].

با این حال، آیا آنچه بلاذری در «الأنساب» (3) از قول ابن سیرین نوشته است غلو آشکارِ نفرت انگیز نیست؟! وی می نویسد:

عثمان نسبت به مناسک حجّ داناترین آنها بود، و پس از او ابن عمر بود.

اگر داناترین امت، سیره و حدیثش این است، پس باید با اسلام وداع کرد [فعلى الإسلام السلام].

### - 43 - دیدگاه خلیفه درباره جنابت

مسلم در «صحیح» خود با سند خود از عطاء بن یسار نقل کرده است: «زید ابن خالد جهنی به عطاء خبر داد که از عثمان بن عفان پرسیدم: به من خبر ده اگر مردی با همسر خود نزدیکی کند ولی منی از او بیرون نیاید [چه حکمی دارد]؟ عثمان گفت: آن گونه که برای نمازش وضو می گرفت، وضو می گیرد و آلت خود را می شوید. عثمان گفت: این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم» (4).

ص: 303

1- - مسند احمد [98/1، ح 433].

2- - نحل: 43.

3- - الأنساب، بلاذری 5:4.

4- - صحیح مسلم 1:142 [3443/1، ح 86، کتاب الحيض]. و نیز نگاه کن: صحیح بخاری 1:109 [111/1، ح 288].

و احمد در «مسند» خود(1) همین روایت را نقل کرده و در آن آمده است:

«آنگاه از علی بن ابی طالب رضی الله عنه، و زبیر بن عوام، و طلحة بن عبیدالله، و ابی بن کعب در این باره سؤال کردم و آنان نیز راوی را به همین کار امر کردند».

امینی می گوید: این، مقدار فقه خلیفه در زمان خلافتش است در حالی که در برابر دیدگانش این آیه قرار دارد: «لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنْبًا إِلَّا غَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا» (2) [در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گوئید! و همچنین هنگامی که جنب هستید - مگر اینکه مسافر باشید - تا غسل کنید].

شافعی در کتاب «الأم» نوشته است(3):

خداوند عزوجل به خاطر جنابت، غسل را واجب کرد؛ و در زبان عرب معروف این بود که جنابت یعنی نزدیکی اگر چه منی خارج نشود، و در ثبوت حدّ زنا و واجب شدن مهریه و احکام دیگر، مطلب از همین قرار است....

و سنت دلالت می کند بر این که جنابت وقتی حاصل می شود که مرد با زن عمل زناشویی انجام دهد و به اندازه ختنه گاه داخل کند، یا اینکه منی از او بیرون آید اگر چه نزدیکی نکرده باشد.

و در تفسیر «قرطبی» آمده است(4):

جنابت یعنی در آمیختن مرد با زن. و همه امّت بر این باورند که جنب کسی است که به خاطر بیرون آمدن منی از او یا داخل کردن به اندازه ختنه گاه، طاهر نیست.

وانگهی، چگونه حکم این مسأله بر خلیفه پوشیده مانده است، در حالی که

ص: 304

1- - مسند احمد 1:63 و 64 [101/1]، ح 450؛ ص 103، ح 460.

2- - نساء: 43.

3- - کتاب الأم 1:31 [36/1].

4- - الجامع لأحكام القرآن 5:204 [133/5].

سؤالها او را تمرین داده، و پاسخهای پیامبر به او تعلیم داده است، و مذاکرات صحابه نسبت به آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند به گونه ای بوده که او می شنیده است؛ که گوشه ای از آنها از این قرار است:

1 - از ابوهریره به سند مرفوع نقل شده است: «إِذَا قَعَدَ بَيْنَ شَعْبِهَا الْأَرْبَعِ وَالزُّقِ الْخِتَانِ بِالْخِتَانِ فَقَدْ وَجِبَ الْغَسْلُ» [هنگامی که مرد بین چهار دست و پای زن نشست و ختنه گاه خود را به ختنه گاه او چسباند، غسل واجب می شود] (1).

و در روایتی آمده است: «إِذَا التَّقِيُّ الْخِتَانِ بِالْخِتَانِ وَجِبَ الْغَسْلُ أَنْزَلَ أَوْ لَمْ يُنْزَلْ» [وقتی ختنه گاه به ختنه گاه رسید، غسل واجب می شود، منی خارج بشود یا نه].

و در روایت احمد آمده است: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شَعْبِهَا الْأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَ، فَقَدْ وَجِبَ الْغَسْلُ» [وقتی مرد بین چهار دست و پای زن بنشیند، سپس کوشش خود را انجام دهد، غسل واجب می شود].

2 - از عایشه نقل شده است: «إِذَا التَّقِيُّ الْخِتَانَانَ فَقَدْ وَجِبَ الْغَسْلُ، فَعَلَّتُهُ أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ فَاغْتَسَلْنَا» [وقتی دو ختنه گاه به هم رسید غسل واجب می شود، من و رسول خدا این کار را انجام دادیم و سپس غسل کردیم].

و در روایتی آمده است: «إِذَا قَعَدَ بَيْنَ الشَّعْبِ الْأَرْبَعِ، ثُمَّ أَلْزَقَ الْخِتَانَ بِالْخِتَانِ فَقَدْ وَجِبَ الْغَسْلُ» (2) [وقتی بین چهار دست و پا نشست، و ختنه گاه را به ختنه گاه چسباند غسل واجب می شود].

و گویا خلیفه در مکانی دور نسبت به این احادیث بوده و آنها را نشنیده و حفظ نکرده است، یا اینکه شنیده ولی در این مسأله در مقابل سنت ثابت، نظری داده است.

ص: 305

---

1 - صحیح بخاری 1:108 [110/1] ح 287؛ صحیح مسلم 1:142 [344/1] ح 87، کتاب الحيض؛ مسند احمد 2:234 و 347 و 393 [466/2] ح 7157؛ 23/3 ح 8369؛ ص 102، ح 8863.

2 - سنن ابن ماجه [199/1] ح 608؛ مسند احمد 6:47 و 112 و 161 [72/7] ح 23686؛ ص 163، ح 24296؛ ص 231، ح 24753.

و اما موافقت مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابی بن کعب و دیگران با عثمان در این فتوا که در روایات آغاز بحث آمده بود، دروغی علیه آنهاست تا پرده ای بر عار و ننگِ جهلِ خلیفه به حکم مسأله ای این چنین آسان، بکشند. و امام علیه السلام در همین مسأله، خلیفه دوم را تخطئه کردند و فرمودند: «إذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل»<sup>(1)</sup> [وقتی ختنه گاه از ختنه گاه گذشت غسل واجب می شود].

و در آن روز هر جاهلی حکم مسأله را فهمید، و اختلاف در آن برداشته شد؛ قرطبی در تفسیر خود می نویسد<sup>(2)</sup>:

همه علمای از صحابه و تابعان و فقهای شهرها بر همین عقیده اند که غسل با به هم رسیدن دو ختنه گاه واجب می شود، و در این مسأله بین صحابه اختلاف بود سپس به روایت عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله رجوع کردند.

و اما ابی بن کعب، همانا از او به طریقه های صحیح نقل شده است: «فتوایی که می گفت: غسل وقتی واجب است که منی خارج شود رخصت (و تخفیفی) بوده که رسول خدا در ابتدای اسلام قرار دادند، سپس به غسل کردن امر کرد»<sup>(3)</sup>.

و اما غیر این دو: در «فتح الباری»<sup>(4)</sup> از احمد نقل شده است: «از این پنج نفر، فتوایی برخلاف آنچه در این حدیث آمده، ثابت شده است».

پس نسبت دادن این سخن به این پنج نفر که غسل در به هم رسیدن دو ختنه گاه واجب نیست، بهتان و دروغ است، و خلاف این سخن، از آنها ثابت شده است. و اهل سنت برای تخفیف مؤاخذه خلیفه، این سخن

ص: 306

---

1- - این روایت را احمد امام حنابله در مسند خود 5:115 [6/133، ح 20593] نقل کرده است.

2- - الجامع لأحكام القرآن 5:205 [5/134].

3- - سنن دارمی 1:194؛ سنن ابن ماجه 1:212 [1/200، ح 609]؛ سنن بیهقی 1:165؛ الاعتبار، ابن حازم: 33 [ص 124].

4- - فتح الباری 1:315 [1/397].



دروغ را به آنها نسبت داده اند، و به همین منظور احادیثی را نیز جعل کرده اند(1).

و اگر تعجب می کنی تعجب از سخن بخاری است(2):

غسل کردن احوط است؛ و این قول اخیر را به خاطر اختلاف آنها بیان کردیم.

این سخن را پس از نقل روایت ابوهریره که ذکر کردیم و غسل را واجب کرد، و فتوای عثمان که ذکر شد، و حدیث ابی که با عثمان موافق بود، گفته است، و به نظر عثمان متمایل شده است، و از آنچه پیامبر اسلام آورده و صحابه و تابعان و علما بر آن اتفاق نظر دارند - چنانکه از قرطبی شنیدی - روی گردان شده است.

و نویی در «شرح مسلم»(3) در حاشیه «إرشاد الساری» نوشته است:

امت اسلام در حال حاضر اتفاق نظر دارند که غسل با دو چیز واجب می شود: نزدیکی اگر چه منی بیرون نیاید، و بیرون آمدن منی.

از این رو از بخاری تعجب نکن که در فتوا دادن، دیدگاه کسی مانند عثمان را بر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و امت بر آن اتفاق نظر دارند، مقدم می کند، و در نقل روایت افرادی مانند عمران بن حطان که از خوارج بوده را بر امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام مقدم می کند.

«وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (4)

و اگر تو، پس از این آگاهی، متابعت هوسهای آنها کنی،

مسلماً از ستمگران خواهی بود.

ص: 307

1- نگاه کن: المدونة الكبرى [30/1]؛ والمحلی، ابن حزم [14/2].

2- صحیح بخاری [111/1]، ح 289.

3- شرح صحیح مسلم حاشیه إرشاد الساری 2:425 [36/4].

4- بقره: 145.

بلاذری در الأنساب(1) از طریق زهری نقل کرده است: «عثمان برای اسبها زکات می گرفت؛ پس این کار او را مُنْکَر شمردند و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «عَفْوُ لَكُمْ عَنْ صَدَقَةِ الْخَيْلِ وَالرَّقِيقِ» [شما را از زکات اسب و برده عفو کردم].

امینی می گوید: ای کاش این فتوای بی دلیل خلیفه، مستند به آیه ای از قرآن یا روایتی از سنت بود، لکن جای تأسف است که قرآن کریم از نام بردن زکات اسبها خالی است، و سنت شریفه در طرف مقابل فتوای اوست، و در آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فرائض نوشته اند آمده است: «لَيْسَ فِي عَبْدٍ مُسْلِمٍ وَلَا فِي فَرْسِهِ شَيْءٌ» [در برده مسلمان و در اسبش چیزی واجب نیست].

و این روایت از آن حضرت نقل شده است: «عَفْوُ لَكُمْ عَنْ صَدَقَةِ الْخَيْلِ وَالرَّقِيقِ» [شما را از زکات اسب و برده عفو کردم].

و در لفظ ابن ماجه آمده است: «قَدْ تَجَوَّزْتُ لَكُمْ عَنْ صَدَقَةِ الْخَيْلِ وَالرَّقِيقِ» [برای شما از زکات اسب و برده گذشتم].

و در روایت بخاری آمده است: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرْسِهِ وَغَلَامِهِ صَدَقَةٌ» [بر مسلمان در اسب و برده اش زکات واجب نیست](2).

و ابن حزم گفته است:

جمهور مردم بر این باورند که در اسب زکاتی نیست. و مالک، شافعی، احمد، ابو یوسف، محمد و همه علما گفته اند: در اسب در هیچ حالی زکات واجب نیست.

ص: 308

1- - أنساب الأشراف 5:26 [26/5].

2- - ر. ك: صحيح بخاری 3:30 و 31 [532/2] ح 1394 و 1395؛ صحيح مسلم 1:361 [371/2] ح 8-9، كتاب الزكاة؛ سنن ترمذی 1:80 [23/3] ح 128؛ سنن أبي داود 1:253 [108/2] ح 1594-1595؛ سنن ابن ماجه 1:555 و 556 [579/1] ح 1813.

آری، حنفیه در اینجا تفصیلی بدون هیچ گونه دلیل و برهان دارند که امت اسلام از آن روی گردانده است؛ گفته اند: «در اسبهای نر زکاتی نیست اگر چه زیاد باشند و به هزار اسب برسد. و اگر ماده، یا نر و ماده باشند، و از علف بیابان بچرند و از علف چیده شده نخورده باشند، زکات واجب است. و صاحب اسبها می تواند در مقابل هر اسب، یک دینار یا ده درهم زکات دهد، یا اسبها را قیمت گذاری کند و از هر دویست درهم پنج درهم [140] زکات دهد»(1).

از این تفصیل، صحابه و تابعان بی خبرند؛ زیرا اثری از آن در قرآن یا سنت نیافته اند. و اگر این حکم، مدرک قابل اعتمادی داشت، شایسته بود آن را می شناختند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در نامه خود می آوردند، و نیز ابوبکر پس از آن حضرت آن مدرک را می گفت، و همین در سقوط و ضعف این دیدگاه کافی است؛ و به همین خاطر ابو یوسف و محمد در این مسأله با ابوحنیفه مخالفت کرده اند و گفته اند: زکات در اسب راه ندارد؛ آن گونه که جصاص در «أحكام القرآن»(2) و ملك العلماء در «البدائع»(3)، و عینی در «عمده»(4) ذکر کرده اند.

و نهایت کوشش اصحاب ابوحنیفه، در بنا نهادن فتوای او بر دلیل و حجت، احادیثی است که در هیچ يك از آنها آن دیدگاه بدون دلیلی که آورده، وجود ندارد(5).

ص: 309

- 
- 1- این سخن را به همین شکل ابن حزم در المحلی 5:288، و ابوزرعه در طرح الثریب 4:14، و ملك العلماء در بدائع الصنائع 2:34، و نووی در شرح مسلم [55/7] ذکر کرده اند.
  - 2- أحكام القرآن 3:188 [153/3].
  - 3- البدائع 2:34.
  - 4- عمدة القاري 4:383 [36/9].
  - 5- آن روایات عبارتند از: 1- روایتی که بخاری در صحیح خود [1332/3، ح 3446]، و مسلم در صحیح خود [376/2، ح 24، کتاب الزکاة] نقل کرده اند. 2- روایتی که بیهقی در السنن الکبری 4:119 نقل کرده است. 3- حدیث مرفوعی که ابن ابی شیبہ در مسند خود از طریق عمر نقل کرده است. و ابن ترکمانی ماردینی در الجوهر النقی - ذیل سنن بیهقی - 4:120، به این حدیث بر وجوب زکات در اسب استدلال کرده است.

## - 45 - مقدم کردن خطبه نماز عید فطر و قربان بر نماز توسط عثمان همه سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده است حتی نماز!!

### اشاره

ابن حجر در «فتح الباری» (1) نوشته است: ابن منذر درباره عثمان با سندی صحیح که به حسن بصری می رسد نقل کرده است: «نخستین کسی که خطبه را پیش از نماز خواند عثمان بود. وی ابتدا نماز می خواند سپس خطبه ایراد می کرد» (2)، منتها دید برخی نماز را درک نمی کنند، آنگاه این کار را کرد؛ یعنی خطبه را پیش از نماز ایراد کرد. و این دلیل غیر از دلیلی است که مروان آورده است؛ زیرا عثمان مصلحت جماعت را در این می دید که نماز را درک کنند، و اما مروان مصلحت آنها را در گوش دادن به خطبه [دید و آن را] مراعات کرد.

لکن گفته شده: مردم در زمان مروان از روی عمد به خطبه او گوش نمی دادند؛ زیرا وی کسانی را که مستحق دشنام نبودند، در خطبه دشنام می داد، و در ستایش و مدح برخی افراد از حدّ می گذشت؛ از این رو او تنها، مصلحت خود را رعایت می کرد. و احتمال دارد عثمان این کار را در برخی زمانها انجام می داده، برخلاف مروان که بر این کار مواظبت می نمود».

امینی می گوید: آنچه در سنت شریفه ثابت است این است که خطبه نماز عید فطر و قربان پس از نماز است. ترمذی در کتاب «صحیح» خود (3) نوشته است:

آنچه را که اهل علم از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر آنها عمل می کردند این بود که نماز عید فطر و قربان را پیش از خطبه می خواندند. و گفته می شود:

نخستین کسی که خطبه را پیش از نماز ایراد کرد مروان بن حکم بود.

ص: 310

1- - فتح الباری 2:361 [451/2]؛ نیل الأوطار، شوکانی 3:362 [334/3 و 345].

2- - پژوهشگر می تواند در این کلام مناقشه کند.

3- - سنن ترمذی 1:70 [411/12]، ح 531.

و اینک تعدادی از روایاتی که در این باره وارد شده است:

1 - از ابن عباس نقل شده است: «گواهی می‌دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فطر و قربان، پیش از خطبه، نماز خواند سپس خطبه را ایراد کرد» (1).

2 - از عبدالله بن عمر نقل شده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او ابوبکر و سپس عمر، پیوسته نماز عید فطر و قربان را پیش از خطبه می‌خواندند» (2).

و ای کاش می‌دانستم چگونه با نمازی که سنت تغییرناپذیر خدا را در آن تغییر داده اند، به خداوند سبحان تقرّب جسته می‌شود؟!

شوکانی در «نیل الأوطار» (3) نوشته است:

درباره صحّت نماز عید فطر و قربان اگر خطبه بر آن مقدّم شود، اختلاف شده است؛ در مختصر مزنی (4) از شافعی کلامی نقل شده که می‌رساند به این نماز توجهی نمی‌شود [و باطل است]. و نووی در شرح المهدّب اینطور گفته است: ظاهر کلام شافعی این است که به این نماز توجهی نمی‌شود. و دیدگاه صحیح همین است.

سپس امویان که پس از عثمان بر اوضاع مسلط شدند با وی همراهی کرده و با سنت پیروی شده، مخالفت کردند و خطبه را پیش از نماز ایراد کردند؛ ولی این کار عثمان دلیلی داشت و کار پیروان وی دلیلی دیگر.

اما او سخن گفتن برایش سخت بود، و نمازگزاران ترکیب غیر منسجمی که با تکلف و زحمت به کار می‌برد را خوش نداشتند و از پیرامون او پراکنده می‌شدند؛ از این رو خطبه را مقدّم کرد تا در حالی که منتظر اقامه نماز هستند به او گوش دهند و پیش از خطبه نتوانند متفرّق شوند.

ص: 311

1- صحیح بخاری 2:116 [525/2] ح 1381؛ صحیح مسلم 325 [283/2] ح 2، کتاب صلاة العیدین].

2- صحیح بخاری 2:111 و 112 [326/1] ح 914؛ و ص 327، ح 920؛ صحیح مسلم 1:326 [286/2] ح 8، کتاب صلاة العیدین].

3- نیل الأوطار 3:363 [335/3].

4- مختصر مزنی [ص 31].

جاحظ نوشته است:

چون عثمان بن عفان رضی الله عنه از منبر بالا رفت در سخنرانی در ماند و گیر کرد (و بلد نبود خطبه بخواند) و گفت: «إِنَّ أبا بكر وعمر كانا يعدان لهذا المقام مقالاً، وأنتم إلى إمام عادل أحوج منكم إلى إمام خطيب، وستأتينكم الخطب على وجهها وتعلمون إن شاء الله» [همانا ابوبکر و عمر برای این جایگاه کلامی آماده می کردند، و شما بیشتر به امام عادل محتاجید تا به امام خطیب، و به زودی خطبه ها به گونه ای شایسته برای شما ایراد خواهد شد و ان شاء الله خواهید فهمید] (1).

و بلاذری در «أنساب» نوشته است (2):

چون با عثمان بیعت شد به سوی مردم آمد، و خطبه خواند و پس از حمد و ثنا گفت: «أيها الناس! إن أول مَرَكَبٍ صَدَّ عَنِّي، وإن بعد اليوم أياماً، وإن أعش تأتكم الخطبة على وجهها، فما كنا خطباء وسيعلمنا الله» [ای مردم! ابتدای (سوار شدن بر) مرکب سخت است، و بعد از امروز روزهایی است، و اگر زنده باشم به زودی خطبه ای شایسته برای شما ایراد خواهم کرد، و ما خطیب نبوده ایم و خدا به ما تعلیم می دهد].

و آن گونه که در «أنساب» بلاذری آمده (3)، ابومخنف نقل کرده است:

چون عثمان بالای منبر رفت گفت: «أيها الناس! إن هذا مقام لم أزر له خطبة ولا أعددت له كلاماً، وسنعود فنقول إن شاء الله» [ای مردم! این، جایگاهی است که برای آن خطبه مهیا نکرده ام و کلامی آماده ننموده ام، و ان شاء الله برمی گردیم و سخن می گوئیم].

و در روایت ملك العلماء در «بدائع الصنائع» آمده است (4):

ص: 312

1- - البيان والتبيين 1:272؛ و 2:195 [279/1]؛ و 171/2].

2- - أنساب الأشراف [24/5]5:24؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد 3:43 [62/3].

3- - نگاه کن أنساب الاشراف [2/263]

4- - بدائع الصنائع 1:262.

عثمان چون به خلافت رسید در نخستین جمعه خطبه خواند، و چون الحمد لله گفت سخن گفتن برایش سخت شد، و گفت: «أنتم إلی إمام فَعَال أَحوج منکم إلی إمام قَوَال، وإنَّ أبا بکر وعمر کانا یعدّان لهذا المكان مقالاً وستأتیکم الخطب من بعد، وأستغفر الله لی ولکم» [شما به پیشوایی که زیاد کار کند بیشتر احتیاج دارید تا پیشوایی که زیاد سخن بگوید، و همانا ابوبکر و عمر برای این جایگاه سخنی آماده می کردند، و پس از این خطبه ها ایراد خواهد شد، و برای خود و شما طلب غفران می کنم]. و از منبر پایین آمد و نماز جمعه را خواند.

و شاید به خاطر سخت بودن آن جایگاه برای او، در حالی که روی منبر بود با خبر گرفتن از مردم و سؤال از اخبار و قیمتها خطبه را طولانی می کرد؛ آن گونه که احمد در «مسند» خود(1) از طریق موسی بن طلحه نقل کرده است.

و هیشمی در «مجمع الزوائد»(2) این مطلب را ذکر کرده و نوشته است: «همه رجال این حدیث، ثقه هستند».

و دلیل یاد شده ابن حجر در «فتح الباری» که گفت: «عثمان مصلحت جماعت را در این دید که نماز را درک کنند...»، عمل خلیفه را توجیه نمی کند؛ زیرا این مصلحت موهوم، در زمان پیامبر نیز مورد نظر بوده ولی او آن را مراعات نکرده است؛ زیرا رعایت نکردن آن را به مصلحت تشریح که قوی تر از این موهومات می باشد، دیده است؛ پس این دیدگاه در برابر سنت ثابت مانند اجتهاد در برابر نصّ است. و اگر جایز بدانیم که احکام و آنچه را شرع اقدس مقرر کرده، با نظرات افراد تغییر کند، در این صورت هیچ پایه و اساسی برای اسلام باقی نمی ماند؛ از این رو تفاوتی میان این دیدگاه عثمان و دیدگاه مروان وجود ندارد و هر دو بدعتی هستند که ایجاد کرده اند، اگر چه مروان رسوایی دیگری به آن ضمیمه کرد و آن، دشنام به کسی است که دشنام به وی جایز نمی باشد.

ص: 313

---

1- - مسند احمد 73:1 [1/118، ح 541].

2- - مجمع الزوائد 2:187.

و اما غیر او از آل اُمیّه، در خطبه های خود بر منابر، مولا امیر المؤمنین علی - صلوات الله علیه - را دشنام می دادند و لعن می کردند؛ از این رو مردم برای گوش دادن به آنها نمی نشستند و متفرّق می شدند، و آنها خطبه را پیش از نماز ایراد می کردند تا مردم علی رگم اینکه این گفتار ناپسند را جایز نمی شمردند، مجبور به گوش کردن باشند؛ به خاطر شنیدن حدیثی صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله که از طریق ابن عباس و اُم سلمه نقل شده است: «من سبّ علیاً فقد سبّنی، ومن سبّنی فقد سبّ الله تعالی»<sup>(1)</sup> هر که به علی دشنام دهد همانا به من دشنام داده، و هر که به من دشنام دهد همانا به خدای تعالی دشنام داده است.

ابن حزم در «المحلّی» نوشته است<sup>(2)</sup>:

بنی اُمیّه مقدّم شدن خطبه بر نماز را بدعت نهادند و دلیل آوردند که مردم وقتی نماز می خوانند آنها را ترک می کنند و برای خطبه نمی مانند؛ و این بدین خاطر بود که آنها علی بن ابی طالب رضی الله عنه را لعن می کردند، و از این رو مسلمانان فرار می کردند، و حقّ داشتند، و چگونه حقّ نداشتند در حالی که نشستن برای استماع خطبه واجب نیست؟!

و شوکانی در «نیل الأوطار» نوشته است<sup>(3)</sup>:

در صحیح مسلم<sup>(4)</sup> روایت طارق بن شهاب از ابوسعید نقل شده که گفت:

نخستین کسی که در روز عید خطبه را پیش از نماز خواند مروان بود. و گفته شده: نخستین کسی که این کار را کرد معاویه بود؛ قاضی عیاض این مطلب را نقل کرده است... و گفته شده: اولین کسی که این کار را زیاد در بصره و در زمان خلافت معاویه بود؛ قاضی عیاض این را نیز نقل

ص: 314

1- - المستدرک 3:121 [3/130، ح 4616]، و طرق و منابع آن به زودی بیان خواهد شد.

2- - المحلّی 5:86.

3- - نیل الأوطار 3:363 [3/335].

4- - صحیح مسلم [1/100، ح 78، کتاب الإیمان].



کرده است. و ابن منذر از ابن سیرین نقل کرده است: نخستین کسی که این کار را کرد زیاد در بصره بود؛ می گوید: بین این دو نقل و نقل مروان تضادی نیست؛ زیرا مروان و زیاد هر دو گماشته معاویه بودند، و بین این سه نقل بدین صورت جمع می شود که معاویه این کار را شروع کرد و عاملان وی از او پیروی کردند.

شافعی در کتاب «الأم» (1) از طریق وهب بن کیسان نقل کرده است: «دیدم که ابن زبیر نماز را پیش از خطبه خواند. سپس گفت: «کل سنن رسول الله صلی الله علیه و آله قد غُیِّرَت حَتَّى الصَّلَاةِ» [همه سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده است حتی نماز].

پس اگر بر خلیفه از این جهت يك عیب گرفته شود، دیگر اُمویان دو عیب دارند: مخالفت با سنت، و بدعت نهادن دشنام به امیر المؤمنین؛ و آنها مصداق این ضرب المثل معروف هستند: «أَحْشَفًا و سَوِّءَ كَيْلَةً» (2) [آیا هم خرما پست و هم پیمانۀ بد؟!]

اگر این سه نفر بدعتهایی را ایجاد کنند من تعجب نمی کنم؛ زیرا بقیۀ اعمالشان با این خصلت همگون است؛ چرا که انجام فحشا و منکرات و بی شرمی و بی آبرویی با خُلق و خو و روحيات آنها آمیخته است، و گناهان انجام شده، تمام وجود آنها را فرا گرفته است؛ و اگر همه سنت را تغییر دهند تعجیبی ندارد.

و تعجیبی نیست اگر خطبه ای که برای موعظه و تهذیب نفوس قرار داده شده را به چیزی که از لحاظ شرع به شدت ممنوع است، تبدیل کنند و آن، تهمت و ناسزا به امیرالمؤمنین است؛ نخستین مسلمان، حمایت کننده از دین،

ص: 315

---

1- - کتاب الأم 208:1 [235/1].

2- - این ضرب المثل برای کسی به کار می رود که دو ویژگی بد در او گرد آمده باشد و از دو سوستم می کند و اصل داستان چنین بوده: مردی از مرد دیگری خرمايي خرید پس آن خرما پست و پیمانۀ اش کم بود، آنگاه مشتری این سخن را گفت؛ یعنی هم خرماي بد می دهی و هم کم فروشی می کنی!؛ المستقصی فی أمثال العرب [259/1].

امام معصومی که به نصّ قرآن عزیز تطهیر شده، و به تصریح آن، جان پیامبر اقدس است، و در حدیث ثقلین در ردیف ثقل اکبر قرار گرفته است، صلوات الله علیه.

و شاید شما پس از اینکه تاریخ زندگی خلیفه و سیره او که کاشف از ملکات و خلق و خوی اوست، را مرور کردید از او نیز به خاطر تغییر دادن سنت خدا و رسول تعجب نکنید؛ چرا که او و آنها همگی از يك درخت هستند، درختی که از روی زمین کنده شده و هیچ ثباتی ندارد.

لکن تعجب از کسانی است که اینها و امثال اینها که در شهوات و خواسته ها غوطه ورنند، را عادل می دانند به این خاطر که از صحابه هستند، و همه صحابه نزد آنها عادل هستند!

و عجیب تر این است که در تعدادی از ابواب فقه به گفتار و کردار اینها استناد شود. آری، «شنّ» با «طبقه» همراه شده است (1).

## - 46 - دیدگاه خلیفه درباره قرائت

### اشاره

- 46 - دیدگاه خلیفه درباره قرائت (2)

ملك العلماء در «بدائع الصنائع» (3) نوشته است:

عمر رضی الله عنه در نماز مغرب در رکعت اول حمد را نخواند و در رکعت دوم با صدای بلند قضا کرد، و عثمان در نماز عشاء در رکعت اول و دوم حمد را نخواند و در رکعت سوم و چهارم با صدای بلند قضا کرد.

ص: 316

1- - [این، ضرب المثلی است و اصل آن این است که بزرگی به نام «شنّ» به دنبال زنی می گشت که موافق و هم کفو او باشد و در شهرها جست و جو کرد تا زنی را نظیر خود یافت که اسمش طبقه بود و با او ازدواج کرد و به میان قوم خود برگشت و چون قوم او، ادب و بزرگی را در آن زن دیدند این کلام را گفتند].

2- - و نیز نگاه کن: آنچه را در ص 206 این کتاب گذشت.

3- - بدائع الصنائع 1:111.

امینی می گوید: آنچه دو خلیفه مرتکب شده اند از دو جهت با سنت مخالف است:

1 - اکتفا به رکعتی که حمد در آن خوانده نشده است.

2 - برای قضای آنچه فوت شده، در رکعت دوم یا سوم و چهارم به همراه آنچه در این سه رکعت باید خوانده شود حمد را خواندند.

اما جهت نخست: تعدادی از روایاتی که در این باره وارد شده را برای شما نقل می کنیم:

1 - از عبادة بن صامت در حدیث مرفوعی نقل شده است: «لا صلاة لمن لم يقرأ بأمّ القرآن فصاعداً» [کسی که أمّ القرآن (سوره حمد) و بیشتر از آن را نخواند نمازش صحیح نیست].

و در روایتی آمده است: «لا صلاة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب إمام أو غير إمام»<sup>(1)</sup> [کسی که فاتحة الكتاب را نخواند نمازش صحیح نیست امام باشد یا غیر امام].

2 - از ابو سعید خدری در حدیث مرفوعی نقل شده است: «لا صلاة لمن لم يقرأ في كل ركعة الحمد وسورة في فريضة أو غيرها»<sup>(2)</sup> [کسی که در هر رکعت از نماز واجب یا غیر آن حمد و سوره نخواند نمازش صحیح نیست].

### دیدگاه شافعی:

پیشوای شافعیان در کتاب «الأم»<sup>(3)</sup> نوشته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت قرار داد که قرائت کننده در نماز، أمّ القرآن (سوره حمد) را بخواند، و رهنمون شد که خواندن آن بر نمازگزار اگر می تواند آن را بخواند، واجب است.

ص: 317

1- صحیح بخاری 1:302 [263/1] ح 723؛ صحیح مسلم 1:155 [375/1] ح 34، کتاب الصلاة.

2- سنن ترمذی 1:32 [3/2] ح 238؛ سنن ابن ماجه 1:277 [274/1] ح 839؛ کنز العمال 5:95 [437/7] ح 19666.

3- کتاب الأم 1:93 [107/1] و [102-103].

آنگاه تعدادی از احادیث را برمی شمرد و می نویسد:

پس بر کسی که فُرادای نماز می خواند یا امام جماعت است واجب است در هر رکعت اُمّ القرآن را بخواند و غیر آن کافی نیست. و اگر يك حرف از اُمّ القرآن را از روی فراموشی یا سهو نخواند به آن رکعت اعتنا نمی شود؛ زیرا کسی که يك حرف را ترك کند نمی گویند او اُمّ القرآن را کامل خواند.

### دیدگاه مالک:

آن گونه که در «المدوّنة الکبری» (1) آمده، پیشوای مالکیّه گفته است:

ما به این سخن عمر عمل نمی کنیم که وقتی قرائت را ترك کرد (2) و به او گفتند: قرائت را نخواندی؟ گفت: رکوع و سجود چطور بود؟ گفتند:

نیکو. گفت: در این صورت اشکالی ندارد. و دیدگاه من این است که هر کس چنین کند باید نماز را اعاده کند اگر چه وقت تمام شده باشد.

و درباره مردی که قرائت را در دو رکعت از نماز ظهر یا عصر یا عشاء ترك کند می گوید:

نمازش مُجزی نیست و باید دوباره بخواند. و کسی که قرائت را در همه اینها ترك کند باید دوباره بخواند. و اگر در يك رکعت خواند و در رکعت دیگر ترك کرد نیز باید دوباره بخواند. و اگر در دو رکعت خواند و در دو رکعت ترك کرد، هر نمازی که باشد باید نماز را دوباره بخواند.

### دیدگاه حنبلیان:

ابن حزم در «المحلّی» (3) نوشته است:

قرائت حمد در هر رکعت از هر نمازی برای امام و مأموم و کسی که فُرادای می خواند واجب است، و نماز واجب و مستحبّ و زن و مرد در این حکم

ص: 318

1- - المدوّنة الکبری 1:68 [65/1، 66].

2- - حدیث آن در ص 206-207 از این کتاب گذشت.

3- - المحلّی 3:236.

و کار عمر (1) و آنچه به علی نسبت داده شده - و او از این نسبت به دور است - را ذکر کرده و می نویسد:

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن هیچ کس دلیل نمی شود.

و از سخنان یاد شده، حکم جهت دوم فهمیده می شود که همه امت اتفاق نظر دارند بر اینکه تدارک و جبران قرائت فوت شده يك رکعت، در رکعت دیگر، در سنت نبوی نیامده است، و دیدگاه این دو مرد دلیلی ندارد، و نباید بر اساس آن عمل کرده، و بر آن تکیه کرد، و هیچ يك از رجال فتوا از این سنت پیروی نکرده اند، و شایسته آن است که از حق و حقیقت پیروی شود.

### - 47 - دیدگاه خلیفه درباره نماز مسافر

ابوعبید در «الغریب» (2)، عبد الرزاق (3)، طحاوی، و ابن حزم از ابوالمهلّب نقل کرده اند: عثمان نوشت: «أُنه بلغني أن قوماً يخرجون إمّا لتجارة أو لجباية أو لحشوية يقصرون الصلاة وإنما يقصر الصلاة من كان شاخصاً أو بحضرة عدوّ» [به من خبر رسیده گروهی برای تجارت یا جمع آوری اموال حکومتی همچون خراج و مالیات یا گرفتن جزیه (4) خارج می شوند و نماز را شکسته می خوانند، و تنها کسی نماز را شکسته بخواند که شاخص (مسافر) یا نزدیک دشمن است].

و از طریق قتاده از عیاش مخزومی نقل شده است: عثمان به برخی از کارگزاران خود نوشت: «أُنه لا يصلّي الركعتين المقيّم ولا البادي ولا التاجر، إمّا يصلّي الركعتين من معه الزاد والمزاد» [مقیم و بادیه نشین و تاجر نماز را دو رکعتی (و

ص: 319

---

1-- همان 3:243.

2-- غریب الحدیث [419/3].

3-- المصنّف [521/2، ح 4282].

4-- در نسخه ها «حشریّة» بدون نقطه آمده است که به معنای جزیه گرفتن است، ولی آن گونه که خواهد آمد، «جشریّة» با نقطه درست است که به معنای چوپانی است.

به صورت قصر) نمی خوانند، فقط کسی که توشه و توبره (و چمدان سفر) به همراه دارد نماز را دو رکعتی می خواند].

و در روایت ابن حزم آمده است: عثمان به کارگزاران خود نوشت:

«لا یصلّی الرکعتین جابٍ ولا تاجرٍ ولا تان(1)، إنّما یصلّی الرکعتین...» [کسی که خراج جمع آوری می کند و کسی که تاجر و کشاورز است نماز را دو رکعتی نمی خواند، تنها کسی نماز را دو رکعتی می خواند که...].

و در «لسان العرب» آمده است:

در حدیث عثمان رضی الله عنه آمده است: «لا یغرّکم جسرکم من صلاتکم فإنّما یقصر الصلاة من کان شاخصاً أو یحضره عدوّ» [چوپانی شما را از نمازتان (غافل نکند و) فریب ندهد همانا تنها کسی نماز را شکسته می خواند که شاخص (مسافر) باشد یا دشمن در نزدیکی او باشد]. ابو عبید گفته است:

«جسر» یعنی بردن چهارپایان به چراگاه، و در همان جا ماندن و به خانه برنگشتن(2).

و در حاشیه «سنن بیهقی»(3) آمده است:

«شاخص» یعنی کسی که به دنبال حاجتی فرستاده شده است.

و در «نهایه»(4) آمده است:

«شاخص» یعنی مسافر، و حدیث ابو ایوب به همین معنا است: «فلم یزل شاخصاً فی سبیل الله» [پیوسته در راه خدا سفر می کرد].

امینی می گوید: عثمان از کجا این قید را در سفر افزود؟ و چنانکه تو را آگاه

ص: 320

---

1- - «التنایه»: کشاورزی و زراعت؛ نهایه ابن اثیر [199/1].

2- - سنن بیهقی 3:137؛ المحلّی، ابن حزم 5:1 [مسأله 513]؛ نهایه ابن اثیر 2:325 [273/1]؛ لسان العرب 5:207 [287/2]؛ کنز العمال 4:239 [235/8]، ح 22704؛ تاج العروس 3:100؛ و 4:401.

3- - سنن بیهقی 3:137.

4- - النهایه فی غریب الحدیث والأثر [451/2].

کردیم (1) احادیثی که درباره نماز مسافر نقل شده همگی مطلق و بدون قید هستند، و قبل از این روایات، آیه «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» (2) [هنگامی که سفر می کنید، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید] عام است.

وابوحنیفه و اصحاب وی و ثوری و ابو ثور درباره عمومیت آیه، دیدگاه وسیعی دارند و حکم آن را مخصوص به سفر مباح نمی کنند، بلکه گفته اند آیه شامل سفر معصیت نیز می شود مثل سفر برای دزدی و خروج بر حکومت (بغی) (3).

و حضور دشمن هیچ دخالتی در قصر و اتمام ندارد، و ترس و حضور دشمن در نمازها تأثیر خاصی داشته، و احکامی مخصوص و معینی دارند که از آن تجاوز نمی کنند.

پس آنچه ادله بر آن دلالت دارد - چنانکه همه امت این عقیده را دارند - این است که: تاجر و جمع کننده خراج و کشاورز و چوپان و دیگران اگر به مقدار سفر برسند باید نمازشان را شکسته بخوانند، و آنها و بقیه مسافران یکسان هستند، و اگر به مقدار سفر نرسند همگی در حکم غیر مسافر هستند و نماز را تمام می خوانند، و در این جهت فرقی بین اصناف مختلف نیست. و تفصیل خلیفه، چیزی نیست جز فتوای بدون دلیل و دیدگاه مخصوص وی، سخن دروغی که در مقابل روایات پیامبر، و اجماع و اتفاق نظر صحابه و امت، و اعتماد و تکیه کردن پیشوایان و علما، به آن توجیهی نمی شود.

و ما این را تنها بدین جهت یادآور شدیم که تو را بر مقدار فقاقت این مرد، یا سریع فتوا دادن بدون فحص از دلیل آن، یا دانستن دلیل ولی بی توجیهی

ص: 321

---

1- - در ص 287-288 از این کتاب.

2- - نساء: 101.

3- - این سخن را این افراد ذکر کرده اند: ابن حزم در المحلّی 4:264؛ و جصاص در أحكام القرآن 2:312 [255/2]؛ وابن رشد در بداية المجتهد 1:163 [172/1] و ملك العلماء در البدائع 1:93؛ و خازن در تفسیر خود 1:413 [396/1].

به آن، و سخن گفتن وی در برابر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله، آگاه کنیم.

کناطح صخره یوماً لیوهنھا \*\*\* فلم یضرها و أوهی قرنه الوعل

[مثل حیوانی که یک روز به صخره ای شاخ می زند تا آن را سست کند، ولی ضرری به آن نمی زند بلکه آن سنگ سخت شاخ او را سست می کند].

### - 48 - حکم خلیفه درباره مردی که زنش را طلاق داد سپس در حیض سوم به او رجوع کرد

بیهقی در «السنن الکبری» (1) با سند خود از ابوعبیده نقل کرده است:

«عثمان رضی الله عنه کسی را نزد ابی فرستاد تا از او درباره مردی که همسرش را طلاق داده، سپس هنگامی که زن در حیض سوم داخل شده رجوع کرده است، پرسد. ابی گفت: به نظر من تا وقتی زن از حیض سوم غسل نکرده و نماز خواندن برایش جایز نشده، حق مرد است. راوی می گوید: عثمان رضی الله عنه را ندیدم مگر اینکه به این سخن اخذ کرد و آن را پذیرفت.

امینی می گوید: صریح روایت، این است که خلیفه این حکم را نمی دانست تا اینکه از ابی یاد گرفت و به فتوای او اخذ نمود.

و بی شک، کسی که این حکم را به او یاد داده بهتر از اوست؛ پس چرا این جایگاه را برای او یا کسی که مافوق اوست وانگذاشت؟! و مافوق هر صاحب علمی، علیمی است.

و اگر این امر را برای کسی می گذاشت که در هیچ یک از مسائل شریعت از دیگری سؤال نمی کند، همانا به شهر علم از جانب درب آن وارد شده بود.

و سخن عینی در «عمدة القاری» (2) درباره مقدار علم خلیفه، کافی است؛ وی می نویسد:

ص: 322

1- - السنن الکبری 7:417.

2- - عمدة القاری 2:733 [203/5].



همانا عمر داناتر و فقیه تر از عثمان بود.

و ما تو را بر علم عمر آگاه کردیم(1) و شاهکارهای علمی او را بر شمردیم، پس نگاه کن چه می بینی؟!

### - 49 - خلیفه برای خود و خویشاوندانش قُرُقَکاه قرار می دهد

همانا اسلام سبزه زاری را که از باران روییده و علفزارها را در صورتی که مالک مخصوصی نداشته باشند، میان همهٔ مسلمین به طور مساوی قرار داده است؛ چنانکه در چیزهایی که در اصل مباح هستند (مباحات اصلیّه) مانند صحراهای وسیع و اطراف و اکناف خشکی ها، نیز، اصل همین است؛ و چهارپایان، شتران و اسبان، بدون هیچ مزاحمتی در آنجا می چرند، و هیچ کس نمی تواند برای خود مرزی قرار دهد و مردم را از آن منع کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «المسلمون شرکاء فی ثلاث: فی الکأ والماء والنار» [مسلمانان در سه چیز شریک هستند: در سبزه زار و آب و آتش].

و نیز: «من منع فضل الماء لیمنع به فضل الکأ منعه الله فضله یوم القیامة»(2) [کسی که از زیادی آب منع کند تا به این وسیله زیادی سبزه را منع کند خداوند فضل خود را در روز قیامت از او دریغ می کند].

بله در جاهلیت، بزرگان قطعه هایی از زمین را که دوست داشتند برای گاو و گوسفندان و شترهای خود برمی گزیدند و هیچ کس در آن زمینها با آنها شریک نبود ولی آنها در مراتع دیگران شریک بودند، و این از مظاهر تکبرِ اختناق آور در آن زمان بود؛ و از جمله عاداتِ طاغوتها و رسوماتِ جبّاران که

ص: 323

---

1- - در ص 511-581 از کتاب برگزیده الغدیر.

2- - این احادیث در این کتابها آمده است: صحیح بخاری 3:110 [830/2]، ح 2226 و 2227؛ سنن أبي داود 2:101 [277/3] و 278، ح 3473 و 3477؛ سنن ابن ماجه 2:94 [828/2]، ح 2478.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جاروب کرده و به دور انداختند، همین عادت بود؛ از این رو فرمودند: «لا-حمی إلا لله و لرسوله» [هیچ قرقگاهی نیست مگر برای خدا و رسولش] (1).

این حکم در بین مسلمین مورد اتفاق نظر بود تا اینکه عثمان، خلافت را به عهده گرفت و غیر از شتران صدقه، برای خود قرقگاهی قرار داد؛ آن گونه که در «أنساب» بلاذری (2)، و «السيرة الحلیبة» (3) آمده است. یا برای خود و حکم بن ابی عاص قرار داد؛ آن گونه که در روایت وافدی آمده است.

یا برای خود و حکم و همه بنی امیه قرار داد؛ آن گونه که در شرح ابن ابی الحدید (4) آمده است؛ وی می نویسد:

عثمان همه چراگاه هایی که پیرامون مدینه بود را از چهار پایان مسلمین منع کرد مگر از چهار پایان بنی امیه.

مسلمانان یکی از عیبهایی که بر او گرفتند همین بود، و عایشه این مورد را از مواردی که بر او عیب گرفته اند شمرده و می گوید: «وإننا عتبنا علیه کذا و موضع الغمامة المحممة» (5)، و ضربه بالسوط والعصا، فعمدوا إليه حتی إذا ماصوه کما یماص الثوب» [ما بر او درباره چراگاهی که برای خود قرق کرده بود، و زدن با تازیانه و عصا، عیب گرفتیم، و مردم به سوی او هجوم بردند تا اینکه او را مانند لباسی که فشار داده می شود، فشردند] (6).

ص: 324

---

1- صحیح بخاری 3:113 [835/2] ح 2241؛ الأموال، ابو عبید: 294 [ص 372، ح 728]؛ کتاب الأم، شافعی 3:207 [47/4] و در دو کتاب اخیر، تفصیل خوبی پیرامون این مسأله آمده است.

2- الأنساب، بلاذری 5:37.

3- السيرة الحلیبة 2:87 [78/2].

4- شرح نهج البلاغة 1:67 [199/1]، خطبة 3.

5- [همانطور که مجازاً به علف و سبزی واژه «سما» (آسمان) اطلاق می شود، همچنین مجازاً واژه «غمامة» (ابر) نیز اطلاق می شود؛ و مراد از غمامة در این حدیث، علف و سبزی است. و «محممة» یعنی قرق شده؛ از این رو «موضع الغمامة المحممة» یعنی چراگاه قرق شده].

6- ر. ک: الفائق، زمخشری 2:117 [77/3]؛ نهاییه ابن اثیر 1:298؛ 4:121 [447/1]؛ و 372/4؛ لسان العرب 8:363؛ و 8:217 [349/3]؛ و 223/13؛ تاج العروس 10:99.

ابن منظور در ذیل حدیث نوشته است:

مردم در سبزه زاری که آسمان آبیاری کرده و ملک کسی نیست شریک هستند؛ و از این رو بر وی عیب گرفتند.

فُرْقَگاه قراردادن خلیفه برای خویش، تجدید و اعاده عادات جاهلیت قدیم بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را از بین برد و مسلمانان را در سبزه زار شریک قرار داد و فرمود: «ثَلَاثَةٌ يَبْغِضُهُمُ اللَّهُ» [سه چیز را خدا دشمن می دارد] و کسی را که در اسلام سنت جاهلیت را زنده کند(1)، از جمله آنان برشمرده است.

و بر این مرد واجب بود از مرز اسلام، قبل از مرز سبزه زار دفاع کند، و آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده، سنت تبعیت شده قرار دهد، نه اینکه سنت جاهلیت را زنده کند؛ «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»(2) [هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی].

### - 50 - خلیفه فدک را برای مروان قرار داد

ابن قتیبه در «المعارف»(3)، و ابوالفداء در «تاریخ» خود(4) از جمله مواردی که مردم به عثمان عیب گرفتند، را واگذاری فدک به مروان - که صدقه رسول خدا بود - برشمرده اند. ابوالفداء نوشته است:

فدک که صدقه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و فاطمه به عنوان میراث طلب کرد، و ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد: «ما پیامبران چیزی به ارث نمی گذاریم، هر چه باقی بگذاریم صدقه است»، را به مروان بن حکم داد [و به وی

ص: 325

1- - بهجة النفوس، حافظ ازدی ابن ابي جمره [197/4].

2- - فاطر: 43.

3- - المعارف: 84 [ص 194-195].

4- - تاریخ ابي الفداء 1:168.

إقطاع کرد]. و پیوسته فدک در دست مروان و فرزندانش بود تا اینکه عمر ابن عبدالعزیز متولّی امر شد و آن را گرفت و صدقه قرار داد.

و بیهقی در «السنن الکبری» (1) از طریق مغیره حدیثی درباره فدک نقل کرده که در آن آمده است: «چون عمر مُرد عثمان فدک را به مروان داد. و می گوید:

شیخ گفته است: فدک در ایام عثمان بن عفّان رضی الله عنه به مروان واگذار شد و گویا عثمان در این مورد روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده را تفسیر نمود: «إذا أطعم الله نبياً طعمته فهي للذي يقوم من بعده، وکان (2) مستغنياً عنها بماله فجعلها لأقربائه ووصل بها رحمهم...» [هرگاه خدا به پیامبری رزقی دهد، آن رزق برای کسی است که پس از او به این امر قیام کند، و چون عثمان با مال خود از آن رزق بی نیاز بود آن را برای نزدیکان خود قرار داد و با آن صلّه رحم نمود...].

و ابن ابی الحدید در شرح خود (3) نوشته است:

و عثمان فدک را به مروان واگذار کرد، و فاطمه علیها السلام پس از وفات پدرش - صلوات الله علیه - گاه به عنوان میراث و گاه به عنوان بخشش، آن را طلب کرد ولی از او دفع شد [و به وی داده نشد].

امینی می گوید: من کُنه و حقیقت این واگذاری را نمی فهمم؛ زیرا اگر فدک غنیمت مسلمین است - چنانکه ابوبکر ادّعا کرد - به چه دلیل به مروان اختصاص می یابد؟!

و اگر ارث خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است - چنانکه صدیقه طاهره در خطبه خود برای آن دلیل آورد، و ائمه هدی از عترت طاهره و در پیشاپیش همه، آقای آنها امیرالمؤمنین علیه و علیهم السلام دلیل آوردند - پس مروان در زمره این خاندان نیست، و خلیفه حق ندارد درباره آن حکمی دهد.

و اگر بخششی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به پاره تن خود، فاطمه زهرا طاهره

ص: 326

1- - السنن الکبری 6:301.

2- - [یعنی عثمان].

3- - شرح نهج البلاغه 1:67 [198/1-199، خطبه 3].

معصومه صلوات الله علیها صورت گرفته است - چنانکه حضرت زهرا علیها السلام چنین ادعایی کرد و امیرالمؤمنین و دو فرزندش دو امام پاك و دو سبط پیامبر، و أم ایمن که برای او بهشت تضمین شده، به نفع او گواهی دادند، و گواهی آنها با چیزی که خدا و رسولش را راضی نمی کند ردّ شد، و اگر گواهی کسانی که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده ردّ شود، به چه چیزی می توان اطمینان کرد؟! و به چه دلیلی می توان تکیه نمود؟!]

إن دام هذا ولم يحدث به غیر \*\*\* لم یبک میت ولم یفرح بمولود

[اگر این ادامه پیدا کند و حوادث روزگار چیزی از آن نقل نکنند برای هیچ مرده ای گریه نمی شود و برای هیچ مولودی خوشحالی به وجود نمی آید] - پس چه ربطی به مروان دارد؟! و عثمان چه سلطه ای بر آن دارد تا به کسی واگذار کند؟!]

و همانا کارهای سه خلیفه، درباره فدک برخلاف یکدیگر بود، ابوبکر آن را از اهل بیت گرفت، و عمر آن را به آنها برگرداند، و عثمان آن را به مروان واگذار کرد، سپس در دوره های کسانی که بر امر حکومت مسلط شدند، از زمان معاویه به بعد، فدک از خاندان پیامبر گرفته می شد و مجدداً به آنها برگردانده می شد، و به حکم شہوات هر چه می خواستند درباره آن انجام دادند. (1)

#### - 51 - دیدگاه خلیفه درباره اموال و صدقه ها

فدک نزد خلیفه حکمی جدای از بقیة اموال مانند فیء (غنایمی که بدون جنگ و خونریزی از کفار گرفته شده) و دیگر غنائم و صدقات، نداشت، بلکه او درباره آنها و مستحقین آنها دیدگاهی آزاد داشت، مال را مال خدا

ص: 327

---

1- - ر. ک: فتوح البلدان، بلاذری: 39-41[46-47]؛ تاریخ یعقوبی 3:48[2/305]؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 4:103[16/278، نامه 45]. [نگاه کن: الغدیر 7/263-266].

می دانست و خودش را سرپرست مسلمین می پنداشت، و آن را هر کجا می خواست قرار می داد و هر چه را اراده می کرد انجام می داد؛ پس چنانکه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «إلى أن قام ثالثُ نَفْجاً حِصْنِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْصَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِصْمَةَ الْإِبْلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ»<sup>[1]</sup> تا آن که سوّمی به خلافت رسید، دو پهلوی از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود، و دودمان پدری او از بنی امیّه به پاخواستند و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه ای که به جان گیاه بهاری بیفتد].

صله رحم می کرد با مالی که همه مسلمین در آن مساوی بودند، مالی که هر فردی از جامعه دینی و هر سائل و محرومی در آن حق معلومی دارد، و در شریعت حق و احکام اسلام مقدّس محروم کردن کسی از بهره اش و دادن حق او به دیگری بدون رضایت او جایز نیست.

درباره غنیمتها از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «للهُ خُمسه، وأربعة أخماس للجيش، وما أحد أولى به من أحد، ولا السهم تستخرجه من جنبك، ليس أنت أحقّ به من أخيك المسلم» [يك پنجم آن مال خدا، و چهار پنجم مال لشکریان است، و هیچ کس نسبت به آن سزاوارتر از دیگری نیست، و تیری که از پهلوی خود در آورده ای، نسبت به آن از برادر مسلمانان اولویّت نداری]<sup>[2]</sup>.

وهرگاه غنیمتی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید همان روز تقسیم می کرد و به متأهل دوسهم و به مجرد يك سهم می داد<sup>[3]</sup>.

و سنّت ثابت درباره صدقات این بود که اهل هر منزلی مادامی که شخص حاجتمندی در میان آنها باشد، به صدقه خود اولویّت دارند. و ولایتی که برای صدقات به افراد واگذار می شد، برای جمع کردن و انتقال آن به پایتخت

ص: 328

1- نهج البلاغه 1:35 [ص 49، خطبه 3].

2- سنن بیهقی [324/6 و 336].

3- سنن أبي داود 2:25 [136/3، ح 2953]؛ مسند احمد 6:29 [45/7، ح 23484]؛ سنن بیهقی 6:346.

خلافت نبود، بلکه تنها برای گرفتن از ثروتمندان و مصرف کردن در فقیران همان محلها بود.

و در سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله به معاذ هنگامی که او را به یمن فرستاد تا آنها را به اسلام و نماز دعوت کند، آمده است: «فإذا أقرؤا لك بذلك فقل لهم: إن الله قد فرض عليكم صدقة أموالكم تُؤخذ من أغنيائكم فتردّ في فقرائكم» (1) [و چون به آن اقرار کردند بگو: همانا خداوند صدقهٔ اموالتان را بر شما واجب کرده که از ثروتمندان گرفته شود و به فقیرانتان داده شود].

و در نامهٔ مولا امیرالمؤمنین به قثم بن عباس هنگامی که عامل حضرت در مکه بود، آمده است: «وانظر إلی ما اجتمع عندك من مال الله فأصرفه إلی من قبلك من ذوي العیال والمجاعة مصیباً به مواضع الفاقة والخلاّت، وما فضل عن ذلك فاحمله إلینا لنقسّمه فیمن قبلنا» (2) [و به مال خدا که نزد تو جمع شده نظاره کن و آن را در صاحبان عیال و گرسنه هایی که پیرامون تو هستند مصرف کن و آن را درست در جایگاههای احتیاج و فقر استفاده کن، و هر چه از آن زیاد آمد به سوی ما بفرست تا میان کسانی که پیرامون ما هستند تقسیم کنیم].

و چون عبدالله بن زمعه در هنگام خلافت حضرت به سوی او آمد و مالی طلب کرد، فرمود: «إنّ هذا المال لیس لی ولا لك، وإّما هو فیء للمسلمین و جلب أسیافهم؛ فإن شَرَكْتَهُمْ فی حربهم كان لك مثل حَظِّهم، وإّلا فجنّاة أیدیهم لا تكون لغير أفواههم» (3) [این اموال برای من و تو نیست، و تنها غنیمت مسلمین و دستاورد شمشیرهای آنهاست؛ پس اگر در جنگ با آنها شریک بوده ای برای تو نصیبی مانند نصیب آنهاست، وگرنه آنچه را دستهای آنها چیده است تنها برای دهانهای آنهاست].

ص: 329

1- صحیح بخاری 3:215 [505/2، ح 1331].

2- نهج البلاغة 2:128 [ص 457، نامه 67].

3- نهج البلاغة 1:461 [ص 353، خطبة 232].

ومالی از اصفهان نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده شد، آن را هفت قسمت کرد و یک نان زیاد آمد، آن را هفت تکه کرد و در هر قسم یک تکه نان قرار داد، سپس بین مردم قرعه انداخت که کدامیک ابتدا سهم خود را بگیرد(1).

و پیش از همه اینها سنت خدا در قرآن حکیم پیرامون اموال است؛ مانند سخن خدای متعال:

1 - «وَإِعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ إِنْ السَّبِيلِ» (2) [بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است].

2 - «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ إِنْ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» [زکاتها(3) مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود، و برای (آزادی) بردگان، و (ادای دین) بدهکاران، و در راه (تقویت آیین) خدا، و واماندگان در راه؛ این، یک فریضه (مهم) الهی است؛ و خداوند دانا و حکیم است].

3 - «وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ إِنْ السَّبِيلِ» (4) [و آنچه را خدا از آنان (یهود) به رسولش بازگردانده (و بخشیده) چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید)، نه اسبی تاختید و نه شتری؛ ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد؛ و خدا بر هر چیز توانا است \* آنچه

ص: 330

1- سنن بیهقی [348/6].

2- أنفال: 41.

3- توبه: 60.

4- حشر: 6 و 7.



را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است].

این، سنت خدا و رسولش می باشد اما خلیفه - عثمان - آنچه را در قرآن عزیز بود فراموش کرد، و از آنچه پیامبر اقدس درباره اموال گفته، منحرف شد، و با روش دو نفری که پیش از او بودند مخالفت کرد، و از عدل و انصاف دور شد، و فرزندان دودمان پست خود را مقدم کرد، آنها که ثمره های درخت ملعون در کتاب خدا هستند، سر کرده های فساد و بیهودگی، و شراب خواری و ستمگری، از فاسق گرفته تا ملعون و کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است، کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند(1)، و آنها را بر تك تك صحابه و بزرگان و صالحان امت برتری داد، و از مال مسلمانان قنطارهایی(2) از طلا و نقره بدون هیچ گونه پیمان و وزن کردنی به فرد فرد خویشاوندان خود می داد، و آنها را بر دیگران، از خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و غیر آنها، برمی گزید. و هیچ کس جرأت امر به معروف و نهی از منکر نداشت؛ چون روش خشن او با کسانی که به این واجب قیام کردند را دیده بودند، و هتك و تبعید و تازیانه خوردن آنها را مشاهده کرده بودند، تازیانه ای که از تازیانه عمر شدیدتر بود(3) و با شلاق و عصا همراه بود؛ به نمونه هایی از روش خلیفه درباره اموال توجه کن:

ص: 331

- 1- - [در سوره قلم، آیه 10 و 11 آمده است: «وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ \* هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بِنَمِيمٍ» (و از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن \* کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند)].
- 2- - [«قنطار»: وزنی است که در زمانهای گوناگون، متفاوت بوده است؛ مال بسیار زیاد].
- 3- - ر. ك: محاضرة الأوائل، سکتواری: 169.

عثمان صدقات قضاعه [قبیله ای در یمن] را به عمویش حکم بن ابی العاص، طرد شده پیامبر، بخشید، پس از اینکه او را به خود نزدیک کرد و پوشاند، در روزی که به مدینه آمد در حالی که لباسی کهنه و پاره پوشیده بود و بُزی را می راند و مردم به بدحالی او و همراهانش نگاه می کردند، تا اینکه وارد دار الخلافه شد و پس از خروج، جامه ابریشمی و طیلسان (1) پوشیده بود (2).

و بلاذری در «أنساب» (3) از ابن عباس نقل کرده است: «از جمله مواردی که بر عثمان عیب گرفتند این بود که حکم بن ابی العاص را متولی جمع آوری صدقات قضاعه (4) کرد؛ [صدقات جمع آوری شده] به سیصد هزار درهم رسید و چون آنها را آورد به وی بخشید».

و از عبدالرحمن بن یسار نقل شده است: «مسئول صدقات بازار مدینه را دیدم که هنگام عصر، عثمان پیش او آمد و گفت: صدقات را به حکم بن ابی العاص بده. و عثمان هر گاه به یکی از اهل بیت خود جایزه ای می داد آن را از سهم بیت المال می پرداخت. و خزانه دار، او را سر می دوانید و امروز و فردا می کرد و می گفت: مالی می رسد و ان شاء الله به تو می دهیم؛ ولی عثمان اصرار کرد، و سرانجام گفت: «إِنَّمَا أَنْتَ خَازِنٌ لَنَا، فَإِذَا أُعْطِينَاكَ فَخُذْ، وَإِذَا سَكَّتْنَا عَنْكَ فَاسْكُتْ» [تو تنها خزانه دار ما هستی، وقتی به تو دادیم بگیر، و وقتی ساکت شدیم

ص: 332

---

1- - [نوعی شنل سبز با کلاه که خواص و مشایخ بر دوش می اندازند، در فارسی به آن طالسان و تالسان و تالشان هم گفته اند؛ فرهنگ فارسی عمید/ 850].

2- - تاریخ یعقوبی 41:2 [164/2].

3- - أنساب بلاذری 28:5.

4- - پدر قبیله ای در یمن.

ساکت شو]. خزانه دار گفت: دروغ گفتی، به خدا سوگند! من خزانه دار تو و اهل بیت تو نیستم، من تنها خزانه دار مسلمین هستم. و روز جمعه وقتی عثمان خطبه می خواند کلیدها را آورد وگفت: ای مردم! عثمان می پندارد من خزانه دار او و خویشاوندانش هستم، من فقط خزانه دار مسلمین هستم، بگیرید این هم کلیدهای بیت المال شما. سپس کلیدها را به طرف عثمان پرت کرد، عثمان آنها را گرفت و به زید بن ثابت داد»(1).

امینی می گوید: چنانکه خواهد آمد شبیه این ماجرا برای زید بن ارقم و عبدالله بن مسعود نقل شده است، و شاید چنین ماجرای برای بقیه کسانی که متولی صدقات شده بودند نیز رخ داده باشد؛ والله العالم.

### حکم و چه می دانی حکم کیست!؟

آن گونه که ابن هشام در «سیره»(2) خود نوشته است، وی بیضه گوسفندان را می کشید(3)، و یکی از همسایگان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود، که مانند ابولهب بر آن حضرت سخت می گرفت و در آزار و اذیت او از هیچ کوششی فروگذاری نمی کرد.

و طبرانی(4) از حدیث عبدالرحمن بن ابی بکر نقل کرده است: «حکم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می نشست و چون آن حضرت سخن می گفت، چشمک می زد و ابرو تکان می داد؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او نگاه کرد و فرمود: «کُنْ كَذَلِكَ» [همینطور باش]، و پیوسته چشم و ابرویش تکان می خورد تا مُرد».

و در روایت مالک بن دینار آمده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله بر حکم عبور کرد و حکم شروع کرد با انگشت به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد [و ادا در می آورد]؛ و پیامبر چون متوجه او شد و او را دید فرمود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِهِ وَزْغًا» [خدایا! وی را به لرزه و

ص: 333

1- تاریخ یعقوبی 2:145 [168/2].

2- السیره النبویة 2:25 [57/2].

3- حیاة الحیوان، دمیری 1:194 [276/1].

4- المعجم الکبیر [214/3، ح 3167].

رعشه بدن گرفتار کن!]. پس همان جا لرزید و رعشه بر اندامش افتاد.

و حلبی افزوده است: «پس از اینکه يك ماه بیهوش شد»<sup>(1)</sup>.

بلاذری در «الأنساب» نقل کرده است: «حکم بن ابی العاص همسایه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان جاهلیت بود، و در زمان اسلام از میان همسایگان، بیشترین اذیت را می کرد، و پس از فتح مکه به مدینه آمد و در دینش معیوب بود، و پیوسته پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله راه می رفت و با چشم به او اشاره می کرد و ادا در می آورد و بینی و دهانش را حرکت می داد، و چون نماز می خواند پشت سر او می ایستاد و با انگشت اشاره می کرد، تا آنکه حرکت چشم و ابرویش باقی ماند و شل و چُلاغ شد. و يك روز که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره یکی از زنان خود بود بر آن حضرت ظاهر شد، پس او را شناخت و با عصایی به طرف او آمد و گفت: «من عذیری من هذا الوزغة اللعین؟» [چه کسی مرا در مقابل این وزغ ملعون یاری می دهد؟]. سپس فرمود: او و فرزندش با من در يك جا ساکن نشوند و آنها را به طائف تبعید کرد. و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود عثمان درباره آنها با ابوبکر سخن گفت و از او خواست آنها را برگرداند ولی او امتناع ورزید و گفت: من کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را طرد کرده پناه نمی دهم. و چون عمر خلیفه شد درباره آنها با او سخن گفت و او مانند ابوبکر پاسخ داد. و چون عثمان خلیفه شد آنها را به مدینه آورد و گفت: من درباره آنها با رسول خدا صحبت کردم و از او خواستم آنها را برگرداند و به من وعده داد که به آنها اجازه خواهد داد ولی پیش از اینکه اجازه دهد وفات نمود. پس مسلمانان وارد کردن آنها به مدینه را بر او عیب گرفتند».

و واقدی نوشته است: و حکم بن ابی العاص در زمان خلافت عثمان در

ص: 334

---

1- - الإصابة 1:345 و 346 [شماره 1781]; السیرة الحلبیة 1:337 [317/1]; الفائق، زمخشری 2:305 [58-57/4]; تاج العروس 6:35؛ و نیز نگاه کن: المستدرک علی الصحیحین [678/3، ح 4241]؛ دلائل النبوة [239/6 و 240].

مدینه مُرد، پس بر او نمازگزارد و خیمه ای بر قبرش برپا کرد.

و از سعید بن مسیب نقل شده است: عثمان خطبه خواند و دستور داد کبوتران را ذبح کنند و گفت: کبوتران در خانه های شما زیاد شده اند و تیراندازی زیاد شده و برخی تیرها به ما اصابت کرده است؛ مردم گفتند: فرمان می دهد کبوتران ذبح شوند در حالی که مطرودین رسول خدا صلی الله علیه و آله را پناه داده است.

و بلاذری در «الأنساب»<sup>(1)</sup>، و حاکم در «مستدرک»<sup>(2)</sup> - وی آن را صحیح دانسته - و واقدی آن گونه که در «السیرة الحلبیة»<sup>(3)</sup> آمده، با سند خود از عمرو بن مرّه روایت کرده اند: «حکّم از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه ورود خواست، پیامبر صدای او را شناخت و فرمود: «اأذنوا له لعنة الله عليه وعلى من يخرج من صلبه إلا المؤمنین وقلیل ما هم، ذوو مکر و خدیعة یُعطون الدنیا وما لهم فی الآخرة من خلاق»<sup>(4)</sup> [به او اجازه دهید، لعنت خدا بر او و بر هر که از صلب او خارج می شود مگر مؤمنان (از آنها) و آنها کم هستند، اینها صاحبان مکر و خدعه هستند، دنیا به آنها داده می شود ولی در آخرت بهره ای ندارند].

### حکّم در قرآن:

ابن مَرْدَوِيَه از حسین بن علی نقل کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شب را به صبح رساند در حالی که غمناک بود، گفته شد: ای رسول خدا چه شده؟! فرمود: «إني أريت في المنام كأن بني أمية يتعاورون منبري هذا» [در خواب به من

ص: 335

1- - الأنساب، بلاذری 5:126.

2- - المستدرک علی الصحیحین 4:481 [528/4] ح 8484.

3- - السیرة الحلبیة 1:337 [317/1].

4- - این روایت را دمیری در حیاة الحیوان 2:299 [422/2]، و ابن حجر در الصواعق: 108 [ص 181]، و سیوطی در جمع الجوامع آن گونه که در ترتیب آن 6:90 [کنز العمال 11/357] ح 31729 آمده است، ذکر کرده اند.

نشان داده شد گویا بنی امیه از این منبر من بالا و پایین می روند]. گفته شد: ای رسول خدا! غمناک مباش این دنیایی است که به آنها می رسد؛ و خداوند آیه:

«وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ...» (1) [و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود...] را نازل کرد.

و طبری و قرطبی و دیگران از طریق سهل بن سعد نقل کرده اند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیه مانند میمونها روی منبرش می رفتند و این مطلب او را ناراحت کرد؛ و از آن پس در هیچ جمعی نخندید تا وفات نمود، و خداوند متعال این آیه را نازل کرد: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوقُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» [و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آنها را بیم داده (و انذار می کنیم)؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی افزاید].

و قرطبی و نیشابوری از ابن عباس نقل کرده اند: «شجره ملعونه، بنی امیه هستند» (2).

آلوسی نوشته است (3):

معنی اینکه این خواب فتنه مردم قرار داده شد این است که این خواب برای ابتلاء و آزمایش آنهاست، و ابن مسیب چنین تفسیر کرده است. و این آزمایش نسبت به خلفای از بنی امیه بود که کردند آنچه که کردند، و از راه حق عدول کردند و به عدالت رفتار نکردند، و پس از آنها نسبت به غیر

ص: 336

1- - إسرائ: 60.

2- - منابع این روایت: جامع البيان 15:77 [مج 9 / ج 15/112-113]؛ تاریخ الأمم والملوك 11:356 [58/10]؛ حوادث سال 284 هـ؛ المستدرک علی الصحیحین 4:48 [527/4]؛ ح 8481؛ الجامع لأحكام القرآن 10:283 و 286 [185-183/10]؛ تاریخ خطیب 8:28؛ 9:44؛ الخصائص الكبرى، سیوطی 2:118 [200/2]؛ الدر المنثور: 231 [309/5]؛ کنز العمال 6:90 [358/11]؛ ح 31736.

3- - تفسیر آلوسی 15:107.

خلفای از آنان بود که کارگزار آنان بودند و اعمال خبیث انجام می دادند، یا کسانی که به هر صورتی به آنها کمک می کردند. و احتمال دارد منظور این باشد: ما خلافت آنها و خود آنها را قرار ندادیم مگر فتنه ای. و بر اساس این معنا، در مذمت آنها مبالغه شده است. و بر اساس این معنا ضمیر «نخوفهم» به آنچه از ابتدا برای آن بود برمی گردد، یا به درخت برمی گردد به این اعتبار که منظور از آن بنی امیه است. و آنها را لعن کرد به خاطر آنچه از آنها صادر شد مانند مباح شمردن خونهای محترم و زندهای شوهردار، و گرفتن اموال بدون اینکه حلال باشد، و ندادن حقوق به اهل آن، و تغییر احکام، و حکم کردن به غیر آنچه خدای تبارک و تعالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرده، و اعمال زشت و رسوائیهای بزرگی که تا شب و روز باقی است فراموش نمی شود. و لعن و نفرین بر آنها در قرآن آمده است یا به طور خاص چنانکه شیعه گمان کرده است، و یا به طور عام چنانکه عقیده ما است؛ خداوند سبحان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (1) [آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته است]. و می فرماید:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (2) [اگر (از این دستورها) روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟! \* آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور کرده است!]، و آیاتی دیگر. و دخول آنها در عموم آیات، دخول به عنوان اولی است....

ص: 337

1-- - أحزاب: 57.

2-- - محمد: 22 و 23.

1 - طبری پس از اینکه حدیث رؤیا را نقل می کند می نویسد: «عثمان و عمر ابن عبدالعزیز و معاویه در این خواب داخل نیستند».

ما نمی خواهیم پیرامون این تخصیص، دامنه کلام را گسترش دهیم، و در عمومیت داشتن احادیث یاد شده و امثال آنها که درباره بنی امیه به طور عموم و درباره فرزندان ابوالعاص جد عثمان به طور خصوص وارد شده، کلمه ای نمی گوئیم؛ احادیثی مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح از طریق ابوسعید خدری: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قِتْلًا وَتَشْرِيدًا، وَإِنَّ أَشَدَّ قَوْمَنَا لَنَا بَغْضًا بَنُو أُمِّيَّةَ وَبَنُو الْمَغِيرَةَ وَبَنُو مَخْزُومٍ» [همانا اهل بیت من پس از من از ائمتم کشته شدن و طرد شدن را می بیند، و کسانی از قوم ما که بیشترین بغض را با ما دارند فرزندان امیه و فرزندان مغیره و فرزندان مخزوم هستند] (1).

و سخن او که از طریق ابوذر نقل شده است: «إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمِّيَّةَ أَرْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَمَالَ اللَّهِ نَحْلًا، وَكِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا» [هنگامی که بنی امیه چهل نفر شدند بندگان خدا را برده می کنند، مال خدا را می بخشند] (2)، و کتاب خدا را مایه خیانت قرار می دهند] (3).

و سخن او که از طریق ابوذر نقل شده است: «إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دَوْلًا، وَعِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَدِينَ اللَّهِ دَغْلًا» [وقتی فرزندان ابوالعاص به سی مرد رسید، مال خدا را در میان خود دستگردان می کنند، و بندگان خدا را برده، و دین خدا را مایه خیانت قرار می دهند]. حلام بن جفال می گوید (4): بر این روایت

ص: 338

1- - مستدرک حاکم 4:487/4:534 ح 8500، و حاکم این روایت را صحیح دانسته است.

2- - [در کنز العمال به جای «نحلاً» که به معنای بخشش است، «دخلاً» آمده که به معنای فساد است].

3- - مستدرک حاکم 4:479/4:526 ح 8476؛ وابن عساکر آن گونه که در کنز العمال 6:39/6:165 ح 31058 آمده، این روایت را نقل کرده است.

4- - [در مستدرک: «حلام بن جدل» ضبط شده، و در شرح نهج البلاغه 8/257: «جلام بن جندل» ضبط شده است].



ابوذر عیب گرفتند؛ ولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه شهادت داد: «إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: مَا أَظَلَّتِ الْخَضِرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ عَلَى ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ، وَأَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَهُ» [همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: آسمان بر گوینده ای سایه نینداخته و زمین کسی را حمل نکرده که راستگوتر از ابوذر باشد، و شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را فرمود].

حاکم این روایت را از چند طریق نقل کرده، و آن گونه که در «مستدرک» آمده است او و ذهبی این روایت را صحیح دانسته اند(1).

و ابن حجر در «تطهير الجنان»(2) در حاشیه «صواعق» با سندی که آن را حسن دانسته نقل می کند: «مروان به خاطر حاجتی بر معاویه وارد شد و گفت:

مؤونه و خرج من زیاد است من پدرِ ده نفر، و برادرِ ده نفر، و عمویِ ده نفر شده ام، و رفت. معاویه به ابن عباس که در کنار او روی تخت نشسته بود گفت: ای ابن عباس! تو را به خدا سوگند آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْحَكَمِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا آيَاتَ اللَّهِ بَيْنَهُمْ دَوْلًا، وَعِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا، وَكُتَابَهُ دَخْلًا؛ فَإِذَا بَلَغُوا سَبْعَةَ وَأَرْبَعِينَ كَانُوا هَالِكِينَ أَسْرَعُ مِنْ كَذَا» [هنگامی که پسران ابوالحکم به سی مرد رسیدند آیات خدا را در بین خود دستگردان می کنند، و بندگان خدا را برده قرار می دهند، و کتاب خدا را فاسد می کنند؛ و چون تعداد آنها به چهار صد و هفت رسید هلاکت آنها سریعتر از فلان است]؟ «ابن عباس گفت: به خدا! آری (شنیدم)».

و سخن مولا امیر المؤمنین علیه السلام: «لِكُلِّ أُمَّةٍ آفَةٌ وَأَفَةٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَنُو أُمِّيَّةٍ» [هر امتی آفتی دارد و آفت این امت، بنی امیه است](3).

پس ای خواننده گرامی! کسی که درباره این عمومات حکم می کند - به

ص: 339

1- - المستدرک علی الصحیحین 4:480 [527/4]، ح 8478.

2- - تطهير الجنان: 147 [ص 64]، و در آن به جای «دخلاً» که به معنی فساد است، «دغلاً» که به معنای خیانت می باشد، آمده است.

3- - كنز العمال 6:91 [364/11]، ح 31755.

ویژه پس از ملاحظه آنچه کتابهای سیره و تاریخ و غیر آن به ثبت رسانده، و پس از احاطه به احوال این اشخاص و آنچه مرتکب شدند و آنچه در آن فرو رفتند - تو و وجدانت هستی.

2 - ابن حجر در «صواعق» نوشته است(1):

ابن ظفر گفته است: حکم و نیز ابوجهل به درد بی درمانی دچار شدند؛ دمیری در حیاة الحیوان چنین ذکر کرده است(2).

و لعنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر حکم و فرزندش ضرری به آن دو نمی رساند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این لعن را با سخن خود در حدیثی دیگر تدارک نموده است: «إِنَّهُ بَشْرٌ يَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرَ، وَإِنَّهُ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ مَنْ سَبَّه أَوْ لَعَنَهُ أَوْ دَعَا عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ [ذَلِكَ] رَحْمَةً وَزَكَاةً وَكَفَّارَةً وَطَهَارَةً» [همانا پیامبر بشری است که مانند دیگر انسانها غضب می کند و از پروردگارش خواست هر که را دشنام داده یا لعن کرده یا نفرین نموده، اینها مایه رحمت و تزکیه و کفاره گناهان آنها و پاک شدن آنها باشد]. و آنچه را دمیری از ابن ظفر درباره ابوجهل نقل کرده تأویل و توجیهی ندارد، بر خلاف نقلی که درباره حکم شده است؛ زیرا او صحابی است، و خیلی زشت است که يك صحابی به چنین بلایی گرفتار شود؛ از این رو اگر این روایت صحیح باشد باید حمل شود بر اینکه پیش از اسلام دچار آن بلا شده است.

من نمی دانم آیا ابن حجر می داند چه سخنانی را بر زبانش جاری کرده و از دهان خارج می کند؟! آیا در این سخن، جدی است یا شوخی می کند؟! اما آن دلیلی که آورد و گفت: «لعن پیامبر صلی الله علیه و آله به حال حکم و پسرش ضرر ندارد...» این را از روایتی که بخاری و مسلم در «صحیح» خود(3) از طریق ابوهریره نقل

ص: 340

---

1- - الصواعق المحرقة: 108 [ص 181].

2- - حیاة الحیوان [422/2].

3- - صحیح بخاری 4:71 [2339/5]، ح 6000، کتاب الدعوات؛ صحیح مسلم 2:391 [170/5]، ح 91، کتاب البرّ والصلّة، و در آخر حدیث «یوم القيامة» اضافه شده است.

کرده اند، برداشت کرده است، فقط کلماتی از آن را حذف کرده و کلمات دیگری بر آن افزوده است؛ لفظ حدیث از این قرار است: «اللَّهُمَّ إِنَّمَا مُحَمَّدٌ بَشَرٌ يَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ، وَإِنِّي قَدْ اتَّخَذْتُ عِنْدَكَ عَهْدًا لَمْ تَخْلَفْنِيهِ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ آذَيْتَهُ أَوْ سَبَبْتَهُ أَوْ لَعَنْتَهُ أَوْ جَلَدْتَهُ فَاجْعَلْهَا لَهُ كَفَّارَةً وَقَرِيبَةً تَقَرَّبَهُ بِهَا إِلَيْكَ» [خدایا! محمد انسان است که مانند دیگر انسانها غضب می کند، و من نزد تو عهدی بسته ام که هرگز تو برخلاف آن نسبت به من عمل نمی کنی؛ پس هر مؤمنی را که آزرده ام یا دشنام داده ام یا لعنش کرده ام یا تازیانه زده ام اینها را کفاره او و مایه تقرّب او به خودت قرار ده].

این، کاستن از مقام نبوت به خاطر يك أموی بی ارزش است، و پنداشته است این لعنت کننده مانند انسان عادی است که هر چه دیگران را برمی انگیزاند او را نیز برمی انگیزاند، و درباره آنچه شایسته غضب نیست غضب می کند، و مخالف این آیه قرآن عزیز است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (1) [و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست].

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله انسان است اما او آن چنان است که در قرآن حکیم آمده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» (2) [بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می شود]؛ پس اگر پیامبر بر اساس وحی الهی آن مطرود و فرزندان را لعن کرده، چه چیز او را از لعن نجات می دهد؟!

مگر اینکه ابن حجر گمان کند وحی نیز از شهوات تبعیت می کند! چه بزرگ است کلمه ای که از دهان آنها خارج می شود.

و چگونه لعن، رحمت و تزکیه و پاکی و کفاره می شود در حالی که به امر خدای سبحان به جایگاه خود اصابت کرده [و لعنی به جا بوده] است؟!!

و ابن حجر با روایت صحیح متضافری که می گوید دشنام مسلمان فسق

ص: 341

1- - نجم: 3-4.

2- - كهف: 110.

است (1) چه می کند؟!

و چگونه ایمان او جایز می شمارد که رسول خدا دشنام گو یا لعن کننده یا اذیت کننده کسی باشد و مسلمانی را به ناحق تازیانه بزند؟! و همه آنها با عصمت منافات دارد و خدای سبحان می گوید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ فَنَقَدُوا لَهَا أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ» [2] و آنان که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند]. و در حدیث صحیحی وارد شده است: «أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَكُنْ سَبَّابًا وَلَا فَحَّاشًا وَلَا لَعَّانًا» [پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزاگو و فحش دهنده و لعن کننده نبود]. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از نفرین مشرکان امتناع کرد و فرمود: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَّانًا وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً» [من برای لعن مبعوث نشده ام، و تنها برای رحمت مبعوث شده ام] (3). پس او صلی الله علیه و آله درباره آن مشرکان امید هدایت داشت و آنها را لعن و نفرین نکرد، ولی چون در حکم و فرزندش امید هیچ خیری را نداشت آنها را چنان لعنی کرد که ذلت ابدی را برایشان باقی گذاشت.

آری، روایتی که در دو کتاب «صحیح» آمده و با عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله منافات دارد را دستهای هوی و هوس در زمان معاویه به خاطر نزدیکی به وی و به طمع عطای او، و اظهار محبت به آل ابو العاص که نزد معاویه مقرب بودند، ساخته و پرداخته است. و هر که می خواهد بر بیش از آنچه در اینجا ذکر کردیم آگاه شود به کتاب «ابوهریره» اثر سیدنا الایة سید عبد الحسین شرف الدین عاملی (4) مراجعه کند.

فرض کن که ما - پناه بر خدا - با ابن حجر در افسانه هایش درباره پیامبر عصمت و قداست، همراه شدیم، اما این غفلت زده ساده لوح درباره آیاتی که

ص: 342

1- این روایت را احمد [در مسند خود 24/2، ح 4250]، و بخاری [در صحیح خود 2247/5، ح 5697] ذکر کرده اند.

2- احزاب: 58.

3- روایت را بخاری 22:9[2243/5، ح 5684]، و مسلم در صحیح خود 2:393[168/5، ح 87] نقل کرده اند.

4- ابوهریره: 118-129 [ص 35-45].

درباره حَکَم و فرزنداناش نازل شده چه تدبیری دارد؟! آیا در این آیات ضرری برای او هست؟! یا این آیات را نیز رحمت و تزکیه و کفاره و پاکی می داند؟!

و چقدر بین دیدگاه ابن حجر درباره حَکَم، و بین سخن ابوبکر به عثمان درباره حَکَم که خواهد آمد، و سخن عمر به عثمان فاصله است؛ ابوبکر درباره وی به عثمان گفته است: «عَمَّكَ إِلَى النَّارِ» [عموی تو به سوی جهنم می رود]، و عمر گفته است: «وَيَحُكُّ يَا عُثْمَانُ! تَتَكَلَّمُ فِي لَعْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَطَرِيدِهِ وَعَدُوِّ اللَّهِ وَعَدُوِّ رَسُولِهِ؟!» [وای بر تو ای عثمان! درباره کسی که لعن شده و طرد شده رسول خدا است و دشمن خدا و رسولش می باشد صحبت می کنی؟!].

### پرسش:

بیا با هم از خلیفه درباره پناه دادن به لعن شده و طرد شده رسول خدا - حَکَم - پرسیم در حالی که نزول آیه درباره او و لعن پی در پی از جانب پیامبر بر او و نسل او غیر از مؤمنان آنها که کم هستند، در برابر چشم و گوش او بود، چه چیز این پناه دادن به او و برگرداندن او به مدینه پیامبر را توجیه می کند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله او و فرزنداناش را به خاطر پاك ننگه داشتن مدینه از آن ناپاکان و کثیفان اُموی، از آنجا طرد کرد.

و عثمان از ابوبکر و پس از او از عمر درخواست کرد او را برگردانند؛ و هر کدام گفتند: «لَا أَحَلُّ عَقْدَةَ عَقْدِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»<sup>(1)</sup> [گره ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله زده است را باز نمی کنم].

و حلبی در «سیره» نوشته است<sup>(2)</sup>:

به او، طرید و لعین رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته می شد. و آن حضرت صلی الله علیه و آله او را به طائف راند و در آنجا در مدت حیات رسول خدا ماند و در زمان ابوبکر،

ص: 343

1- - الأنساب، بلاذری 5:27؛ الرياض النضرة 2:143 [80/3]؛ أسد الغابة 2:35 [38/2]، شماره 1217، السيرة الحلبیة 1:337 [317/1]؛ الإصابة 1:345 [شماره 1718].

2- - السيرة الحلبیة 2:58 [76/2-77].

عثمان از او خواست که حَکَم را به مدینه داخل کند و او امتناع ورزید. و عثمان گفت: او عموی من است، و ابوبکر گفت: «عموی تو به سوی جهنم می رود، و هرگز چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده تغییر نمی دهم، و به خدا سوگند! هرگز او را بر نمی گردانم». و چون ابوبکر مُرد و عمر خلیفه شد عثمان در این باره با او سخن گفت و عمر گفت: «وای بر تو ای عثمان! درباره لعن شده و طرد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و دشمن خدا و رسولش صحبت می کنی؟!». و چون عثمان خلیفه شد او را به مدینه بازگرداند، و این بر مهاجران و انصار سخت آمد، و بزرگان صحابه بر این کار او عیب گرفتند، و این از بزرگترین اسباب قیام علیه او بود.

آیا رسول خدا اُسوة خلیفه نبود؟! در حالی که خدا می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (1) [مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند].

با بستگان و حامیانش را بیشتر از خدا و رسولش دوست دارد در حالی که در برابرش قرآن حکیم است: «قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (2) [بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید، و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند؟!»].

مطلب بعد اینکه: اختصاص دادن این بخشش زیاد از حقوق و آرزاق

ص: 344

1- - احزاب: 21.

2- - توبه: 24.

مسلمین به آن مرد، پس از اینکه او را برای گرفتن صدقات امین کرد، در حالی که در گرفتن صدقات ثقه بودن و امانت داری شرط است، و ملعون هرگز ثقه و امانت دار نیست، چه توجیهی دارد؟!]

و بخشیدن صدقات به آن حاکمان از آشکارترین مصادیق کمک کردن بر گناه و عدوان است در حالی که خداوند متعال می فرماید: «و تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعَدْوَانِ» (1) [در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید! و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید که مجازات خدا شدید است].

مطلب بعد اینکه: خلیفه ادعا می کند (2) که پس از صحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله، او وعده داد که حکم را برگرداند، اگر این وعده صحیح است چرا هیچ کس غیر از او نمی دانست، و ابوبکر و عمر نمی دانستند؟!]

و چرا وقتی با آن دو درباره برگرداندن او صحبت کرد و آن دو با آن جوابی که دانستی با او مواجه شدند، این روایت را نقل نکرد؟! یا اینکه آن دو به این روایت اطمینان نداشتند؟!]

و خلیفه دلیل و بهانه ای دیگر دارد؛ ابن عبدربه در «العقد الفرید» نوشته است (3):

چون عثمان، حکم که مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر بود را به مدینه بازگرداند، مردم در این زمینه سخن گفتند، عثمان گفت: «ما ینقم الناس منی؟! إني وصلتُ رحماً وقریبتُ عیناً» [مردم از من چه عیبی می گیرند؟! من صله رحم انجام دادم و چشمی را روشن کردم].

و ما عواطف را با تحلیل این کلمه خلیفه خدشه دار نمی کنیم، و به تفصیل

ص: 345

1-- مائده: 2.

2-- الأنساب، بلاذری 5:27؛ الرياض النضرة 2:143 [80/3]؛ مرآة الجنان، یافعی 1:85؛ الصواعق: 68 [ص 113]؛ السیرة الحلبیة 2:86 [77/2].

3-- العقد الفرید 2:272 [118/4].

درباره معنای آن نمی پردازیم و با بزرگواری از کنار آن می گذریم. و تو آنگاه که حکم و فرزندانش را شناختی، می فهمی که برگرداندن آنها به مدینه مشرفه و آنها را متولی امور قرار دادن، و مسلط کردن آنها بر شریعت اسلام، و قرار دادن مرز و فرنگاه برای آنها آن گونه که گذشت، جنایت بزرگی بر امت بوده که بخشودنی نیست، و هرگز مایه چشم روشنی نمی شود.

### - 53 - بخشهای خلیفه به مروان

#### اشاره

خلیفه به مروان بن حکم بن ابی العاص پسر عمو و دامادش یعنی شوهر دخترش أم ابان، يك پنجم غنیمتهای آفریقا که پانصد هزار دینار می شد، را بخشید(1).

و بلاذری و ابن سعد نقل کرده اند: «عثمان برای مروان خمس مصر را نوشت و به نزدیکانش اموالی عطا کرد، و این کار را با صله رحمی که خدا به آن امر کرده توجیه کرد، و اموال را گرفت و از بیت المال قرض کرد و گفت:

همانا ابوبکر و عمر چیزی را که حق آن دو بود باقی گذاشتند، و من آن را گرفتم و میان خویشاوندانم تقسیم کردم؛ پس مردم این کار را بر او عیب گرفتند»(2).

و بلاذری در «الأنساب»(3) از طریق واقدی از أم بکر دختر مسور نقل کرده است:

چون مروان خانه اش را در مدینه ساخت مردم را برای غذا دعوت کرد و مسور جزء دعوت شدگان بود. مروان به آنها گفت: به خدا سوگند! در این خانه ام يك درهم یا بیشتر از مال مسلمین مصرف نکرده ام. مسور گفت:

ص: 346

1- نگاه کن: روایتی که ابن قتیبه در المعارف: 84 [ص 195]، و ابو الفداء در تاریخ خود 1:168 نقل کرده اند.

2- طبقات ابن سعد 3:44، چاپ لیدن [64/3]؛ الأنساب، بلاذری 5:25.

3- الأنساب، بلاذری 5:28.



اگر غذایت را می خوردی و ساکت بودی برایت بهتر بود، همانا تو همراه ما در جنگ آفریقا بودی و تو نسبت به ما مال و برده و خدمتکاران کمتری داشتی و بار تو سبکتر از ما بود، تا آنکه ابن عفان خمس آفریقا را به تو داد و تو عامل صدقات شدی و به اموال مسلمین چنگ انداختی. مروان شکایت او را به عروه کرد و گفت: من او را گرامی داشته و احترامش را نگه می دارم ولی او با من درشتی می کند.

و حلبی در «السیرة» نوشته است(1):

از جمله مواردی که بر عثمان عیب گرفته شد این بود که به پسر عمویش مروان بن حکم صد هزار و پنجاه اوقیه(2) عطا کرد.

### مروان، و کیست مروان؟

روایت صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله که پدر وی و هر که از صلبش خارج می شود را لعن کرد، گذشت(3). و سخن عایشه به مروان که به سند صحیح نقل شده نیز خواهد آمد(4): «لعن رسول الله صلی الله علیه و آله أباک فأنت فضض من لعنة الله» [رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرت را لعن کرد پس تو قطعه ای از لعن خدا هستی].

و حاکم در «مستدرک»(5) از طریق عبدالرحمن بن عوف این روایت را نقل کرده و آن را صحیح دانسته است: در مدینه برای هیچ کس کودکی متولد نمی شد مگر اینکه پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورده می شد [و برای او دعا می کرد] پس مروان بن حکم برای او آورده شد و حضرت فرمود: «هو الوزغ بن الوزغ، الملعون بن الملعون» [او وزغ فرزند وزغ، و ملعون فرزند ملعون است].

ص: 347

---

1- - السیرة الحلبیة 2:78 [78/2].

2- - [وزنی است در حدود 213 گرم].

3- - در ص 335 از این کتاب.

4- - در ص 202 از جلد دوم این کتاب.

5- - المستدرک علی الصحیحین 4:479 [526/4]، ح 8477. و ما بین دو قلاب در همین کتاب است. و این روایت را دمیری در حیاة الحیوان 2:399 [422/2]، و ابن حجر در الصواعق: 108 [ص 181]، و حلبی در السیرة 1:337 [317/1] نقل کرده اند.

و شاید معاویه به همین حدیث اشاره کرده آنگاه که به مروان می گوید:

«یا بن الوزغ! لست هناک» (1) [ای فرزند وزغ! تو در آن حدّ و اندازه نیستی و این حرفها به تو نیامده].

و ابن نجیب از طریق جبر بن مطعم نقل کرده است: ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که حکم بن ابی العاص گذشت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ویل لأمتی ممّا فی صلب هذا» (2) [وای بر اّمّت من از آنچه در صلب این شخص است].

و در شرح ابن ابی الحدید (3) به نقل از «استیعاب» (4) آمده است:

روزی علی علیه السلام به مروان نگاه کرد و گفت: «ویل لك وویل لأمة محمد منك ومن بیتك إذا شاب صدغاك» [وای بر تو و وای بر اّمّت محمد از تو و از بیت تو هنگامی که موهای بین چشم و گوشت سفید شود].

بلاذری در «أنساب» نوشته است (5):

به مروان لقب خیطِ باطل (6) [رشته باطل] داده بودند؛ به خاطر باریک بودن و قدّ بلند وی مانند رشته باریک نور سفیدی که در خورشید دیده می شود.

آنچه از سیره و اعمال مروان برای جست و جوگر روشن می شود این است که او برای احکام دین حنیف ارزشی قائل نمی شد، و آن را مانند سیاستها و مصلحت اندیشی های زمانی و روزانه ملاحظه می کرد؛ از این رو از باطل

ص: 348

---

1- در روایتی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة 2:56 [155/6]، خطبه 72 نقل کرده است.

2- أسد الغابة 2:34 [37/2]، شماره 1217؛ الإصابة 1:346 [شماره 1781]؛ السيرة الحلیة 1:237 [317/1]؛ كنز العمّال 6:40 [167/11]، ح 31066.

3- شرح نهج البلاغة 2:55 [150/6]، خطبه 72.

4- الاستیعاب [ص 1388، شماره 2370].

5- الأنساب، بلاذری 5:126.

6- نگاه کن: ثمار القلوب [ص 76، شماره 103].

کردن آن، یا تبدیل آن به حکم دیگر بر اساس آنچه که ظرف زمان و احوال اقتضا می کرد، باکی نداشت؛ و شواهدی از این گناهان بزرگ برای تو ذکر می شود، و آنچه ذکر نمی کنیم را بر اینها قیاس کن:

1 - بخاری(1) از طریق ابوسعید خدری نقل کرده است: «من با مروان که حاکم مدینه بود در عید قربان یا فطر خارج شدیم، و چون به مکان نماز رسیدیم منبری که کثیر بن صلت آن را ساخته بود دیدیم، و مروان خواست پیش از اینکه نماز بخواند بالای منبر برود که لباس او را گرفتم و او لباس مرا گرفت و بالا رفت و پیش از نماز، خطبه خواند. به او گفتم: به خدا سوگند! سنت را تغییر دادید. گفت: «أبا سعید! قد ذهب ما تعلم» [ای ابوسعید! آنچه می دانستی تمام شد و از بین رفت]. گفتم: به خدا سوگند! آنچه می دانم بهتر از آنچه نمی دانم می باشد. گفت: «إنّ الناس لم یكونوا یجلسون لنا بعد الصلاة فجعلتُها قبل الصلاة» [مردم پس از نماز برای ما نمی نشینند از این رو خطبه را پیش از نماز قرار دادم].

آیا می بینی مروان چگونه سنت را تغییر می دهد؟! و چگونه با جرأت و اطمینان سخنی می گوید که گفتن آن برای مسلمان روا نیست.

آری، در این جا مروان دو هدف را دنبال می کند: یکی پا را جای پای پسر عمویش عثمان گذاشتن، و دیگری اینکه وی در خطبه نماز بر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام عیب می گرفت و او را دشنام می داد و لعن می کرد و مردم به همین خاطر متفرق می شدند، و او خطبه را بر نماز مقدم کرد تا متفرق نشوند و این سخنان بزرگ را بشنوند و به سخنان هلاکت بار و گناهان کبیره اش گوش دهند؛ به تفصیلی که پیش از این گذشت، رجوع کن(2).

و از سخن عبدالله بن زبیر که پیش از این گذشت(3): «همه سنتهای

ص: 349

---

1- صحیح بخاری [326/1، ح 913].

2- در ص 310-316 از این کتاب.

3- نگاه کن: ص 315-316 از این کتاب.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده حتی نماز» آشکار می شود که: داخل شدن تغییر در سنتها، و بازی هوی و هوسها با آنها، به خطبه پیش از نماز اختصاص ندارد، و به بسیاری از احکام راه پیدا کرده است.

2 - دشنام دادن به مولا - امیرالمؤمنین علی علیه السلام. و آن گونه که اُسام بن زید گفته است وی فردی بد زبان و دشنام دهنده بوده است (1).

زیر بنای اصلی در این زمینه عثمان بود که این وزغ ملعون را بر اقدام علیه امیر المؤمنین جرأت داد در روزی که به او گفت: بگذار مروان تو را قصاص کند. فرمود: «برای چه؟». گفت: به خاطر این که به او ناسزا گفته ای و افسار مرکبش را کشیده ای. و به آن حضرت گفت: «لِمَ لا یثتمک؟ کَأَنَّکَ خیر منه!» (2) [چرا به تو دشنام ندهد؟ گویا تو بهتر از او هستی!].

و معاویه با تمام توان و امکانات، بر این بنا بالا رفت، ولی مروان بدترین پیروی را از او نمود، و هرگاه بالای منبر می رفت، یا بر کرسی خطابه قرار می گرفت از هیچ کوششی در تثبیت آن فروگذار نمی کرد. و پیوسته بر این کار جدیت داشت و به آن تشویق می کرد حتی پیوسته پس از هر جمعه و جماعتی و در هر جمعی که متولّی آن بود، و در بین کارگزاران خود در روزی که متولّی خلافت شد این کار را انجام داد. آن خلافتی که نه ماه طول کشید و مولا امیر المؤمنین آن را چنین توصیف کرد که مثل این است که سگ بینی اش را لیس بزند. و این سیره و روش ناپسند تنها به خاطر سیاست و مصلحت روز بود.

و مروان سخنی دارد که پرده از درونش برمی دارد؛ دارقطنی از طریق خویش از مروان نقل کرده است که گفت: «ما کان أحد أذع عن عثمان من علی» [هیچ کس بیشتر از علی از عثمان دفاع نکرد]. گفته شد: پس چرا بر فراز منابر

ص: 350

1- - الاستیعاب، در شرح حال اُسامه [القسم الأول/ 77، شماره 21].

2- - إن شاء الله حدیث آن مفصلاً در داستان ابوذر در ص 379-382 همین کتاب می آید.

اورا دشنام می دهید؟ گفت: «إِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ» (1) [امر حکومت جز از این راه برای ما برپا نمی شود].

و در بین مسلمانان دو نفر نیز اختلاف ندارند که دشنام به امام و لعن او از گناهان کبیره است.

و اگر آنچه که ابن حجر در «تهذیب التهذیب» (2) از ابن معین نقل کرده، صحیح باشد که (3): «هر کس به عثمان یا طلحه یا یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام دهد دروغگو است و نباید سخن او نوشته شود و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او است»، پس مروان چه ارزشی دارد؟!]

و ما هر چه پایین بیاییم، از این پایین تر نمی آییم که مولا امیر المؤمنین مانند یکی از صحابه است و حکم دشنام دهنده یا لعن کننده به آنها شامل او نیز می شود، و چگونه چنین نباشد در حالی که ما معتقدیم او علی الاطلاق سیّد الصحابه، و سیّد آقای اوصیاء، و آقای همه گذشتگان و آیندگان به غیر از پسر عمویش صلی الله علیه و آله می باشد، و او به تصریح قرآن حکیم جان پیامبر اقدس است؟! پس لعن و دشنام به او علیه السلام لعن و دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن حضرت فرموده است: «من سبَّ علياً فقد سبَّني ومن سبَّني فقد سبَّ الله» (4) [هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده، و هر کس مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است].

و مروان درباره اهل بیت عصمت و قداست انتظار مصیبتها و بلاها را می کشید و فرصتها را برای اذیت و آزار آنها مغتنم می شمرد. ابن عساکر در تاریخ خود می نویسد (5):

مروان نگذاشت که امام حسن در حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود، و گفت:

ص: 351

1- - الصواعق، ابن حجر: 33 [ص 55].

2- - تهذیب التهذیب 1:509 [447/1].

3- - التاريخ [66/2].

4- - مستدرک حاکم 3:121 [131/3]، ح [4616]؛ مسند احمد 6:323 [455/7]، ح [26208]، و درباره طرق این روایت به تفصیل سخن می گوئیم.

5- - تاریخ مدینه دمشق 4:27 [287/13]؛ و مختصر تاریخ دمشق [41/7].

من نمی‌گذارم فرزند ابوتراب با رسول خدا دفن شود در حالی که عثمان در بقیع دفن شده است. و مروان در آن روز عزل شده بود و می‌خواست با این کار معاویه را راضی کند؛ پس پیوسته دشمن بنی‌هاشم بود تا مُرد.

این چه خلیفه‌ای است که رضایت او با اذیت کردن عترت رسول خدا جلب می‌شود؟! و چه کسی نسبت به دفن شدن در آن حجره شریفه از امام پاک، سبط رسول خدا امام حسن علیه‌السلام سزاوارتر است؟! و به حکم کدام کتاب یا سنت و به کدامین حقّ ثابتی عثمان می‌توانست در آن جا دفن شود؟!

### این مروان است:

بیا با هم نزد خلیفه برویم و از او درباره این وزغی که در صلب پدرش و پس از تولّد، لعن شده است، بپرسیم و زیاد بپرسیم که به چه دلیل پناه دادن به او و امین قرار دادن او بر صدقات و اطمینان به او برای مشورت با وی در مصالح عمومی را مباح شمرد؟! و چرا او را کاتب خود کرد و به خود نزدیک نمود تا بر او چیره گردد(1)، در حالی که در برابر دیدگانش کلام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله قرار داشت؟!

و بر خلیفه واجب بود صالحان از مؤمنان را مقدّم دارد و به خاطر تشکر از اعمالشان آنها را بزرگ بدارد، نه اینکه کسانی مانند مروان که اهل بی‌شرمی و بی‌حیایی و انجام فحشا و منکرات هستند را پیرامون خود جمع کند.

و فرض کن خلیفه اجتهاد کرد و به خطا رفت اما این کمال خوشرویی با او و نزدیک کردن او چیست در حالی که او از کسانی است که باید دور شود؟! و پناه دادن به او یعنی چه در حالی که او از کسانی است که مستحقّ طرد است؟! و امین دانستن او چیست در حالی که او شایسته این است که متّهم گردد؟! و بهترین بخششها از مال مسلمین به او یعنی چه، در حالی که باید از

ص: 352

---

1- - چنانکه ابوعمر در الاستیعاب [القسم الثالث/ 1387، شماره 2370]، و ابن اثیر در أسدالغابة 4:348 [5/144-145، شماره 4841] ذکر کرده اند.

او منع می کرد؟! و مسلط کردن او بر ارزاق مسلمین چیست در حالی که باید دستش را از آن قطع می کرد؟!

من هیچ يك از عذرهای خلیفه را در این پرسشها نمی دانم، لکن مسلمانان در آن روز که از نزدیک بر این امر واقف بودند و حقایق را می دیدند و در آن دقت می کردند عذر او را نپذیرفتند؛ و آنان چگونه عذر او را می پذیرفتند در حالی که در برابر دیدگانشان این سخن خداوند قرار دارد: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ» (1) [بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خُمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است].

آیا دادن خمس به مروان ملعون خروج از حکم قرآن نیست؟! آیا عثمان آن کسی نبود که به همراه جبیر بن مطعم با رسول خدا صلی الله علیه و آله صحبت کرد تا بهره ای از خُمس را برای بستگان او قرار دهد ولی آن حضرت قرار نداد و تصریح فرمود که فرزندان عبد شمس و نوفل بهره ای از خُمس ندارند؟!

جبیر بن مطعم می گوید:

چون رسول خدا سهم ذوی القربی [خویشاوندان] را میان بنی هاشم و بنی مطلب (2) تقسیم کرد من و عثمان پیش او رفتیم و من گفتم: ای رسول خدا! اینها فرزندان هاشم هستند که فضیلت آنها به خاطر اینکه خدا شما را از آنها قرار داده انکار نمی شود، [اما] آیا به فرزندان مطلب عطا می کنی ولی از ما منع می کنی، در حالی که ما و آنها نسبت به تو یک منزلت داریم؟! فرمود: «إِنَّهُمْ لَم يَفَارِقُونِي - أَوْ: لَمْ يَفَارِقُونَا - فِي جَاهِلِيَّةِ وَلَا إِسْلَامٍ وَإِنَّمَا هُمْ بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمَطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ» [آنها در زمان جاهلیت و اسلام از من - یا از ما - جدا نشدند و آنها یعنی فرزندان هاشم و فرزندان مطلب یک چیز (و

ص: 353

1- - أنفال: 41.

2- - مطلب برادر پدری و مادری هاشم است، و مادر این دو «عاتکه» دختر مرّه است.

از يك ریشه) هستند] و انگشتها را درهم فرو برد. و رسول خدا از آن خمس چیزی بر فرزندان عبد شمس و فرزندان نوفل قسمت نکردند چنانچه بر بنی هاشم و بنی مطلب قسمت کرد(1).

و بر خدا و رسولش سخت است که سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مطرود و لعن شده او، داده شود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله او و قومش را از خمس منع کردند؛ پس عذر خلیفه در دور شدن از حکم کتاب و سنت، و برتری دادن خویشاوندان خود، فرزندان درخت ملعون در قرآن، بر خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند در قرآن حکیم مودت آنها را واجب کرده، چیست؟! من نمی دانم. و خدا از پس آنها به حسابشان رسیدگی می کند.

#### - 54 - قرار دادن جیره و بخشش خلیفه به حارث

خلیفه به حارث بن حکم بن ابی العاص - برادر مروان و داماد خلیفه از دخترش عایشه - سیصد هزار درهم داد؛ چنانکه در «أنساب» بلاذری آمده است(2). و نوشته است(3): «شتران صدقه به عثمان رسید و وی آنها را به حارث بن حکم بخشید». و ابن قتیبه در «المعارف»(4)، و ابن عبد ربّه در «العقد الفرید»(5) و ابن ابی الحدید در «شرح»(6) خود، و راغب در «المحاضرات»(7) نوشته اند: (رسول خدا صلی الله علیه و آله جایی از بازار مدینه که مهزون(8) نامیده می شد را

ص: 354

- 
- 1- صحیح بخاری 5:28 [1143/3] ح [2971]؛ سنن بیهقی 6:340 و 342؛ سنن ابی داود 2:31 [145/3-146]، ح 2978-2980.
  - 2- الأنساب، بلاذری 5:52.
  - 3- همان 5:28.
  - 4- المعارف: 84 [ص 195].
  - 5- العقد الفرید 2:261 [103/4].
  - 6- شرح نهج البلاغة 1:67 [198/1]، خطبة [3].
  - 7- محاضرات الأدباء 2:212 [مج 2 / ح 4، ص 476].
  - 8- در المعارف «مهزوز» ضبط شده، و در شرح ابن ابی الحدید «تهروز» ضبط شده، و در محاضرات راغب «مهزور» ضبط شده است [در چاپی از کتاب المعارف و شرح نهج البلاغة که مورد اعتماد ما است «مهزور» ضبط شده است].



برای مسلمین وقف کرد، ولی عثمان آن را به حارث بن حکم واگذار کرد».

و حلبی در «السیرة»<sup>(1)</sup> نوشته است: «به حارث يك دهم آنچه در بازار مدینه فروخته می شد، عطا شد».

من نمی دانم این مرد از کجا مستحق این عطایای فراوان شد؟! و چگونه آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همه مسلمین وقف کرده مخصوص او گرداند، و دیگران را از آن محروم کرد؟!

و اگر خلیفه همه این مقدار را از مال پدرش می داد هرآینه زیاده روی بود، چرا که مسلمین و لشکریان و مرزداران به آنها احتیاج داشتند، و حال که مال مسلمین و وقفیات و صدقاتی که مالک آن نیست را بخشیده چگونه است؟!

و آن مرد [حارث] به چیزی از اعمال نیکو و تلاشهای مشکور در راه دعوت الهی و خدمت به جامعه دینی، شناخته شده نبود تا احتمال برود استحقاق این بخشش فراوان را دارد.

و هیچ توجیهی برای این کارها بلکه این فجایع باقی نمی ماند مگر اینکه او داماد خلیفه و خویشاوند نسبی - پسر عمو - اوست.

و تو در کار هر يك از این دو خلیفه خوب نظاره کن:

1 - عثمان؛ آنچه را که وی در اینجا و جاهای دیگر مرتکب شد دانستی.

2 - مولا علی علیه السلام؛ روزی که عقیل پیش او آمد و يك صاع [سه کیلو گرم] از گندمی که برایش مقدر شده بود را برای وسعت دادن به زندگی خود و عیالش درخواست کرد، آن حضرت حق برادری و تربیت را انجام داد، به ویژه درباره شخصیتی مثل عقیل که از اشراف و بزرگانی بود که تهذیب در آنها باید بیشتر از دیگران باشد، از این رو آهنی گداخته را به او نزدیک کرد و چون ناله کرد آن حضرت به او فرمود: «تجزع من هذه وتعرضني لنار جهنم؟!»<sup>(2)</sup>

ص: 355

---

1 - السیرة الحلبیة 2:87 [78/2].

2 - الصواعق، ابن حجر: 79 [ص 132].

[از این، ناله می کنی و مرا در معرض آتش جهنم قرار می دهی؟!].

«فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» (1)

[پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن!].

### - 55 - بهره سعید از بخشش خلیفه

خلیفه به سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه صد هزار درهم داد.

ابومخنف و واقدی نوشته اند: «مردم بر عثمان عیب گرفتند که به سعید بن عاص صد هزار درهم داد، و علی، زبیر، طلحه، سعد، عبدالرحمن بن عوف در این زمینه با او صحبت کردند. وی گفت: او خویشاوندی و نزدیکی با ما دارد. گفتند: آیا ابوبکر و عمر خویشاوند و نزدیک نداشتند؟ گفت: همانا ابوبکر و عمر کار درست را در منع نزدیکان می دیدند، و من کار درست را در بخشش به نزدیکان می بینم. گفتند: به خدا سوگند! ما سیره و روش آنها را بیشتر از سیره و روش تو دوست داریم. گفت: لا حول ولا قوة إلا بالله» (2).

امینی می گوید: عاص پدر سعید از همسایه های رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که او را اذیت می کرد، و مولا امیر المؤمنین او را در روز جنگ بدر در حالی که مشرک بود کشت (3).

و اما فرزند او سعید آن گونه که در روایت ابن سعد (4) آمده، جوانی خوشگذران بود. وی بدون هیچ سابقه ای از سوی عثمان بعد از اینکه ولید را عزل کرد والی کوفه شد و هیچ تجربه ای نداشت، و از روز نخست چنان صحبت می کرد که عواطف را برمی انگیخت و دلها را مضطرب می کرد، و آنها را به دشمنی و مخالفت کشاند و گفت: «إِنَّ هَذَا السَّوَادَ بَسْتَانٍ لِأَغِيلْمَةَ مِنْ قَرِيشٍ»

ص: 356

1- - سورة ص: 25.

2- - الأنساب، بلاذری [28/5].

3- - طبقات ابن سعد 1:185، چاپ مصر [201/1]؛ أسد الغابة 2:310 [391/2]، شماره [2802].

4- - الطبقات 5:21، چاپ لیدن [32/5].

[این سواد (کوفه و پیرامون آن، یا کلّ عراق) بوستان جوانان قریش است] (1).

خلیفه می خواست با بخشیدن این مقدار به این جوان مجرم که زیادت از حدّ و حقّ او از بیت المال بود، با نزدیکانش پیوند برقرار کند؛ البتّه اگر این جوان بهره ای از بیت المال داشت، و اگر این بخشش به حقّ بود، هرگز بزرگان صحابه و در رأس آنها مولا امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - بر او انتقاد نمی کردند.

و اما تحصیل رضایت خداوند با صلّه رحم که سپر خود قرار داد - چنانکه دو خلیفه قبلی [ابوبکر و عمر] با منع خویشان خود از زیادی بر سهم آنها از بیت المال، به دنبال جلب رضایت خداوند بودند - دلیلی ضعیف است؛ زیرا صلّه، وقتی از انسان نیکو است که انفاق از مال خاصّ خودش باشد نه مالی که بین آحاد مسلمانان مشترک است.

## - 56 - بخشش خلیفه از مال مسلمین به ولید

### اشاره

خلیفه به ولید بن عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن أمیّه، برادر مادری خود، آنچه را از بیت المال مسلمین از عبدالله بن مسعود قرض گرفته بود، بخشید.

بلاذری در «الأنساب» نوشته است (2): «چون ولید به کوفه آمد عبدالله بن مسعود را گماشته شده بر بیت المال یافت پس از او مالی قرض کرد و حاکمان این کار را می کردند سپس آنچه را گرفته بودند برمی گرداندند؛ و عبدالله به او هر چه را درخواست کرده بود، قرض داد، سپس آن پول را از او درخواست کرد، منتها ولید در این زمینه به عثمان نامه نوشت، و عثمان به عبدالله بن

ص: 357

---

1- - [وی با این سخن خود می خواهد قانون غنیمت را نقض کند؛ زیرا زمین هایی که در جنگ، به دست لشکر اسلام می افتد، از آن تمام مسلمین است و همه آنها در استفاده از خراج و عوائد زمین برابند].

2- - الأنساب، بلاذری 5:30.

مسعود نوشت: «إِنَّمَا أَنْتَ خَازِنٌ لَنَا، فَلَا تَعْرُضُ لِلْوَلِيدِ فِيمَا أَخَذَ مِنَ الْمَالِ» [تو تنها خزانه دار ما هستی، پس به خاطر مالی که ولید گرفته است متعرض او نشو]. در این هنگام، ابن مسعود کلیدها را انداخت و گفت: من گمان می کردم خزانه دار مسلمین هستم، و اما اگر خزانه دار شما هستم احتیاجی به آن ندارم، و بعد از پس دادن کلیدهای بیت المال، در کوفه اقامت گزید.

## ولید و پدرش:

اما پدرش عقبه بن ابی معیط در بین همسایگان رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی بود که بیشترین اذیت را در حق او روا داشت.

ابن سعد با سند خود از طریق هشام بن عروه از پدرش از عایشه نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «كُنْتُ بَيْنَ شَرِّ جَارَيْنِ؛ بَيْنَ أَبِي لَهَبٍ وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مَعِيْطٍ. إِنَّ كَانَا لِيَأْتِيَانِ بِالْفِرْوِثِ فَيَطْرَحَانَهَا عَلَيَّ أَبِي، حَتَّىٰ إِنَّهُمَا لِيَأْتُونِ بِبَعْضِ مَا يَطْرَحُونَ مِنَ الْأَذَى فَيَطْرَحُونَهُ عَلَيَّ أَبِي» [من در بین بدترین همسایه ها بودم؛ بین ابولهب و عقبه بن ابی معیط. اگر سرگین می آوردند نزدیک در خانه من می ریختند، حتی آنها برخی کثافتها را که می آوردند بر در خانه من می ریختند] (1).

و ضحاک گفته است: «چون عقبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان پرت کرد، آب دهانش به صورت خودش برگشت، خدا او را لعنت کند، و به آنجا که اراده کرده بود نرسید، و گونه هایش را سوزاند و اثر آن در گونه هایش بود تا اینکه [مُرد و] به جهنم رفت».

و از ابن عباس نقل شده است: «أَبِيَّ بَنِ خَلْفٍ بَعَثَ رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَسِيْدٌ وَعُقْبَةُ بْنُ أَبِي مَعِيْطٍ أَوْ رَا نَهَى مَنِي كَرْد؛ پَسْ آيَةُ: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدِيهِ...» (2) [و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد] نازل شد، و «ظالم» عقبه است، و «فلان» ابی است». و مانند

ص: 358

1- طبقات ابن سعد 1:186، چاپ مصر [201/1].

2- فرقان: 27.

این روایت از شعبی، قتاده، عثمان و مجاهد نقل شده است (1).

### این پدر است و توجه می دانی که چه فرزندی داشت؟!

اما ولید، وی فاسق در لسان وحی مبین، زناکار، فاجر، همیشه مست، دائم الخمر، هتک کننده احکام و تعالیم دین، و هتک شده در حضور شاهدان با تازیانه خوردن می باشد؛ از او در باره سخن خداوند پرس که می فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (2) [اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید]؛ زیرا کسانی که به تأویل و تفسیر قرآن علم دارند اتفاق نظر دارند که این آیه در باره او نازل شده؛ آن گونه که گذشت (3).

و از او در باره این آیه پرس: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَأَيِّسَةً تَوُونَ» (4) [آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند؟! و این آیه مانند آیه قبل درباره او نازل شده و به او نسبت فاسق می دهد (5)].

ص: 359

---

1- ر. ك: جامع البيان 19:6 [مج 11 / ج 8-7/19]؛ تفسير بیضاوی 2:161 [2/139-140]؛ الجامع لأحكام القرآن 13:15 [19/13]؛ الكشاف 2:326 [276/3]؛ التفسير الكبير 6:369 [75/24]؛ الدر المنثور 5:68 [253-250/6].

2- حجرات: 6.

3- در ص 298-299 از این کتاب.

4- سجده: 18.

5- طبری در «تفسیر» خود از عطاء بن یسار چنین نقل می کند: میان ولید [ولید بن عقبه بن ابی معیط] و علی گفت وگویی در گرفت. ولید گفت: زبان من از تو بازتر و روان تراست (از تو سخنورترم)، و نیزه ام از تو تیزتر است، و در عقب نشاندن لشکر دشمن توانا ترم. و علی علیه السلام گفت: «ساکت شو که تو فردی فاسق هستی»؛ در این هنگام خداوند این آیه را نازل کرد: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَأَيِّسَةً تَوُونَ» [آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است، نه اینان برابر نیستند]. این حدیث را ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ذکر کرده و از استادش نقل می کند: این حدیث از واضحاتی است که شکی در آن نیست؛ زیرا مشهور آن را نقل کرده اند و مردم بر آن اتفاق نظر دارند؛ ر. ك: جامع البيان 21:62 [مج 11 / ج 107/21]؛ شرح نهج البلاغة 1:394؛ و [2/80، خطبه 56]؛ [6/292، خطبه 83].

و از او دربارهٔ محراب مسجد جامع کوفه پیرس در روزی که به خاطر مستی، در آن قی کرد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و با صدای بلند این شعر را زمزمه کرد:

عَلِقَ الْقَلْبُ الرِّبَابَا \*\*\* بعدما شابت وشابا

[قلب من به رباب (خانم) دل بسته است، هر چند که هر دو پیر شده ایم].

و گفت: آیا برایتان بیشتر بخوانم؟! پس ابن مسعود او را با لنگه چکمه اش زد، و سنگها از سوی نمازگزاران به سوی او پرتاب شد، و او فرار کرد تا داخل خانه اش شد و سنگها از پشت سر او همچنان به سوی حواله می شد؛ به تفصیلی که گذشت (1).

و از او دربارهٔ تازیانهٔ عبدالله بن جعفر پیرس که به امر مولا امیر المؤمنین به او حدّ شراب خواری زد، و او در حضور عثمان به آن حضرت دشنام می داد پس از آنکه سر و صدای مسلمین به خاطر تأخیر حدّ بلند شده بود (2).

و از او دربارهٔ پسر عمویش سعید بن عاص پیرس، زمانی که منبر مسجد جامع کوفه و محراب آن را به خاطر تطهیر کثافت‌های این فاسق شست، آنگاه که عثمان وی را پس از ولید والی کوفه کرده بود.

و از او دربارهٔ سبط پیامبر خدا امام حسن مجتبی علیه السلام پیرس روزی که در مجلس معاویه علیه او سخن گفت، و حضرت در پاسخ فرمود: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدُ! فَوَاللَّهِ مَا أَلُومُكَ عَلَى بَغْضِ عَلِيٍّ وَقَدْ جَلَدْتُكَ ثَمَانِينَ فِي الْخَمْرِ وَقَتْلَ أَبِيكَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَبْرًا، وَأَنْتَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ الْفَاسِقَ، وَسَمَّى عَلِيًّا الْمُؤْمِنَ حَيْثُ تَفَاخَرْتَمَا فَقُلْتَ لَهُ: أَسْكَتَ يَا عَلِيٌّ! فَأَنَا أَشْجَعُ مِنْكَ جَنَانًا، وَأَطُولُ مِنْكَ لِسَانًا؛ فَقَالَ لَكَ عَلِيٌّ:

ص: 360

1- نگاه کن: ص 296-300 از این کتاب.

2- نگاه کن: صحیح مسلم، جزء دوم: ص 52 [539/3، ح 38، کتاب الحدود]؛ الأغاني [142/5]؛ و الغدير 181/8.

أُسكت يا وليد! فأنا مؤمن، وأنت فاسق؛ فأنزل الله تعالى في موافقته قوله: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ». ثم أنزل فيك على موافقة قوله أيضاً: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»... وما أنت وقریش؟ إنما أنت عالج من أهل صفوریة، وأقسم بالله لأنت أكبر في الميلاذ وأسنّ ممن تُدعی إليه»<sup>(1)</sup> [و اما تو ای ولید! پس به خدا سوگند! تو را بر دشمنی با علی ملامت نمی کنم در حالی که تو را به خاطر شراب خواری هشتاد تازیانه زد، و پدرت را در برابر دیدگان رسول خدا به قتل صبر کشت (با قطع دست و پا زجر کش کرد)، و تو همان هستی که خدا او را فاسق نامید، و علی را مؤمن نامید آنگاه که بر یکدیگر مفاخره نمودید و تو گفتی: ای علی! ساکت باش که من از لحاظ قلبی از تو شجاع تر، و از لحاظ سخن گفتن از تو توانا تر هستم؛ و علی به تو فرمود: ای ولید! ساکت باش که من مؤمن هستم، و تو فاسق هستی؛ پس خداوند تعالی در موافقت با او این آیه را نازل کرد: «أَيَا كَسَىٰ كَمَا بَايَعْتُمْ بِهِ بِرَأْسِكُمْ أَنَّ يَدْرُوكَهُ آلُ أَبِي سَلَمَةَ إِذْ يَخْرُجُونَ إِلَى الْيَوْمِ لَا يَحْرُسُونَ»... تو را با قریش چه کار؟! همانا تو کافری از اهل صفوریه هستی. و به خدا سوگند! تو در ولادت بزرگتر و مسن تر از کسی هستی که به او نسبت داده می شوی].

و اگر خواستی از خلیفه، عثمان درباره اهل بیت دادن به او برای ولایت بر صدقات بنی تغلب، و سپس برای حکومت بر کوفه، و امین شمردن او بر احکام دین و ناموس مسلمین، و تهذیب مردم و دعوت آنها به دین حنیف، و اسقاط بدهی او به بیت المال مسلمین، و بری کردن ذمه او از مال فقرا که بر عهده اش بود، بپرس.

در «تهذیب التهذیب» نوشته است<sup>(2)</sup>: «قد ثبتت صحبته، وله ذنوبٌ أمرها إلى الله تعالى، والصواب السكوت» [صحابی بودن او ثابت است، و او گناهانی دارد که امر

ص: 361

1- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 2:103 [292/6-293، خطبة 83].

2- تهذیب التهذیب 11:144 [127/11].

آن موکول به خدای تعالی است، و صحیح این است که سکوت کنیم].

اما ما سکوت را صحیح نمی دانیم پس از اینکه قرآن حکیم درباره او ساکت نشده و او را در دو جا فاسق نامیده است؛ «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» [آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند].

و اگر درباره آنچه که بین او و بین خدای سبحان است سکوت کنیم، اما جایز نیست از بار کردن آثار عدالت بر او و نقل روایت از او سکوت کنیم در حالی که او در قرآن فاسق نام گرفته است، در ملاء عام فسق و فجور می کند، و از حدود خدا تعدی می کند؛ «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (1) [و هرکس از حدود و مرزهای الهی تجاوز کند، ستمگر است].

### - 57 - بخش خلیفه به ابوسفیان

خلیفه در روزی که دستور داد به مروان بن حکم صد هزار از بیت المال بدهند، به ابوسفیان بن حرب دویست هزار از بیت المال داد (2).

امینی می گوید: من برای ابوسفیان که مستحق است از هر چیزی منع شود، چیزی که موجب این عطای زیاد از بیت المال مسلمین شود سراغ ندارم، و او - آن گونه که در «الاستیعاب» اثر ابوعمر از گروهی نقل شده - از وقتی اسلام آورد پناهگاه منافقان بود و در زمان جاهلیت به او نسبت زندقه و کفر داده می شد [کان کهنفاً للمنافقین منذ أسلم وکان فی الجاهلیة ینسب إلی الزندقة]. زبیر در روز یرموک (3) [مکانی در ناحیه شام] آنگاه که پسرش گفت: ابوسفیان

ص: 362

1- - بقره: 229.

2- - این مطلب را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه 1:67 [1/199، خطبه 3] گفته است.

3- - [جنگ یرموک در زمان خلافت عمر میان مسلمانان و روم رخ داد. مورخان نوشته اند: در لشکری که هرقل گردآورده بود حدود دویست هزار جنگجو بود، در حالی که لشکر اسلام از بیست و چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد، و عجیب تر آنکه مورخان گفته اند: در آن جنگ از لشکر روم بیش از هفتاد هزار نفر کشته شدند].



می گوید: «ایه بنی الأصفر» (1) [خدا رومیان را زیاد کند]! گفت: «فاتله الله یا بنی إلفاقاً أو لسنا خیراً له بنی الأصفر» [خداوند او را بکشد، امتناع می ورزد مگر از نفاق آیا ما برای او از ملوک روم بهتر نیستیم؟!]. و علی علیه السلام به او فرمود: «ما زلت عدواً للإسلام وأهله» [پیوسته دشمن اسلام و اهل آن بوده ای]. و از طریق ابن مبارک از حسن نقل شده است: وقتی عثمان خلیفه شد ابوسفیان بر او وارد شد و گفت: «صارت إلیک بعد تیم وعدی فأدرها کالکرة، واجعل أوتادها بنی أمیة، فإتما هو الملك ولا أدري ما جنة ولانار» [حال که پس از قبیلۀ تیم و عدی خلافت به تو رسیده، همچون گوی (توپ) با آن بازی کن، و بنی امیۀ را میخها (وستونهای استوار) خلافت گردان، این (خلافت) چیزی جز پادشاهی نیست، و من نمی دانم بهشت و جهنم چیست]. پس عثمان بر او فریاد زد و گفت: از پیش من بلند شو خدا درباره تو انجام دهد و انجام داد (2).

و در «تاریخ طبری» (3) آمده است: [ابوسفیان گفت]: «یا بنی عبد مناف! تلقفوها تلقف الکرة، فما هناك جنة ولانار» [ای پسران عبد مناف! به سرعت خلافت را بگیرید مانند گرفتن توپ که بهشت و جهنمی در کار نیست].

و در روایت مسعودی آمده است: «یا بنی أمیة! تلقفوها تلقف الکرة، فوالذي يحلف به أبوسفیان ما زلت أرجوها لكم ولتصیرن إلی صبیانکم وراثة» (4) [ای بنی امیۀ! خلافت را به سرعت بگیرید مانند گرفتن توپ، پس سوگند به آن کسی که ابوسفیان به

ص: 363

- 
- 1- - [«ایه»]: اسم فعل به معنای طلب زیاد کردن گفتار یا کار. «بنی أصفر»: رومیان؛ دلیل این نامگذاری یا این است که: جدّ اعلامی آنها - روم بن عیصو بن اسحاق بن ابراهیم علیهما السلام - زردپوست بوده است، یا این است که: نام جدّ آنها اصفر بوده است: اصفر بن روم بن عیصو؛ ر. ک: شرح مسلم نووی 11/12؛ تاج العروس 100/7].
  - 2- - الاستیعاب 2:690 [القسم الرابع / 1678-1679، شماره 3005].
  - 3- - تاریخ الأمم والملوک 11:357 [58/10، حوادث سال 284 ه].
  - 4- - مروج الذهب 1:440 [360/2].

او سوگند می خورد پیوسته حکومت را برای شما امید داشتیم و به صورت ارث به فرزندان شما منتقل می شود].

و ابن عساکر در «تاریخ» (1) خود از انس نقل کرده است: ابوسفیان پس از اینکه کور شد بر عثمان وارد شد و گفت: آیا کسی اینجاست؟ گفتند: نه. گفت:

«اللّٰهُمَّ اجْعَلْ الأَمْرَ أَمْرَ جَاهِلِيَّةٍ، وَالْمَلِكَ مَلِكَ غَاصِبِيَّةٍ، وَاجْعَلْ أَوْتَادَ الأَرْضِ لِبَنِي أُمَيَّةٍ» [خدایا! کار را به همان وضع جاهلیت برگردان، و پادشاهی را پادشاهی غاصبانه قرار ده، و میخها (وستونهای استوار) زمین را برای بنی امیه قرار ده].

و ابن حجر نوشته است: او در جنگ احد و احزاب رئیس مشرکان بود.

و اگر از مولا امیر المؤمنین درباره این مرد سؤال کنی به فرد آگاهی روی آورده ای؛ در حدیثی می فرماید: «معاویة طلیق بن طلیق، حزب من هذه الأحزاب، لم یزل لله عزوجل ولرسوله صلی الله علیه و آله وللمسلمین عدواً هو وأبوه حتی دخلا فی الإسلام کارهین» (2) [معاویه آزاد شده فرزند آزاد شده، و درشتخویی از درشتخویان است، پیوسته او و پدرش دشمن خدای عزوجل و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمین بودند تا اینکه از روی اکراه اسلام آوردند].

و این کلام حضرت که در نامه ای به معاویه بن ابوسفیان نوشت برای تو بس است: «یابن صخر! یابن اللعین!» (3) [ای پسر صخر! ای پسر ملعون!].

و شاید امام علیه السلام با این سخن به روایتی که نقل کردیم اشاره می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او و دو فرزندش معاویه و یزید را لعن کرد و چون او را سواره دید و یکی از دو فرزندش از جلو و دیگری از پشت سر می رفت فرمود: «اللّٰهُمَّ العن الراكب والقائد والسائق» (4) [خدایا! سواره و آنکه از جلو حیوان را هدایت می کند و آنکه

ص: 364

1- تاریخ مدینه دمشق 6:407 [471/23]، شماره 2849؛ مختصر تاریخ دمشق [67/11].

2- تاریخ طبری 6:4 [8/5]، حوادث سال 37 هـ].

3- شرح ابن ابی الحدید 3:411 و 4:51 [82/15]، نامه 10؛ و 16/135، نامه 32].

4- ر. ک: آنچه در ص 276-277 از جلد سوم این کتاب خواهد آمد [نگاه کن: تاریخ الأمم والملوک 58/10]، حوادث سال 284 هـ].

از پشت سر آن را می راند، را لعن کن].

و ابن ابی الحدید در «شرح» (1) خود از نامه ای که امام علیه السلام به معاویه نوشت این سخن را ذکر کرده است: «فلقد سلکت طرائق ابي سفیان أبيك وعتبة جدك وأمثالهما من أهلك ذوي الكفر والشقاق والأباطيل» (2) [همانا راههای ابوسفیان پدرت، و عتبه جدت، و امثال این دو از خویشانت، صاحبان کفر و تفرقه و باطل را پیمودی].

و سخن ابوذر به معاویه - وقتی معاویه به او گفت: ای دشمن خدا و رسولش! - ابوسفیان را به تو می شناسد: «ما أنا بعدو الله ولا لرسوله بل أنت وأبوك عدوان لله ولرسوله، أظهرتما الإسلام وأبطنتما الكفر...» (3) [من دشمن خدا و رسولش نیستم بلکه تو و پدرت دشمنان خدا و رسولش هستید، اسلام خود را ظاهر کردید ولی کفر خود را مخفی نمودید...].

این بود حال این مرد در زمان کفر و اسلامش. و هر رفتار و عقیده ای داشت تغییر نکرد تا مُرد. حال آیا او در اموال مسلمین به اندازه پوست نازکی که بر هسته خرماست حقی دارد تا چه رسد به هزاران؟! و برای خلیفه مهم نیست که بخششهای فراوانش از اموال مسلمین به ابوسفیان موافق سنت باشد یا مخالف، مهم نَسَبِ اموی اوست که فراهم است.

## - 58 - اموال فراوانی که به برکت خلیفه جمع شد

### اشاره

گروهی از افرادی که طبق سیاست و مصلحت روز عمل می کردند، و بافتنه ها و هیجانات همراه بودند، از پرتو چپاول بیت المال، زمینهای آباد،

ص: 365

---

1- - شرح نهج البلاغة 4:220 [23/18، نامه 65].

2- - [سخن آن حضرت علیه السلام به معاویه این است: «فلقد سلکت مدارج أسلافك بادعائك الأباطيل» (همانا با ادعاهای باطل بر اساس باورها و روش گذشتگان راه پیمودی). و اما سخنی که علامه قدس سره نقل کرده است از ابن ابی الحدید در شرح سخن امیر المؤمنین علیه السلام می باشد].

3- - نگاه کن: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید [255/8، خطبة 130].

خانه های گرانبها، قصرهای برافراشته، و ثروت فراوان اندوختند، و به برکت این سیاست مالی اُموی که بر خلاف کتاب و سنت شریف و سیره گذشتگان بود، ثروتی فراوان از مال مسلمین اندوختند، و آن را به شدت و با ولع خوردند.

و از جمله آنها: زُبَیر بن عوام است؛ وی - آن گونه که در صحیح بخاری در کتاب جهاد، باب برکت جنگجو در مالش [باب برکة الغازی فی ماله]، آمده است(1) - یازده خانه در مدینه، و دو خانه در بصره، و یک خانه در کوفه، و یک خانه در مصر، از خود بجا گذاشت، و چهار زن داشت که پس از برداشتن یک سوم از مالش به هر کدام یک میلیون و دویست هزار [درهم یا دینار] رسید.

بخاری نوشته است: «بنابراین جمیع اموال وی پنجاه میلیون و دویست هزار بوده است».

و ابن هائم نوشته است(2): «بلکه صحیح این است که بر اساس آنچه که مشخص و معین شده جمیع مالش پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار بوده است».

و ابن بَطَّال و قاضی عیاض و دیگران تصریح کرده اند: قول صحیح همان است که ابن هائم گفته است، و بخاری در حساب کردن اشتباه کرده است.

در صحیح بخاری و دیگر منابع این مقدار را به همین صورت یافتیم و مقید به درهم یا دینار نشده بود؛ تنها در تاریخ ابن کثیر(3) آن را مقید به درهم کرده است.

و از جمله آنها: طلحة بن عبیدالله تیمی است؛ وی خانه ای در کوفه ساخت که در منطقه کناس کوفه به دار الطلحین - خانه دو طلحه - معروف بود.

ص: 366

---

1- صحیح بخاری 5:21 [1138/3]، و 1139، ح [2961].

2- شارحین بخاری آن را ذکر کرده اند؛ ر. ک: فتح الباری [233/6]؛ إرشاد الساری [50/7]؛ عمدة القاری [53/15]، ح [37]؛ شذرات الذهب 1:43 [208/1]، حوادث سال 36 هـ.

3- البدایة والنهایة 7:249 [278/7]، حوادث سال 35 هـ.

و محصول کشاورزی او از عراق در هر روز هزار دینار می شد و بیشتر از این نیز گفته شده است. و در ناحیه سرآه (1) بیش از مقدار یاد شده، داشت. و خانه ای در مدینه با آجر و گچ و چوب درخت ساج بنا کرد.

و ابن جوزی نوشته است: «طلحه پس از خود سیصد شتر طلا باقی گذاشت».

و بلاذری از طریق موسی بن طلحه نقل کرده است: «عثمان در زمان خلافتش دویست هزار دینار به طلحه داد» (2).

و از جمله آنها: عبدالرحمن بن عوف زهری است؛ ابن سعد نوشته است:

«عبدالرحمن از خود هزار شتر، سه هزار گوسفند، و صد اسب که در بقیع می چریدند باقی گذاشت، و در حاشیه نهر با بیست شتر آب کش کشاورزی می کرد».

و مسعودی نوشته است: «خانه اش را ساخت و آن را وسعت داد و صد اسب در اسطبل خود داشت، و هزار شتر، و ده هزار گوسفند داشت، و پس از مردن يك هشتم مالش هشتاد و چهار هزار شد» (3).

و از جمله آنها: سعد بن ابی وقاص بود؛ ابن سعد نوشته است: «سعد در روزی که مُرد دویست و پنجاه هزار درهم باقی گذاشت، و در قصر خود در

ص: 367

---

1- - ناحیه ای در بین تهمامه و نجد که از يك سو به طائف و از سوی دیگر تا نزدیکی صنعاء است [معجم البلدان 205/3].  
2- - ر. ك: الطبقات الكبرى 3:158، چاپ لیدن [222-221/3]؛ مروج الذهب 1:434 [350/2]؛ العقد الفرید 2:279 [129/4]؛ الرياض النضرة 2:258 [228-227/3]؛ دول الإسلام [ص 22 و 23، حوادث سال 35 ه]؛ خلاصة الخزر جي [12/2، شماره 3195]؛ الأنساب، بلاذری 5:7.

3- - الطبقات الكبرى، چاپ لیدن 3:96 [136/3]؛ مروج الذهب 1:434 [350/2].

و از جمله آنها: یعلی بن اُمیّه(2) بود؛ وی از خود پانصد هزار دینار، و طلبهایی از مردم و زمینها و دیگر چیزها که قیمت آن صد هزار دینار(3) می شد باقی گذاشت.

و از جمله آنها: زید بن ثابت، تنها مدافع عثمان بود؛ مسعودی نوشته است:

«آن قدر طلا و نقره باقی گذاشت که با تبرها شکسته می شد و این غیر از اموال و زمینهایی بود که قیمت آن صد هزار دینار بود»(4).

این، گوشه ای است از زیاده روی و تفریط مالی در زمان عثمان. و روشن است که تاریخ، مانند عملکردی که در بیشتر حوادث و فتنه ها دارد همه این امور بزرگ را گرد نیاورده است به ویژه آنها که به تدریج حاصل شده است.

و اما درباره آنچه که خلیفه برای خود گرد آورد هر چه بگویی اغراق نکرده ای و کسی به تو اعتراض نمی کند، وی دندانهایش را با طلا مرتب و منظم می کرد و جامه پادشاهان را می پوشید.

محمد بن ربیعہ گفته است: دیدم عثمان ردائی از خز پوشیده است که قیمت آن صد دینار بود؛ پس گفت: این، مال نائله [همسر عثمان و دختر فرافصه] است که به او پوشانده ام، و من می پوشم و او را با این کار خوشحال می کنم.

و ابو عامر سلیم گفته است: دیدم بر دوش عثمان بُردی یمانی است که قیمت آن صد دینار بود(5).

ص: 368

1- - الطبقات الكبرى 3:105 [149-148/3]؛ مروج الذهب 1:434 [350/2].

2- - [در منبع اصلی «یعلی بن منیه» ضبط شده است].

3- - [در منبع «سیصد هزار» ضبط شده است].

4- - مروج الذهب 1:434 [351/2].

5- - طبقات ابن سعد 3:40، چاپ لیدن [58/3]؛ الأنساب، بلاذری: 3 و 4 [48/5]؛ الاستیعاب، در ترجمه عثمان 2:476 [القسم الثالث/ 1042، شماره 1778].

در بیت المالِ مدینه سبدي بود که در آن زینت آلات و جواهر بود و عثمان برخی از آن را برای زینت اهل خود برداشت؛ و مردم در این زمینه بر او عیب نهادند و کلامی تند به او گفتند که او را غضبناک کرد و گفت: «هذا مال الله أعطيه من شئت وأمنعه من شئت فأرغم الله أنف من رغم» [این، مال خداست به هر که بخواهم می دهم و از هر که بخواهم منع می کنم، خداوند هر که از این کار کراهت دارد را خوار و ذلیل کرده و بینی اش را به خاک بمالد]. و در روایتی آمده است: «لنأخذن حاجتنا من هذا الفيء وإن رغمت أنوف أقوام» [ما حاجت خود را از این غنیمت برمی داریم اگر چه گروههایی این کار را نپسندند و بینیشان بر خاک مالیده شود]. پس علی به او گفت: «إذا تُمنع من ذلك ويُحال بينك وبينه...» [در این صورت از این کار منع می شوی و بین تو و آن فاصله می افتد...].

و ابن سعد در «طبقات» (1) نوشته است:

عثمان در روزی که کشته شد نزد خزانه دارش سی میلیون و پانصد هزار درهم، و صد و پنجاه هزار دینار داشت که غارت شد و به تاراج رفت.

و هزار شتر در ریزه، و وقفیاتی در برادیس و خیبر و وادی القری (2) به قیمت دویست هزار دینار باقی گذاشت.

و مسعودی در مروج الذهب نوشته است (3):

خانه اش را در مدینه با سنگ و آهک ساخت و درهایش را از درخت ساج و عرعر (4) قرار داد، و اموال و باغها و چشمه هایی در مدینه

ص: 369

1- - الطبقات الكبرى، چاپ لیدن 3:53 [77-76/3].

2- - [مکانی بین مدینه و شام].

3- - مروج الذهب 1:433 [350-349/2].

4- - [«عرعر» درختی است که به آن سماسم و شیزی گویند. و گفته می شود: درخت بزرگی است که در کوه می روید].

و ذهبی در «دول الإسلام» نوشته است(1): «برای او رضی الله عنه اموال زیادی جمع شد و هزار برده داشت».

### فهرستی از بذل و بخششهای خلیفه و اموالی که به برکت وی انباشته گردید

دینار اشخاص

500/000 مروان

100/000 ابن ابی سرح

200/000 طلحه

2/560/000 عبدالرحمن

500/000 یعلی بن أمیه

100/000 زید بن ثابت

150/000 خود خلیفه

200/000 خود خلیفه

4/310/000 جمع، چهار میلیون و سیصد و ده هزار دینار

بخوان و سخن مولا- امیر المؤمنین علیه السلام درباره عثمان را فراموش نکن: «قام نافجاً حَضْنِیْهِ بَیْنَ نَشِیْلِهِ وَمَعْتَلْفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أُمِّیْهِ یُخَضِّمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةَ الْإِبْلِ نَبْتَةَ الرَّیْبِ»(2)[سومی به حکومت رسید و برنامه اش انباشتن شکم و تخلیه آن بود، و دودمان پدری او به همراهی او برخاستند و چون شتری که گیاه تازه بهاری را با ولع می خورد به غارت بیت المال دست زدند].

و سخن او که به زودی می آید [را فراموش نکن]: «أَلَا إِنَّ كَلَّ قَطِیْعَةَ أَقْطَعَهَا عَثْمَانُ، وَكَلَّ مَالَ أَعْطَاهُ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ مُرْدُودٌ فِي بَیْتِ الْمَالِ» [همانا هر زمینی که عثمان واگذار کرد و هر مالی که از مال خدا بخشیده است به بیت المال برگردانده می شود].

ص: 370

1- -- دُولُ الْإِسْلَامِ 1:12 [ص 16].

2- -- نگاه کن: ص 603-606 از کتاب برگزیده الغدیر.



درهم اشخاص

300/000 حَكَم

2/020/000 آل حَكَم

300/000 حارث

100/000 سعید

100/000 ولید

300/000 عبدالله

600/000 عبدالله

200/000 ابوسفیان

100/000 مروان

2/200/000 طلحه

30/000/000 طلحه

59/800/000 زُبَیر

250/000 ابن اُبی وقاص

30/500/000 خود خلیفه

126/770/000 جمع، صد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم

در اینجا این سؤال باقی ماند که چرا خلیفه این بخششها را به افراد یاد شده و کسانی از سربازان وی که مانند آنها بودند، اختصاص داد؟! آیا دنیا برای آنها خلق شده بود؟! یا اینکه دین از صله ها و دادن صدقات به صالحان و نیکوکاران امت محمد صلی الله علیه و آله مانند ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، عبدالله بن مسعود و نظایر اینها منع کرده است؟! و اینها باید سختیها تحمل کنند، و بلاها ببینند، و منع شوند، برخی تبعید شوند، برخی زده شوند، و به برخی اهانت شود. و این آقا و بزرگ آنها امیر المؤمنین است که می فرماید: «إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ لِيُفَوَّقُونِي تَرَاث

محمد صلی الله علیه و آله تفریقاً»<sup>(1)</sup> همانا بنی امیه ارث محمد صلی الله علیه و آله را اندک اندک و مثل يك بار شیر دوشیدن از شتر به من دادند].

و حکم این عطاها و زمینهایی که واگذار شد - و بیشتر زمینهای بیت المال را واگذار کرد<sup>(2)</sup> - از خطبه مولا امیر المؤمنین فهمیده می شود، و این خطبه که به ابن عباس نسبت داده شده است را کلبی ذکر کرده و می گوید: «علی علیه السلام در روز دوم بیعت با او، در مدینه خطبه خواند و فرمود: «ألا إنَّ كلَّ قطعةٍ أقطعها عثمان، وكلَّ مالٍ أعطاه من مال الله، فهو مردودٌ في بيت المال؛ فإنَّ الحقَّ القديم لا يبطله شيء».

ولو وجدته قد تزوج به النساء، وفرق في البلدان، لرددته إلى حاله؛ فإنَّ في العدل سعة، ومن ضاق عنه الحقَّ فالجور عنه أضيّق» [آگاه باشید هر زمینی که عثمان واگذار کرده، و هر مالی از مال خدا که بخشیده، به بیت المال برگردانده می شود؛ زیرا حق قدیمی را چیزی ضایع نمی کند. و اگر بینم مهر زنان شده، و در شهرها پراکنده شده، به حال خود باز می گردانم؛ زیرا در عدالت گشایش و راحتی است، و آن کس که حق بر او گران آید، تحمّل ستم برای او سخت تر است]<sup>(3)</sup>.

کلبی می نویسد: «سپس دستور داد هر سلاحی که در خانه عثمان یافت می شود و مسلمین به وسیله آن تقویت می شوند، گرفته شود. و فرمان داد شتران صدقه که در خانه اش وجود دارند، گرفته شود، و امر نمود شمشیر و زره اش گرفته شود، و امر نمود متعرض سلاحی که از او یافت می شود و بوسیله آن با مسلمین جنگ نشده، نشوند، و از همه اموال او که در خانه وی و جاهای دیگر است دست بردارند، و امر نمود اموالی که عثمان اجازه مصرف آنها را داده بود از هر کجا و از نزد صاحبان آنها به بیت المال برگردانده شود...»<sup>(4)</sup>.

ص: 372

1- نهج البلاغة 1:126 [ص 104، خطبة 77].

2- السيرة الحلبية 2:87 [78/2].

3- نهج البلاغة [46/1، ص 57، خطبة 15]؛ شرح ابن ابی الحديد 1:90 [269/1]، خطبة 15.

4- شرح ابن ابی الحديد 1:90 [270/1-271].

جان خلیفه اموی عثمان بن عفان، با حبّ فرزندان پدرش آل امیه، همان شجره ای که در قرآن لعن و نفرین شده است، آمیخته بود و آنها را بر مردم برتری می داد. و این محبت قلبی او را فرا گرفته بود و از روز نخست از او شناخته شده بود، و هر کس او را می شناخت با این خصلت می شناخت.

عمر بن خطّاب به ابن عباس گفت: «لو ولیها عثمان لحمل بني أبي معیط علی رقاب الناس ولو فعلها لقتلوه»<sup>(1)</sup> [اگر عثمان حکومت را به دست گیرد فرزندان ابو معیط را برگردۀ مردم سوار می کند، و اگر چنین کند او را می کشند].

و چون عثمان، ولید بن عقبه را والی کوفه کرد علی و طلحه و زبیر او را با همین سفارش مؤاخذه کردند و گفتند: «ألم یوصک عمر ألا تحمل آل أبي معیط و بني أمیة علی رقاب الناس؟!» [آیا عمر به تو سفارش نکرد که آل ابو معیط و فرزندان امیه را بر گردۀ مردم سوار نکنی؟!]، و او به آنان جوابی نداد<sup>(2)</sup>.

تمام کوشش خود را بر تأسیس حکومت اموی مقتدر در جوامع اسلامی که بر دیگران غلبه کند، و در قرنهای بعدی نام دیگران را به فراموشی سپارد، گمارد؛ لکن قضا و قدر حتمی، او را در این اهداف ناکام گذاشت و ذکر زیبای همیشگی، و خوبیها و فضیلتهای پی در پی در همه زمانها را برای آل علی علیه و علیهم السلام قرار داد، و اما از آل حرب کسی را پیدا نمی کنی که به آنها منسوب باشد و از این انتساب فراری نباشد، و هنگام ذکر نَسَبش هراسان نباشد؛ و گویا آنها داستان گذشته فراموش شده هستند، و یادی از آنها نمی بینی، و از هیچ کدام آنها صدایی نمی شنوی.

خلیفه، جوانان مرقّه و سرکش بنی امیه که در عنفوان و آغاز جوانی بوده و غرور جوانی داشتند و با تکبر و خودپسندی راه می رفتند، را در مراکز

ص: 373

1- - الأنساب، بلاذری [16/5].

2- - الأنساب، بلاذری 5:30.

جوانانی که توجه و مبالاتی به گفتار و کردار خود نداشتند، و خلیفه درباره آنها به شکایت و ملامت هیچ کس گوش نمی داد.

و این جوانک ها همانهایی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها خبر داده بود و فرموده بود: «إِنَّ فساد أُمَّتِي عَلَى يَدِي غَلْمَةٌ سَفَهَاءَ مِنْ قَرِيشٍ»<sup>(1)</sup> [همانا فساد امت من به دست جوانان سقیهی از قریش است].

و اینها منظور و مقصود این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله هستند: «سَيَكُونُ أُمْرَاءَ بَعْدِي يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ»<sup>(2)</sup> [بعد از من حاکمانی می آیند که چیزهایی که انجام نمی دهند می گویند، و آنچه را به آن امر نشده اند انجام می دهند].

عثمان در حالی آنها را به کار می گماشت که از هر فردی به آنها آشناتر بود، و این در حالی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ اسْتَعْمَلَ عَامِلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنْهُ وَأَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>(3)</sup> [کسی که از میان مسلمین کسی را به کار گمارد در حالی که می داند در میان آنها کسی هست که از او سزاوارتر و داناتر به کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد، همانا به خدا و رسولش و همه مسلمانان خیانت کرده است].

و در «تمهید» باقلانی<sup>(4)</sup> نقل شده است: «مَنْ تَقَدَّمَ عَلَىٰ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَرَىٰ أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُسْلِمِينَ» [کسی که بر گروهی از مسلمین پیشی گیرد در حالی که می داند در میان آنها با فضیلت تر از او هست همانا به خدا و رسولش و مسلمانان خیانت کرده است].

ص: 374

- 
- 1- - این روایت را بخاری در صحیح خود در کتاب الفتن 10:146 [1319/3]، ح 3410؛ و 2589/6، ح 6649، و حاکم در مستدرک 4:470 [517/4]، ح 8450 نقل کرده اند، و حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته اند.
  - 2- - مسند احمد 1:456 [41/2]، ح 4350.
  - 3- - سنن بیهقی 10:118؛ مجمع الزوائد 5:211.
  - 4- - التمهید، باقلانی: 190.

پس زمان این جوانک ها زمان هلاکت امت محمّد و فساد آن بود، فتنه ها از آنها شروع می شد و به آنها بر می گشت، و می بینی والیان در آن روزگار را از طرد شده لعن شده، تا وزغ ملعون، و از فاسقی که با قرآن حکیم هتک شد، تا آزاد شده منافق، و از جوان در ناز و نعمت تا جوانک های سفیه.

و خلیفه در پس همه اینها آرزو داشت که ای کاش کلیدهای بهشت در دست او بود تا آنها را به بنی امیه بدهد و همگی داخل بهشت شوند؛ احمد در مسند خود(1) از طریق سالم بن ابی جعد نقل کرده است: «عثمان گروهی از اصحاب رسول خدا را دعوت کرد که در میان آنها عمار بن یاسر بود و گفت من از شما میپرسم و دوست دارم مرا تصدیق کنید شما را به خدا سوگند آیا میدانید که رسول خدا قریش را بر بقیه مردم و بنی هاشم را بر بقیه قریش برگزید؟ آن گروه ساکت شدند عثمان گفت: «لو أن بیدي مفاتيح الجنة لأعطيها بني أمية حتى يدخلوا من عند آخرهم [ اگر کلیدهای بهشت در دست من بود آن را به بنی امیه میدادم تا همگی داخل آن شوند سند این روایت صحیح و همه رجال آن ثقة و رجال روایت صحیح هستند.

گویا خلیفه گمان کرده است این هرج و مرجی که در بخشش او وجود، دارد با او تا درب بهشت همراه میشود تا قومش را به نعمتهای بهشت اختصاص دهد آن گونه که در دنیا به اموال فراوان اختصاص داد؛ وَأَيُّطَمَعُ كُلُّ أَمْرِي مِنْهُمْ أَنْ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (2) [ آیا هر یک از آنها (با این اعمال زشتش) طمع دارد که او را در بهشت پر نعمت الهی وارد کنند؟!]

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً (3) [ آیا کسانی که مرتکب بدیها و گناهان شدند گمان کردند که

ص: 375

1- مسند احمد 1:62 [100/1، ح 441].

2- معارج: 38.

3- جاثیه: 21.

ما آنها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! چه بد داوری می کنند].

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* وَإِنَّ الْفُجَارَ لَفِي جَحِيمٍ \* يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ» (1) [به یقین نیکان در نعمتی فراوانند. \* و بدکاران در دوزخند، \* روز جزا وارد آن می شوند و می سوزند].

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينٍ» (2) [چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می پندارند، به یقین نامه اعمال بدکاران در «سجین» است].

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ \* وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ \* نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ» (3) [چنین نیست که می پندارد؛ به زودی در «حطمه» (آتشی خردکننده) پرتاب می شود. \* و تو چه می دانی «حطمه» چیست؟! \* آتش برافروخته الهی است، \* آتشی که از دلها سر می زند].

«وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ \* وَبُرُزَّتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» (4) [در آن روز، بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می شود، \* و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد].

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحَبُّوا إِلَى رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» (5) [کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و در برابر پروردگارشان خضوع و خشوع کردند، آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند].

آیا از این خلیفه تعجب نمی کنی که برگزیدن بنی هاشم بر بقیه قریش توسط پیامبرش را دوست ندارد، و تعصب نابجا و کور، او را برمی انگیزد تا با چنین سخن پست و ذلت باری با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که احمد (6) آن را نقل کرده، معارضه کند: «یا معشر بنی هاشم! والذي بعثني بالحق نبياً! لو أخذت بحلقة الجنة

ص: 376

1-1 -- انقطاع: 13-15.

2-2 -- مطففين: 7.

3-3 -- همزة: 4-7.

4-4 -- شعراء: 90 و 91.

5-5 -- هود: 23.

6-6 -- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام [ص 122، ح 180].

ما بدأتُ إلابكم»(1) [ای گروه بنی هاشم! سوگند به کسی که مرا به حقّ به نبوّت مبعوث کرده است! اگر حلقه بهشت را بگیرم شروع نمی کنم مگر با شما].

## - 60 - تبعید ابوذر به بیابان خشک ربنده به حکم خلیفه

### اشاره

بلاذری نقل کرده است(2): چون عثمان آن عطا را به مروان بن حکم داد، و به حارث بن حکم بن ابی العاص سیصد هزار درهم، و به زید بن ثابت أنصاری صد هزار درهم داد، ابوذر گفت: «بشّر الکانزین بعذاب أليم» [کسانی را که اموال را جمع می کنند به عذاب دردناک بشارت ده]. و این آیه را می خواند: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُفْقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»(3) [و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!].

پس مروان بن حکم این سخن را به عثمان رساند، و او غلامش ناتل را پیش ابوذر فرستاد و گفت: از آنچه که خبرش به من رسیده است دست بردار.

ابوذر گفت: آیا عثمان مرا از خواندن کتاب خدا، و گفتن عیب کسی که امر خدا را ترک کرده نهی می کند؟! به خدا سوگند! راضی کردن خدا با غضب عثمان را بیشتر دوست دارم و برای من بهتر است از اینکه خدا را با رضایت عثمان غضبناک کنم.

این سخن، عثمان را به خشم آورد اما صبر کرد و چیزی نگفت.

و روزی عثمان گفت: آیا حاکم می تواند از بیت المال بگیرد و چون غنی شد بر گرداند؟

کعب الأحبار گفت: اشکالی ندارد.

ابوذر گفت: ای فرزند زن و مرد یهودی! آیا تو دین ما را به ما می آموزی؟

ص: 377

1- - الصواعق: 95 [ص 160].

2- - أنساب الأشراف [52/5].

3- - توبه: 34.

عثمان گفت: چقدر مرا اذیت می کنی و درباره اصحاب من لجابت می کنی! به مکتب خود (محلّ تجمّع يك دسته از لشکریان) ملحق شو. و محلّ مکتب او در شام بود، و تنها هنگامی که برای حجّ می آمد از عثمان اجازه می گرفت که در مجاورت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و او اجازه می داد. و محلّ تعلیم او به شام منتقل شد؛ زیرا وقتی دید ساختمانهای شهر به سلع [کوهی نزدیک مدینه] رسید به عثمان گفت: همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «إذا بلغ البناء سلعاً فالهرب» [وقتی بناها به سلع رسید باید گریخت و به سرزمینهای دور رفت] پس به من اجازه بده به شام بروم و در آنجا بجنگم و او اجازه داد.

و ابوذر پیوسته از کارهای معاویه عیب می گرفت، و معاویه سیصد دینار برایش فرستاد؛ ابوذر گفت: اگر از سهم امسال من است که مرا از آن محروم کردید، می پذیرم، و اگر بخشش است احتیاجی به آن ندارم.

و حیب بن مسلمة فهری را با دویست دینار به سوی او فرستاد؛ پس ابوذر گفت: آیا وقتی مالی را برای من می فرستی، کسی ضعیف تر و بیچاره تر از من نزد خود پیدا نمی کنی؟ و مال را برگرداند.

و معاویه کاخ خضر را در دمشق ساخت؛ ابوذر گفت: «إن كانت هذه الدار من مال الله فهي الخيانة، وإن كانت من مالك فهذا الإسراف» [ای معاویه! اگر این خانه از مال خداست این خیانت است، و اگر از مال خودت می باشد اسراف است]؛ پس معاویه ساکت شد.

و ابوذر می گفت: «والله! لقد حدثت أعمال ما أعرفها، والله! ما هي في كتاب الله ولا سنة نبيه، والله! إني لأرى حقاً يُطفاً، وباطلاً يُحيى، وصادقاً يُكذب، وأثرةً بغير تقى، وصالحاً مستأثراً عليه» [به خدا سوگند! اعمالی روی داده که من آنها را نمی شناسم، به خدا سوگند! این رفتارها در کتاب خدا و سنت پیامبرش نیست، و به خدا سوگند! می بینم که حقّ خاموش می شود و باطل زنده می شود، و راستگویی تکذیب می شود، و کرامت، بدون تقوا حاصل می شود، و فرد صالحی که بر او غلبه کرده اند].



پس حبيب بن مسلمه به معاويه گفت: همانا ابوذر، شام را برای تو فاسد می کند و اگر به شام احتیاج دارید اهل آن را دریاب. پس معاويه درباره ابوذر به عثمان نامه نوشت. و عثمان به معاويه نوشت: اما بعد، جندب را بر خشن ترین و سخت ترین مرکب سوار کن و به سوی من بفرست. آنگاه معاويه کسی را فرستاد تا ابوذر را شب و روز حرکت دهد. و چون ابوذر به مدینه رسید به عثمان گفت: کودکان را بر کار گماشته ای، و بر مرزها قرار داده ای، و فرزندان آزاد شدگان را به خود نزدیک کرده ای. عثمان به او پیغام داد: به هر مکانی خواستی برو. ابوذر گفت: به مکه؟ گفت: نه. گفت: به بیت المقدس؟ گفت:

نه. گفت: به یکی از دو شهر کوفه و بصره؟ گفت: نه، ولی تو را به ریزه می فرستم. پس او را به ریزه تبعید کرد و در آنجا بود تا از دنیا رفت.

و از طریق اعمش از ابراهیم تیمی از پدرش نقل شده است: «به ابوذر گفتم:

چه چیز تو را به ریزه آورد؟ گفت: عثمان و معاويه را نصیحت کردم».

مسعودی نوشته است: «... عثمان گفت: من تو را به ریزه می فرستم.

گفت: الله اکبر! رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت، همانا او مرا به هر چه ملاقات می کنم خبر داد. عثمان گفت: به تو چه گفت؟ گفت: به من خبر داد که از رفتن به مکه و مدینه منع می شوم و در ریزه وفات می کنم، و دفن مرا گروهی به عهده می گیرند که از عراق به حجاز می روند. و ابوذر فرستاد شترش را بیاورند پس همسرش و گفته شده دخترش، آن را برایش آورد. و عثمان دستور داد مردم از او دور شوند تا به ریزه برود. و چون از مدینه خارج شد، و مروان او را می برد، ناگاه علی بن ابی طالب رضی الله عنه به همراه دو فرزندش و برادرش عقیل و عبدالله بن جعفر و عمّار بن یاسر ظاهر شدند.

در این هنگام، مروان اعتراض کرد و گفت: ای علی! امیر المؤمنین مردم را نهی کرد که ابوذر را در مسیرش همراهی و مشایعت کنند، و اگر تو نمی دانستی من به تو خبر دادم.

آنگاه علی بن ابی طالب با تازیانه به سوی او رفت و بین دو گوش شترش

زد و فرمود: «تَسَخَّ نَحَاكَ اللهُ إِلَى النَّارِ» [دور شو! خداوند تو را به جهنم بفرستد]. و با ابوذر حرکت کرد و او را مشایعت نمود و سپس با او وداع کرد و برگشت.

و چون آن دو خواستند برگردند ابوذر گریه کرد و گفت: «رَحِمَكُمُ اللهُ أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا رَأَيْتُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ! وَوَلَدُكَ ذَكَرْتُ بِكَمُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» [خداوند شما اهل بیت را رحمت کند! ای ابا الحسن! هر گاه تو و فرزندان را می بینم به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله می افتم].

و مروان از این رفتار علی بن ابی طالب به عثمان شکایت کرد. و عثمان گفت: «يا معشر المسلمين! من يعذرني من عليّ؟! ردّ رسولی عمّا وَجَّهْتُهُ لَهُ وَفَعَلَ كَذَا وَاللَّهِ! لِنَعْطِيَنَّهُ حَقَّهُ» [ای جماعت مسلمین! چه کسی در مقابل علی مرا یاری می کند؟ فرستاده مرا از آن کاری که برای آن فرستاده بوم منع کرده و فلان کار را انجام داده است، و به خدا سوگند حقش را کف دستش می گذاریم].

و چون علی بازگشت مردم به استقبال او رفتند (1) و گفتند: همانا امیر المؤمنین به خاطر اینکه ابوذر را مشایعت کرده ای بر تو خشم گرفته است.

علی علیه السلام گفت: «غضب الخيل على اللجم» (2) [اسبها بر لگامهای خود خشم می گیرند].

سپس رفت. و چون عصر شد پیش عثمان آمد، عثمان گفت: چرا آن رفتار را با مروان انجام دادی و بر من جرأت پیدا کرده ای و فرستاده و فرمان مرا ردّ می کنی؟!

ص: 380

---

1- - این جمله می رساند امام علیه السلام در مشایعت ابوذر چند روز در مدینه مشرفه حضور نداشت. و گفته استاد عبدالحمید جودت سخّار مصری در کتاب خود الاشتراکیّ الزاهد: 192 را به واقعیت نزدیک می کند؛ وی می نویسد: «علی و همراهانش با ابوذر رفتند تا به ربه رسیدند و از شترها پیاده شدند و نشستند و صحبت کردند».

2- - [مجمع الأمثال 412/2، شماره 2662. این ضرب المثل درباره کسی به کار می رود که در موردی غضب می کند که نفعی به حالش ندارد. و «لجم» جمع «لجام» به معنای آهنی است که در دهان اسب قرار می گیرد. در این جمله دندان گرفتن اسب از لگام خود، کنایه از عصبانیت و غضب وی قرار داده شده، گویا به خاطر عصبانیت، لگام خود را دندان می گیرد؛ ر. ک: لسان العرب 649/1].

فرمود: «أما مروان فإنه استقبلني يردني فردته عن ردي وأما أمرك فلم أرد» [أما مروان همانا او پیش من آمد تا مرا برگرداند و او را از برگرداندن خود مانع شدم، و اما امر تو را رد نکردم].

عثمان گفت: آیا این خبر به تو نرسیده که من مردم را از ابوذر و مشایعت او نهی کرده ام؟!

علی علیه السلام فرمود: «أوكُل ما أمرتنا به من شيء يري طاعة لله والحق في خلافه اتبعنا فيه أمرك؟ بالله! لا نفعل» [آیا هر چه گمان می کنی طاعت خداست و ما را به آن امر می کنی ولی حق برخلاف آن است امر تو را در آن تبعیت کنیم؟ به خدا سوگند! این کار را نمی کنیم].

عثمان گفت: بگذار مروان تو را قصاص کند.

فرمود: «وما أقيده» [برای چه خود را در اختیار او بگذارم؟]. گفت: بین دو گوش شترش زده ای (1).

علی علیه السلام فرمود: «أما راحلتي فهي تلك فإن أراد أن يضربها كما ضربت راحلته فليفعل. وأما أنا فوالله! لن شتمني لأشتمتك أنت مثلها بما لا أكذب فيه ولا أقول إلا حقاً» [اما شتر من این است و اگر می خواهد آن را بزند چنانکه شترش را زدم پس بزند. و اما من به خدا سوگند! اگر مرا دشنام دهد تو را چنان ناسزایی گویم که در آن دروغ نمی گویم و جز حق چیزی نمی گویم].

عثمان گفت: «ولم لا يشتمك إذا شتمته؟ فوالله! ما أنت عندي بأفضل منه» [چرا تو را دشنام ندهد وقتی دشنامش داده ای؟ به خدا سوگند! تو نزد من برتر از او نیستی].

پس علی بن ابی طالب خشمگین شد و فرمود: «إلي تقول هذا القول؟! وبمروان تعدلني؟! فأنا والله! أفضل منك، وأبي أفضل من أبيك، وأمي أفضل من أمك، وهذه نبلي قد نثلتها وهلم فأقبل بنبلك» [این سخن را به من می گویی؟! و مرا با مروان

ص: 381

---

1- - از عبارت چیزی افتاده است که در جواب آشکار می شود، و ان شاء الله کمی پس از این صحیح آن ذکر می شود.

مساوی قرار می دهی؟! به خدا سوگند! من از تو برتر هستم، و پدرم از پدر تو، و مادرم از مادر تو برتر است، و این فضل و نجابت من است که پراکندم، و بشتاب و فضل و نجابت خود را بیاور].

در این هنگام، عثمان خشمگین شد و چهره اش برافروخته و سرخ شد و برخاست و داخل خانه اش رفت و علی بازگشت و اهل بیت او و مردانی از مهاجرین و انصار پیرامون او گرد آمدند. و چون فردا شد و مردم پیرامون عثمان جمع شدند از علی به آنها شکایت کرد و گفت: «او بر من عیب می گیرد، و از کسانی که بر من عیب می گیرند پشتیبانی می کند»، و می خواهد ابوذر و عمار بن یاسر و دیگران را خشنود سازد. آنگاه مردم پا در میانی کرده و آن دو را آشتی دادند. و علی به او گفت: «والله! ما أردتُ تشييعَ أبي ذرٍّ إلا لله»<sup>(1)</sup> [به خدا سوگند! من ابوذر را مشایعت نکردم مگر برای خدا].

### سخن امیر المؤمنین علیه السلام وقتی ابوذر به ربنده تبعید شد

«يا أبا ذر! إنك غضبت لله فارحُ من غضبت له، إنَّ القومَ خافوكَ على دنياهم وخفتهم على دينك، فاترك في أيديهم ما خافوكَ عليه، واهرب منهم بما خفتهم عليه، فما أوجههم إلى ما منعتهم، وما أغناك عمّا منعوك، وستعلم من الرابع غداً، والأكثر حسداً.»

ولو أنّ السماوات والأرضين كانتا على عبد رتقاً ثم اتقى الله لجعل الله له منهما مخرجاً، لا يؤنسك إلا الحق، ولا يوحشك إلا الباطل، فلو قبلت دنياهم لأحبوك، ولو قرضت منها لأمنوك»<sup>(2)</sup> [ای ابوذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضب کردی، همانا این مردم برای دنیای خویش از تو ترسیدند،

ص: 382

---

1- - ر. ك: الأنساب 5:52-54؛ صحيح بخارى، كتاب الزكاة والتفسير [509/2، ح 1341؛ 1711/4، ح 4383]؛ الطبقات الكبرى 4:168 [229/4]؛ مروج الذهب 1:438 [360-357/2]؛ تاريخ يعقوبى 2:148 [172-171/2]؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد 1:240-242 [59-52/3]؛ خطبة [43]؛ فتح الباري 3:213 [274/3]؛ عمدة القاري 4:291 [262/8]؛ ح [11].

2- - نهج البلاغة 1:247 [ص 188، خطبة 130].

و تو برای دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند در دستهای آنها رها کن، و با دین خود که برای آن ترسیدی، از این حرام بگریز، این دنیا پرستان چه محتاجند به آنچه که تو آنان را از آن ترساندی و چه بی نیازی از آنچه آنان تو را منع کردند. و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می برد، و چه کسی بر او بیشتر حسد می ورزند؟! اگر آسمانها و زمینها بر بنده ای تنگ شوند (و درهای خود را بر روی او ببندند) و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود. هیچ چیزی جز حق مونس تو نشود، و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیندازد. اگر تو دنیای این مردم را می پذیرفتی تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن برمی گرفتی به تو امنیت داده و دست از تو برمی داشتند].

ابن ابی الحدید در «شرح» (1) خود تفصیل داستان ابوذر را ذکر کرده و آن را مشهور و متضاهر دانسته و نوشته است: «واقعة ابوذر و اخراج او به ربنده یکی از رویدادهایی بود که بر عثمان عیب گرفته شد...».

### با من بیا تا با عینک تحقیق و پژوهش بنگریم

امینی می گوید: آیا جایگاه ابوذر غفاری از ایمان، و ثبات قدمش در راه خدا، و محلّ او از فضیلت، و مکان او نسبت به علم، و جایگاه او از صدق و راستی، و منزلت او نسبت به زهد، و مکان بلند او از عظمت، و خشونت و درشت خویی او در راه خدا، و جایگاه رفیع او نزد پیامبر خاتم را می دانی؟ اگر نمی دانی پس به این سخنان دقت کن:

### تعبد ابوذر پیش از بعثت، پیشی گرفتن وی در اسلام، ثبات قدم او در راه خدا:

1 - ابن سعد در «طبقات» (2) از طریق عبدالله بن صامت نقل کرده است:

ص: 383

1- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 2:375-387 [8/252-262، خطبة 130].

2- الطبقات الکبری 4:161 [4/220]. و در این کتاب آمده است: «ای برادر زاده! پیش از آنکه رسول خدا را ملاقات کنم نماز خواندم...».

«ابوذر گفت: پیش از اسلام و پیش از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم سه سال نماز خواندم. گفتم: برای که؟ گفت: برای خدا. گفتم: به کدام سو متوجه می شدی؟ گفت: به هر طرف که خدا مرا متوجه می کرد متوجه می شدم».

2 - ابن سعد در «طبقات» (1) از طریق ابوذر نقل کرده است که گفت: «من پنجمین نفری بودم که اسلام آوردم».

و در روایت ابن سعد از طریق ابن ابی و ضاح بصری آمده است: «ابوذر چهارمین یا پنجمین مسلمان بود» (2).

و ابونعیم در «حلیه» (3) از طریق ابن عباس از ابوذر نقل کرده است: «من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه ماندم و او اسلام را به من تعلیم داد و مقداری از قرآن را خواندم. پس گفتم: ای رسول خدا! من می خواهم دین خود را آشکار کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «می ترسم کشته شوی». گفتم: چاره ای از آن نیست هر چند کشته شوم. پس سخنی نگفتم؛ و من آمدم و قریش در مسجد حلقه زده بودند و صحبت می کردند؛ گفتم: أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله؛ در این هنگام، آن حلقه ها از هم پاشید، و بلند شدند و مرا زدند و وقتی مرا رها کردند گویا بُتی قرمز رنگ بودم، و گمان می کردند مرا کشته اند.

وقتی به هوش آمدم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و چون حال مرا دید فرمود: «آیا تو را نهی نکردم؟». گفتم: ای رسول خدا! حاجتی در درون خود داشتم که آن را بر آوردم. پس با رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم و او فرمود: «به قوم خود ملحق شو و وقتی خبر ظهور من به تو رسید نزد من بیا».

ص: 384

1- - الطبقات الكبرى 4:161 [224/4].

2- - ر. ك: المستدرک على الصحيحین 3:342 [385/3، ح 5459]؛ الاستيعاب 1:83؛ و 2:664 [القسم الأول/ 252، شماره 339؛ والقسم الرابع/ 1653، شماره 2944]؛ أسد الغابة 5:186 [357/1، شماره 800].

3- - حلية الأولياء 1:158.

1 - ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (1) از طریق زاذان نقل کرده است: از علی دربارهٔ ابوذر سؤال شد، او فرمود: «وَعِيَ عِلْمًا عَجَزَ فِيهِ، وَكَانَ شَحِيحًا حَرِيصًا، [شَحِيحًا] عَلِي دِينَهُ، حَرِيصًا عَلَي الْعِلْمِ، وَكَانَ يَكْثُرُ السُّؤَالَ فَيُعْطَى وَيُمنَعُ، أَمَا أَنْ قَدْ مَلَأَ لَهُ فِي وَعَائِهِ حَتَّى امْتَلَأَ» [علمی را در خود جای داده بود که در آن (و از تحمل آن) عاجز بود، و بخیل و حریص بود، (بخیل) نسبت به دینش، و حریص نسبت به علم، و زیاد سؤال می پرسید که گاه جواب داده می شد و گاه منع می شد، همانا در ظرف او ریخته شد تا پر شد].

2 - محاملی در آمالی خود و طبرانی از طریق ابوذر نقل کرده اند (2) که گفت:

«ما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً مما صبه جبرئيل وميكائيل في صدره إلا وقد صبه في صدري...» [رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی از آنچه جبرئیل و میکائیل در سینه اش ریختند را باقی نگذاشت مگر اینکه آن را در سینه من ریخت...].

### حدیث راستگویی و زهد او:

1 - ابن سعد و ترمذی از طریق عبدالله بن عمرو بن عاص، و عبدالله بن عمر، و ابودرداء در حدیث مرفوعی نقل کرده اند: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذر» [آسمان بر سر کسی سایه نیفکنده، و زمین کسی را حمل نکرده که راستگوتر از ابوذر باشد].

این روایت را با اختلاف الفاظ آن، ابن سعد، ترمذی، ابن ماجه، احمد، ابن ابی شیبیه (3)، ابن جریر (4)، ابو عمر، ابونعیم، بغوی، حاکم، ابن عساکر (5)،

ص: 385

1- - الطبقات الكبرى، چاپ لیدن 170:5/232/4، و ما بین دو قلاب از همین کتاب است.

2- - آمالی المحاملي [ص 100-101]؛ المعجم الكبير [2/149، ح 1624]؛ مجمع الزوائد 9:330؛ والإصابة 3:484.

3- - مصنف ابن أبي شيبة [12/124، ح 2315-2317].

4- - تهذيب الآثار [ص 158، ح 18] از مسند علي بن أبي طالب عليه السلام.

5- - مختصر تاريخ دمشق [28/290].

طبرانی(1)، و ابن جوزی(2) نقل کرده اند.

2- ترمذی در «صحیح»(3) خود این حدیث مرفوع را نقل کرده است:

«أبوذر يمشي في الأرض يزهد عيسى بن مريم عليه السلام» [ابوذر در زمین با زهد عیسی بن مریم علیه السلام راه می رود].

### حدیث فضیلت ابوذر:

1- از بریده، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَنِي بِحَبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَحِبُّهُمْ: عَلِيٌّ وَأَبُوذَرٍّ وَالْمَقْدَادُ وَسَلْمَانَ»(4)[همانا خدا مرا به دوست داشتن چهار نفر امر کرده و به من خبر داده که آنها را دوست دارد: علی، ابوذر، مقداد و سلمان].

2- ابن هشام در «سیره»(5) این حدیث مرفوع را نقل کرده است: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا ذَرٍّ يَمْشِي وَحْدَهُ، وَيَمُوتُ وَحْدَهُ، وَيُبْعَثُ وَحْدَهُ»(6)[خداوند ابوذر را رحمت کند به تنهایی راه می رود (و زندگی می کند)، و به تنهایی می میرد، و به تنهایی برانگیخته می شود].

3- بزار از طریق انس بن مالک در حدیث مرفوعی نقل کرده است: «الْجَنَّةُ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ: عَلِيٍّ وَعَمَّارٍ وَأَبِي ذَرٍّ» [بهشت مشتاق سه نفر است: علی، عمار و

ص: 386

1- - المعجم الكبير [149/2، ح 1625].

2- - ر. ك: الطبقات الكبرى 4:168 و 167 [228/4]؛ سنن ترمذی 2:221 [628/5، ح 3801-3802]؛ سنن ابن ماجه 1:68 [55/1]، ح 156؛ مسند احمد 2:163 و 175 و 223؛ و 5:197؛ و 6:442 [347/2]؛ ح 6483؛ ص 366؛ ح 6593؛ ص 446؛ ح 7038؛ 6:255؛ ح 21217؛ و 7:595؛ ح 26947 و....

3- - سنن ترمذی 2:221 [629/5، ح 3802].

4- - سنن ترمذی 2:213 [594/5، ح 3718]؛ سنن ابن ماجه 1:66 [53/1، ح 149]؛ المستدرک علی الصحیحین 3:130 [141/3، ح 4649]؛ الاستیعاب 2:557 [القسم الثاني/636، شماره 1014]؛ الجامع الصغیر [258/1، ح 1692].

5- - السیره النبویة 4:179 [167/4].

6- - این روایت را ابوعمر در الاستیعاب 1:83 [ص 253، شماره 339]، و ابن اثیر در أسدالغابة 5:188 [101/6، شماره 5862] ذکر کرده اند.



هیثمی این روایت را در «مجمع الزوائد» (1) ذکر کرده و نوشته است: «سند آن حسن است».

### وصیت پیامبر اعظم به ابوذر:

1 - حاکم در «مستدرک» (2) از طریقی که آن را صحیح می داند، از ابوذر نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا أبأذر! کیف أنت إذا كنت في حثالة؟»، وشبک بین أصابعه. قلت: یا رسول الله! فما تأمرني؟! قال: «اصبر اصبر اصبر، خالقوا الناس بأخلاقهم، وخالفوهم في أعمالهم» [ای ابوذر! وقتی در میان افراد رذل هستی چگونه ای؟! و انگشتهای خود را در هم فرو برد. گفتم: ای رسول خدا! مرا به چه فرمان می دهی؟ فرمود: «صبر کن صبر کن صبر کن، با خلق و خوی مردم با آنها رفتار کنید، و در کردارشان با آنها مخالفت کنید»].

2 - ابونعیم در «حلیه» (3) از طریق سلمة بن أكوع از ابوذر رضی الله عنه نقل کرده است:

هنگامی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده بودم به من فرمود: «یا أبأذر! أنت رجل صالح وسيصيبك بلاء بعدي» [ای ابوذر! تو مرد صالحی هستی و به زودی پس از من بلایی به تو می رسد]. گفتم: در راه خدا؟ فرمود: «در راه خدا». گفتم: مرحبا به امر خدا.

3 - ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (4) از طریق ابوذر نقل کرده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا أبأذر! كيف أنت إذا كانت عليك أمراء يستأثرون بالفيء؟». [ای ابوذر! وقتی حاکمانی بر تو حکمرانی می کنند که غنیمتها را برای خود بر می گزینند

ص: 387

1- - مجمع الزوائد 9:330.

2- - المستدرک علی الصحیحین 3:343 [386/3] ح 5464.

3- - الحلیة 1:162.

4- - الطبقات الكبرى 4:166 [226/4]؛ و نگاه کن: مسند احمد 5:180 [228/6-229] ح 21048 و 21049؛ سنن أبي داود 2:282 [241/4] ح 4759.

چگونه ای؟]. گفتم: در این صورت سوگند به کسی که تو را به حقّ مبعوث کرد! با شمشیرم می جنگم تا به خدا ملحق شوم. فرمود: «أفلا أدلّك على ما هو خير من ذلك؟! إصبر حتّى تلقاني» [آیا تو را راهنمایی نکنم بر چیزی که برای تو بهتر از این است؟! صبر کن تا مرا ملاقات کنی].

## این ابوذراست

و این فضایل، احسانها، علم، تقوا، اسلام، ایمان، مکارم، کرامت ها، خلق و خو، ملکات فاضله، گذشته و آینده، و ابتدای امر او و منتهای آن است، و خلیفه کدام یک از اینها را بر او عیب گرفت (1)؟! و او را مجازات کرد و هماره از زندان و بازداشتگاهی به تبعیدگاهی اخراج و تبعید می نمود، و بر شتر بدون جهاز سوار می کرد و از جایی به جای دیگر می فرستاد و پنج نفر از صقالبه (2) بر زور مرکب او را می راندند تا او را به مدینه رساندند و گوشت رانهایش ریخت و نزدیک بود بمیرد، و پیوسته او را به بدترین شکل شکنجه می کرد تا اینکه در آخرین تبعیدگاه - ربنه - بدون آب و غذا وفات کرد، و گرمای شدید بدن او را می سوزاند، و دوست شفیقی نداشت که او را مداوا کند، و کسی از قومش نبود تا جسد طاهر او را دفن کند. او - خدایش بیامرزد - تنها مُرد، و تنها محشور می شود؛ آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله که این فضایل را به او عطا کرد، به وی خبر داد و خداوند سبحان از فوق آن دو خوب مدافعی برای مظلوم است، پس نگاه کن پیروزی و رستگاری در آن روز برای کیست.

ص: 388

---

1- - التاريخ الكبير [231/3، شماره 780].

2- - «صقالبه»: قومی که در شمال بلاد بلغار زندگی می کنند و در بسیاری از بلاد شرق اروپا منتشر شده اند، و اکنون «سلاف» نامیده می شوند؛ ر. ک: المعجم الوسيط. و گفته شده است: آنان روسی ها و یوگسلاوی ها هستند؛ ر. ک: أعلام المنجد. و نیز برخی گفته اند: گروهی سرخ پوست هستند، با موهای متمایل به قرمزی که در اطراف خزر و برخی کوههای روم زندگی می کنند. و به مطلق مرد سرخ پوست نیز از باب تشبیه به آنها، صقالب می گویند؛ ر. ک: لسان العرب [526/1].

همانا خلیفه در بخشش به خویشان خود و کسانی که به او نزدیک بودند و مانند بستگان او بودند، با باد مسابقه گذاشته بود [بسیار بخشش می کرد]، و به خاطر عطا‌های او مالک میلیون‌ها شدند، و کسی در میان آنها نبود که به درجه ابوذر در سوابق و فضایل برسد، و در هیچ کرامتی از کرامت‌های وی ذره‌ای غبار [و تردید] وارد کند؛ پس چه چیز ابوذر را از آنها به تأخیر انداخت تا جایی که سهم او از بیت المال را قطع کردند، و او را از بهره مند شدن از کمی آسایش و زندگی راحت محروم کردند، و از میان خانه اش و جوار پیامبر اعظم کوچ دادند، و زمین با گستردگی اش بر او تنگ آمد؟!!

و چرا در شام علیه او ندا دادند که کسی همنشین او نشود(1)؟! و چرا مردم در مدینه از او فرار می کردند؟!!

و چرا عثمان مردم را منع کرد که با او بنشینند و صحبت کنند؟! و چرا خلیفه از مشایعت او منع می کند و به مروان دستور می دهد نگذارد کسی با او صحبت کند؟! آری، ابوذر بر آنچه در آن زمان شایع بود عیب می گرفت؛ مانند اسراف در بخشش بدون اینکه کسی که به او بخشیده می شود شایستگی آن را داشته باشد، و مانند مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بخششها و در هر چه مخالف سنت شریفه بود، و مانند اذیت و آزار سابقه داران امت اسلام توسط حاکمان بیت اموی که مردان فساد و بیهودگی بودند، و گمان می کردند تخت سلطنت در آن روز بر آن اعمال استقرار یافته است؛ و بر این باور بودند که گوش دادن به سخنان ابوذر و نظایر او از صلحای صحابه، دور کردن این تخت از مکان استقرارش می باشد، یا آن افرادی که به سرعت و با حرص فراوان به آن ثروت‌های انبوه دست یافته بودند ترسیدند اگر کسی به سخن او گوش دهد آنچه گرد آورده اند از آنان گرفته شود، پس علیه او جمع شدند و خلیفه وقت را با تسویلات و فریب‌های گوناگون علیه او برانگیختند تا واقع شد آنچه واقع شد،

ص: 389

---

1- - این روایت را ابن سعد در الطبقات 4:168 [229/4] نقل کرده است.

و خلیفه اسیر هوی و هوس قوم خود بود، و با شهوات آنان حرکت می کرد، و دلش آکنده از محبت فرزندان پدرش بود اگر چه از شجره ملعونه در قرآن باشند.

و ابوذر آنان را از جمع کردن ثروت از راه درست منع نمی کرد، و نمی خواست سلطه را از کسی که از راه مشروع مالک چیزی شده سلب کند، بلکه غصب کردن حقوق مسلمین و غارت مال خدا مانند شتری که گیاه تازه بهاری می خورد را بر آنها که اموال را به خود اختصاص داده بودند و دیگران را از آن محروم کرده بودند، عیب می گرفت، و چیزی نمی خواست مگر آنچه خدای سبحان با این سخن خود اراده کرده بود: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (1) [و کسانی را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!]، و چیزی نمی خواست جز آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهات مالی آورده بود.

احمد در «مسند» (2) خود، از طریق احنف بن قیس نقل کرده است: «من در مدینه بودم و مردی را دیدم که هرگاه مردم او را می دیدند فرار می کردند. گفتم:

تو کیستی؟ گفت: من ابوذر صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. گفتم: چرا مردم از تو فرار می کنند؟ گفت: من آنها را از اموالی که جمع می کنند نهی می کنم آنچنان که رسول خدا آنها را از آن نهی می کرد».

و در «فتح الباری» (3) به نقل از شخصی آمده است: «صحیح این است که عیب گرفتن ابوذر، بر سلاطینی بود که اموال را برای خود جمع می کردند و در راه صحیح آن انفاق نمی کردند».

و نَوَوَى پس از ذکر این سخن، آن را باطل دانسته است؛ زیرا پادشاهان در

ص: 390

1- - توبه: 34.

2- - مسند احمد 5:164 و 176 [6/206، ح 20940؛ ص 224، ح 21024].

3- - فتح الباری 3:213 [3/275].

آن هنگام افرادی مثل ابوبکر و عمر و عثمان بودند و اینها خیانت نکرده اند!

این سخنِ نَوویِ دروغی آشکار است؛ زیرا روزی که ابوذر تیت‌های خود را بر زبان آورد، زمان ابوبکر و عمر نبود، بلکه زمان عثمان بود که مخالفی آشکار با سیره آن دو داشت، و با سیره نبوی در تمام آنچه گذشت، مابین بود؛ و به همین خاطر ابوذر سلام الله علیه در زمان ابوبکر و عمر ساکت بود و به عثمان می گفت: «ويحك يا عثمان! أما رأيت رسول الله و رأيت أبا بكر وعمر؟ هل رأيت هذا هديهم؟ إنك تبطش بي ببطش جبار» [وای بر تو ای عثمان! آیا رسول خدا و ابوبکر و عمر را ندیدی؟ آیا گمان می کنی این، روش آنها است؟ تو مرا قهرآمیز مجازات می کنی و در شدت می نهی مانند در شدت نهادن ستمگر].

و می گفت: «اتَّبِعْ سُنَّةَ صَاحِبِيكَ لَا يَكُنْ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ كَلَامٌ» [از سنت و روش دوریقت (ابوبکر و عمر) پیروی کن تا کسی علیه تو سخنی نگوید].

افزون بر آن، بر معاویه که با فرو رفتن در نعمت و وسعت دادن به زندگی و اختصاص اموال به خود، خُلق و خوی کسرها و قیصرها را برگزیده بود، عیب می گرفت، و این در حالی بود که معاویه در زمان پیامبر فقیر بود و مالی نداشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله از او با همین ویژگی یاد کرده بود [صعلوكاً لا مال له] (1) و در لفظی آمده است: «إِنَّ مَعَاوِيَةَ تَرَبَّ خَفِيفَ الْحَالِ» (2) [همانا معاویه، فقیر، خاك نشین، و اموالش اندك بود].

در این هنگام ابوذر چه باید می کرد در حالی که پیامبر اعظم در حدیثی که او را به هفت چیز سفارش کرد (3)، به وی دستور داده بود که حق را بگوید

ص: 391

1- صحیح مسلم، کتاب النکاح و الطلاق 4:195 [290/3] ح 36؛ سنن نسائی 6:75 [274/3] ح 5352؛ سنن بیهقی 7:135.

2- صحیح مسلم 4:199 [295/3] ح 48.

3- این روایت را ابن سعد در الطبقات: 164 [229/4] از طریق عبدالله بن صامت از ابوذر نقل کرده که گفت: «أوصاني خليلي بسبع: [أمرني] بحب المساكين والدين مني، وأمرني أن أنظر إلى من هو دوني ولا أنظر إلى من هو فوقني، وأمرني أن لا أسأل أحداً شيئاً، وأمرني أن أصل الرحم وإن أدبرت، وأمرني أن أقول الحق وإن كان مرّاً، وأمرني أن لا أخاف لومة لائم، وأمرني أن أكثّر من لا حول ولا قوة إلا بالله؛ فإنهم من كنز تحت العرش» [رفیق من (پیامبر) مرا به هفت چیز سفارش کرد: (مرا) به دوست داشتن فقیران و نزدیکی به آنها (امر نمود)، و به من دستور داد که به پایین تر از خود نگاه کنم و به بالاتر از خود نگاه نکنم، و به من فرمان داد که از کسی چیزی نخواهم، و مرا امر نمود با خوشاوندان صلّه رحم نمایم اگر چه آنها پشت کرده باشند، و دستور داد که حق را بگویم هر چند تلخ باشد، و امر نمود از سرزنش کننده نهراسم، و امر نمود «لا حول ولا قوة إلا بالله» را زیاد بگویم؛ زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش است].

اگر چه تلخ باشد و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نترسد.

و سخن عثمان چه فایده ای برای او داشت که گفت: «مالك و ذلك؟ لا أم لك!» [تورا به این کار چه؟ ای بی مادر!].

و ابوذر می توانست به او این سخن را که گفت، بگوید: «والله! ما وجدْتُ لي عذراً إلا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر» [به خدا سوگند! هیچ عذری برای خودم نمی یابم مگر اینکه امر به معروف و نهی از منکر کنم].

و آنچه ابوذر فریاد آن را بر آورده بود چیز جدیدی که گذشته ای از زمان پیامبر نداشته باشد، نبود؛ و ندا نداد مگر به چیزی که از کتاب و سنت فراگرفته بود، و از بین دو لب پیامبر کریم که دعوت خویش را آشکار کرده بود، دریافت کرده بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله ثروت هیچ يك از اصحابش را که در میان آنها تاجران و صاحبان املاك و ثروتمندان بودند، به زور نگرفت و از آنها بیش از حقوق واجب الهی دریافت نکرد و ابوذر در دعوت و تبلیغ همان روش را پیش گرفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او از بلا و سختی و رنجی که به او می رسد، و از طرد او از جوامع اسلامی: مکه، مدینه، شام، بصره و کوفه، خبر داده بود. و او را در آن هنگام صالح خواند و به او دستور داد که صبر کند، و آنچه به او می رسد در راه خداست؛ و ابوذر گفت: مرحبا به امر خدا. پس صالح بودن ابوذر مانع می شود

که او بر خلاف سنت و به چیزی که نظام جامعه را مختل می کند، امر نماید. و اینکه این بلا و مصیبت او در راه خداست، پذیرای این نیست که آنچه این بلا را به سوی او کشانده مشروع و جایز نباشد. و اگر این کار او خلاف مصلحت عمومی بود و رضایت خدا و رسولش در آن نبود باید پیامبر او را از آن عیب گیری و انکاری که با سختی و مشقت به آن قیام می کند، نهی می کرد در حالی که آن حضرت می دانست این دعوت، اذیت و آزار و بلای سنگینی را برای او در پی دارد و آوازه خلیفه مسلمین را زشت و روی تاریخ وی را سیاه می کند و عار و عیب را تا ابد برای او باقی می گذارد. و شریعت آسان، این حکم سختی که ابوذر به آن متهم شده را نیاورده و او هرگز آن را قصد نکرده چرا که او در امت محمد صلی الله علیه و آله از لحاظ زهد، عبادت، نیکوکاری، سیره، راستگویی، بلندپایگی و محبوبیت، و اخلاق، مانند عیسی است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را چنین توصیف نموده است و تنها عثمان آنگاه که بر او خشم گرفت گفت:

«أشيروا عليّ في هذا الشيخ الكذاب، إمّا أن أضربه أو أحبسه أو أقتله» [به من درباره این پیرمرد بسیار دروغگو مشورت دهید که او را بزنم یا حبس کنم یا بکشم] و آنگاه که ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث فرزندان عاص را نقل کرد، عثمان او را تکذیب نمود.

شگفتا! این جزای کسی است که به خاطر خدا و رسولش نصیحت کرد و از جانب آنها کلام راستی را رساند؟ نه، به خدا سوگند! این ادبی است که ویژه خلیفه است!

و عجیب تر از این، پاسخی است که عثمان به مولا امیر المؤمنین داد که چون آن حضرت از ابوذر دفاع کرد و فرمود: «أشیر عليك بما قال مؤمن آل فرعون»<sup>(1)</sup> [به تو مشورت می دهم به آنچه که مؤمن آل فرعون گفت]، عثمان کلام درشتی گفت که واقدی آن را مخفی کرده و دوست ندارد که ذکر شود! و ما

ص: 393

---

1-- نگاه کن: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 2:375-387 [252/8-262، خطبة 130]؛ [الغدیر 8/430].

اگر چه از طریقی دیگر بر آن آگاه شده ایم لکن این کتاب را از ذکر آن پاك و منزّه می داریم.

و عثمان بار دیگر نیز با کلامی درشت و خشن با امیر المؤمنین علیه السلام برخورد کرد و آن، هنگامی بود که او و دو فرزندش دو سبط پیامبر، ابوذر را در راهش به سوی تبعیدگاه مشایعت کردند، و مروان مراقب او بود و تفصیل آن گذشت (1)؛ و در آن واقعه عثمان به علی علیه السلام گفت: «ما أنت بأفضل عندي من مروان» [تو نزد من از مروان برتر نیستی!].

همانا به خاطر حقارت و پستی دنیا نزد خداست که بین علی و مروان آن وزغ فرزند وزغ و ملعون فرزند ملعون، فخر فروشی و تفاضل واقع شود. من نمی دانم آیا خلیفه از سخنان پیامبر درباره مروان به دور بود؟! آیا مروان و هوی و هوس های باطل او در برابر چشم و گوش او نبود؟! یا نزدیکی و خویشاوندی موجب شد از آن چشم پوشی کند و فرزند حکم را مساوی و نظیر کسی که خداوند جلیل او را تطهیر کرده و او را در قرآن حکیم جان پیامبر اعظم دانسته ببیند؟! چه بزرگ است کلامی که از دهانهای آنها خارج می شود....

«أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (2)

[آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای

قومی که اهل یقین هستند، حکم می کند؟!].

## جنایت تاریخ

چقدر جنایت تاریخ بر دارندگان فضایل و افتخارات، زیاد است، آنها که این امت از تاریخ زندگی آنان، اخلاق کریمانه آنها، و نتایج فضایل و کارهای مثبت آنها، و خلق و خوی کامل آنها، و اصول سخنان آنها، و موعظه های بلیغ

ص: 394

---

1- - در ص 379-382 از این کتاب.

2- - مانده: 50.



آنها، و حکمت‌های دُرر بار آنها، و موارد اقدام و امتناع آنها را استفاده کرده است!

در اینجا تاریخ را می‌بینی که به سرعت می‌گذرد و یاد آنها را فراموش کرده و فضلشان را انکار می‌کند، یا گفتاری مجمل در قالبی تحقیر شده می‌آورد، یا سخن را در حالی می‌آورد که خبری دروغ یا روایتی که عیبی وارد می‌کند با آن همراه است، همه اینها به خاطر تأیید یک مبدأ فکری، و پیروی و تقلید از یاری دهنده هوی و هوس، و پوشاندن واقعیت بر گروه‌های دیگری که روش شدن حقیقت به آنان و کرامتشان لطمه وارد می‌کند، و نیز به خاطر پیروی از هوی و هوس‌های سیاستمداران وقت یا رهبران زمان بوده است.

پس به خاطر همه این جهات، تاریخ از بحث گسترده پیرامون زندگی ابوذر که سرشار از فضیلتها و احسانهاست و با نبوغ و خلاقیت و کمالات امتیاز یافته، غفلت کرده است، فضیلت‌هایی که باید در سلوک و تهذیب مورد اقتدا واقع شوند، و در تقوا و مبدأ برای امت الگو باشند.

### بلاذری:

در این راستا، بلاذری را می‌بینی که حدیث اخراج ابوذر به ربنده را از چند طریق ذکر می‌کند و قول ابوذر به حوشب فزاری - و ابوذر همان کسی است که آسمان سایه نیفکند و زمین... - را نقل می‌کند که گفت: «أُخْرِجْتُ كَارِهًا» [من به زور اخراج شدم]. سپس به دنبال آن، کلام دروغ سعید بن مسیب - که از دشمنان عترت طاهره و شیعیان آنهاست - را می‌آورد که اخراج ابوذر توسط عثمان را انکار می‌کند و می‌گوید: خود ابوذر به خاطر رغبت به سکونت در آنجا خارج شد.

و این ساده لوح نمی‌داند که این سخن، تکذیب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به ابوذر خبر داد از مدینه اخراج می‌شود(1).

ص: 395

---

1- - نگاه کن: مسند احمد 5:178 [228/6-229، ح 21048-21049] و رجال سند همگی ثقه هستند.

و نیز تکذیب مولا امیر المؤمنین علیه السلام است که پس از وفات ابوذر در تبعیدگاه و تصمیم عثمان برای اخراج عمّار به عثمان فرمود: «یا عثمان! إتق الله فإنك سيّرت رجلاً صالحاً من المسلمين فهلك في تسييرك»<sup>(1)</sup> [ای عثمان! تقوای الهی پیشه کن! همانا تو مرد صالحی از مسلمین (ابوذر) را تبعید کردی و به خاطر تبعید تو وفات نمود].

و تکذیب سخن ابوذر است که خود بلاذری از طریقی صحیح نقل کرده است: «ردّنی عثمان بعد الهجرة أعرابياً» [عثمان مرا پس از هجرت، به عرب بادیه نشین مبدّل کرد (و به تعرّب بعد از هجرت گرفتار نمود)<sup>(2)</sup>].

و تکذیب عثمان است که بلاذری از او نیز روایت کرده که چون خبر وفات ابوذر به او رسید گفت: خدا او را رحمت کند. و عمّار (به او کنایه زد و) گفت:

بله، از ته دل و با تمام وجودمان برای او طلب آمرزش می کنیم. آنگاه عثمان گفت: «یا عاصّ أیرأیة! أترانی ندمتُ علی تسييره؟...» [ای آلت پدرت در دهانت باد! آیا گمان می کنی من از تبعید او پشیمان هستم؟...]. تمام این حدیث در بحث برخوردهای خلیفه با عمّار می آید<sup>(3)</sup>.

و نشانه دیگر بر امانتداری بلاذری در نقل، این است که وی پس از نقل

ص: 396

---

1- - ان شاء الله در ص 14 از جلد دوم این کتاب، این حدیث به طور کامل ذکر می شود.

2- - [یعنی پس از هجرت و آمدن من به مدینه الرسول و انس با پیامبر و احکام نورانی اسلام، مرا از مدینه منبع احکام نورانی اسلام دور کرد و به تعرّب بعد الهجرة گرفتار کرد؛ بر اساس آنچه از روایات و کلمات فقها استفاده می شود مراد از تعرّب بعد از هجرت آن است که فرد پس از معرفت و اعتقاد به آیین اسلام و فراگیری احکام و معارف آن، جایی را برای سکونت خود برگزیند که موجب وهن و نقصان دین می گردد، مانند سرزمین کفر یا بادیه. در روایتی از امام صادق علیه السلام تعرّب بعد از هجرت به ترك ولایت ائمه علیهم السلام پس از معرفت آن تفسیر شده است. در کلمات برخی آمده که تعرّب عبارت است از انحراف از حقّ و پیوستن به گمراهان و منحرفان پس از ورود به حریم سعادت و همراهی با هدایت یافتگان؛ ر. ک: وسائل الشیعة، طبع آل البيت 100/15؛ مصباح المنهاج، سید محمد سعید حکیم: 267-268؛ کلمة التقوی، شیخ محمد امین زین الدین 586/1؛ الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة، محقق داماد/142؛ فرهنگ فقه فارسی 528/2].

3- - نگاه کن: ص 14 از جلد دوم این کتاب؛ و ص 818 از کتاب برگزیده الغدیر.

داستان ابوذر و مشایعت مولا امیر المؤمنین، می نویسد: «بین علی و عثمان در این رابطه کلامی رد و بدل شد». و آنچه رد و بدل شد را ذکر نمی کند؛ زیرا در آن کلام، عیب صاحبش [عثمان] نهفته است!

## ابن جریر طبری:

و طبری را می بینی که در کتاب تاریخ خود(1) وقتی به تاریخ ابوذر می رسد می نویسد:

«در سال (30) آنچه از امر ابوذر و معاویه، و راندن ابوذر از شام به مدینه توسط معاویه که ذکر می شود، اتفاق افتاد. و در سبب راندن وی از شام امور زیادی گفته شده که ذکر بیشتر آنها را دوست ندارم. و اما کسانی که معاویه را در این باره بی تقصیر و او را دارای عذر موجه می دانند در این رابطه قصه ای ذکر کرده اند».

چرا طبری آن امور فراوان را ترك کرد و از میان آنها فقط داستان آنها که برای معاویه عذر تراشیده اند و عمل خلیفه را توجیه کرده اند ذکر می کند؟ سپس داستان را به شکل دروغ و ساختگی که هیچ چیز آن صحیح نیست، ذکر می کند، داستانی که تاریخ صحیح یا حدیثی که صحت آن مورد توافق همه است، آن را تکذیب می کند. و ضعف سند این داستان برای اثبات بی پایه بودن آن کفایت می کند؛ رجال این سند از این قرارند:

- 1 - سری؛ این اسم مشترك بین دو نفر است که هر دو معروف به دروغگویی و جعل بوده اند.
- 2 - شعیب بن ابراهیم اسدی کوفی؛ وی مجهول است و شناخته شده نیست. ابن عدی نوشته است: «او شناخته شده نیست»(2).
- 3 - سیف بن عمر تمیمی کوفی؛ ما پیش از این اقوال حافظان و بزرگان جرح و تعدیل را پیرامون این مرد ذکر کردیم(3):

ص: 397

1- تاریخ الأمم والملوک [283/4، حوادث سال 30 ه].

2- میزان الاعتدال 1:448 [275/2، شماره 3704].

3- ر. ک: کتاب المجروحین [345/1]؛ الكامل فی ضعفاء الرجال [435/3، رقم 851]؛ و نیز نگاه کن: الاستیعاب (شرح حال قعقاع) 2:535 [القسم الثالث/1283، شماره 2121]؛ الإصابة 3:239.

او ضعیف است، و حدیثش نقل نمی شود، از درجه اعتبار ساقط است، بسیار جعل می کرد، عموم احادیث نامأنوس و نادرست است، احادیث جعلی را از افراد ثقه نقل می کند، حدیث جعل می کرد، و به زندقه و کفر متهم بود.

4 - عطیة بن سعد عوفی کوفی؛ اهل سنت درباره او نظریات متضادی دارند؛ برخی او را ثقه، و برخی ضعیف می دانند(1).

5 - یزید ققعسی؛ او را نمی شناسم و نامی از او در کتابهایی که شرح حال افراد را نوشته اند، نیافته ام.

### نگرشی با ارزش پیرامون تاریخ طبری:

طبری تاریخ خود را با نوشته های سری بسیار دروغگو و جاعل، از شعیب که مجهول است، از سیف که بسیار جعل کننده و متروک و از درجه اعتبار ساقط و متهم به کفر و زندقه است، سیاه و چرکین کرده است.

و در صفحات این کتاب با این سند قبیح (701) روایت ذکر شده که برای پرده کشیدن بر حقایق روشن در حوادثی که از سال (11) تا (37) یعنی زمان خلفای سه گانه، واقع شده، جعل شده اند. و چیزی از این طریق ناهموار در هیچ یک از اجزای کتاب یافت نمی شود به جز یک حدیث که در سال (10) ذکر کرده است، و نقل این روایات جعلی را از سال وفات پیامبر اقدس شروع کرده و در جزء سوم و چهارم و پنجم پراکنده است، و با انتهای جزء پنجم این روایات نیز تمام می شود.

و مطلب قابل توجه این که: طبری در جزء سوم از صفحه (210) تا صفحه (241)(2) از سری با این عبارت نقل روایت می کند: «حدثی» [برای من حدیث کرد] که این عبارت می رساند او خود از سری شنیده است، و از صفحه (241) تا آخرین روایتی که از او نقل کرده می نویسد(3): «کتب الیّ السری»

ص: 398

1- - ر. ك: الطبقات الكبرى، ابن سعد [304/6]؛ وتهذيب التهذيب، ابن حجر 7:227 [201-200/7].

2- - تاريخ الأمم والملوك [223/3-276]، حوادث سال 11 هـ.

3- - همان [ص 276]، حوادث سال 11 هـ.

[سری به من نوشت]، به جز يك حدیث در جزء چهارم (صفحه 82)(1) که می نویسد: «حدّثنا» [برای ما حدیث کرده است]. و هر کسی در این روایات دقت کند آنها را بافته يك دست، و به وجود آمده توسط يك شخص می یابد و گمان نمی کنم همه اینها بر فردی مثل طبری پوشیده مانده باشد لکن محبت، انسان را کور و کر می کند. و این دروغهای ساخته شده صفحات تاریخ ابن عساکر، کامل ابن اثیر، بدایه ابن کثیر، تاریخ ابن خلدون، تاریخ ابو الفداء و کتابهای نویسندگان دیگری که چشم و گوش بسته به دنبال طبری راه افتاده اند، را سیاه کرده است و گمان کرده اند آنچه را طبری در تاریخ خود به هم بافته، اصلی است که باید از آن پیروی کرد و هیچ عیبی در آن وجود ندارد، با اینکه علمای علم رجال اختلاف ندارند در این که اگر در حدیثی، یکی از رجال این سند یافت شود آن حدیث ضعیف و باطل است تا چه رسد به اینکه همه این افراد در سند روایتی جمع شوند. و تألیفات متأخری که امروز نوشته می شود و پر از سخنان ضعیف و باطل است و هوی و هوسها آنها را به وجود آورده، همگی از همین اقوال ضعیف و پست گرفته شده که ماهیت آنها را شناختی و ما تو را بر نمونه هایی از آن آگاه می کنیم:

### ابن اثیر جزری:

و ابن اثیر را در کتاب «الکامل» - که در حقیقت «الناقص» است - می بینی که در این قضیه، در ذکر کردن و مهمل گذاشتن، مانند طبری عمل کرده چنانکه در هر قضیه تاریخی ای که با هم توافق دارند به همین شکل عمل کرده است، لکن وی خاشاکی بر بار هیزم و بلایی بر بلا افزوده (2) و نوشته است (3):

ص: 399

- 1- - همان [ص 478، حوادث سال 13 ه].
- 2- - [ضرب المثل: «ضِعْتُ عَلَى إِبَالَةٍ» مثلی است به معنای: بلیّةٌ عَلَى أُخْرَى (بلایی بر بلایی). «إِبَالَةٌ» به معنای بار هیزم است. و «ضِعْتُ» به معنای مشتگی گیاه است که تر و خشک مخلوط هستند؛ نگاه کن: مجمع الأمثال 524/1].
- 3- - الکامل فی التاریخ [2/251، حوادث سال 30 ه].

در این سال آنچه که پیرامون ابوذر و راندن او از شام به مدینه توسط معاویه که نقل شده، رخ داده است. و دربارهٔ علت آن امور زیادی گفته شده که نوشتن آن را دوست ندارم؛ مانند دشنام معاویه به او، و تهدید او به قتل، و فرستادن او از شام به مدینه بر روی شتر بی جهاز، و تبعید او از مدینه به شکلی شنیع و ناپسند که نقل آن صحیح نیست. و اگر روایت آن صحیح باشد باید از عثمان دفاع شود و برای او عذری موجه ذکر شود؛ زیرا حاکم می تواند رعیت خود را تأدیب کند، و عذرهایی از این دست، نه اینکه این کار وی سبب طعن و عیب گرفتن بر او شود!

آنچه را که این مرد نقل آن را صحیح ندانسته، دیگران قبل و بعد از او صحیح دانسته اند، و این بیچاره به آنچه اراده کرده نرسیده است، و گمان کرده اگر حقایق را با دست امانتش بپوشاند، بر مردم پوشیده می ماند.

فرض کن او تاریخ را با مجمل گویی پوشاند اما با محدثینی که حدیث اخراج ابوذر از مدینه و طرد او از مکه و شام را در باب فتنه ها و در باب نشانه های نبوت نقل کرده اند چه می کند؟

مطلب بعد اینکه: تأدیب رعیت توسط خلیفه دربارهٔ کسی است که آداب دینی را رعایت نکند و سرگشتگی های جهل و نادانی، او را به پرتگاههای پستی و خواری سقوط دهد، و اما شخصیتی چون ابوذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به گونه ای ستوده که دیگری را چنان ستایشی نکرده، و او را به خود نزدیک کرده، و به او تعلیم داده و هرگاه غایب می شد از او سراغ می گرفت، و شهادت داده که او از جهت سیره، هیئت و شکل ظاهری، اخلاق، نیکوکاری، راستگویی، عبادت و زهد مانند عیسی بن مریم است، به چه چیز ادب می شود؟! و برای چه؟! و این چه تأدیبی است که پیامبر اعظم آن را آزمایشی در راه خدا می داند؟! و به ابوذر دستور می دهد که صبر کند و او می گوید: «مرحبا به امر خدا». و برای چه و به چه خاطر ابوذر مستحق تأدیب شد در حالی که

عمل او نیکو و نزد خدای سبحان مشکور بود و مولا امیر المؤمنین آن را غضب در راه خدا دانست و به ابوذر فرمود: «فارج من غضبت له»<sup>(1)</sup> [به کسی امید داشته باش که برای او غضب کردی]؟!]

آری، ابوذر باید مردم را به خاطر علم نبوت و احکام و حکمت‌های دین که می دانست، و خلق و خوی کریمانه ای که داشت، و ملکات فاضله ای که او را در امت محمد صلی الله علیه و آله شبیه عیسی بن مریم کرده بود ادب کند. خلیفه را چه شده که به دنبال ادب کردن شخصیتی مانند ابوذر است، اما ادب کردن ولید بن عقبه همیشه مست، به جرم شراب خواری و بازیچه قرار دادن نماز واجب، بر خلیفه سنگین است؟!]

و نیز تأدیب عبیدالله بن عمر به خاطر کشتن انسانهای بی گناه بر وی گران است!

و تأدیب مروان که او را به نامه ای که به دروغ به او نسبت داده شده متهم می کرد، گران آمد!

و تأدیب بی حیای متهمتک، مغیره بن احنس - که به او گفت: «أنا أكفيك عليّ ابن أبي طالب» [من تو را از علی بن ابی طالب کفایت می کنم (شرّ او را دفع می کنم)]؛ و امام در پاسخ او گفت: «يا بن اللعين الأبر! والشجرة التي لا أصل لها ولا فرع، أنت تكفيني؟! فوالله! ما أعزّ الله من أنت ناصره...»<sup>(2)</sup> [ای پسر ملعون بی تبار! و درختی که نه ریشه دارد و نه شاخه! تو مرا کفایت می کنی؟! به خدا سوگند! خداوند کسی که تو یارش باشی را عزّت نمی دهد...] - بر وی گران آمد!

و خلیفه را چه می شود که امور مهمّ جامعه را به مروان می سپارد و کلیدهای مصالح عمومی را به او می دهد و به سخن فرد صالح این امت مولا - امیر المؤمنین گوش نمی دهد که فرمود: «أما رضيت من مروان ولا رضي منك إلا بتحرفك عن دينك وعن عقلك مثل جمل الطعينة يُقاد حيث يُسار به؟ والله! ما مروان

ص: 401

1- ر. ك: آنچه در ص 382 گفته شد.

2- نهج البلاغة 1:253 [ص 193، خطبة 135].

بذی رأی فی دینه ولا فی نفسه، وأیم الله إني لأراه سیوردك ثم لا یصدرک، وما أنا بعائد بعد مقامي هذا لمعانتک، أذهب شرفک، وغلبت علی أمرک...»(1) [آگاه باش تو به مروان راضی نشدی و او به تو رضایت نداد جز با منحرف شدن تو از دین و عقلت، مانند شتری که هودج بر آن گذاشته اند و به هر کجا کشیده شود می رود؟ به خدا سوگند! مروان درباره دینش و درباره خودش صاحب رأی و نظر نیست، و به خدا سوگند! او را می بینم که تو را در این امر وارد می کند ولی تو را سیراب نمی کند، و من پس از این مجلس به عتاب تو روی نمی آورم، شرف خود را بردی و بر امر خود ناتوان و مغلوب شدی...؟!] به صلاح خلیفه بود که ابوذر را به خود نزدیک کند و از علم و اخلاق و عبادت و امانت و وثاقت و تقوا و زهد او بهره مند شود، لکن این کار را نکرد.

اینها همه از ابن اثیر فوت شده و آن را درک نکرده است؛ و از این رو برای این مرد عذر تراشیده که خلیفه رعیت خود را ادب کرده است!

### عماد الدین بن کثیر:

ابن کثیر دمشقی در «البدایة والنهایة»(2) سخنان خود را بر همان پایه و اساسی که افراد قبل از او بالا برده اند، بنا کرده است و رخدادهای زشت را حذف کرده و در طنبور نغمه هایی را افزوده است [و سخنان باطلی نگاشته است]؛ آنجا که می گوید:

ابوذر بر ثروتمندانی که مالی جمع می کردند عیب می گرفت و از این که بیشتر از قوت چیزی ذخیره شود منع می کرد و واجب می دانست که مقدار زائد و اضافی صدقه داده شود و آیه: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»(3) [و کسانی را که طلا و

ص: 402

1- نگاه کن: الأنساب، بلاذری 5:64 و 65 [177/6 و 179]؛ شرح ابن ابی الحدید 1:163 و 164 [146/2-147، خطبة 30].

2- البدایة والنهایة 7:155 [175/7]، حوادث سال 30 هـ.

3- توبه: 34.



نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!، را تأویل می کرد، و معاویه او را از اشاعه این عقیده نهی می کرد ولی او نمی پذیرفت و از عقیده و سخنان خود دست بر نمی داشت، پس کسی را فرستاد و پیش عثمان از او شکایت کرد و عثمان به ابوذر نوشت به مدینه بیاید و او آمد، آنگاه عثمان او را بر برخی از کارهایش ملامت کرد و از او خواست از این کارها دست بردارد و توبه کند ولی او دست برداشت؛ از این رو به او امر نمود در ربه که در طرف شرق مدینه بود اقامت کند، و گفته می شود: خود او از عثمان خواست در آنجا اقامت کند، و گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: هرگاه بناها به سلع رسید از مدینه خارج شو، و در آن زمان بناها به سلع رسیده بود، پس عثمان اجازه داد در ربه اقامت کند، و به او امر نمود برخی اوقات به مدینه بیاید و تجدید عهد کند تا گرفتار تعرب بعد از هجرت (1) نشود، و ابوذر چنین کرد، و در ربه اقامت کرد تا وفات نمود.

و آنگاه که وفات ابوذر را یادآور می شود، می نویسد (2):

درباره فضیلت او احادیث زیادی وارد شده است، مشهورترین آنها روایتی است که اعمش از ابویقظان عثمان بن عمیر، از ابوحرب بن ابوالاسود، از عبدالله بن عمرو نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق لهجة من أبي ذر» [آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد]. و این روایت ضعیف است....

این، همه دروغهایی است که ابن کثیر در این مقام در ظرف خود دارد. و در آن چند اشکال وجود دارد:

1 - متهم کردن ابوذر به اینکه او جمع آوری مال را بر ثروتمندان عیب

ص: 403

---

1- - [نگاه کن: ص 396 از این کتاب].

2- - البداية و النهاية 165:7 [586/7]، حوادث سال 32 هـ].

می گرفت....

از قدیم این دیدگاه را به دروغ به این صحابی بزرگ نسبت می دادند و در دوره های اخیر به شکل زشت دیگری تغییر کرده است و آن نسبت سوسیالیسم به اوست و ما به تفصیل پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

2 - ابن کثیر ساکن بودن ابوذر در شام و رفتن به ریزه را به انتخاب خود او می داند پس از اینکه اشاره می کند که عثمان به او امر کرد در ریزه اقامت کند.

اما حدیث ریزه: ما کمی پیش تر (1)، تو را آگاه کردیم که ابوذر به آنجا رانده شد، و از مدینه النبی با وضع بدی اخراج شد، و آن اتّفاقات بین علی علیه السلام و مروان و عثمان، و بین عثمان و عمّار در گرفت و عثمان به تبعید او اعتراف کرد و امیرالمؤمنین علی علیه السلام این مطلب را علیه او اثبات نمود، و عدّه ای از خود ابوذر راستگو، حدیث او را و اینکه عثمان او را به تعرّب بعد از هجرت گرفتار می کند، شنیدند. و این مقتضای خبر دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر است که به زودی از مدینه اخراج، و از مکه و شام طرد می شود.

و اما خبر شام: گذشت (2) که از آنجا اخراج شد و این رفتن نیز به اختیار او نبود.

3 - و اما حدیث رسیدن بناها به سلع، دروغ و افترای بر اُمّذر است. این حدیث در «مستدرک حاکم» (3) آمده است و چنانکه گذشت (4) بلاذری آن را ذکر کرده است. و آنگونه که در حدیث طبری آمده است وی این حدیث را سبب خروج ابوذر به سوی شام با اذن عثمان می داند نه سبب خروج او به ریزه.

ص: 404

---

1- - در ص 377 از این کتاب.

2- - در ص 379 از این کتاب.

3- - المستدرک علی الصحیحین 3:344 [387/3] ح 5468.

4- - در ص 377 از این کتاب.

افزون بر آنکه ابن کثیر این حدیث را از تاریخ طبری گرفته است و بیشتر آنچه نوشته، خلاصه مطالبی است که در تاریخ طبری آمده است البته با تصرّف در آن به گونه ای که دوست دارد، و چنانکه گذشت(1) رجال سند این روایت در تاریخ طبری یا دروغگوی جاعل است، یا مجهول و ناشناس، و یا ضعیف و متّهم به زندقه و کفر؛ و آنها عبارتند از: 1 - سرّی. 2 - شعیب. 3 - سیف.

4 - عطیه. 5 - یزید فقعی.

و اگر یکی از این افراد در سند حدیثی باشد به آن توجّه نمی شود [تا چه رسد به روایتی که همه آنها در سندش وجود داشته باشند]. و بر فرض که این حدیث معتبر باشد، اما در برابر اخبار صحیحی که با این حدیث معارض است و دلالت می کنند بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادند که ابوذر از مکه و مدینه و شام اخراج و طرد می شود، تاب مقاومت ندارد. و این اخبار صحیح با سخنانی که از ابوذر و عثمان و دیگران در تبعید ابوذر توسط عثمان، گذشت، تقویت می شوند.

و عذرهای ضعیفی که بزرگان اهل سنت در توجیه این گناه زشت عثمان گفته اند را نیز به این پاسخها اضافه کن [و همین توجیهاست و عذر تراشی ها خود بهترین دلیل است بر اینکه خروج ابوذر به فرمان عثمان بوده است نه به اختیار خودش].

4 - و اما آنچه ذکر کرد که عثمان به ابوذر دستور داده به مدینه سرکشی نماید تا به عرب بادیه نشین و جاهل تبدیل نشود، این از جمله همان روایت دروغی است که حدیث سلع را در برداشت. و از طریق بلاذری به سند صحیح نقل شده که ابوذر گفت: «ردّنی عثمان بعد الهجرة اعرابیا» [عثمان مرا بعد از هجرت بادیه نشین نمود]. علاوه بر آنکه کسی نقل نکرده که ابوذر در خلال ایام تبعیدش از سال (30) تا زمان وفاتش سال (32)، به مدینه آمده باشد تا امر عثمان به

ص: 405

5 - آنجا که گفت: درباره فضیلت ابوذر احادیث زیادی وارد شده که مشهورترین آنها....

همانا عادت ابن کثیر در [ذکر] فضایل این است که هرگاه به نوشتن تاریخ کسانی که به آنها علاقه دارد یعنی امویان و شکم پرستانی که به آنها پیوسته اند می پردازد، زیاد سخن پراکنی می کند و احادیث بی ارزش و جعلی را به شکل احادیث صحیح ذکر می کند بدون اینکه سند آنها را بیاورد یا در نقد مضامین آنها چیزی بگوید، و از سرهم بندی کردن این مطالب ملول نمی شود اگر چه بسته هایی از کاغذ را سیاه کند.

لکن هنگامی که نوبت به ذکر فضیلت یکی از اهل بیت علیهم السلام یا شیعیان و نزدیکان آنها از بزرگان و صالحان امت مثل ابوذر می رسد، زمین با وجود گستردگی اش بر او تنگ می شود و درنگ و توقف می کند، گویی زبانش بند می آید و لبانش باز می ایستد و یا گوش وی از شنیدن این فضایل کر شده و این فضایل به او نمی رسد. و اگر ناچار به ذکر چیزی از این فضایل شود در شکل و قالبی کوچک و بی مقدار شده، می آورد، چنانکه در اینجا نیز همین روش را پیاده کرده و مشهورترین فضایل ابوذر را ضعیف می شمارد، در حالی که می داند طریق این سند منحصر به طریق ابن عمرو که ابن سعد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم نقل کرده اند و خود او ذکر کرده، نیست و از طریق امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ابوذر، ابودرداء، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عمر و ابوهریره نیز نقل شده است. و ترمذی در صحیح خود تعدادی از طُرُق آن را حَسَن دانسته است (1).

ص: 406

«لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ

فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (1)

[به او خطاب می شود]: تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی

و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!]

### دیدگاه ابوذر درباره اموال

انکار و منع آقای ما ابوذر، متوجه امثال افراد یاد شده بود؛ افرادی چون معاویه که ابوذر هر روز در کنار خانه او صدایش را بلند می کرد و این آیه را می خواند: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (2) [و کسانی را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده!].

و [وقتی] می دید اموال برای او جمع آوری شده است می گفت: «جاءت القطار تحمل النار» [شتران آمدند در حالی که آتش حمل می کنند].

و مثل مروان که یکی از بخششهای عثمان به او خمس آفریقا بود که به پانصد هزار دینار می رسید.

و مثل عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت مخلف، طلحه و... و امثال این افراد که نسبت به جامعه دینی بخیل بودند.

و ابوذر می دید ابوموسی با پیمانۀ ای از طلا و نقره نزد خلیفه وقت آمد و او آنها را بین زنان و دخترانش تقسیم کرد بدون اینکه به مخالفت با سنت شریف اهمیتی دهد، و او مقدار طلا و نقره ای که ذخیره شده بود و در روزی که به خانه اش هجوم آوردند غارت گردید، را می دانست؛ «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ» (3) [محبّت امور

ص: 407

1- - سورة ق: 22.

2- - توبه: 34.

3- - آل عمران: 14.

مادّی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادّی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست].

به همین خاطر انکارش را متوجّه معاصران و رفقا و همراهان ثروتمند خود نمی کرد؛ کسانی چون قیس بن سعد بن عباده انصاری که غیر از حقوق مالی که بر او واجب بود، هزاران هزار می بخشید(1).

و مانند ابوسعید خُدّری که می گفت: من اهل خانه ای از انصار را نمی شناسم که بیشتر از ما اموال داشته باشند(2).

و مانند عبدالله بن جعفر طیار که ذکر ثروت و بخششهای او فضاها را پر کرده است، و ابن عساکر در تاریخ خود(3) و دیگران به تفصیل درباره آن سخن گفته اند.

و مانند عبدالله بن مسعود که چنانکه در «صفة الصفوة» آمده نود هزار از خود به ارث گذاشت و....

و گوش دنیا نشنیده که ابوذر این ثروتمندان را سرزنش کند؛ زیرا وی می دانست آنها این ثروتها را از راههای شرعی به دست آورده اند و حقوق واجب و بلکه بیش از آن را ادا کرده اند، و حقوق مرّوت و جوانمردی را به خوبی رعایت کرده اند، و او از مردم تنها همین را می خواست.

چرا ابوذر آنگاه که کاخ خضرای معاویه در دمشق را می دید، و به وی می گفت: «یا معاویه! إن كانت هذه الدار من مال الله فهي الخيانة، وإن كانت من مالك فهذا الإسراف» [ای معاویه! اگر این خانه از مال خدا ساخته شده خیانت است و اگر از

ص: 408

1- - برای شناخت گوشه ای از ثروت او نگاه کن: برگزیده الغدير / 163.

2- - صفة الصفوة، ابن جوزی 1:300 [715/1، شماره 105].

3- - تاریخ مدینه دمشق 7:325 و 344 [298-248/27، شماره 3222]. نگاه کن: المنتظم [214/6، شماره 477].

مال خودت ساخته شده اسراف است]؛ و معاویه ساکت ماند.

و ابوذر می گفت: «والله! لقد حدثت أعمال ما أعرفها، والله! ما هي في كتاب الله ولا سنة نبيه، والله! إني لأرى حقاً يظفأ، وباطلاً يُحيى، وصادقاً يكذب، وأثرة بغير تقى، وصالحاً مستأثراً عليه»<sup>(1)</sup> [به خدا سوگند! همانا اعمالی انجام می شود که آن را نمی فهمم، و به خدا سوگند! این اعمال در کتاب خدا و سنت پیامبرش نیست، و به خدا سوگند! من حقی را می بینم که خاموش می شود، و باطلی که زنده می شود، و فرد صادقی که تکذیب می شود، و کرامتی که از راه غیر تقوا به دست آمده، و فرد صالحی که به او زور گفته می شود].

و می بیند که مقداد خانه اش را در مدینه با گل بنا می کند و داخل و بیرون آن را با گچ سفید می کند - بنا بر نقل مروج الذهب<sup>(2)</sup> - ولی بر او عیب نمی گیرد، و او را از این کار نهی نمی کند، و کلمه ای سخن نمی گوید؛ و این نیست مگر به خاطر اینکه بین دو مال و دو خانه و صاحب این دو خانه تفاوت آشکاری مشاهده می کرد.

و اما آنچه دروغگویان به آقای ما ابوذر نسبت داده اند که باید همه اموال زائد بر قوت را انفاق کرد، از دروغها و افتراهای آنهاست که ابوذر آن را ادعا نکرده و مردم را به آن دعوت نکرده است؛ و چگونه چنین باشد در حالی که ابوذر از شریعت حق، و جوب زکات را می شنید، و زکات آنها امکان ندارد مگر پس از فراخی و اموال زائد بر مؤونه. و خداوند سبحان می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ»<sup>(3)</sup> [از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر، تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی].

و اینکه صدقه به صورت نکره آمده و «مِنْ» تبعیضیه به کار رفته، می رساند آنچه گرفته می شود بخشی از مال است نه همه آن. علاوه بر آن، نصابهایی که

ص: 409

1- - ر. لک: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید [255/8، خطبة 130].

2- - مروج الذهب 1:434 [351/2].

3- - توبه: 103.

برای طلا- و نقره و حیوانات و غلات معین شده همگی نص در این مطلب است که بقیه مال برای صاحبان آن مباح است. و خود ابوذر درباره آداب زکات، احادیثی دارد که بخاری و مسلم و دیگر کسانی که کتاب صحیح دارند و نیز احمد و بیهقی و دیگران نقل کرده اند. و اگر پس از دادن زکات، انفاقی واجب باشد پس معنای محدود کردن زکات به نصابها و خارج کردن نصاب از آنها چیست؟ و این، مطلب آشکاری است که بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست تا چه رسد به ابوذر که ظرف علم است و به سنت شریفه احاطه دارد.

و اگر بر عهده مکلف پس از دادن زکات، انفاق واجبی است که ادا نکرده، پس معنای رستگاری ای که خداوند متعال، مؤمنان را به آن توصیف نموده و فرموده: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» (1) [مؤمنان رستگار شدند؛ \* آنها که در نمازشان خشوع دارند؛ \* و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند؛ \* و آنها که زکات را انجام می دهند] چیست؟!]

و اگر ابوذر در حکم الهی کوچکترین انحرافی از راه و روش برتر و نزدیکتر و شبیه تر به حق داشت، انحرافی که نظام جامعه را مختل می کرد و سلامتی و امنیت آن را به هم می زد، و پیرامون این انحراف داد و فریادی راه می انداخت که برانگیختن عواطف و اخلال به امنیت یا دور شدن از اصل اسلام را به دنبال داشت، همانا مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی بود که او را نهی می کرد و از نیت سوئی که داشت برمی گرداند، و ابوذر نسبت به آن حضرت از سایه نسبت به صاحب آن مطیع تر بود؛ لکن آن حضرت به جای نهی وی فرمود: «غضبت لله فارح من غضبت له» [تو برای خدا غضب کردی پس امید به کسی داشته باش که برای او غضب کردی]. و فرمود: «والله! ما أردتُ تشييع أبي ذر إلا لله» [به خدا سوگند! من ابوذر را فقط برای خدا مشایعت نمودم]. و به عثمان فرمود: «اتق الله

ص: 410



فَاتَّكَ سَيِّرَتِ رَجُلًا صَالِحًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَهَلْكَ فِي تَسْيِيرِكَ» [تقوای الهی را پیشه کن همانا تو مرد صالحی از مسلمین را تبعید کردی و به خاطر این تبعید هلاک شد]. و امیرالمؤمنین همان کسی است که او را به خشم و خشونت در راه خدا می شناسی، کسی که در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسد، و در هر چه می گوید و انجام می دهد به همراه حق است و حق به همراه اوست.

و آیا گمان می کنی رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه می دانست ابوذر در اواخر عمر خود با چنین دعوت باطلی از دین دور می شود، او را مدح می نمود، و او را در جامعه با صفات فاضله می شناساند، و مقامش را بزرگ جلوه می داد، و نزد جامعه اسلامی جایگاه او را بزرگ می نمود و او را در قلبهای صالح جای می داد؟! و با این کار تأیید کننده او در زندگی، و به وجود آورنده سخن باطل او، و معرفی کننده گمراهی او می شد. پیامبر اعظم از چنین کاری به دور است.

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ» (1)

[پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچ گاه ستمگران را هدایت نمی کند].

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا» (2)

[بگو: آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟].

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» (3)

[به خاطر بیاورید زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید].

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ» (4)

[نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان].

ص: 411

1- - أنعام: 144.

2- - أنعام: 148.

3- - نور: 15.

4- - كهف: 5.

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (1)

[آنها تنها از گمان پیروی می نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می زنند].

## ابوذر و سوسیالیسم

همانا همه تیرهایی که در تیردان گذشتگان بود و به بنده صالح خدا که در امت محمد صلی الله علیه و آله مانند عیسی است، پرتاب شده را دانستی. پس بیا در اینجا به کلام مضطرب متأخران که [کورکورانه] تقلید کرده و بدون هیچ بصیرتی به راه افتاده اند و به ابوذر نسبت سوسیالیسم و کمونیسم می دهند - و من او را از این عیب منزّه می دانم - پردازیم. گمان نمی کنم اینها چیزی از این معانی را بفهمند تا چه رسد به اینکه حدود اسلام را بفهمند. و شخصیتی بزرگ مانند ابوذر، کمونیسم یا سوسیالیسم قرار داده می شود، در حالی که بیشتر صحابه ای که خود و دیدگاهشان اهمیت دارد - اگر نگوییم همه صحابه - در آنچه ابوذر گفت و به وسیله آن بر آنها که با او دشمنی کردند و او را مورد اذیت قرار دادند عیب نهاد، با او موافق بودند و از بلا و مصیبتی که به خاطر این گفتار به وی رسید ناراحت و اذیت شدند، و در پیشاپیش آنها مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و دو فرزندش - دو شخصیتی که امامند چه قیام کنند و چه بنشینند - و عمّار که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «إِنَّ عَمَّاراً مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ» (2) [همانا عمّار با حق است و حق با اوست و هر کجا حق باشد عمّار همانجاست]، و افراد زیاد دیگری، قرار داشتند که با این افراد در عیب نهادن و ناراحت شدن به خاطر مصیبت ابوذر، موافق بودند؛ پس ابوذر در این دیدگاه منحرف نبود، و این خبر به ما نرسیده که یکی از صحابه با او مخالفت کرده باشد؛ پس به صفحات تاریخ و کتابهای حدیثی مراجعه کن.

آری، کسانی که می خواستند مانند شتری که به گیاه بهاری رسیده اموال

ص: 412

1- - أنعام: 116.

2- - در ص 19-21 از جلد دوم این کتاب بحث کاملی را پیرامون آن مطرح می کنیم.

خدا را غارت کنند، و طلا و نقره گرد می آوردند، و انفاقی که بر آنها واجب بود را از این اموال نمی پرداختند، و ائمت را از عطا‌های خویش و فوائد آنها محروم می کردند، و می خواستند که ضعیفان در زیر آتشفشان غلبه و چیرگی باقی بمانند و در قید و بندهای فقر و بیچارگی زندانی شوند و در مقابل آنها فروتن و برده باشند، و آنها از اموال خود قصرهای محکم و بالشها و پشیمانی در کنار هم چیده شده و فرشهای فاخر گسترده، داشته باشند و مال خدا را به سرعت بخورند و با علاقه فراوان جمع آوری کنند، با او مخالفت کردند.

همه این سخنان را واگذار، و با من بیا تا در ریشه های کمونیسم و گروههای سوسیالیستها نظری بیفکنیم؛ این افراد علی رغم فرقه های متعددی که دارند مانند: سوسیالیسم دموکراتیک، و سوسیالیسم میهنی نازی [حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان که نازیسم مخفف آن است]، و کمونیسم (1)، و مارکسیسم - اشتراک در سرمایه -، و علی رغم اینکه در ناحیه های گوناگون تضاد فراوان دارند اما در سه ماده اختلاف ندارند که جمع آشفته و پریشان آنها را سر و سامان داده است - خداوند جمعشان را از هم پاشد :-

1 - به هم زدن نظام موجود و درست کردن نظامی جدید که ضامن توزیع عادلانه ثروت در بین افراد باشد.

ص: 413

---

1- - [«سوسیالیسم»: مکتبی که هدف آن تعدیل ثروت، و درآوردن عوامل و وسائیل تولید به مالکیت عمومی و تسلط دولت بر مؤسسات بزرگ اقتصادی و صنعتی و منابع ملی به نفع همه مردم و جلوگیری از جمع شدن سرمایه در دست اشخاص معدود است. «مارکسیسم»: مسلکی است در سیاست و اقتصاد که مؤسس آن کارل مارکس بوده و اصول سوسیالیسم علمی را تشریح می کند. «کمونیسم»: مرام و مسلکی که هدف آن الغاء مالکیت شخصی و از بین بردن اصول سرمایه داری (کاپیتالیسم) است. «دموکراسی»: حکومت ملی، حکومت مردم بر مردم، طرز حکومتی که اختیار مملکت و تعیین هیئت دولت در دست نمایندگانی است که مردم انتخاب می کنند، و نظام دموکراتیک حکومت مردم بر مردم است. آزادی بیان و آزادی مطبوعات از مشخصات دموکراسی است].

2 - از بین بردن مالکیت خصوصی - ثروتهای بازده دار - مثل رأس المال (سرمایه) و زمین و کارخانه ها، تا دولت همه این ملکیتها را به دست گیرد و آنها را به عنوان مالکیت عمومی برای مصلحت عمومی اداره کند.

3 - افراد برای دولت مشغول به کار شوند و در مقابل آن، مزدهای مساوی و بر اساس ارزش کاری که هر کدام انجام می دهد دریافت کنند، و در نتیجه افراد هیچ درآمدی ندارند مگر مزدهایی که می گیرند.

و کمونیسم نسبت به بقیه فرقه های سوسیالیسم دو ویژگی دارد:

1 - از بین بردن کامل مالکیت خصوصی، بدون اینکه بین ثروتهای بازده دار و غیر بازده دار تفاوتی باشد.

2 - دولت مال را بین افراد و بر اساس نیاز آنها تقسیم کند و هر کدام را بر حسب قدرت وی استخدام کند؛ پس هر کارگری را به اندازه توانایش مکلف به کاری می کند، و به اندازه ای که نیازش برآورده شود معاش او تأمین می شود.

پس بر ما است که در اینجا به یادآوری آنچه ابوذر در جایگاههای گوناگون ندا داد، و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب اموال نقل کرده است، و ستایشی که بزرگان صحابه در حق او گفته اند، و دفاعی که پس از این ندا از او کرده اند، و ستایش و ثنای زیبایی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او رسیده، و میثاق پیامبر با او درباره بلاهایی که به او می رسد، پردازیم؛ و در این موارد مانند کسی که به دنبال حقیقت است نظر بیفکنیم و ببینیم آیا چیزی از آن ها بر اصول کمونیستی و سوسیالیستی منطبق می شود؟ یا این دروغ و افترا از او دور می گردد و به پرتگاه بهتان و افترا طرد می شود؟

برخی از سخنان ابوذر به عثمان این است: «و یحک یا عثمان! أما رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله ورأیت أبا بکر وعمر؟! هل رأیت هذا هدیهم؟! إنک لتبیطش بی بطش الجبار» [وای بر تو ای عثمان! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر را ندیدی؟ آیا سیره و روش آنها این بود؟ همانا تو مرا مانند گرفتن فرد ستمگر به سختی گرفته ای]. و نیز گفت: «اتبع سنّة صاحبیک لا یکن لأحد علیک کلام» [از سنت دورفیت تبعیت کن تا کسی علیه تو

عثمان گفت: «مالك و ذلك؟ لا أم لك!» [تورا به این کار چه؟ ای بی مادر!].

ابوذر گفت: «والله! ما وجدتُ لي عذراً إلا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر» [به خدا سوگند! من هیچ عذری برای خود نمی یابم جز آنکه امر به معروف و نهی از منکر کنم].

در این جا ابوذر را می یابی که توجّه عثمان را به زمان پیامبر، و سپس به زمان ابوبکر و عمر جلب می کند و از او می خواهد که از این روشها پیروی کند، و شایع بودن مالکیت خصوصی در این سه دوره به خوبی آشکار است و ثروتمندانی از مالکان و تاجران وجود داشته اند که در تولید و مصرف آزاد بوده اند و هر مالی اعم از طلا، نقره، خانه ها، زمینهای کشاورزی، آبادیها، و خوراکیها به صاحبان آنها اختصاص داشته است. و از احکام مسلم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله این است که تصرف در مال هیچ کسی جایز نیست مگر با رضایت خاطر وی، و در قرآن حکیم آمده است: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (1) [اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتي با رضایت شما انجام گیرد]. این آیه، اموال را به صاحبانش نسبت می دهد و تصرف در آنها از راه های باطل و نامشروع را حرام می داند مگر اینکه با تجارت شرعی که به دنبال رضایت مالک خاص آن باشد، این تصرف، مباح شود. و در بیش از پنجاه آیه کریمه، اموال به مالکان آنها نسبت داده شده است (2). پس ابوذر در این جایگاه به ضدّ سوسیالیسم که مالکیت خصوصی را از بین می برد، دعوت می کند، و مخالفت با این مکتب [ضدّ سوسیالیستی] را مُنْکری می داند که باید از آن نهی کرد؛ و این سخن عثمان به

ص: 415

1- - نساء: 29.

2- - مانند سخن خداوند متعال در سوره بقره: 3 و 261 و 262 و 265 و 267 و 274؛ و آل عمران: 92؛ و نساء: 38؛ و انفال: 3؛ و ابراهیم: 31؛ و حج: 35؛ و منافقون: 10.

وی: «تورا به این کار چه؟ ای بی مادر!» او را از این کار باز نداشت. و از سخن وی به معاویه آنگاه که کاخ خضرء را ساخت این بود: «إن كانت هذه الدار من مال الله فهي الخيانة، وإن كانت من مالك فهذا الإسراف» [این کاخ سبزی که تو برای خویش ساخته ای یا از پولهای بیت المال است که در آن صورت خیانت کرده ای، و یا از پولهای خودت می باشد که این کار نیز اسراف است].

در این سخن، ابوذر مال را دو قسم کرده است: مال خدا و مال انسان، و بر قسم نخست، خیانت و بر قسم دوم اسراف را مترتب نمود. و تصرف معاویه در مال را عیب ندانست بلکه خیانت یا اسراف را عیب دانست، و اگر مالکیت را مُلغی می دانست باید از اصل تصرف وی در آن اموال انتقاد می کرد و بر آن عیب می گرفت. و او را می بینی که مال مسلمانان مثل غنیمتهایی که بدون جنگ به دست مسلمین می افتد [فیء] و صدقات و غنیمتهایی که با جنگ به دست مسلمین می رسد را «مال خدا» می نامد. و این نامگذاری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای عثمان نقل کرد و گفت: «أشهد أنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إذا بلغ بنو أبي العاص ثلاثين رجلاً جعلوا مال الله دولاً وعبادة خولاً ودينه دخلاً» [گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «وقتی فرزندان ابوالعاص به سی مرد برسند مال خدا را دست به دست در بین خود می چرخانند و بندگان خدا را برده و دین خدا را مایه نیرنگ قرار می دهند].

و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام او را در این حدیث تصدیق نمود. و این نامگذاری منحصر به زمان ابوذر و معاویه نبود بلکه قبل و بعد از آن رایج بود. هرگاه عمر بر خالد می گذشت می گفت: «یا خالد! أخرج مال الله من تحت استك»<sup>(1)</sup> [ای خالد! «مال خدا» را از زیر نشیمنگاہت خارج کن]. و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «لو كان المال لي لسويت بينهم، فكيف و [إنما] المال مال الله؟ ألا وإن إعطاء المال في غير

ص: 416

1-- ر. ك: تاريخ الأمم والملوك [437/3، حوادث سال 13 ه].

حَقُّهُ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ»(1) [اگر این اموال، مال خود من بود بین آنها مساوی تقسیم می کردم، پس چگونه است هنگامی که «مال خدا» باشد؟ همانا دادن مال در غیر آنچه حَقُّ آن است، تبذیر و اسراف است].

چنانکه نامیدن به «مال مسلمین» نیز قبل و بعد از این زمان شایع بود. عمر ابن خطاب به عبدالله بن ارقم گفت: «أقسم ببيت مال المسلمين في كلِّ شهرٍ مرّةً...»(2) [بيت المال مسلمانان را در هر ماهی يك بار تقسیم می کنم...]. و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إنَّ هذا المال ليس لي ولا لك وإنما هو فيء للمسلمين»(3) [همانا این مال از آن من و تو نیست و تنها غنیمت مسلمانان است].

و از نامه او به زیاد بن ابیه است: «وإني أقسم بالله قَسَماً صادقاً لئن بلغني أنك خُنتَ من فيء المسلمين شيئاً صغيراً أو كبيراً لأشدنَّ عليك شدّةً»(4) [همانا من به راستی خدا سوگند می خورم! اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کرده ای، کم یا زیاد، به شدت بر تو سخت می گیرم].

و هر کدام از این دو نامگذاری وجهی معقول دارد؛ اما «مال خدا» نامیدن آن به خاطر این است که مال خداوند سبحان است و او به خارج کردن آن از اموال دستور داده و نصابها را معین کرده و مقداری که باید خارج شود و مصرف آنها و مستحقین آن را مشخص کرده است.

و اما «مال مسلمانان» نامیدن آن به خاطر این است که آنها مصرف کننده و محلّ جریان آن اموال هستند؛ پس هیچ عیبی بر ابوذر نیست اگر هر يك از این دو نام را ببرد، و هیچ يك از این دو نام، از تفکری بد پرده بر نمی دارد.

و از کلمات ابوذر است: سخن وی به معاویه آنگاه که سیصد دینار به سوی او فرستاد: «إن كانت من عطائي الآذي حرمتومنيه عامي هذا قبلتها، وإن كانت صلة فلا

ص: 417

1- - نهج البلاغة 1:242 [ص 183، خطبة 126].

2- - نگاه کن: سنن بیهقی 6:357.

3- - نهج البلاغة 1:461 [ص 353، شماره 232].

4- - نهج البلاغة 2:19 [ص 377، نامه 20].

حاجة لي فيها» [اگر از سهمیه من است که امسال مرا از آن محروم کرده اید می پذیریم، و اگر بخشش است احتیاجی به آن ندارم].

تو در این جا شاهد هستی که ابوذر، مال را دو قسم کرد: عطای واجبی که در آن سال از او منع شد - به خاطر امر به معروف و نهی از منکر - و مالی که مملوك يك شخص است و با رضایت و رغبت او از آن بخشش می شود؛ زیرا بخشش، جوانمردی است و تنها از مال خالص انسان صورت می گیرد نه از حقوق الهی و اموال دزدی؛ و این چه ربطی به از بین بردن مالکیت که زیر بنای اساسی دیدگاه سوسیالیست ها است، دارد؟! علاوه بر آنکه آنها چیزی بنام بخشش و دیگر حقوق انسانی ندارند، و تنها مزدهایی دارند به قیمت کارهای کارگران.

### روایات ابوذر درباره اموال:

و اما آنچه ابوذر در باب اموال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده هیچ مناسبتی با سوسیالیسم ندارد؛ برخی از روایات از این قرارند:

1 - «ما من مسلم ینفق من کلّ مال له زوجین فی سبیل الله عزّوجلّ إلا استقبلته حجة الجنة کلّهم یدعوه الی ما عنده». قلت: وکیف ذلك؟ قال صلی الله علیه و آله: «إن کانت رجلاً فرجلین، وإن کانت إیلاً فبعیرین، وإن کانت بقراً فبقرتین»<sup>(1)</sup> [هیچ مسلمانی نیست که از مال خود دو چیز را در راه خدای عزوجلّ انفاق کند مگر اینکه در بانهای بهشت به استقبال او می آیند و هر يك او را به آنچه نزدش می باشد فرا می خواند. گفتم: و این چگونه است؟ فرمود: «اگر آنچه انفاق می کند مرد (برده) است دو مرد را انفاق کند، و اگر شتر است دو شتر، و اگر گاو است دو گاو انفاق کند].

در این روایت برخلاف اصل سوسیالیستی برای هر انسانی مالی ثابت شده و انسان تشویق شده است که در راه خدا از هر حیوانی يك نر و يك ماده را

ص: 418

---

1- - این روایت را احمد در مسند خود 5:151 و 153 و 159 و 164 [187/6]، ح 20834؛ ص 190، ح 20851؛ ص 199، ح 20904؛ ص 206، ح 20942 ذکر کرده است.



2 - «في الإبل صدقتها، وفي الغنم صدقتها، وفي البقر صدقتها، وفي البرّ صدقة»<sup>(1)</sup> [شتر، صدقه و زکات مخصوص به خود دارد، و گوسفند و گاو زکات مخصوص به خود دارند، و نیکوکاری صدقه خود را دارد].

3 - «ما من رجل يموت فترك غنماً أو إبلاً أو بقرأ لم يؤدّ زكاته إلّا جاءت يوم القيامة أعظم ما تكون وأسمن حتّى تطأه بأظلافها وتنطحه بقرونها»<sup>(2)</sup> [هیچ مردی نیست که بمیرد و گوسفند یا شتر یا گاوی که زکات آن را نداده باشد از خود به جا گذارد مگر اینکه آن چهارپا در روز قیامت به بزرگترین و چاق ترین شکل درمی آید تا او را با سُم هایش لگد مال کند، و با شاخ هایش به وی شاخ بزند].

این روایت مالیت را ثابت می کند و می رساند آنچه در مال انسان واجب است، تنها زکات است که از مقداری از مال داده می شود و بقیه، برای صاحبش است، سوسیالیسم راضی باشد یا به خشم آید.

4 - «ثلاثة يبغضهم الله: الشيخ الزاني، والفقير المختال، والغنيّ الظلوم» [سه نفر مورد نفرت خداوند هستند: پیرمرد زناکار، فقیری که با ناز و تکبر راه می رود، و بی نیازی که ستم می کند].

و در لفظی آمده است: «إنّ الله يبغض الشيخ الزاني، والفقير المختال، والمكثّر البخیل» [همانا پیرمرد زناکار، و فقیری که با ناز و تکبر راه می رود، و ثروتمندی که بخیل است، مورد نفرت خداوند هستند].

و در لفظی دیگر آمده است: «إنّ الله لا يحبّ كلّ مختال فخور، والبخیل المئان، والتاجر الحلاف»<sup>(3)</sup> [همانا خداوند هیچ متکبر فخر فروش، و بخیل متّ گذار، و

ص: 419

1- - [مسند احمد 179/5].

2- - مسند احمد 5:152 و 158 و 169 و 179 [189/6]، ح 20844؛ ص 197، ح 29892؛ ص 214، ح 20980؛ ص 228، ح 21047؛ سنن ابن ماجه 1:544 [569/1]، ح 1785.

3- - مسند احمد 5:153 و 176 [190/6]، ح 20848-20849؛ ص 223، ح 21020. و این حدیث را ابو داود، و نیز ابن خزیمه در صحیح خود [104/4]، ح 2456، و نسائی [در السنن الكبرى 269/4]، ح 7137، و ترمذی در باب کلام الحور العين [601/4]، ح 2568 ذکر کرده اند، و ترمذی آن را صحیح دانسته است.

تاجری که بسیار قسم می خورد را دوست ندارد].

در این روایات اختلاف طبقاتی مردم و مرزهای میان آنها به خاطر آنچه مالك آن هستند، ذکر شده و به فقیر و بی نیاز، و ثروتمند و تاجری که تجارت وی مبتنی بر سرمایه است، تقسیم شده اند، در حالی که سوسیالیست عقیده دارد مردم نسبت به اموال یکسان هستند.

5 - أمرني خليلي صلى الله عليه و آله بسبع: «أمرني بحب المساكين والدينو منهم، وأمرني أن أنظر إلى من هو دوني ولا أنظر إلى من هو فوقي...»(1)[خلیل و دوست من، مرا به هفت چیز فرمان داده است: «مرا به دوست داشتن نیازمندان و نزدیک شدن به آنها امر نمود، و به من امر کرد (از لحاظ مالی) به کسی که در سطح پایین تر از من قرار دارد نگاه کنم و به کسی که در سطح بالاتر از من است نگاه نکنم...].

و شگنی نیست که مراد از «دون» و «تحت» در این حدیث، کسی است که از لحاظ مالی در سطحی پایین تر قرار دارد تا خداوند سبحان را به خاطر برتری دادن بر آنها شکر کند، و به مافوق خود نگاه نکند تا ناراحتی یا حسادت به خاطر برتری دادن دیگران بر او، وی را از ذکر و شکر و نشاط در عبادت باز ندارد. و اما در اعمال و عبادات و ملکات فاضله شایسته است انسان به مافوق خود نگاه کند تا بر انجام این گونه اعمال نشاط پیدا کند و به نهایت آن دست پیدا کند و به کسی که در سطح پایین تر قرار دارد نگاه نکند تا از عمل خسته شود و از کسب فضیلتها و انجام بخششها باز بماند و چه بسا عجب و خودبینی او را فرا گیرد. در این حدیث برخلاف تفکر کمونیستی، مالیت و برتری افراد در آن نسبت به یکدیگر، ثابت شده است.

این بود گوشه ای از روایات ابوذر که راستگو و تصدیق شده است، و به

ص: 420

صراحت با آن فکر نفرت باری که او را به آن متهم کرده اند، متضاد است و این روایات چیزی نیست مگر ندای قرآن کریم و آنچه پیامبر امین آن را آشکار کرده اند.

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ

وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالُونَ الْأَلْبَابِ» (1)

[همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند؛

آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمنداند].

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (2)

[اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه انگیزی

کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند].

### **نگرشی در سخنانی که در ستایش و مدح ابوذر وارد شده است آیا با آنچه بدان متهم شده سازگاری دارند؟!**

اما در ستایش صحابه از او پس از اینکه تبعید شد و بر ندایش پافشاری و جدیت نمود، سخن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام تو را بس است: «إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مِنْ غَضَبِ لَه، إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ وَخَفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ...» [همانا تو برای خدا غضب کردی پس امید به کسی (خدا) که برایش غضب کردی داشته باش، همانا این گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت ترسیدی...] تا پایان حدیثی که پیش از این گذشت (3).

در این کلام تصریح شده که خشم ابوذر برای خدا بوده، و باید به همان که برایش غضب کرده امید داشته باشد، و این، فرع رضایت خداوند سبحان از آنچه ابوذر به آن قیام کرده و مردم را به سوی آن فرا خوانده، می باشد، [و نیز

ص: 421

1- - زمر: 18.

2- - آل عمران: 7.

3- - در ص 382 از این کتاب.

تصریح شده که] آنچه ابوذر بر زبان جاری کرد و آن گروه را به خشم آورد، کلام دینی محض در مقابل دنیاپرستی محض است که ابوذر از این دنیاپرستی بر دین خود ترسید، و آن گروه از آن کلام دینی بر دنیای خود ترسیدند، پس او را با دشمنی و خشم بر وی آزمودند و به بیابان خشک ربنده تبعید نمودند، و [نیز تصریح شده که] ابوذر در روز قیامت سود می برد و آن گروه به او حسد می ورزند. و کدام يك از این موارد با کمونیسیم که دنیاپرستی محض بوده و هیچ ارتباطی با رضایت خداوند متعال ندارد، مناسبتی دارد؟

آیا گمان می کنی که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به این شکل نیکو ابوذر را می ستاید - و در کلام دیگری به عثمان می فرماید: «أتق الله سیّرت رجالاً صالحاً من المسلمین فهلك في تسييرك» [از خدا بترس مرد صالحی از مسلمانان را تبعید کردی و به خاطر تبعید تو هلاک شد]؛ و ابوذر را فردی صالح می داند، و هلاک او در این تبعید را گناهی می داند که از فرد با تقوا صادر نمی شود - ولی تأملی نسبت به دیدگاه او نکرده است؟! و روحیات و خُلق و خوی او را که مانند روح بین دو پهلوی حضرت است نمی داند؟! یا اینکه آن حضرت موافق با عقیده کمونیستی و مارکسیستی اوست؟! یا با اینکه می داند سخن ابوذر باطل است اما به خاطر دشمنی با دشمنان وی این سخن را می فرماید؟!]

به این کلام امام، سخن فرزندش امام پاك ابو محمد حسن مجتبی سبط رسول خدا به ابوذر را اضافه کن که فرمود: «قد أتى من القوم إليك ما ترى فضع عنك الدنيا بتذکر فراغها، واصبر حتّى تلقى نبيك وهو عنك راضٍ»<sup>(1)</sup> [آنچه می بینی از این گروه به تو رسید پس با یاد آوری اینکه دنیا از تو جدا می شود آن را از خود دور کن و صبر کن تا پیامبرت را در حالی که از تو راضی است ملاقات کنی].

پس می بینی که امام معصوم آن گروه را به خاطر آنچه به ابوذر رسیده است ملامت می کند و او را به صبوری که در مقابل آن، اجر فراوان است فرمان

ص: 422

---

1- - نگاه کن: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید 2:375-387 [252/8-262، خطبة 130].

می دهد، و اینکه به زودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که از او راضی است ملاقات می کند.

و آیا بین این رضایت پیامبر و اعتقاد امام مجتبی و بین کمونیسم موافقت و مناسبتی می یابی؟

و این دو کلام را در کنار سخن سید الشهداء سبط پیامبر اکرم امام ابو عبدالله حسین علیه السلام به ابوذر قرار بده که فرمود: «قد منعك القوم دنياهم ومنعتهم دينك؛ فاسأل الله الصبر والنصر»<sup>(1)</sup> [این گروه، دنیای خود را از تو دریغ کردند و تو دین خود را از آنها دریغ کردی؛ پس از خداوند صبر و یاری را بخواه].

و همه صحابه اعم از مهاجران و انصار نسبت به تبعید و شکنجه ابوذر انتقاد می کردند، و در روزی که سرکشی کردند و به خانه عثمان حمله کردند این انتقاد و عیب را می گفتند و در خطابات خود بیان می کردند و در درون قلب آنها بود. و این انتقاد همگانی که از مودت قوم نسبت به ابوذر ناشی می شد مودتی از روی اخلاص، و برای دین و برادری ایمانی، و دوست داشتن در راه و روش برتر و شبیه تر به حق، همه به خاطر چیزی بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ابوذر و راه و روش و هیئت و شکل ظاهری و عبادات و تقوا و ایمان و صداقت او شنیده بودند، و اینها با عقیده کمونیسم که به ابوذر نسبت داده شده مناسبتی ندارد مگر اینکه بگویی: همه صحابه کمونیسم بودند!

### ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابوذر و میثاق حضرت با او:

گوشه ای از آنچه از پیامبر اسلام در این زمینه به یادگار مانده را نقل کردیم و چاره ای نداریم که بگوییم: پیامبر اعظم با علم وسیع نبوت به خوبی می دانست که ابوذر در اواخر عمرش گفتار و کرداری دارد که دشمنانش را به خشم می آورد، و نیز می دانست که امت او سخنان ابوذر را به عنوان اصول مقبول و تبعیت شده قرار می دهند؛ پس اگر در ابوذر انحرافی سراغ داشت امت را با این

ص: 423

کلمات دُرَر بار در جهل فرو نمی برد تا با ابوذر موافقت کنند. افزون بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داد که آن غم و غصّه و بلاهایی که به خاطر دعوت او به وی می رسد در راه خداست و خدا آن را می بیند؛ پس معقول نیست که در دیدگاه وی انحرافی از طریقه و روش دین وجود داشته باشد و [در این صورت] بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب بود ابوذر را متوجّه اشتباه در عقیده و دعوتش کند.

«فَأَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عُدُوهُمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» (1)

[ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تأیید

کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند].

ص: 424

---

1-- صف: 14.







پیشگفتار: دربردارنده چند بحث است:

نخست - پیرامون سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله... 3

دوم - پیرامون ارکان اسلام... 6

چرا ولایت رکن اصلی اسلام است؟... 7

موارد فراوانی از بدعت‌های مخالفان اهل بیت در حوزه اصول و فروع دین... 8-10

سوم - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سخنان مخالفان؛ مقام اصحاب را بالا بردند و از ارزش پیامبر صلی الله علیه و آله کاستند... 20

چهارم - مظلومیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله... 23

پنجم - پیرامون مجموعه کتابهای حاضر موسوم به «سلسله موضوعات الغدير»... 24

نخست - فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله

1 - «لولا محمد ما خلقت الجنة والنار...» [خداوند به عیسی وحی فرستاد: ای عیسی! به محمد ایمان بیاور... اگر محمد نبود بهشت و جهنم را خلق نمی کردم...]... 32

از ابن عباس روایت شده است: «أوحى الله إلى عيسى عليه السلام: يا عيسى! آمِنَ بِمُحَمَّدٍ... لولا محمد ما خلقت الجنة والنار...» [خداوند به عیسی وحی فرستاد: ای عیسی! به محمد ایمان بیاور... اگر محمد نبود بهشت و جهنم را خلق نمی کردم...]... 32

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لَمَّا اقترف آدم الخطيئة قال: يا رب! أسألك بحق محمد لَمَّا غفرت لي...» [چون آدم مرتکب خطا شد، گفت: پروردگارا! تو را به حق محمد می خوانم تا مرا

ما این مختصر را نوشتیم تا خواننده را بر بطلان کلام بی معنایی که از ابن تیمیه و پیروان وی - مثل قصیمی - نقل شده، مطلع سازیم، تا به فضیلت پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله آگاه شود.... 33

2 - ابوهیره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ... قَالَ: هُوَ لَاءَ خَمْسَةَ مِنْ وُلْدِكَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ...» [چون خدای تعالی آدم ابوالبشر را آفرید... فرمود:

این پنج نفر از فرزندان تو هستند که اگر آن ها نبودند، تو را نمی آفریدم...][... 33-34

3 - اشاره به اینکه خداوند به درود فرستادن بر محمد و آل او در نماز فرمان داده است.

سخن ابن حجر: «منظور از آیه: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» دستور به درود فرستادن بر اهل بیت آن حضرت و بقیه آل اوست»... 3(5)

نهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از درود ناقص و دم بریده: به اینکه بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» و دست نگهدارید، بلکه بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ»... 36

4 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مکتوب علی باب الجنة: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی خورسول الله، قبل ان تخلق السماوات والأرض بألفي عام» [دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها و زمین بر در بهشت نوشته شده بود: خدایی جز او نیست و محمد فرستاده و پیامبر او و علی برادر پیامبر است]... 36

5 - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «اشتق الله تعالی لنا من أسمائه أسماء: فالله عز وجل محمود وأنا محمد والله الأعلى وأخي علي» [خداوند نام ما را از نام های خود برگرفت، خدای عز وجل «محمود» است و من «محمد»، و خدا «اعلی» است و برادرم «علی»]... 36-37

6 - پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: «يا علي! أول من تشقَّ عنه الارض محمد ثم أنت، وأول من يحيى محمد ثم أنت»... 37

7 - معراج: از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «قال لي ربي عز وجل ليلة أُسري بي: من خلقت على أمّتك يا محمد؟» [پروردگار من - عز وجل - در شب معراج به من فرمود: ای محمد! چه کسی را بر امت خود جانشین می کنی؟]... 38

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معراج: «الملائكة شكَّتْ حُبَّهَا لِعَلِيٍّ، فخلق الله تعالی هذا

الملك من نورِ علي صورة علي، فالملائكة تزوره...» [فرشتگان از شدت محبت خود نسبت به علی شکایت کردند، از این رو خداوند متعال این فرشته را از نور به شکل علی آفریده است، و فرشتگان او را زیارت می کنند].... 39

8 - روایاتی پیرامون شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله.... 40

9 - پدر عمرو عاص همان کسی است که قرآن مجید صریحاً او را «أبتر» خوانده است:

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».... (1)4

به نصّ قرآن کریم، دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله [=عاص بن وائل] بریده نسل و بی عقب است.... 41

عاص بن وائل یکی از سرزنش کنندگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود آنگاه که ابراهیم پسر حضرت فوت کرد... 42

دوم - ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله

میمون در حدیثش دو مطلب آورده که هر دو باطل است: اسلام ابوبکر در زمان بحیرا، و رفت و آمد وی برای ازدواج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه.... 45

سوم - استحباب نامگذاری به نام پیامبر صلی الله علیه و آله

اجتهاد خلیفه درباره نام ها و کنیه ها:

1 - عمر بن خطاب پسر خود را به خاطر این که کنیه اش ابوعیسی بود، تنبیه کرد.... 51

2 - عمر نامه نوشت: کسی را به نام پیامبری ننماید. و به گروهی از ساکنان مدینه دستور داد که نام فرزندانشان که محمد بود، را تغییر دهند.... 52

3 - عمر از مردی شنید که مرد دیگری را ذوالقرنین می خواند، به او گفت: نام انبیا را تمام کردید حال نوبت به نام فرشتگان رسید؟!... 52

این روایات از چندین جهالت و نادانی پرده برمی دارند.... 52

روایات نامگذاری اولاد به اسم «محمد» و اسماء پیامبران.... 52-53

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان را ذوالقرنین نامیده و در حضور مردم فرموده است: «يا أَيُّهَا النَّاسُ! أَوْصِيكُمْ بِحَبِّ ذِي قَرْنَيْهَا أَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يَحِبُّهُ إِلَّا»

ص: 429

مؤمن و...» [ای مردم! به شما سفارش می‌کنم که ذو القرنین یعنی برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را دوست بدارید؛ زیرا فقط مؤمن  
اورا دوست می‌دارد...]. 56 ....

معنای سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام: «إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ بَيْتاً وَأَنْتَ لَذُو قُرْبَاهَا» [برای تو در بهشت خانه  
ای است و تو ذو القرنین بهشت هستی]. 56 ....

چرا علی علیه السلام ذو القرنین نامیده شده است؟ ... 56-57

در صحیح بخاری نقل شده است: «أَنَّ جَبْرَ، وَمِيكَ، وَسِرَافَ: عَبْدٌ، وَإِيلُ: اللَّهُ» [جبر، میک، و سراف یعنی بنده، و ایل یعنی الله]. 58 ....

در حدیثی صحیح آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ» [محبوب ترین نامها نزد خدای تعالی عبدالله و  
عبدالرحمن است]. 58 ....

چهارم - کلمات و روایاتی که مستلزم پایین آوردن مقام نبوت است

1 - نعره های جاهلیت نخستین

گویا جهل و نادانی هنوز نمرده در حالی که ابوجهل مُرد، و هنوز زبانه های آتش گمراهی خاموش نشده در حالی که ابولهب در قعر جهنم،  
هیزم آتش گردیده است. 62 ....

نقد کلمات استاد امیل درمنعم، نگارنده کتاب «حیة محمد»:

1 - سخنان فلاسفه اروپا در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن و اسلام. 62-63 ....

2 - این مرد تعصب به خرج می‌دهد، و خشمگین می‌شود و خشمگینانه و با بالایی چشمش به اسلام و کتابش و پیامبرش نگاه می  
کند. 63 ....

3 - از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به بادیه نشین بسیار متعصب تعبیر می‌کند! 65 ....

4 - فرومایگی شرق یا انحطاط عرب: نقدی بر ترجمه اینگونه کتابها که خالی از ادب دینی می‌باشند. 66 ....

5 - نقد کلمات استاد فلسطین محمد عادل زعیت، در ترجمه کتاب «حیة محمد». 67 ....

6 - مترجم از دروغها و گفتارهای ناهنجاری که کاشف از خواسته ها و هواهای آموی است، خوشش آمده است. 68 ....

7 - مزخرفات او درباره فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام... 69

8 - دنباله رو مقصّر نیست: همه این سخنان ساختگی و نسبتهای دروغینی که در کتاب است، چیزی جز کلمات جلف و سبک نیست که با تاریخ صحیح و آنچه مورد اتفاق نظر اُمت اسلامی است، و آنچه پیامبر اقدس صلی الله علیه و آله به آن خبر داده، ناسازگار است... 71

9 - احادیث و کلماتی پیرامون فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام:

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «فاطمة حوراءٌ إنسیّة، کَلِّمَ اشْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ قَبْلَتَهَا» [فاطمه حوریّه انسیّه است، هر گاه مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم]... 72

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «فاطمة هي الزهرة» [فاطمه همان زن زیبا و سفید و خوش آب و رنگ است]... 72

سخن خدیجه علیها السلام: «كانت فاطمة تُحدّث في بطن أمّها، ولمّا ولدت وقعت حین وقعت علی الأرض ساجدةً، رافعةً إصبعها» [فاطمه در شکم مادرش سخن می گفت، و آنگاه که متولد شد و روی زمین قرار گرفت سجده کرد و انگشتش را بالا برد]... 73

سخن عایشه: «ما رأیتُ أحداً أشبه سمتاً ودلاً وهدياً وحديثاً برسول الله في قيامه وقعوده من فاطمة. وكانت إذا دخلت علی رسول الله قام إليها فقبلها ورحب بها وأخذ ييدها وأجلسها في مجلسه» [من کسی را ندیدم که از لحاظ شکل ظاهری و خوش سیرتی و طریقه و روش و سخن گفتن شبیه تر از فاطمه به رسول خدا در ایستادن و نشستن او باشد.

و وقتی بر رسول خدا وارد می شد، بلند می شد و به طرف او می رفت و او را می بوسید و به او خوش آمد می گفت و دست او را می گرفت و در جای خود می نشاند]... 73

درباره چهره زیبای علی علیه السلام آمده است: «أنّه كان حسن الوجه كأنّه قمر ليلة البدر، وكان عنقه إبريق فضّة، ضحك السنّ، فإن تبسم فعن مثل اللؤلؤ المنظوم» [او زیبا روی بود مانند ماه شب چهارده، و گردنش گویا آبریز نقره ای بود، و میان دندانهایش باز بود، و اگر تبسم می کرد، دندانهایش مانند مرواریدهای چیده شده بود]... 73-74

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام: «أشبهت خَلْقِي وَخُلُقِي وَأنت من شجرتي التي أنا منها» [تو در خلقت و اخلاق، شبیه من هستی و تواز همان درختی هستی که من از آن درخت هستم]... 75

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لَغَضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» [همانا خدا به خاطر غضب تو غضب می کند و به خاطر رضایت تو راضی می شود].... 76

و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «هي قلبي وروحي الذي بين جنبي، فمن آذاها فقد آذاني» [او (فاطمه) قلب من و روح من که بین دو پهلوی من است، می باشد پس هر که او را بیازارد، همانا مرا آزرده است].... 76

و سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «فاطمة بضعة مني فمن أغضبها فقد أغضبني» [فاطمه پاره تن من است پس هر که او را غضبناک کند مرا به خشم آورده است].... 77

پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در میان صحابه می گرفت و می فرمود: «إِنَّ هَذَا أَوْلَ مِنْ آمَنَ بِي، وَهَذَا أَوْلَ مَنْ يَصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [همانا این نخستین کسی است که به من ایمان آورده، و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند].... 77

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به اصحابش: «أَوْلَكُمْ وَارِدًا عَلَيَّ الْحَوْضِ، أَوْلَكُمْ إِسْلَامًا»:

علی بن ابی طالب» [اولین کسی از شما که در حوض (کوثر) بر من وارد می شود، اولین کسی است که اسلام آورد (یعنی) علی بن ابی طالب].... 77

در حدیث طیر مشوی (مرغ بریان شده) آمده است: «اللَّهُمَّ اِنْتَبِ بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ لِأَكْلِ مَعِي» [خدایا! محبوب ترین خلق خود را به سوی من آور تا با من بخورد].... 78

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به عایشه: «إِنَّ عَلِيًّا أَحَبُّ الرِّجَالِ إِلَيَّ، وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيَّ، فَاعْرِفِي لَهُ حَقَّهُ وَأَكْرَمِي مِثْوَاهُ» [همانا علی محبوب ترین مردان در نزد من و گرامی ترین آن ها بر من است، پس حق او را بشناس و او را گرامی بدار].... 78

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ» [از میان مردان محبوب ترین مردم به من علی است].... 78

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أُنْزَلَتْ بِهِ عَدِيٌّ» [علی بهترین کسی است که پس از خود به جای می گذارم].... 78

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ» [علی بهترین انسان است و هر که امتناع ورزد همانا کافر شده است].... 79

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مَنْ لَمْ يَقُلْ عَلِيٌّ خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ» [کسی که نگوید علی بهترین

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث رایت [پرچم] که مورد اتفاق همه است: «لَا عَطِيقَ الرَّايَةِ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيَحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» [فردا پرچم را به مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او (نیز) خدا و رسولش را دوست می دارد]....

79

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْبَدَنِ» [علی نسبت به من به منزله سر من از بدن من است].... 79

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» [علی از من و من از او هستم و او بعد از من ولی و سرپرست هر مؤمنی است].... 80

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث فرستادن سوره توبه که همگی آن را صحیح دانسته اند:

«لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ» [آن را نمی برد مگر مردی که از من است و من از او هستم].... 80

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لَحْمُكَ لِحْمِي، وَدَمُكَ دَمِي، وَالْحَقُّ مَعَكَ» [گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من، و حق با تو است].... 80

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ نَظِيرٌ فِي أُمَّتِهِ، وَعَلِيٌّ نَظِيرِي» [هیچ پیامبری نیست مگر اینکه در امت خود همانندی دارد و علی همانند من است].... 80

أم سلمه می گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَغْضِبَ، لَمْ يَجْتَرِ أَحَدٌ أَنْ يَكَلِّمَهُ غَيْرَ عَلِيٍّ» [هر گاه رسول خدا خشمگین می شد، کسی غیر از علی جرأت نمی کرد با او سخن بگوید].... 80

عایشه می گوید: «وَاللَّهِ! مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ، وَلَا فِي الْأَرْضِ امْرَأَةً كَانَتْ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ امْرَأَتِهِ» [به خدا سوگند! مردی را ندیدم که از علی در نزد رسول خدا محبوب تر باشد و در زمین زنی نیست که از همسر علی نزد پیامبر محبوب تر باشد].... 80

به گفته بریده و ابی: «أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ النِّسَاءِ فَاطِمَةُ، وَمِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ» [محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان زنان فاطمه و از میان مردان علی بود].... 81

در حدیث جمیع بن عمیر آمده است: با عمّه ام بر عایشه وارد شدیم، پس پرسیدم: «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَتْ: فَاطِمَةُ. فَقِيلَ: مِنَ الرِّجَالِ؟ قَالَتْ: زَوْجُهَا، إِنَّ كَانَ مَا عَلِمْتَ صَوَّامًا قَوَّامًا» [کدامیک از مردم نزد رسول خدا محبوب تر بودند؟ گفت: فاطمه.

گفته شد: از مردان چه کسی؟ گفت: همسر فاطمه و تا آن جا که می دانم روزه دار و قیام کننده در شب بود].... 81

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه: «إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبِعَثَّةِ نَبِيِّكَ، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَاخْتَارَ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ، فَأَنْكَحْتُهُ وَاتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا» [همانا خدا به اهل زمین نگاه کرد، پس از میان آن ها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث نمود، سپس دوباره نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد، و به من وحی نمود که او را به ازدواج تو در آورم، و وصی خود قرار دهم].... 81

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ رَجُلَيْنِ: أَحَدَهُمَا أَبُوكَ وَالْآخَرَ زَوْجَكَ» [همانا خدا از اهل زمین دو مرد را برگزید: یکی پدرت و دیگری همسرت].... 81-82

10 - نقد سخن این مرد: «دو داماد اموی پیامبر بیشتر از علی با پیامبر مدارا می کردند...». 82

همین در مدارا کردن عثمان بزرگوار تو را بس است که انس از رسول خدا نقل کرده که چون هنگام دفن دختر عزیزش رقیه شد و بر قبر او ایستاده و اشک از چشمانش سرازیر بود، فرمود: «كداميك از شما در این شب با همسر خود نزدیکی نکرده است؟». و ابوطلحه گفت: من؛ پس به او امر نمود که در قبر رقیه برود.... 82

ابن بطال نوشته است: پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست عثمان را از فرود در قبر رقیه محروم کند؛ زیرا او در شبی که رقیه فوت کرده بود، با یکی از همسرانش نزدیکی کرده بود! و غمناک بودن به خاطر این مصیبت و قطع دامادی او برای پیامبر صلی الله علیه و آله او را از نزدیکی باز نداشته بود.... 82

چه می توانم بگویم درباره ابوالعاص که تا سال جنگ حدیبیه مشرک بود، و دو بار با مشرکان اسیر شد، و اسلام میان او و همسرش زینب، دختر پیامبر شش سال جدایی انداخت، و زینب که اسلام آورده بود مهاجرت کرد و او را به خاطر شرکش ترک نمود. و بعد از اسلامش، هرگز کلمه ای از او که پرده از ارتباط و مدارای وی با پیامبر بردارد، نقل نشده تا چه رسد به اینکه با علی که پدر ذریه پیامبر و آقای عترت اوست، مقایسه شود!... 82-83

11 - این مرد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را متهم کرد که برای خوشبختی دخترش، کاری نمی کند و



به علی علیه السلام تهمت زد که از این کار ناراحت می شود.... 83

12 - پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی صبح می شد به در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می آمد و می فرمود:

«یرحمکم الله إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت...».... 83

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «فاطمة أحبُّ الناس إليّ» [فاطمه محبوب ترین مردم در نزد من است].... 83

عمر به فاطمه می گفت: «والله! ما رأيتُ أحداً أحبَّ إلى رسول الله منك!» [به خدا سوگند! کسی را ندیدم که در نزد رسول خدا محبوب تر از تو باشد].... 83

13 - این مرد چه کار زشتی انجام داده که این دروغ را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است که علی را قیام کننده [ولایق] برای کارهای بزرگ نمی شمرد.... 83

14 - بدتر از همه اینکه این مرد همسران پیامبر را دشمنان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می شمارد.... 84

15 - ای کاش می دانستم چگونه مترجم خوش داشته که عایشه را دشمن فاطمه شمارد، در حالی که عایشه سر فاطمه را می بوسید و می گفت: «ای کاش من مویی در سر تو بودم».... 85

16 - سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من أحبَّ علياً فقد أحبَّني، ومن أبغض علياً فقد أبغضني...» [هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که با علی دشمنی کند با من دشمنی کرده است].... 85-86

آن حضرت صلی الله علیه و آله از جبرئیل خبر داد که: «السعيد كل السعيد من أحبَّ علياً في حياتي وبعد مماتي، ألا وإنَّ الشقيَّ كلَّ الشقيَّ من أبغض علياً في حياتي وبعد مماتي» [خوشبخت کامل کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگ من دوست بدارد، آگاه باشید؛ همانا بدبخت کامل کسی است که علی را در زمان زندگی و بعد از مرگ من دشمن بدارد].... 86

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد عترتش: «لا یحبُّهم إلا السعيد الجدد طيب المولد، ولا یبغضهم إلا شقيَّ الجدِّ رديء الولادة» [دوست ندارد آن ها را مگر خوشبخت و حلال زاده، و دشمنی نمی کند با آن ها مگر بدبخت دارای ولادت پست].... 86

از طریق راویان نقل شده است: «أنَّ علياً لا یبغضه أحدٌ قطَّ إلا وقد شارك ابليس أباه في

رحم أمّه» [هرگز کسی با علی دشمنی نمی کند مگر اینکه شیطان با پدرش در رحم مادرش شریک شده باشد].... 86

سخن عبادة بن صامت: «کتا نبور أولادنا بحبّ عليّ بن أبي طالب رضی الله عنه...» [ما فرزندانمان را با دوستی علی بن ابی طالب رضی الله عنه امتحان می کردیم].... 87

2 - متهم کردن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به رفتار نکردن برای خوشبختی دخترش

متهم کردن پیامبر اسلام بر اینکه برای خوشبختی دخترش که به تصریح قرآن عزیز، طاهره و مطهره است، کاری نمی کند... 88 3 - در امان نماندن پیامبر صلی الله علیه و آله از نیش زبان ابن حزم

سید انبیا فرزند پدر و مادر کافر است!!

هیچ کسی حتی وجود پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله از نیش زبان آلوده ابن حزم در امان نمانده است؛ او می گوید: «شیعه تا کنون نفهمیده که سرور انبیا از پدر و مادر کافر متولد شده است».... 88

4 - پایین آوردن مقام نبوت و بالا بردن مقام معاویه!

مرفوعاً نقل شده: «إنّ الله ائتمن علی و حیه جبریل وأنا و معاویه، وکاد أن یبعث معاویه نبیاً من کثرة علمه...» [خداوند جبرئیل و من و معاویه را برای وحی امین دانست و نزدیک بود معاویه به خاطر کثرت علم و امین بودنش بر کلام پروردگار، پیامبر شود].... 89-90

راویان بدکردار خواسته اند از مقام نبوت بکاهند، نه این که مقام معاویه را ترفیع دهند.... 90

فاصله زیادی است بین مرتبه نبوتی که مسلمین به آن اعتقاد دارند، و بین این شخصی که بر مسند خلافت تکیه زده است.... 90

از این قوم می پرسیم چه چیز موجب شده این مقام شامخ را به معاویه نسبت دهید؟! آیا اصل و ریشه وی؛ یعنی شجره ملعونه در قرآن و زبان پیامبر؟! یا ظلم و جوری که مرتکب شده است؟! یا..... 90

آیا کسی که حتی به يك آیه قرآن هم عمل نکرده، و حدود آن را اقامه نکرده، امین بر قرآن می شود؟!... 92

آیا علم زیاد او که نزدیک بود او را به نبوت مبعوث کند، او را بر دشمنی عترت طاهره برانگیخته است؟! ... 92

خوشا به حال نبوتی که نزدیک بود چنین مردی بار آن را به دوش کشد.... 5 93 - تغییر کردن رنگ چهره پیامبر صلی الله علیه و آله از تقدیر الهی!

اگر چهره آن حضرت از آنچه خدا مقرر کرده و خواسته و دوست دارد، تغییر کند، با عصمت آن حضرت منافات دارد.... 97-96

6 - شیطان از عمر می ترسد ولی از رسول خدا نمی ترسد!!

پیامبر دوست دارد به زنان رقص نگاه کند، و به صدای غنای

آنها گوش دهد، و در مجالس لهو حضور یابد!!

کنیزی سیاه آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر کرده ام اگر خدا تو را به سلامت باز گرداند در حضور شما دف بزنم و آواز خوانی کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر نذر کرده ای دف بزن و گرنه خیر! ... 97

بر این بیچاره ها پوشیده مانده است که آنچه به دنبالش هستند یعنی اثبات فضیلتی برای خلیفه دوم رسوایی هایی را به جانب پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه می کند، که آن حضرت از این رسوایی ها به دور است... 99

آیاتی که دلالت بر حرمت غنا می کند... 100-99

غنا و آلات لهو در روایات... 100

غنا در مذاهب چهارگانه... 101

نگرشی در احادیث یاد شده... 102

این چه شیطانی است که از عمر می ترسد ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی ترسد؟! ... 103

آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب نمی کنی که کنیزان حبشی در مسجد شریف او که شریف ترین مکانهای دنیاست بازی می کنند و می رقصند و غنا می خوانند و او و همسرش به آن ها نظاره می کنند، و عمر آن ها را نهی می کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

ای عمر! آن ها را واگذار؟! ... 103

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من سمع رجلاً نشد ضالّة في المسجد فليقل: لاردها الله عليك؛ فإن

المساجد لم تبن لهذا» [اگر کسی شنید مردی در مسجد در مورد گمشده ای کمک می خواهد، باید بگوید: خداوند آن را به تو باز نگرداند؛ زیرا مساجد برای این، بنا نشده است]. .... 104

احادیث دیگری در لزوم احترام مساجد.... 104

مصیبت دیگری از زرکشی در کتاب «الإجابة»: وی در آنجا از ویژگیهای عایشه این را بر شمرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از رضایت عایشه پیروی می کرد؛ مثل بازی کردن عایشه با وسائل بازی، و ایستادن حضرت در مقابل عایشه به گونه ای که بتواند به حبشی ها که می رقصیدند نگاه کند. و علما از این، احکام زیادی استنباط کرده اند و چقدر او (عایشه) با برکت است!!»... 105

دیدگاه عمر درباره غنا:

سخن شوکانی: «[جواز] غنا و گوش دادن به آن از گروهی از صحابه و تابعان روایت شده است و از جمله صحابه، عمر است».... 107

حدیث خوات بن جبیر صحابی مطلب را روشن می کند.... 107

این فضیلت موهوم برای عثمان نیز نقل شده است.... 108

7- پایین آوردن مقام رسالت به خاطر يك أموی بی ارزش!

پیامبر بشری است که مانند دیگر انسانها غضب می کند!!

سخن ابن حجر در «صواعق»: «پیامبر بشری است که مانند دیگر انسانها غضب می کند...!» وی این سخن را بر اساس روایتی که مسلم و بخاری آورده اند بر زبان رانده است.... 109

در حدیث صحیحی وارد شده است: «أَنْتَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَكُنْ سَبَاباً وَلَا فَحَاشاً وَلَا لَعَاناً» [پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزاگو و فحش دهنده و لعن کننده نبود]. .... 111

رسول خدا صلی الله علیه و آله از نفرین مشرکان امتناع کرد و فرمود: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَاناً وَإِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً» [من برای لعن مبعوث نشده ام، و تنها برای رحمت مبعوث شده ام]. .... 111

ص: 438

آن حضرت صلی الله علیه و آله درباره آن مشرکان امید هدایت داشت و آن ها را لعن و نفرین نکرد، ولی چون در حکم و فرزندش امید هیچ خیری را نداشت، آنها را چنان لعنی کرد که ذلت ابدی را برایشان باقی گذاشت... 111

ابوبکر به عثمان گفته است: «عمّك إلى النار» [عموی تو به سوی جهنّم می رود]، و عمر گفته است: «ويحك يا عثمان! تتكلم في لعين رسول الله وطريده وعدوّ الله وعدوّ رسوله؟!»، [وای بر تو ای عثمان! درباره کسی که لعن شده و طرد شده رسول خدا است و دشمن خدا و رسولش می باشد صحبت می کنی؟!]... 112

8 - بخاری و مسلم عریان بودن پیامبر در بین مردم را روایت کرده اند!

سخن عایشه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من به پهلو خوابیده بود و رانهای خود یا ساقهای خود را نمایان کرده بود، در این هنگام ابوبکر اجازه ورود خواست و با همان حال به او اجازه داد... سپس عثمان اجازه ورود خواست پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و لباسهایش را مرتّب کرد... و فرمود: آیا از مردی که ملائکه از او حیا می کنند حیا نکنم؟»... 113

معنای حیا... 113

با من بیا تا به عمق زندگی خلیفه - عثمان - برویم، شاید چیزی پیدا کنیم که بتواند دلیلی بر ثبوت این ملکه برای او باشد... 115

عثمان با این کار در جرأت و جسارت بر خدا و نسبت دروغ دادن به او را کاملاً گشود... 118

بازگشتی دوباره به روایت حیا از ناحیه ای دیگر... 121

حیای حضرت صلی الله علیه و آله از دختر باکره پشت پرده بیشتر بود... 121

روایاتی درباره اینکه ران عورت است و به پوشاندن آن امر شده... 122

وجود این روایت در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم بر تو گران نیاید؛ زیرا این دو کتاب ظرف بزرگ سخنان سست و بی ارزش است، و در این دو کتاب آنقدر امور شرم آور، بی ارزش و دروغ هست که آوازه تألیف رازشت و بد ترکیب کرده است... 123

ص: 439

روایت مسلم و بخاری برهنه شدن حضرت صلی الله علیه و آله را در بین مردم!... 124

روایتی در شدت حیای عثمان!... 126

سخن ابن عباس: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پشت اتاق ها غسل می کرد و هیچ کس عورت او را ندید»... 127

سخن عایشه: «من هرگز عورت پیامبر را ندیدم»... 127

توجه: روش همیشگی جاعلان و دروغگویان در عادت سخن پردازی و فضیلت بافی این است که عنایت خاصی به ملکاتی داشته اند که فرد مورد ستایش، به کلی فاقد آن است:

1 - درباره شجاعت ابوبکر مبالغه فراوانی می کنند، تا جایی که او را شجاعترین صحابه می دانند، در حالی که وی شاهد همه جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله بود ولی يك شمشیر نکشید، و هیچ روزی در میدانهای جنگ به صورت رزمنده مشاهده نشد. 128

2 - در زهد و تقوای ابوبکر مبالغه می کنند و کبد او را به خاطر ترس از خدا کباب شده قرار می دهند، در حالی که وی هیچ امتیازی در عبادت ندارد و زیاد روزه گرفتن و نماز خواندن درباره او نقل نشده است... 128-129

3 - در علم عمر مبالغه می کنند، و او را در روزگار خود داناترین صحابه به نحو مطلق و فقیه ترین آنها در دین خدا قرار می دهند، در حالی خودش می گفت: همه مردم از او داناترند... 129

4 - در انکار باطل توسط عمر، و بغض وی نسبت به غنا مبالغه می کند، در حالی که ثابت شده که از عادات وی این بوده که باطل را انجام می داد و غنا را جایز می دانست... 129

5 - دروغ هایی درباره حیای عثمان آورده اند در حالی که سیره این شخص ملکه حیا را از او نفی می کند... 129

6 - روایاتی دروغین که درباره امانت داری و دانش معاویه به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند... 130

حیای عثمان مثل شجاعت ابوبکر و دانش عمر و امانت داری معاویه سالبه به انتفای موضوع است... 130

ص: 440

حکایتی پیرامون امانت داری معاویه: روزی ابوالأسود دؤلی با معاویه سخن می گفت، که حرکتی کرد و باد معده ای از او خارج شد. به معاویه گفت: این مطلب را مخفی کن و جایی نقل نکن. معاویه گفت: آری. و چون ابوالأسود بیرون رفت معاویه این ماجرا را برای عمرو بن عاص و مروان بن حکم نقل کرد..... 130

سخن أبو الأسود به معاویه: «مردی که امانتداری و مروّت او نسبت به مخفی کردن يك باد معده ضعیف است، سزاوار است که بر امور مسلمانان امین شمرده نشود».... 130

9 - بهره ای که از نزدیکی با زنان به من داده شده

به هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله داده نشده!!

سخن ابن عمر: «هیچ کس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نصیب و بهره ای از جماع به او داده نشده آنچنان که به من داده شده است»!... 131

این روایت به ما می فهماند که وی مردی شهوت ران بوده و تنها به فکر شهوت رانی بوده است.... 131

همه ملکات و نیروهای درونی پیامبر متعادل بوده و در نقطه مرکزی دایره که نسبت خطوط به آن نقطه مساوی است، قرار دارند.... 131  
بر پسر عمر بود که خود را به پدرش تشبیه کند.... 131

عمر سخن با ارزشی درباره نکاح دارد که از زیادی شهوت وی حکایت می کند.... 131

نزدیکی عمر با کنیز حائض.... 132

نفس عمر در شب ماه رمضان پیش از اینکه نزدیکی در آن حلال شود، او را فریب داد و با همسرش نزدیکی کرد.... 132

10 - خلیفه انسان بهتر از پیامبر اوست!!

حجاج در کوفه خطبه خواند، پس کسانی را که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه را زیارت می کنند یادآور شد و گفت: «مرگ بر آن ها! همانا بر چوبها و استخوانهای پوسیده طواف می کنند! چرا بر قصر امیرالمؤمنین عبدالملک طواف نمی کنند؟!»... 133 - 134

11 - پیامبر می تواند هرکس را که می خواهد بی جهت لعن کند!!

پیرامون حدیث: «لا أشبع الله بطنه».... 134-135

ص: 441

ابن کثیر حدیث: «لا أشبع الله بطنه» را جزء فضایل معاویه برشمرده و نوشته است:

«معاویه با این دعا در دنیا و آخرت بهره مند شد...»... 135

این عیب و نقص از معاویه مشهور شد، تا به صورت ضرب المثل درآمد... 136

برای دفاع از اولیای شیطان - که در رأس آنها پسر ابوسفیان قرار دارد - و منع از بدگویی درباره آنها و عیبجویی از آنها به خاطر اقتدا نمودن به رسول خدا صلی الله علیه و آله، سخنان بدون دلیل و عجیبی در دلالت الفاظ و نصوص به هم بافته اند؛ مثل اینکه گفته اند: این سخن، بدون قصد و نیت یا از روی خواسته های نفسانی بشری از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است... 138

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست به دهان خویش اشاره کرد و فرمود: «أکتب، فوالذي نفسي بيده ما خرج منه إلا الحق» [بنویس! سوگند به آنکه جانم در دست اوست! از اینجا جز حق خارج نمی شود]... 140

رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را از لعن هر چیزی حتی جنبنندگان و حیوانات نهی می کرد... 140

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من لعن شيئاً ليس له بأهل رجعت اللعنة عليه» [کسی که چیزی را لعن کند که شایسته آن نیست، آن لعنت به خودش برمی گردد]... 140

اگر این سخن خیالی درست باشد، سستی، در کردار و گفتار و قضاوت و اجرای حدود پیامبر راه می یابد... 141

منع ابن حجر از لعن «حکَم» لعن شده و طرد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله... 142

اهل سنت در این مقام بالا و پایین رفتنها و بلکه بگو: سخنانی خرافه و شرم آور دارند... 142

سیوطی از خصوصیات رسول خدا صلی الله علیه و آله این را برشمرده است: «آن حضرت صلی الله علیه و آله این ویژگی را دارد که هر کس را بخواهد می تواند بدون سبب لعن کند»!... 142

نکته ای دقیق: لعن ها و طعن هایی که در قرآن کریم متوجه مردمی است که قرآن حکیم آنها را قصد کرده، آیا از جانب خدا نیز همانگونه است که درباره پیامبر پنداشته اند؟!... 144

12 - ابوحنیفه اعلم از رسول خداست!!

غلو گروهی از حنفیه به حدی رسیده که گمان کرده اند وی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعلم بوده

ص: 442



13 - ابوبکر پیرمردی معروف و پیامبر جوانی ناشناخته است!!

کئی ابوبکر پیرمرد بود و پیامبر جوان، در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله دو سال و چند ماه از او بزرگتر بود؟!... 145

14 - ابوبکر از پیامبر مسن تر است!!

آیا از این دروغی که کرامت شمرده شده تعجب نمی کنی؟!... 147

15 - رسول خدا بیان را از وقت حاجت به تأخیر انداخته است!!

سخن عمر بن خطّاب: اگر پیامبر سه مسأله مهمّ را برای من روشن می کرد از شتران سرخ موی برای من محبوب تر بود: «خلافت»، «کلاله»، و «ربا».... 148

از ابوبکر درباره «کلاله» پرسیدند، او گفت: «من اکنون نظر خود را درباره «کلاله» می گویم، اگر درست بود از سوی خداست و اگر اشتباه بود از سوی خودم و شیطان است...».... 149

16 - اُمّت اسلامی با پیامبر در آنچه برای او ثابت بوده، شریک است!!

موسی جار الله می گوید: «اُمّت اسلامی بسان پیامبر معصوم است؛ بدین معنا که در دریافت و حفظ و تبلیغ و ادای رسالت، هر چه را که پیامبر ابلاغ نموده، او نیز مانند پیامبر حفظ کرده...»، و جواب آن.... 150-151

و نیز می گوید: «اُمّت اسلام از همه ائمّه به قرآن و سنّت آگاهترند، و امروز آگاهی و دانش اُمّت به قرآن و سنّت به حدّی رسیده است که از علم علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام بیشتر و کاملتر است».... 150

و نیز می گوید: «اُمّت به درجه ای از رشد و آگاهی دست یافته اند که دیگر نیازی به امام ندارند».... 150

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت مردم پس از خویش ثقلین را جانشین خود ساخته، و منحصر ساختن هدایت به تمسک به آن دو و پیروی آثارشان تا قیامت، به مامی فهماند که نزد آن دو علوم و معارفی است که دست اُمّت از آن ها کوتاه است. 153

پیشوایان عترت در علم و هدایت و دانش وره نمود، همتای قرآند... 153

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «أعلم أمتي من بعدي علي بن ابي طالب» [علی بن ابی طالب پس از من أعلم أمت من است].... 153

حافظ نیشابوری به استناد اجماع اُمت، حکم می کند که علی علیه السلام تنها وارث علم پیامبر است.... 154

پنجم - اجتهاد در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله

1 - دیدگاه خلیفه درباره ارث جدّه (مادر بزرگ)

خلیفه از روی ناچاری به روایت کسی مانند مغیره که زناکارترین فرد قبیله ثقیف و دروغگوترین فرد اُمت است، اعتماد می کند.... 157

2 - دیدگاه خلیفه درباره ارث دو جدّه (دو مادر بزرگ)

اهل سنت گفته اند: احکامی که درباره اولاد بیان شده مانند سهم ارث و غیره، شامل نوه دختری نمی شود و دلیل آنها این سخن شاعر است: «بنونا بنو أبائنا...».... 159

چه چیز به آنها جرأت داده که در دین خدا، برای خارج کردن آل الله از فرزندی رسول خدا صلی الله علیه و آله، این دیدگاه سیاسی را مطرح کنند؟... 159

سخن شاعر در مقابل این فرموده خداوند چه ارزشی دارد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...؟!»... 15 (9)

سخن رازی: «آیه مباهله دلالت می کند بر اینکه حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند...».... 160

شاهد بر این لغت قرآن مجید و اینکه نوه دختری حقیقتاً فرزند پدر دختر است، این سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

1 - «أخبرني جبريل: أن ابني هذا - يعني الحسين - يُقتل» [جبرئیل به من خبر داد که این فرزندم - یعنی حسین - کشته می شود]... 161

2 - در باره امام حسن علیه السلام فرمودند: «إبني هذا سيّد» [این فرزندم آقا و سرور است].... 161

3 - «إن جبريل أخبرني أن الله عز وجل قتل بدم يحيى بن زكريا سبعين ألفاً وهو قاتل بدم ولدك الحسين سبعين ألفاً» [جبرئیل به من خبر داد که خدای عزوجل در مقابل خون یحیی که خدای عزوجل قتل بدم یحیی بن زکریا سبعین ألفاً وهو قاتل بدم ولدك الحسين سبعین ألفاً]

ص: 444

ابن زکریّا هفتاد هزار را کشت و در مقابل خون فرزندت حسین نیز هفتاد هزار را می کشد].

161 ...

4 - «المهدی من وُلدي وجهه كالکوکب الدرّي» [مهدی از فرزندان من است و صورتش مانند ستاره درخشان است].... 161

5 - «اللّهمّ إنّ هذا ابني - الحسن - وأنا أحبّه فأحبّه وأحبّ من يحبّه» [خدایا! این فرزند من است - یعنی حسن - و او را دوست دارم، پس

او را و هر که او را دوست می دارد دوست بدار].... 162

6 - «لو لم یبق من الدنيا إلا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتّی یبعث رجلاً من وُلدي اسمه کاسمی» [اگر از دنیا فقط یک روز باقیمانده

باشد، خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از فرزندان من را برانگیزد که اسم او اسم من است].... 163

3 - دیدگاه خلیفه درباره بریدن دست دزد.

خلیفه حدّ سارق را نمی داند، حکمی که از مهم ترین چیزهایی است که باید برای حفظ امنیت عمومی و آرامش جامعه و قطع ریشه فساد

بداند.... 165

4 - دیدگاه خلیفه درباره سرپرست شدن مفضول

حلبی می گوید: «ابوبکر بر این باور بود که: شخص مفضول می تواند ولیّ کسی که از او افضل است، باشد. و همین نزد اهل سنت حقّ و

صحیح است؛ زیرا چه بسا قدرت او در قیام به مصالح دین بیش از فرد افضل باشد...».... 166

دیدگاه شیعه درباره خلافت:

باور ما درباره خلافت این است که خلافت، ولایتی الهی مانند نبوت است.... 167

نصب پیامبر و خلیفه، لطفی از جانب خداست، و این لطف بر او واجب می باشد.... 167

عبدالله بن عمر به پدرش گفت: «... چه جوابی به خدای عزّوجلّ می دهی اگر او را ملاقات کنی و برای بندگانش خلیفه قرار نداده

باشی؟!».... 169

عایشه به ابن عمر گفت: «فرزند عزیزم! سلام مرا برسان و به او بگو: امّت محمد را بدون سرپرست نگذار...».... 169

معاویه بن ابوسفیان در خلیفه قراردادن یزید، به این حکم عقلی مُسلّم تمسّک

ص: 445

سپردن این امر [تعیین خلیفه] به افراد اُمّت، یا به اهل حلّ و عقد [افراد خبره] جایز نیست... 169

اگر پیامبری مانند موسی علیه السلام نتیجه انتخابش از میان هزاران نفر، هفتاد نفر است و چون آن ها به میقات رسیدند، گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! پس چه گمانی به افراد عادی و مردمان مادی و انتخاب آنها باید داشت؟!... 170

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از روز نخست، آنگاه که دعوت خود را بر قبایل عرضه کرد. فرمود: «إِنَّ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّهُ حَيْثُ يَشَاءُ»... 171

نتیجه: خلیفه باید افضل خلیفه باشد... 173

خلافت نزد اهل سنّت:

به گمان آن ها خلیفه هر کسی است که بر اُمّت غلبه کند و چیره شود و دست دزد را قطع کند و قاتل را قصاص نماید و مرزها را حفظ کند... 174

سخن باقلانی درباره صفت امامی که عقد بیعت با او لازم است:

سخن بزرگان اهل حدیث: «امام با انجام فسق و گناهیانی مثل غصب اموال، ضایع کردن حقوق و... برکنار نمی شود... بلکه باید او را نصیحت کرد و ترساند و در معاصی خدا از او امر او اطاعت نکرد»... 175

روایت شده: «بشنوید و اطاعت کنید هر چند از برده ای که بینی اش بریده شده است، هر چند از برده حبشی، و پشت سر هر انسان نیکوکار و بدکاری نماز بخوانید»... 175

روایت شده: «از آن ها اطاعت کن و هر چند به ناحق مال تو را بخورند و شلاق بزنند، و از آن ها اطاعت کنید مادامی که نماز را به پای دارند»... 175

بزرگان اهل سنّت گفته اند: خلیفه با فسق، خود به خود عزل نمی شود... 176

پس عایشه و طلحه و زبیر و عهد شکنانی که از آن ها پیروی کردند، و خوارج، چه عذری برای خروج بر مولا امیر المؤمنین علیه السلام داشته اند؟!... 176-177

سخن تفتازانی:

در امام شرط نیست که هاشمی و معصوم و برتر از دیگران باشد... 177

و می گوید: اگر حاکم بمیرد و کسی که شرایط امامت را دارد بدون بیعت و معرفی شدن توسط خلیفه قبل و به زور متصدی امامت شود، خلافت او منعقد می شود، و نیز اگر فاسق یا جاهل باشد.... 177

سخن ایجی:

او در بیان شرط نبودن اینکه امام هاشمی، و عالم به مسائل دینی بوده، و معجزه داشته باشد، می گوید: «این سه شرط اخیر باطل است؛ زیرا ابوبکر خلیفه شد و آن سه شرط را نداشت»!... 178

آنچه امامت با آن منعقد می شود:

سخن ایجی: «امامت به اتفاق همه، با نصّ و تصریح پیامبر و امام سابق منعقد می شود و با بیعت اهل حلّ و عقد [افراد خیره] نیز ثابت می شود... 178

سخن قرطبی:

عمر، بیعت با ابوبکر را منعقد کرد و هیچ کس از صحابه آن را انکار نکرد.... 180

آنها که از بیعت کردن با علی علیه السلام تخلف ورزیدند، در بین صحابه به معتزله مشهور بودند؛ زیرا از بیعت با علی کناره گرفته بودند.... 180

نگاهی به خلافتی که اهل سنت آورده اند:

بر همین اساس بود که معاویه بن ابی سفیان توانست در کوفه برای بیعت گرفتن بنشیند و مردم بر بیزاری از علی بن ابی طالب علیه السلام با او بیعت کردند.... 181

بر همین اساس بود که عبدالله بن عمر به بیعت با یزید شراب خوار اقرار کرد.... 181

بر همین اساس سخن مروان بن حکم توجیه می شود که گفت: «حکومت جز با این کار (دشنام دادن به علی علیه السلام) برای ما باقی نمی ماند.... 181

بر همین اساس است که عذر و بهانه شمر بن ذی الجوشن قاتل امام حسین علیه السلام تمام و کامل شمرده می شود.... 182

اکثریت در مقدم داشتن مفضول بر فاضل از خلیفه پیروی کرده اند.... 183

گمان آن ها که گاه مفضول، با قدرت تر و آگاه تر و استوارتر است، تصور نمی شود.... 183

کسی نیست که گمان کند یا بگوید ابوبکر و عمر از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام افضل هستند.... 185

ابوبکر بر بالای منابر می گوید: «من ولیّ شما شدم و بهترین شما نیستم، و من شیطانی دارم که گمراهم می کند».... 185

سخن عمر بن خطاب: «امر حکومت برای علی بود، لکن به خاطر جوان بودن و خون هایی که ریخته بود، از او ستاندند».... 185

سخن عمر: «اگر شوخ طبعی در تو نبود، تو را خلیفه می کردیم».... 185

دوگانگی و اختلاف بین آن کلمات، با کلمات و پندارهای گروهی دیگر!... 186

5 - دیدگاه خلیفه درباره قضا و قدر

بیان این که قدر مستلزم جبر نیست.... 190

آنچه از دخترش عایشه فهمیده می شود، میل به معنای دوّم (دیدگاه آفریدن اعمال بندگان) است؛ وی بعد از اینکه به خاطر قیام علیه مولا امیر المؤمنین علیه السلام مورد ملامت و سرزنش قرار گرفت، گفت: «أَنَّهُا كَانَتْ قَدْرًا مَقْدُورًا...».... 191

6 - دیدگاه خلیفه در داستان مالک

عمر به ابوبکر گفت: شمشیر خالد درباره مالک مرتکب ظلم شده است. و ابوبکر پاسخ داد: ای عمر! او اجتهاد کرد و خطا نمود، پس درباره او سخن مگو که من شمشیری را که خداوند بر کافران کشیده است در غلاف نمی کنم.... 192-193

نگاهی به این رویداد: از دو جهت:

جهت نخست: گناهان و جرایم بزرگی که خالد بن ولید مرتکب شد.... 193

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» [هر کس در راه حمایت از خانواده اش کشته شود شهید است]....  
195

گویا این سربازان جمع شده بودند برای زنا کردن و شکستن حرمت ناموس مردان آزاد؛ از این رو خالد را می بینی که شخصیتی چون مالک را می کشد و آن معصیت ها را انجام می دهد به خاطر کامیابی از همسرش امّ تمیم، و دیگری را می بینی که بخاطر شهوت کامیابی از قُطام، سیّد عترت امیر المؤمنین علیه السلام را می کشد.... 196-197

و این یزید بن معاویه است که پنهانی برای همسر امام حسن علیه السلام، ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، سمّ کشنده ای می فرستد تا او را بکشد و بعداً با او ازدواج کند.... 197

ص: 448

پشت سر این ظالمین، گروهی هستند که دامان آن‌ها را با عذرهایی ساختگی و دروغین مانند: تأویل و اجتهاد، پاک می‌کنند... 197

جهت دوم: اولاً - مسلط کردن خلیفه است افرادی مانند خالد را بر جان‌ها و خون‌ها و اعراض و نوامیس اسلام. و ثانیاً - چشم پوشی او از این مصیبت‌ها و جنایات قبیح.

197 ...

سخن امیر المؤمنین علیه السلام: «کمترین انکار این است که با صورت عبوس و درهم کشیده، اهل معصیت را ملاقات کنی»... 198

چرا خلیفه در دفاع از خالد و جنایاتش توقف و مکث کرد و او را به سزایش نرساند؟! گاه می‌گوید: او اجتهاد نموده و خطا کرده است، و گاه عذر می‌تراشد و می‌گوید: او شمشیری از شمشیرهای خداست؟!... 198

بر هیچ فاعل و تارکی جایز نیست که با ادعای توجیه و اجتهاد، این دو را سپر کج روی هایش قرار دهد... 199

گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در شهر شام شراب خوردند و گفتند: ما به خاطر گفته خداوند: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا» شراب خوردیم، پس عمر بر آنها حد جاری کرد... 19 (9)

7 - دیدگاه خلیفه درباره کسی که فاقد آب جهت وضو می‌باشد

اجتهاد در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله

تحریف و دست کاری در این حدیث... 201

عمر از زیاد نقل کردن حدیث، به جهت ترس از خطای در نقل و مشغول شدن مردم به حدیث به جای قرآن نهی کرده است!... 201-  
202

دیدگاه مشهور عمر: عمر برای جنب قائل به تیمم نبود... 203

اجتهاد خلیفه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ و این از جمله عجایبی است که روزگار شنیده و به خود دیده است!... 203

دیدگاه خلیفه بر خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع امت، است... 205

ص: 449

8 - حکم خلیفه درباره زن دیوانه ای که زنا کرده بود

بخاری این حدیث را در «صحیح» خود آورده است. اما وی در حدیثی که احساس کند خدشه ای به کرامت خلیفه وارد می کند، آغاز آن را به جهت حفظ جایگاه خلیفه حذف می کند... 206

9 - اجتهاد خلیفه در قرائت نماز

عمر در نمازهایش به اصل مسلمی استناد نمی کرده؛ گاه در رکعت اول قرائت نمی خوانده و قضای آن را در رکعت دوم به جای می آورده، و گاه به نیکو بودن رکوع و سجود اکتفا می کرده و نیازی به اعاده نماز یا سجده سهو نمی دیده است، و... 207

10 - دیدگاه خلیفه درباره ارث

گویا حکم مسائل دائر مدار دیدگاهی است که از خلیفه صادر می شود، می خواهد موافق شریعت باشد یا مخالف آن!... 208

11 - دستور خلیفه به رجم زن حامله ای که به زنا اعتراف کرده بود

لولا علی لهلك عمر.... 209

12 - دیدگاه خلیفه درباره زنی که در حال عدّه با مردی ازدواج کرد

سخن عمر: «یا ایها الناس! رُدّوا الجهالات إلى السّنة» [ای مردم! مسائلی را که نمی دانید به سنت ارجاع دهید]... 210

13 - اجتهاد خلیفه درباره جدّ [ارث پدر بزرگ]

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «برای چه در این باره این قدر سؤال می کنی؟ من گمان می کنم تو قبل از اینکه این مطلب را بدانی مرگت فرا رسد»... 211

سخن عبیده: من از عمر درباره مسأله جدّ، صد قضیه را حفظ هستم که در تمام آن قضایا بعضی، برخی دیگر را نقض می کند... 211

ابن ابی الحدید می گوید: «عمر خیلی اوقات در مسأله ای حکمی صادر می کرد، ولی سپس آن را نقض کرده و بر خلاف آن فتوا می داد»... 211

ص: 450



14 - حکم خلیفه به سنگسار کردن زنی که به زنا مجبور شده بود

ای کاش می دانستم که اگر در میان امت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبود، چه بر سر او می آمد؟ و پیامدهای قضاوتهای نادرستش وی را به چه جایگاهی می کشاند؟!... 213

15 - دیدگاه خلیفه درباره حد شراب

عمر که خود را خلیفه مسلمین می داند، چه حقی دارد که در حکم قطعی ثابت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله، مشورت می کند و از مردم فتوا می طلبد؟!... 213

16 - دیدگاه خلیفه درباره قصاص

مردی، سر مردی از اهل کتاب را شکست. عمر بن خطاب تصمیم گرفت او را قصاص کند.... 213

17 - دیدگاه خلیفه درباره مقتول اهل کتاب

عمر بن خطاب متوجه شد که مرد مسلمانی مردی از اهل کتاب را کشته است و تصمیم گرفت او را قصاص کند.... 214

18 - فتوای خلیفه درباره حکم انگشتان انسان

سخن ابن عباس: «سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدم بر سخن عمر است و پیروی از آن شایسته تر است».... 214

19 - دیدگاه خلیفه درباره دزد

سارق را که يك دست و يك پایش قطع شده بود، نزد عمر آوردند وی دستور داد پای دیگر او را قطع کنند... 215

20 - دیدگاه خلیفه درباره درخت رضوان

عمر گفت: «أراکم أیها الناس رجعتم إلی العزی...» [ای مردم! می بینم که به پرستش بت عزّی رو آورده اید] آنگاه فرمان داد که درخت را قطع کنند.... 216

21 - دیدگاه خلیفه درباره آثار پیامبران

بزرگداشت آثار انبیا و پیشاپیش آن ها سید اولاد آدم محمد صلی الله علیه و آله اگر خارج از مرز توحید نباشد، چه اشکالی دارد؟!... 217

اجتهاد در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و در مقابل دیدگان حضرت!!

زنان (در وفات زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله) گریه می کردند، و عمر با تازیانه آنان را می زد، ناگهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود: «ای عمر! دست از این کردار بردار و بگذار گریه کنند».... 218

نمی دانم آیا صدیقۀ طاهره، فاطمۀ زهرا علیها السلام که آن روز در میان بانوان گریه کننده بوده، تازیانه خورده است یا خیر؟!... 219

در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در برابر دیدگان حضرت بارها چنین حرکات اشتباه و زننده ای از عمر سر زده است....  
220

برخی از آنچه که از او روایت شده، عقل و منطق و طبع آن را تکذیب می کند؛ مانند سخن او: «میّت با گریه کردن زندگان عذاب می شود».... 220

حدیث عمر: «مرده به خاطر گریه زنده عذاب می شود»، و تکذیب این حدیث توسط عایشه.... 220

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مرگ فرزند عزیزش ابراهیم، و فرزندش طاهر و عمویش حمزه و... گریست.... 221

فاطمه علیها السلام بر سر قبر پاک پدرش می ایستد و مشتی از خاک قبر برداشته، بر دیدگان نهاده، می گرید و می گوید:

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا \*\*\* صَبَّتْ عَلَى الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا

[مصیبتهایی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد می شد، شب می شدند]... 223

23 - قربانی و اجتهاد خلیفه

ابوبکر و عمر از ترس این که مبادا مردم از آنان تقلید نموده، وگمان کنند که این عمل واجب است، از قربانی کردن خودداری می کردند!...  
223

اگر برداشت ابوبکر و عمر صحیح باشد باید همه مستحبات ترك شود.... 224

شگفت انگیزتر از همه این است که خلیفه دوم در اینجا با گمان و ترس این که ممکن است برداشت و جوب شود، سنّت ثابت پیامبر صلی الله علیه و آله را نقض می کند، و از سوی دیگر

سنت هایی را بنا می گذارد که هیچ اصل و ریشه ای ندارند؛ مانند: زکات اسب، و نماز تراویح، و صدها بدعت دیگر!... 224-225

24 - دیدگاه خلیفه درباره تحقّق بلوغ

عمر درباره حکم پسری که سرقت کرده بود به اهل عراق اینگونه نوشت که او را با وجب اندازه گیری کنید اگر قد او به اندازه شش وجب بود دست او را قطع کنید... 225

اندازه گیری به وجب و امثال آن، از نوآوریهای خلیفه است و بس... 225

25 - کاستن خلیفه از مقدار حدّ

مطیع مشغول اجرای حکم بود، عمر وارد شد و دید با شدت بر او شلاق می زند، عمر به او خطاب کرد: او را کشتی مگر چند ضربه به او زدی؟ گفت: شصت ضربه. عمر گفت: بیست ضربه کم کن... 226

به خوبی در کار او دقت کنید و ببینید وی چگونه در اجرای حکم رنگ عوض می کند!... 226

26 - دیدگاه خلیفه درباره سه طلاقه کردن زن

سخن عمر: «مردم در کاری که می بایست صبر پیشه کنند، عجله می کنند و از ما تصویب و امضای آن را درخواست دارند، ای کاش می شد آن را برایشان امضاء کنیم»؛ پس آن را برای آنها تصویب و امضاء کرد... 227

بیان اینکه سه طلاق با جمع کردن طلاقها با واژه «سه بار»، یا سه بار تکرار صیغه طلاق پشت سرهم و بدون فاصله شدن عقد ازدواج میان آنها، محقق نمی شود. 228

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «أَلْعَبَ بَكْتَابِ اللَّهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ» [آیا با وجود من در میان شما (و در برابر دیدگان من) با کتاب خدا بازی می شود]؟... 230

برخی از شخصیت های اهل سنت در این زمینه بی مهابا و بدون واهمه به تفصیل سخن گفته اند، و تعجب آورتر از همه سخن «عینی» است... 230

سخن صالح بن محمد عمری: «هرگاه حکم حاکم مجتهد با نص صریح کتاب خدا یا سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله مخالف باشد، نقض آن حکم و جلوگیری از اجرای آن واجب

27 - دیدگاه خلیفه درباره عجم (غیر عرب)

عمر بن خطاب غیر عرب را از ارث محروم کرد، مگر این که در میان عرب متولد شده باشد... 232

این گونه تعصبات بی شمار است که پیوند حلقه های جامعه و اتحاد مسلمانان را از هم می پاشد... 232

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ألا لا فضل لعربی علی عجمی و...» [آگاه باشید که هیچ عربی بر عجمی، و... برتری ندارد.]...

233

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «سلمان منّا أهل البیت» [سلمان از ما اهل بیت است]... 234

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لو كان العلم بالثريا لتناوله ناس من أبناء فارس» [اگر علم در ثریا باشد، گروهی از فرزندان فارسی

به آن دست می یابند]... 234

روایاتی در مذمت تعصبات قومی... 234

28 و 29 - دیدگاه خلیفه درباره حج تمتع و ازدواج موقت

حج تمتع:

ابن عباس: «نزدیک است که از آسمان بر سر شما سنگ بیارد؛ من می گویم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است، شما می

گویید: ابوبکر و عمر چنان گفته اند»... 236

ازدواج موقت یا صیغه:

سخن علی علیه السلام: «لولا أنّ عمر نهى عن المتعة ما زنى إلاًشقی» [اگر عمر ازدواج موقت را حرام نمی کرد احدی زنا نمی کرد مگر

این که شقی باشد]... 236

دو متعه: متعه حج و متعه زنان:

سخن عمر در خطبه اش: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وأنا أنهى عنهما وأعاقب علیهما...» [دو متعه در زمان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت و حلال بود ولی من آن ها را حرام می کنم و هرکس انجام دهد مجازاتش خواهم کرد]... 237

237

ص: 454

که آن را حرام کرده است.... 238

نگرشی دیگر به دو متعه:

1 - تنها دلیل نهی عمر این است که وی از حالت مردم - که پس از پایان عمره در حالی که آب غسل از سر و صورتشان روان بوده، برای اعمال حجّ به راه می افتادند - خوشش نیامده است.... 239

2 - از سخنان عمر برمی آید ازدواج موقت را زنا می شمرده است.... 239

3 - جمعی از اصحاب و تابعان که آن را حلال می دانسته اند.... 240

4 - بعداً گروهی پیدا شدند، و دوست داشتند برای نهی عمر دلیلی قوی بتراشند؛ از این رو گاهی ادّعا کرده اند که آیه با آیه ای دیگر نسخ شده است، و گاهی گفته اند: آیه با سنتّ نسخ شده است.... 241

5 - ردّ نسخ آن به وسیله قرآن.... 242

6 - ردّ نسخ آن به وسیله سنتّ.... 242

7 - نعره های قرن بیستمی موسی جار الله نگارنده کتاب «الوشیعة»:

به نظر من ازدواج موقت از ازدواجهای جاهلیت است.... 243

صیغه موقت يك مسأله تاریخی است نه حکم شرعی با اجازه شارع مقدّس.... 243

در کتاب های شیعه حدیثی را به باقر و صادق نسبت می دهند که آنها گفته اند: سخن خدای عزّوجلّ: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ» درباره متعه نازل شده است، و بهترین احتمال درباره این حدیث آن است که حدیث، جعلی و ساختگی است و گرنه باید گفت باقر و صادق (معاذ الله) جاهلند!... 24(5)

8 - متعه (ازدواج موقت) در قرآن.... 246

بزرگانی از اهل سنتّ ذکر کرده اند: این آیه درباره متعه نازل شده است.... 246-248

9 - این دروغ ها، و افسانه های ساختگی، و نسبت دادن دیدگاه نزول آیه درباره متعه، به شیعه، همه مقدمه ای برای ناسزاگویی به امامان پاك امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، در حالی که هر انسان منصفی می داند که امامان چهارگانه اهل سنتّ همگی خوشه چین دانش امام باقر و امام صادق علیهما السلام هستند.... 249

ص: 455

10 - حدود و چهار چوب ازدواج موقت در اسلام... 250

11 - بخوان و بخند یا گریه کن: قوشجی کار او [عمر] را چنین توجیه می کند: این کار عمر بر او خدشه ای وارد نمی سازد؛ زیرا مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر در مسائل اجتهادی امر تازه ای نیست!... 251-252

12 - من قوشجی را معذور می دارم؛ زیرا او خود را ملزم ساخته است هر حجّت و دلیلی که خواجه نصیرالدین طوسی اقامه می کند، را بگوید تا مبدا نسبت عجز و ناتوانی در اقامه حجّت به او داده شود؛ از این رو ناچار است هر چیزی که به ذهنش می آید را مطرح کند، حال چه برای او حجّت و سودمند باشد و چه وبال گردنش گردد... 252

30 - اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن

روزی عمر شراب خورد و استخوان آرواره شتری را برداشته با آن سر عبدالرحمن بن عوف را شکست، و بعد با شعر اسود بن یعفر بر کشته شدگان کفار در جنگ بدر، نوحه سرایی کرد... 254

عمر شراب را بسیار دوست داشت و در زمان جاهلیت در شراب خواری بر همه پیشتاز بود... 257-258

پس از نزول آیه سوره مائده در حجّة الوداع، عمر باز شراب غلیظ و پرمایه می نوشید و می گفت: «ما این شراب پرمایه را به این علت می نوشیم که گوشت های شتر را در معدّه ما هضم کند تا باعث رنجش ما نشود...»... 259

و می گفت: «من مردی هستم با شکم بر آمده یا آتشی، این شراب غلیظ را می نوشم تا شکم نرم شود»... 259

او تا آخرین نفس های خود نیبذ غلیظ می نوشید... 259

عمر و بن میمون می گوید: «هنگامی که عمر مورد اصابت نیزه قرار گرفته و در بستر افتاده بود من در آنجا حاضر بودم، در آن لحظه برایش نیبذ آوردند و او آن را نوشید!»... 260

شراب او به اندازه ای تند و قوی بود، که اگر کسی غیر از خودش آن را می نوشید مست شده حدّ

ص: 456

شرابخواری بر او جاری می شد، ولی چون خلیفه اعتیاد شدید داشته و یا قدری آنرا رقیق می کرده و آنگاه می نوشیده در او کارساز نبوده است. 260

شعبی می گوید: عربی از ظرفهای شراب عمر نوشید و بی هوش شد و عمر بر او حدّ جاری کرد. سپس می گوید: این حدّ به خاطر مستی بر او جاری شده است نه به خاطر نوشیدن آن.... 260

گویا ملاک حرمت و حلیت و جریان حدّ و عدمش نزد خلیفه، مست کنندگی و عدم آن، آن هم نسبت به شخص هر شرابخواری بوده است.... 261

31 - خلیفه بنیانگذار «عول» در ارث

سخن عمر: «بدانید که اصحاب رأی، دشمنان سنت هستند... تا زمانی که به سنت و روایت وارده تمسک بجویم گمراه نخواهیم شد».... 264-265

سخن عمر: «هیچ نادانی و جهلی نزد خدا مبعوض تر و پرضرتر از نادانی و حماقت امام و خلیفه نیست».... 265

و همچنین گفته است: «پیش از پذیرش مسئولیت آگاهی و تخصص آن را بدست آورید»... 265

32 - دیدگاه خلیفه درباره بیت المقدس

پاره ای از روایات وارده درباره بیت المقدس و نماز در آن.... 266

رفتن به هر مسجدی که نهی از آن نشده، مباح است پس در این صورت ترساندن با تازیانه یا چوب دستی در این گونه موارد چه معنایی دارد؟!... 267

33 - دیدگاه خلیفه درباره مجوس

آیا تعجب نمی کنی از کسی که مسئولیت خلافت عظمی را به عهده می گیرد و از ضروری ترین نیازهای آن ناآگاه است؟!... 268

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من تولی من امر المسلمین شیئاً فاستعمل علیهم رجلاً وهو یعلم أنّ فیهم من هو أولى بذلك وأعلم منه بکتاب الله وسنة رسوله فقد خان الله ورسوله وجميع المؤمنین»؟! [هر کس متولی امری از امور مسلمانان گردد و کسی را بر آنان بگمارد در حالی که می داند در میان آنان فرد شایسته تر و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد به

ص: 457

34 - دیدگاه خلیفه درباره روزه ماه رجب

این مسأله از جهات گوناگون مورد غفلت خلیفه واقع شده است: جهت نخست: روایت وارده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خصوص روزه ماه رجب. و جهت دوم: فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله درباره روزه سه روز از هر ماه که شامل ماه رجب نیز می شود و...

.... 269-270

35 - اجتهاد خلیفه درباره سؤال از مشکلات قرآن

غزالی در «إحياء العلوم» می گوید: «عمر کسی است که راه بحث و جدال و کلام را بست، و صبیغ را که از او درباره تعارض دو آیه از قرآن پرسید تازیانه زد».... 271

آیا با این وجود، پایه و اساسی برای آموزش و پرورش و تعلیم و تعلّم باقی می ماند؟!... 272

شاید به برکت آن تازیانه بود که مردم از پیشرفت و ترقی در علم و دانش محروم شدند... 272

شخصیتی همچون ابن عباس از ترس، نتوانست از خلیفه سؤال کند!... 272

36 - دیدگاه خلیفه درباره پرسش از آینده

سخن عمر: «پرسش از آنچه که هنوز به وجود نیامده حلال نیست».... 273

37 - نهی خلیفه از حدیث

به دو حادثه یاد شده - یعنی منع سؤال از مشکلات قرآن و سؤال از آینده - حادثه سوّمی پیوست که رسوایی اش بالاتر از آن دو است و آن، نهی خلیفه از نقل کردن حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یا زیاده روی در آن است... 274

عمر سه نفر را زندانی کرد: ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری، و گفت: شما در نقل حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زیاده روی کردید... 275

آیا بر خلیفه پوشیده مانده است: نیاز کتاب به سنت بسیار بیشتر از نیاز سنت به کتاب است... 275

این شیوه و روش خلیفه ضربه کمر شکنی بود که بر پیکر اسلام و امت اسلامی فرود آمد... 275



سخن عمر: «من تصمیم داشتم روایات و سنت پیامبر را ثبت کرده و بنویسم، ولی وقتی که سرنوشت اقوام گذشته را مرور کردم دیدم گروهی پیش از شما کتابی نوشته و سرگرم آن شدند و کتاب خدا را رها ساختند...».... 276

گروهی نیز بر خلاف سنت پیامبر بزرگوار، از روش خلیفه پیروی کرده، کتابت سنت را منع کردند... 276

39 - قضاوت خلیفه درباره زنی که شش ماهه زاید

خانه امیه عالی تر از این بشر تربیت نمی کند، و از آن درخت، میوه ای مرغوب تر از این چیده نمی شود... 278

40 - عثمان نماز را در سفر تمام می خواند

نگرشی در دیدگاه خلیفه... 280

این بزرگان خواسته اند کرامت خلیفه را حفظ کنند هر چند فتوایی بر خلاف آنچه خدا نازل کرده بدهند، و چقدر این کار نظیر و مانند دارد!... 284

افتضاح و رسوایی خلیفه چیزی جز این سخن را برایش بجا نگذاشته است: «این، نظر من است»... 286

خلیفه پس از خود یارانی پیدا کرده که دلیلهای دیگری که از خانه عنکبوت سست ترند برایش تراشیده اند... 286

در این مسأله تا زمان بدعت عثمان اختلافی نبوده است، بلکه سنت ثابت نزد همه صحابه این بود که مسافر باید نمازش را شکسته بخواند... 289

دین نزد گذشتگان سیاست روز بود... 289

چرا مخالفت با عثمان شر است، ولی مخالفت او و آن ها با حکم شریعت و پیامبر، شر نیست؟!... 290

41 - خلیفه حدود را ضایع کرده، اجرا نمی کند

ولید بن عقبه شراب خورد و مست شد و نماز صبح را بر مردم دو رکعت خواند، سپس متوجه آن ها شد و گفت: بیشتر بخوانم؟!... 295

سخن علی علیه السلام: «عظمت الحدود وضربت قوماً شهدوا علی أخیك فقلبت الحکم، وقد قال عمر: لا تحمل بنی أمیة وآل أبي معیط خاصّة علی رقاب الناس» [حدود را تعطیل کردی و گروهی که علیه برادرت شهادت دادند را تازیانه زدی و حکم را برگرداندی، در حالی که عمر گفت: «بنی امیّه و به ویژه آل ابومعیط را بر مردم مسلط نکن»]... 296

سخن علی علیه السلام: «أری أن تعزله ولا تولیّه شیئاً من أمور المسلمین...» [به نظر من او را عزل کن و چیزی از امور مسلمین را به او نسپار...]... 296

ولید بن عقبه، زنا کار و بسیار شراب خوار بود... 297

خداوند او را با این دو آیه شناسانده است: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا»، و «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ...»... (8)29

بین کسانی که به تأویل و تفسیر قرآن علم دارند، اختلافی نیست که آیه: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ...» درباره ولید نازل شده است... (9)29

آیا ممکن است چنین کسی زمام حکومت را از پیشوای مسلمین بگیرد؟!... 299

42 - دیدگاه خلیفه درباره حج تمتع

دلیل عثمان در نهی از متعه، و پاسخ آن... 301

ما العلمُ إلا کتابُ الله والأثرُ \*\*\* وما سوی ذلك لا عینٌ ولا أثرٌ

302 ...

عثمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به خاطر موافقت نکردن با او در این دیدگاه بدون دلیل و منحرف از حکم خدا، سرزنش نمود و نزدیک بود به خاطر آن علی علیه السلام کشته شود... 302

سخن ابن سیرین: «عثمان نسبت به مناسک حج داناترین آن ها بود، و پس از او این عمر بود»!... 303

اگر داناترین امت، سیره و حدیثش این است، پس باید با اسلام وداع کرد... 303

43 - دیدگاه خلیفه درباره جنابت

از عثمان بن عفان پرسیدم: به من خبر بده اگر مرد با همسر خود نزدیکی کند ولی منی از او بیرون نیاید [چه حکمی دارد]؟ عثمان گفت: آنگونه که برای نمازش وضو

ص: 460

می گرفت، وضو می گیرد و آلت خود را می شوید.... 303

از بخاری تعجب نکن که در فتوا دادن، دیدگاه کسی مانند عثمان را بر آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده مقدم می کند و در نقل روایت، افرادی مانند عمران بن حطان که از خوارج بوده را بر امام جعفر صادق علیه السلام مقدم می کند.... 307

44 - دیدگاه خلیفه درباره زکات اسب

حنفیّه در اینجا تفصیلی بدون هیچ گونه دلیل و برهان دارند که امت اسلام از آن روی گردانده است... 309

45 - مقدم کردن خطبه نماز عید فطر و قربان بر نماز توسط عثمان

همه سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده است حتی نماز!!

عثمان مصلحت جماعت را در این می دید که نماز را درک کنند، و اما مروان مصلحت آن ها را در گوش دادن به خطبه [دید و آن را] مراعات کرد... 310

ای کاش می دانستم چگونه با نمازی که سنت تغییر ناپذیر خدا را در آن تغییر داده اند، به خداوند سبحان تقرّب جسته می شود؟!... 311

امویان که پس از عثمان بر اوضاع مسلط شدند، با وی همراهی کرده و با سنت پیروی شده، مخالفت کردند و خطبه را پیش از نماز ایراد کردند.... 311

این کار عثمان دلیلی داشت و کار پیروان وی دلیلی دیگر:

اما او سخن گفتن برایش سخت بود و نمازگزاران ترکیب غیر منسجمی که با تکلف و زحمت به کار می برد را خوش نداشتند، و از پیرامون او پراکنده می شدند؛ از این رو خطبه را مقدم کرد... 311

سخن عثمان: «أنتم إلى إمام فعال أحوج منكم إلى إمام قوال» [شما به پیشوایی که زیاد کار کند بیشتر احتیاج دارید تا به پیشوایی که زیاد سخن بگوید].... 313

شاید به خاطر سخت بودن آن جایگاه برای او، در حالی که روی منبر بود با خبر گرفتن از مردم و سؤال از اخبار و قیمت ها خطبه را طولانی می کرد.... 313

اما غیر او از آل امیه، در خطبه های خود بر بالای منابر، مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام را دشنام می دادند و لعن می کردند؛ از این رو مردم برای گوش دادن به آنها

ص: 461

نمی نشستند و متفرّق می شدند، و آن ها خطبه را پیش از نماز ایراد می کردند تا مردم مجبور به گوش کردن باشند.... 314

ابن زبیر: «كَلَّ سَنَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ غُيِّرَتْ حَتَّى الصَّلَاةِ» [همه سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده است حتی نماز].... 315

تعجب از کسانی است که اینها و امثال اینها که در شهوات و خواسته ها غوطه ورنند را عادل می دانند، به این خاطر که از صحابه هستند، و همه صحابه نزد آن ها عادل هستند!... 316

46 - دیدگاه خلیفه درباره قرائت نماز

عمر در نماز مغرب در رکعت اول حمد را نخواند و در رکعت دوم با صدای بلند قضا کرد، و عثمان در نماز عشاء در رکعت اول و دوم حمد را نخواند و در رکعت سوم و چهارم با صدای بلند قضا کرد.... 316

آنچه دو خلیفه مرتکب شده اند از دو جهت با سنت مخالف است.... 317

ابن حزم می گوید: «سخن هیچ کس پس از رسول خدا حجّت نیست».... 319

47 - دیدگاه خلیفه درباره نماز مسافر

عثمان به کارگزاران خود نوشت: «لَا يَصَلِّي الرُّكْعَتَيْنِ جَابٍ وَلَا تَاجِرٍ وَلَا تَانٍ، إِنَّمَا يَصَلِّي الرُّكْعَتَيْنِ مِنْ مَعَهُ الزَّادُ وَالْمَزَادُ» [کسی که خراج جمع آوری می کند و کسی که تاجر و کشاورز است نماز را دو رکعتی نمی خواند، فقط کسی که توشه و توبره (و چمدان سفر) به همراه دارد نماز را دو رکعتی می خواند]... 320

عثمان از کجا این قید را در سفر افزود، در حالی که احادیث نماز مسافر همگی مطلق و بدون قید هستند؟!... 321

48 - حکم خلیفه درباره مردی که زنش را طلاق داد

سپس در حیض سوم به او رجوع کرد

خلیفه حکم خدا را از ابی بن کعب دریافت می کند.... 322

اگر این امر را برای کسی می گذاشت که در هیچ يك از مسائل شریعت از دیگری سؤال نمی کند، همانا به شهر علم از جانب درب آن وارد شده بود.... 322

ص: 462

سخن عینی درباره مقدار علم خلیفه: «همانا عمر داناتر و فقیه تر از عثمان بود».... 323

49 - خلیفه برای خود و خویشانش قُرفگاه قرار می هد

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «لا حمی إلا لله ولرسوله» [هیچ قرفگاهی نیست مگر برای خدا و رسولش].... 324

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ثلاثة يبغضهم الله» [سه چیز را خدا دشمن می دارد]، و کسی را که در اسلام، سنت جاهلیت را

زنده کند از جمله آنان برشمرده است.... 325

بر این مرد واجب بود از مرز اسلام قبل از مرز سبزه زار دفاع کند.... 325

50 - خلیفه فدک را برای مروان قرار داد

سخنی پیرامون فدک.... 325-326

پیوسته فدک در دست مروان و فرزندانش بود تا اینکه عمر بن عبدالعزیز متولّی امر شد و آن را گرفت و صدقه قرار داد.... 326

کارهای سه خلیفه در مورد فدک بر خلاف یکدیگر بود، ابوبکر آن را از اهل بیت علیهم السلام گرفت، و عمر آن را به آن ها برگرداند، و

عثمان آن را به مروان واگذار کرد.... 327

51 - دیدگاه خلیفه درباره اموال و صدقه ها

او درباره آن ها و مستحقّین آن ها دیدگاهی آزاد داشت، مال را مال خدا می دانست و خودش را سرپرست مسلمین می پنداشت، و آن را

هر کجا می خواست قرار می داد و هر چه را اراده می کرد انجام می داد.... 327-328

هر گاه غنیمتی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید همان روز تقسیم می کرد و به متأهل دو سهم و به مجرد يك سهم می

داد.... 328

سنت ثابت درباره صدقات این بود که اهل هر منزلی مادامی که شخص حاجتمندی در میان آن ها باشد، به صدقه خود اولویت دارند....

328

مالی از اصفهان نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورده شد، آن را هفت قسمت کرد و يك نان زیاد آمد، پس آن را هفت تگّه کرد....

330

عثمان فرزندان دودمان پست خود را مقدّم کرد، آن ها که ثمره های درخت ملعون که در کتاب خدا هستند، و آن ها را بر تك تك صحابه و

بزرگان و صالحان اُمّت برتری داد.... 331

ص: 463

از مال مسلمانان قنطارهایی از طلا و نقره بدون هیچ پیمانه و وزن کردنی به فرد فرد خویشاوندان خود می داد.... 331

هیچ کس جرأت امر به معروف و نهی از منکر نداشت.... 331

چون روش خشن او با کسانی که به این واجب قیام کردند را دیده بودند، و هتک و تبعید و تازیانه خوردن آن ها را مشاهده کرده بودند، تازیانه ای که از تازیانه عمر شدیدتر بود و با شلاق و عصا همراه بود.... 331

به نمونه هایی از روش خلیفه درباره اموال توجه کن:

52 - بخششهای خلیفه به حکم بن ابی العاص

پناه دادن به مطرود و لعین رسول خدا صلی الله علیه و آله!

عثمان صدقات قبیله قضاعه را به عمویش حکم بن ابی العاص، طرد شده پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید.... 332

سخن مسؤول صدقات بازار مدینه: «ای مردم! عثمان می پندارد من خزانه دار او و خویشاوندانش هستم، اما من فقط خزانه دار مسلمین هستم، این هم کلیدهای بیت المال شما». سپس کلیدها را به طرف عثمان پرت کرد.... 333

حکم و چه می دانی حکم کیست؟!... 333

وی بیضه گوسفندان را می کشید و یکی از همسایگان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود که بر آن حضرت سخت می گرفت....

333

پیامبر صلی الله علیه و آله بر حکم عبور کرد و حکم شروع کرد با انگشت به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد [و ادا درمی آورد]؛ و پیامبر چون متوجه او شد و او را دید فرمود: «اللهم اجعل به وزغاً» [خدایا! وی را به لرزه و رعشه بدن گرفتار کن!]. پس همان جا لرزید و رعشه بر اندامش افتاد.... 333

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حکم: «لعنة الله عليه وعلى من يخرج من صلبه إلا المؤمنین وقلیل ما هم، ذوومکر و خدیعة يُعطون الدنيا وما لهم في الآخرة من خلاق» [لعنت خدا بر او و بر هر که از صلب او خارج می شود مگر مؤمنان (از آن ها) و آن ها کم هستند، اینها

ص: 464

صاحبان مکر و خدعه هستند دنیا به آن ها داده می شود ولی در آخرت بهره ای ندارند].... 335

«حَکَم» در قرآن.... 335

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنِّي أُرِيتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ يَتَعَاوَرُونَ مِنبِرِي هَذَا...» [در خواب به من نشان داده شد گویا بنی اُمیّه از این منبر من بالا و پایین می روند...]. 335

شجره ملعونه، بنی اُمیّه است.... 336

نگرشی در دو سخن:

1 - طبری پس از اینکه حدیث رؤیا را نقل می کند، می نویسد: «عثمان و عمر بن عبد العزیز و معاویه در این خواب داخل نیستند»!... 338

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قِتْلًا وَتَشْرِيدًا، وَإِنَّ أَشَدَّ قَوْمَنَا لَنَا بُغْضًا بَنُو أُمِّيَّةٍ وَبَنُو الْمَغِيرَةِ وَبَنُو مَخْزُومٍ» [همانا اهل بیت من پس از من از اُمَّتَم کشته شدن و طرد شدن را می بینند، و کسانی از قوم ما که بیشترین بغض را با ما دارند، فرزندان اُمیّه و فرزندان مغیره و فرزندان مخزوم هستند].... 338

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «إِذَا بَلَغَتْ بَنُو أُمِّيَّةٍ أَرْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ...» [هنگامی که بنی اُمیّه چهل نفر شدند بندگان خدا را برده می کنند].... 338

2 - سخن ابن حجر در «صواعق»: «لعنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر حَکَم و فرزندش ضرری به آن دو نمی رساند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله این لعن را با سخن خود در حدیثی دیگر تدارک نموده است: «همانا پیامبر بشری است که مانند دیگر انسانها غضب می کند، و از پروردگارش خواست هر که را دشنام داده یا لعن کرده یا نفرین نموده، اینها مایه رحمت و تزکیه و کفّاره گناهان آن ها و پاک شدن آن ها باشد...»».... 340

پرسش: از خلیفه درباره پناه دادن به لعن شده و طرد شده رسول خدا - حَکَم - می پرسیم؟!... 343

آیا رسول خدا اُسوه خلیفه نبود... 344

چون عثمان، حَکَم که مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله بود را به مدینه بازگرداند، عثمان گفت: مردم از

ص: 465

من چه عیبی می گیرند؟! من صلۀ رحم انجام دادم و چشمی را روشن کردم!... 345

برگرداندن آن ها به مدینه مشرفه، جنایت بزرگی بر اُمت بوده که بخشودنی نیست، و هرگز مایه چشم روشنی نمی شود.... 346

53 - بخششهای خلیفه به مروان

سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مطرود و لعن شده او داده می شود

خلیفه به مروان بن حکم بن ابی العاص پسر عمو و دامادش یعنی شوهر دخترش امّ ابان، يك پنجم غنیمتهای آفریقا را بخشید.... 346

مروان، و کیست مروان؟!... 347

حکّم بن ابی العاص بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر اُمت من از آنچه در صلب این شخص است».... 348

به مروان لقب «خیط باطل» [= رشته باطل] داده بودند؛ بخاطر باریک بودن و قد بلند وی مانند رشته باریک نور سفیدی که در خورشید دیده می شود.... 348

مروان برای احکام دین حنیف ارزشی قائل نمی شد، و آن را مانند سیاستها و مصلحت اندیشی های زمانی و روزانه ملاحظه می کرد؛ از این رواز باطل کردن آن، یا تبدیل آن به حکم دیگر بر اساس آنچه که ظرف زمان و احوال اقتضا می کرد، باکی نداشت؛ و اینک شواهدی از این گناهان بزرگ:

1 - مروان به خاطر لعن و سبّ مولا امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه را پیش از نماز قرار داد.... 349

2 - دشنام دادن به مولا امیر المؤمنین علی علیه السلام. وی فردی بد زبان و دشنام دهنده بوده است... 350

زیر بنای اصلی در این زمینه عثمان بود که این وزغ ملعون را بر اقدام علیه امیر المؤمنین علیه السلام جرأت داد.... 350

گفته شد: پس چرا بر فراز منابر او را دشنام می دهید؟ گفت: «امر حکومت جز از این راه برای ما برپا نمی شود».... 350-351

ابن حجر از ابن معین نقل کرده است: «هر کس به یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام

ص: 466



دهد دروغگو است، و لعنت خدا و ملائکه و همهٔ مردم بر او است»؛ پس مروان چه ارزشی دارد؟!... 351

مروان در مورد اهل بیت عصمت و قداست، انتظارِ مصیبت‌ها و بلاها را می‌کشید و فرصت‌ها را برای اذیت و آزار آن‌ها مغتنم می‌شمرد.... 351

مروان نگذاشت که امام حسن علیه السلام در حَجْرَةُ رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود، و مروان در آن روز عزل شده بود و می‌خواست با این کار معاویه را راضی کند.... 351-352

این چه خلیفه‌ای است که رضایت او با اذیت کردنِ عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله جلب می‌شود؟!... 352

بر خدا و رسولش سخت است که سهم خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مطرود و لعن شدهٔ او داده شود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله او و قومش را از خُمس منع کردند.... 354

54 - قرار دادن جیره و بخشش خلیفه به حارث

خلیفه به حارث بن حَکَم بن ابی العاص - برادر مروان و داماد خلیفه از دخترش عایشه - سیصد هزار درهم داد.... 354

55 - بهرهٔ سعید از بخشش خلیفه

خلیفه به سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن اُمیّه صد هزار درهم داد.... 356

عاص پدر سعید از همسایه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که او را اذیت می‌کرد، و مولا امیر المؤمنین علیه السلام او را در روز جنگ بدر در حالی که مشرک بود، کشت.... 356

صله، وقتی از انسان نیکو است که اتفاق از مال خاصّ خودش باشد، نه مالی که بین آحاد مسلمانان مشترک است.... 357

56 - بخشش خلیفه از مال مسلمین به ولید

خلیفه به ولید به عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن اُمیّه، برادر مادری خود، آنچه را از بیت المال مسلمین از عبدالله بن مسعود قرض گرفته بود، بخشید.... 357

ابن مسعود کلیدها را انداخت و گفت: «من گمان می‌کردم خزانه دار مسلمین هستم و اما اگر خزانه دار شما هستم احتیاجی به آن ندارم»... 358

ولید و پدرش.... 358

ص: 467

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «كنتُ بين شرّ جارین؛ بین ابي لهب، وعقبه بن ابي معیط. إن كانا لیأتیان بالفروث فیطر حانها علی بابی...» [من در بین بدترین همسایه ها بودم؛ ابولهب و عقبه بن ابي معیط. اگر سرگین می آوردند نزدیک در خانه من می ریختند...]. .... 358

چون عقبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان پرت کرد، آب دهانش به صورت خودش برگشت... 358

این پدر است و تو چه می دانی که چه فرزندی داشت؟! ... 359

سخن امام حسن مجتبی دربارہ حکم روزی که در مجلس معاویه علیه او سخن گفت... 360

سخن صاحب تهذیب التهذیب: «صحابی بودن او ثابت است، و او گناہانی دارد که امر آن موکول به خدای تعالی است، و صحیح این است که سکوت کنیم!»... 361-362

ما سکوت را صحیح نمی دانیم پس از اینکه قرآن حکیم درباره او ساکت نشده و او را در دو جافاسق نامیده است... 362

اگر درباره آنچه که بین او و بین خدای سبحان است سکوت کنیم، اما جایز نیست از مرتب کردن آثار عدالت بر او سکوت کنیم در حالی که او در قرآن فاسق نام گرفته است... 362

57 - بخشش خلیفه به ابوسفیان!

از وقتی اسلام آورد پناهگاه منافقان بود!

خلیفه در روزی که امر کرد به مروان بن حکم صد هزار از بیت المال بدهند، به ابوسفیان ابن حرب دویست هزار از بیت المال داد... 362

سخن علی علیه السلام به ابوسفیان: «ما زلتَ عدوًّا للإسلام وأهله» [پیوسته دشمن اسلام و اهل آن بوده ای]... 363

سخن ابوسفیان: «ای پسران عبد مناف! به سرعت خلافت را بگیرید، مانند گرفتن توپ که بهشت و جهنمی در کار نیست»... 363

وسخن وی: «خدایا! کار را به همان وضع جاهلیت برگردان و پادشاهی را پادشاهی

ص: 468

غاصبانه قرار ده، و میخها (وستونهای استوار) زمین را برای بنی امیه قرار ده».... 364

سخن ابن حجر: او در جنگ احد و احزاب رئیس مشرکان بود.... 364

سخن مولا امیر المؤمنین علیه السلام درباره معاویه و ابوسفیان: «معاویه آزاد شده، فرزند آزاد شده...».... 364

رسول خدا صلی الله علیه و آله او و دو فرزندش معاویه و یزید را لعن کرد و چون او را سوار دید و یکی از دو فرزندش از جلو و دیگری از پشت سر می رفت فرمود: «اللّٰهُمَّ العن الراكب والقائد والسائق».... 364

58 - اموال فراوانی که به برکت خلیفه جمع شد!

گروهی از افرادی که طبق سیاست و مصلحت روز عمل می کردند، به برکت این سیاست های اموی، ثروت فراوان اندوختند؛ از آن جمله:

1 - زبیر بن عوام.... 366

2 - طلحة بن عبیدالله تیمی... 366-367

3 - عبدالرحمن بن عوف زهری.... 367

4 - سعد بن ابی وقاص.... 367

5 - یعلی بن امیه... 368

6 - زید بن ثابت، تنها مدافع عثمان.... 368

اما آنچه خلیفه برای خود گرد آورد هر چه بگویی اغراق نکرده ای... 368

وی دندانهایش را با طلا مرتب و منظم می کرد و جامه پادشاهان را می پوشید.... 368

سخن عثمان: «این، مال خداست به هر که بخواهم می دهم و از هر که بخواهم منع می کنم، خداوند هر که از این کار کراهت دارد را خوار و ذلیل کرده و بینی اش را به خاک بمالد».... 369

فهرستی از بذل و بخششهای خلیفه و اموالی که به برکت وی انباشته گردید... 370-371

در اینجا این سؤال باقی ماند که چرا خلیفه این بخشش ها را به افراد یاد شده اختصاص

داد؟! یا اینکه دین از صله ها و دادن صدقات به صالحان منع کرده است؟! و این ها باید سختی ها را تحمل کنند، و بلاها را ببینند، و منع شوند، برخی تبعید شوند، و برخی زده شوند، و به برخی اهانت شود.... 371

این آقا و بزرگ آنها امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید: «إِنَّ بَنِي أُمِّيَةَ لِيُقَوِّقُونِي تَرَاثَ مُحَمَّدٍ تَقْوِيْقًا» [همانا بنی اُمیّه ارث محمد صلی الله علیه و آله را اندک اندک و مثل يك بار شیر دوشیدن از شتر به من دادند].... 371-372

حُکم این عطاها از این خطبه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام فهمیده می شود: «أَلَا إِنَّ كَلَّ قَطِيعَةَ أَقْطَعِهَا عَثْمَانُ، وَكَلَّ مَالَ أَعْطَاهُ مِنْ مَالِ اللَّهِ، فَهُوَ مُرْدُودٌ فِي بَيْتِ الْمَالِ... وَلَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ، وَفَرَّقَ فِي الْبُلْدَانِ، لَرَدَدْتُهُ إِلَى حَالِهِ» [آگاه باشید هر زمینی که عثمان واگذار کرده و هر مالی از مال خدا که بخشیده، به بیت المال برگردانده می شود... و اگر ببینم مهر زنان شده و در شهرها پراکنده شده به حال خود بازمی گردانم].... 372

سپس حضرت علیه السلام امر نمود هر سلاحی که در خانه عثمان یافت می شود و مسلمین به وسیله آن تقویت می شوند، گرفته شود.... 372

59 - خلیفه و شجره ملعونه در قرآن!

جان خلیفه اُموی، عثمان بن عفّان، با محبّت فرزندان پدرش آل اُمیّه، همان شجره ای که در قرآن لعن و نفرین شده است، آمیخته بود و آن ها را بر مردم برتری می داد.... 373

سخن عمر: «اگر عثمان حکومت را به دست گیرد فرزندان ابومعیط را برگرده مردم سوار می کند».... 373

عثمان تمام کوشش خود را بر تأسیس حکومت اُموی مقتدر گمارد؛ لکن قضا و قدر حتمی، او را در این اهداف ناکام گذاشت و ذکر زیبای همیشگی را برای آل علی علیهم السلام قرار داد.... 373

خلیفه، جوانان مرقّه و سرکش بنی اُمیّه که در عنفوان جوانی بودند و با تکبر و خود پسندی راه می رفتند، را در مراکز حسّاس گماشت.... 373

مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن، بنی اُمیّه است: «سیکون أمراء من بعدي يقولون ما لا يفعلون،

ص: 470

ويفعلون ما لايؤمرون» [بعد از من حاکمانی می آیند که چیزهایی که انجام نمی دهند می گویند، و آنچه را به آن امر نشده اند انجام می دهند].... 374

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من استعمل عاملاً من المسلمین وهو یعلم أن فیهم أولى بذلك منه وأعلم بکتاب الله وسنة نبیه فقد خان الله ورسوله وجميع المسلمین»؟!... 374

سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من تقدّم علی قوم من المسلمین وهو یری أنّ فیهم من هو أفضل منه خان الله ورسوله والمسلمین» [کسی که بر گروهی از مسلمین پیشی گیرد در حالی که می داند در میان آنها با فضیلت تر از او هست همانا به خدا و رسولش و مسلمانان خیانت کرده است].... 374

خلیفه در پس همه این ها آرزو داشت که ای کاش کلیدهای بهشت در دست او بود تا آنها را به بنی امیه بدهد و همگی داخل بهشت شوند.... 375

تعصّب نابجا و کور، او را بر می انگیزد تا با چنین سخن پست و ذلت باری با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله معارضه کند: «ای گروه بنی هاشم! سوگند به کسی که مرا به حقّ به نبوت مبعوث کرده است، اگر حلقه بهشت را بگیرم شروع نمی کنم مگر با شما».... 376-377

60 - تبعید ابوذر به ریزه به حکم خلیفه!

معاویه کاخ خضراء را در دمشق ساخت؛ ابوذر گفت: «ای معاویه! اگر این خانه از مال خداست این خیانت است، و اگر از مال خودت می باشد اسراف است».... 378

سخن عثمان به علی علیه السلام: «چرا مروان تو را دشنام ندهد وقتی دشنامش داده ای؟ به خدا سوگند! تو نزد من برتر از او نیستی!».... 381

سخن علی علیه السلام: «والله! ما أردتُ تبعید أبی ذر إلاّ الله»... 382

سخن علی علیه السلام آنگاه که ابوذر به ریزه تبعید شد.... 382

با من بیا تا با عینک تحقیق و پژوهش بنگریم: جایگاه ابوذر از ایمان، و مکان او نسبت به علم، و جایگاه او نزد پیامبر خاتم:

1 - تعبّد ابوذر قبل از بعثت، پیشی گرفتن وی در اسلام، ثبات قدم او در راه خدا 383

2 - حدیث علم ابوذر.... 385

ص: 471

3 - حدیث راستگویی و زهد ابوذر... 385

4 - حدیث فضیلت ابوذر... 386

5 - وصیت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به ابوذر... 387

چرا در شام علیه او ندا دادند که کسی هم‌نشین او نشود؟! و چرا مردم در مدینه از او فرار می کردند؟!... 389

چرا عثمان مردم را منع کرد که با او بنشینند و صحبت کنند؟!... 389

چرا خلیفه از مشایعت او منع می کند و به مروان دستور می دهد نگذارد کسی با او صحبت کند؟!... 390

خلیفه اسیر هوی و هوس قوم خود بود، و با شهوات آنان حرکت می کرد... 390

ابوذر بر معاویه که با فرو رفتن در نعمت و وسعت دادن به زندگی و اختصاص اموال به خود، خُلق و خوی کسرها و قیصرها را برگزیده بود،

عیب می گرفت و این در حالی بود که معاویه در زمان پیامبر فقیر بود و مالی نداشت... 391

در روایتی آمده است: «همانا معاویه فقیر، خاک نشین و اموالش اندک بود»... 391

سخن ابوذر: «به خدا سوگند! هیچ عذری برای خودم نمی یابم مگر اینکه امر به معروف و نهی از منکر کنم»... 392

سخن عثمان وقتی بر ابوذر غضب کرده بود: «به من درباره این پیرمرد بسیار دروغگو مشورت دهید که او را بزنم یا حبس کنم یا بکشم»!... 393

393

جواب خشن عثمان به مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که حضرت از ابوذر دفاع کرد.

این جواب را واقدی خوش ندارد یادآور شود از این رو پنهان می کند... 393

عثمان بار دیگر با کلامی درشت و خشن با امیر المؤمنین علیه السلام برخورد کرد و آن، هنگامی بود که او و دو فرزندش دو سبط پیامبر،

ابوذر را در راهش به سوی تبعیدگاه مشایعت کردند... 394

جنایت تاریخ:

1 - بلاذری اخراج ابوذر توسط عثمان را انکار می کند، و می گوید: خود ابوذر به خاطر

ص: 472

رغبت به سکونت در آنجا خارج شد.... 395

2 - ابن جریر طبری می گوید: «در سبب راندن وی از شام امور زیادی گفته شده که ذکر بیشتر آن ها را دوست ندارم!»... 397

نگرشی با ارزش پیرامون تاریخ طبری.... 398

طبری تاریخ خود را با نوشته های سری بسیار دروغگو و جاعل، سیاه و چرکین کرده است.... 398

3 - سخن ابن اثیر جزری: «در این سال آنچه که پیرامون ابوذر و راندن او از شام به مدینه توسط معاویه که نقل شده، رخ داده است. و درباره علت آن امور زیادی گفته شده که نوشتن آن را دوست ندارم... و اگر روایت آن صحیح باشد باید از عثمان دفاع شود و برای او عذری موجه ذکر شود؛ زیرا حاکم می تواند رعیت خود را تأدیب کند...»... 400

خلیفه را چه شده که به دنبال ادب کردن شخصیتی مانند ابوذر است، اما ادب کردن ولید ابن عقبه همیشه مست، بر خلیفه سنگین است؟!... 401

4 - عماد الدین بن کثیر.... 402

ابن کثیر این حدیث را از تاریخ طبری گرفته است، و بیشتر آنچه نوشته است خلاصه مطالبی است که در تاریخ طبری آمده است با تصرف در آن به گونه ای که دوست دارد.... 405

عادت ابن کثیر در ذکر فضایل این است که هرگاه به نوشتن تاریخ امویان می پردازد، زیاد سخن پراکنی می کند، لکن هنگامی که نوبت به ذکر فضیلت یکی از اهل بیت علیهم السلام یا شیعیان آنها می رسد، درنگ و توقف می کند گویی زبانش بند می آید.... 406

دیدگاه ابوذر درباره اموال:

آقای ما ابوذر وقتی می دید اموالی برای معاویه جمع آوری شده است، می گفت: «جاءت القطار تحمل النار» [شتران آمدند در حالی که آتش حمل می کنند].... 407

آنچه دروغگویان به آقای ما ابوذر نسبت داده اند که باید همه اموال زاید بر قوت را انفاق

ص: 473

کرد، از دروغها و افتراهای آن ها ست که ابوذر آن را ادعا نکرده و مردم را به آن دعوت نکرده است.... 409

ابوذر و سوسیالیسم.... 412

کلام مضطرب متأخرین که [کورکورانه] تقلید کرده اند و بدون هیچ بصیرتی به راه افتاده اند و به ابوذر نسبت سوسیالیسم و کمونیسم می دهند.... 412

ابوذر در این دیدگاه منحرف نبود، و این خبر به ما نرسیده که یکی از صحابه با او مخالفت کرده باشد.... 412

نظری در ریشه های کمونیسم و گروه های سوسیالیست.... 413

روایات ابوذر درباره اموال.... 418-419

آنچه ابوذر در باب اموال از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده هیچ مناسبتی با سوسیالیسم ندارد.... 418

نگرشی در سخنانی که در ستایش و مدح ابوذر وارد شده است، آیا با آنچه بدان متهم شده سازگاری دارند؟... 421

ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابوذر و میثاق حضرت با او.... 423

ص: 474



معنای «الوسن»... 11

نقش خاتم صاحب بن عبّاد از شعرای قرن چهارم... 31

معنای سخن خداوند: «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»... (7)5

معنای ضرب المثل عربی: «كادت الشمس تكون صلاءً»... 62

معنای «حریمه» در سخن او: «لا بقیة للحمیة بعد الحرائم»... 62

معنای ضرب المثل عربی: «هو يشوب ولا يروب»... 64

معنای ضرب المثل عربی: «هو يدب مع القراد»... 67

معنای ضرب المثل عربی: «هو أهلك من ترهات البسابس»... 68

معنای ضرب المثل عربی: «غدا الذئب للضبع»... 68

معنای ضرب المثل عربی: «جاء وقد أدبر غريره وأقبل هريره»... 68-69

معنای ضرب المثل عربی: «جاء بأذني عناق»... 70-71

معنای ضرب المثل عربی: «هو جُرْفٌ مُنْهَالٌ وسحابٌ مُنْجَالٌ»... 71

معنای ضرب المثل عربی: «جذب السوء يُلجئُ إلى نجعة سوء»... 71

معنای لقب امیر المؤمنین علی علیه السلام: «قائد الغرّ المحجلین»... 84

معنای «جدّ» فی قوله صلی الله علیه و آله: «سعيد الجدّ وشقيّ الجدّ»... 86

معنای «معاذف»... 101

معنای «دُوّامه»... 119

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام: «إنّ فيكم من يقاتل على تأويل القرآن...»... 167

معنای ضرب المثل عربی: «يُسِرُّ حَسَوًا فِي ارْتِغَاءٍ»... 170

پیرامون ادّعی دروغین قتل سعد بن عبادة توسط اجنه... 184

معناى «الله أبوك»... 185

ص: 475

معنای «شام السیف» و «رذف»... 194

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «لا یعدب بالنار إلا رب النار»... 197

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «تقرّبوا إلى الله تعالی بیغض أهل المعاصی، والقوهم بوجوه مكفهرّة»... 208

معنای «تصویب اشعری» و «تصویب معتزلی»... 208

پیرامون «نماز تسبیح» معروف به نماز جعفر... 228

چرا به پیامبر صلی الله علیه و آله: «ابن كبشه» می گویند؟... 254

پیرامون «عول» در ارث... 262-263

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «صالح المؤمنین علی بن ابي طالب علیه السلام»... 272

معنای ضرب المثل عربی: «کم ترک الأول للآخر»... 286

ولید برادر مادری عثمان بود... 295

معنای ضرب المثل عربی: «أَحْشَفًا وَسُوءَ كَيْلَةٍ»... 315

معنای ضرب المثل عربی: «وافق شئ طبقة»... 316

معنای «تناية»... 320

معنای «غمامة» و «محماة»... 324

معنای «قنطار»... 331

معنای «فزر» و «طیلسان»... 332

پیرامون مَطْلَب و هاشم و مادرشان... 353

شأن نزول آیه: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»... (9)35

یرامون جنگ یرموک... 362-363

معنای «ایه» و «بنی الأصفر»... 363

پیرامون ناحیه سِراة... 367

پیرامون درخت عرعر... 369

معنای ضرب المثل عربی: «غضب الخيل على اللجم»... 380

معنای «صقالبة»... 388

حدیث ابوذر: «أوصاني خليلي بسبع...»... 391-392

معنای ضرب المثل عربی: «زاد ضعفاً على إِبالة»... 399

پیرامون «سوسیالیسم» و «مارکسیسم» و «کمونیسم» و «دموکراسی»... 413

ص: 476

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

